

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232306

UNIVERSAL
LIBRARY

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

الحمد لله والمنه که جلد چهارم کتاب طالب

نزهة آشنا عشریہ

لقب بضرة المومنين تصنيف عالم فاضل ونحري كامل ذي النفس الطاهرة والهمة الباهرة صاحب

القوة القدسية حاوي الملكات الانسية سانح بحر التدقيق حامل عرش التحقيق حاوي العلوم

العقلية والتقليدية تابع الفنون الاصلية والفردية ميرزا محمد بن عثمان احمد خان اعلمه الله

دارالجنن کہ در ششم اسی و پنج و دو صد و یکہار و در وہی وفات یافتند ہر مائش

فاصل المعنى عالم او دعوى فى الزوال والرفيع والفخر المنيع طبع الحرمين الشريفين

مولوی سید شریف الحسن خان صاحب خلع الصدق جناب سلطان

مولوی سید رجب علی خان بھادر ادا ام احمد اقبال ہما و زاو

اجلایہا بعد تصحیح و تحشیہ و نقل عبارت صوفی

خواجہ فقہ احمد کا بلی برعاشیہ برائے

اثبات سرقه مشاہد عبد العزیز

که تحفه را از صواق سرقه کرده

وانتقال متاع او نمودہ

اخفاء جت و جهدا و د

ابطال حق خیر است

در مطبع مجمع البحرین لیبیانہ در ۱۲۹۹ھ مطبوع شد

قال الكلبي في الصدوق
العلب الثالث عشر في لغز

المطلب الثاني

افكار الشيعة
في الرد على الصحيح

والضعيف من الصالحين

واللوق والوق

هو ما اتصل
فلا يدخل فيه
الساكن

بعض ایسی
تعلیق و زاو بعض
لیکن

ارسال و جواب

من تقديم
إلى
إلى

فانت وكن بحسن

جميع ما كان رجلا

الحمد لله
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدى الله لنا

الحمد لله

فانظر

۴۰

محمد بن الحنفية

اللَّهُ أَكْبَرُ

الحمد لله الذي جعل اصول حياتنا مقبسة من مشكوة انوار اهل بيت العصمة والطهارة
وفضلنا على كثير من الهم بالفسك بانارهم في الرولية والدرية والصلوة والسلام على
من شرف بوجوده النبوة والرسالة والذخيرة سماء الكمامة والولاية ويعبد ابن محمد رابع
الانبياء اثنا عشر نزهة اثنا عشرية لقلب نصره المؤمنين كوكبه بن فاكسار بن مجرم تزين لينا بكاران
اقبل الخليفة بل الاش في الحقيقة المفتاح الى رحمة الله الاحد ابن عنايت امهران النخلص بالكل
مرزا محمد عفي امهرن جرابها باوجود قات ايضا عت وعدم تطاعت ونهايت تشنت بال وتوزع
حال رملك استعجال ورجو تحفه اثنا عشرية و ثالبا ليف وترصيف سبعة مرحوا ناظر ان كثر خطا
انرا بديل عفو پوشند و در اصلاح كن كوشند كه سخي كرامت لينا بكاران و ما توفيقي الا بالله و اعني
حسبي نعم الوكيل **قال الفاضل الناصب** باب چهارم در اقسام اخبار شيعه واحوال
رجال سانية ایشان اصول چهارم خبر زواینها چهارست صحیح حسن متوفی و تصویف صحیح است که برت
اقول شود و بعضی بوساطت عدل امامی و موافقین تعریف کرده و ایشان کرده اند و مرسل منقطع
داخل صحیح نیست زیرا که اتصال ندارد و حال آنکه در اطلالت خود مرسل منقطع و صحیح خوانند چنانچه

[illegible]

قبل ان يشأب الاحاديث بالا بطل سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 انا الشجرة وفاطمة فرعها وعلي لقاحها والحسن والحسين ثمرةها وشيعتنا ورقها وصل الشجرة
 في الجنة عدن وسائر ذلك في سائر الجنة بعد ازان يفر ما يد هذا متن شاذ وان كان كذلك
 فان احسن الذي يروي صدوق وعبد الرزاق ابوه وجد لا ثقات ومينا مولى عبد الرحمن
 بن عوف فلا درك الذي صلى الله عليه وسلم وسمع منه والله اعلم انما ابن بسيرت
 شيخ ابو جعفر طوسي ورتد زيب وبتقصا اكثر روايات واحاديث را بعلت مثله ووطرح نموده من شاء
 فليرجع اليها والاطلاق عدل ورتوفيف علماني عامة تقتضي شمول جميع فرق اسلاميست پس وايش
 مخالف منيب ما دام كه خلافش بخلاف زيب وواحي بر يواي خود نموده وبقوي بدعش روايت كنند
 نزديكها مقبول ودر اوصاح سند راجع باشد چنانكه كتب له وليه عامه بان ناطق است ولسلم فرمايد
 وفتبا الاسلام اداء القبول جدير في قراءة المغرب بالطور اجماعا قال تعالى ان جاءكم
 فاسق وهو بالعرف المتقدم وبعيم الكافر والفاسق والبديعة المتضمنة كفر كالجسد كالكفر
 عند المكفر كالقاصدين وعند غيره كالبدع الخالية وهي التي لو تكن عن شبهة قبيحة
 كمنقح الخوارج وفيها القبول عند اكثر وهو المختار خلافا لالامدى ومن تبعه لئان
 تدنيه يصداه عن الكذب ومن ههنا قبل شهادة اهل الهواء الا الخطابية ولقوله
 عليه السلام امرت ان احكم بالظاهرا واما غير الخلية كقوى زيادة الصفات فيقبل
 اتفاقا الا ان دعي الى هواه انتهى مختصرا ودر تحقيق كباير كه اجتناب ازان ورتوفيف صلات كاخوت
 اختلاف است بعض گویند آن مصعبی است كه خدايتالي برار كتابان اقش ووزع واجب فرموده شما
 و بعض گویند آن گناهی است كه اشارع بران حدی مقرر كرده يا تصحیح بوعيد فرموده باشد چنانكه
 گناياني مستند كه حضرت سرور كائنات عليه السلام الف تحية و سلام نص بران فرموده فقال
 جنتي و السبع الموفقات الشراك بالله و المحر و قتل النفس التي حرم الله الاباح و اكل
 الربوا و اكل مال اليتيم و التولي عن الزحف و قل و المحصنات الغافلات للمومنات و در
 روايتي از حضرت امام رضا عليه التحية و الثناء باسبعه مذكوره يان از زوجه خدا و امن از كمرش و حقوق
 و الدين و يمن نخوس يميني سوكند و دروغ و خيانت كردن و در غيبت و منع زكوة مفروضه و شهادت نمودن

ونبأ الاسلام امام ابي خنيس
 الامام الحسين وفتيحه وصوره و شجرة
 من القبول قول الشجرة في الجنة
 سورة الحسنة وفتيحه وصوره و شجرة
 اسبغ به بر امام عادل و كبرى
 لا تهم ونبأ الاسلام امام ابي خنيس
 الكاف وفتيحه وصوره و شجرة

فتقبل ان كان كبر

وگمان شهادت و شهادت بر ترک نماز و ترک مغر و ضاعت و نقض عهد و قطع رحم مروی است و اقوال دیگر
 در کتب موطوعه مذکور است من شاء فلیرجع الیهما و اکثر علای امامیه رضوان الله علیهم قائلیند باینکه جمیع
 گناها را کبیره و اندک را که بعضی البعض دیگر کبیره است و صغیره و برون گناه باضافت بگناهی است که اگر بزرگ
 و استحقاق عقاب در آن بیشتر باشد بجهت جمهور علای امامیه در ربوبی عدالتی را که تالی عصمت است اعتبار
 میکنند چه گناهان نزد ایشان کبیره اند و اعتبار با جمیع معاصی قریب عصمت است بخلاف اهل سنت
 که چند گناه را کبیره میدانند و بجز از آن اکثر اشخاص بیشتر را کبیره است نیز اگر چه علای اهل سنت در حالت
 از شرط ربوبی نوشته اند لیکن تحقیق آن در واقع خود معنادار و مثال این است که نزد بسیاری از علای اهل سنت
 نیست چه اکثر علای اهل سنت از عدالت بر عدم ظهور فروع التفاضل و برون گناه و ضاعت و امثال این الزمه
 ابو عمر و شقی که از آثار علماء عامیه است میگویند اعتبار مجموع ماذکره اهل الحدیث من الشرط
 فی ریاض الحدیث و مشائخه قد تعددوا لوفایها فی هذا الزمان فلیعتبر من الشرط و مشایخه
 به الغرض من المحافظة علی خصیصة هذه الامة فی کلا ساید و المحاذرة عن انقطاع
 سلسلتها و لیکن فی اهلیة الشیخ بگونه مسلماً بالعامة متظاهر بالفسق بلکه اکثر اهل سنت و
 تعدیل ربوبی بظاهر اسلام و اشکاف مینماید و شرح بر ربوبی و مودود و لعلامة العلماء ان العدل له ثابته
 لكل مسلم باعتبار العقل و الدین خصوصاً فی القرن الاول و حی القرون الثلاثة التي شهد
 الدینی بعد التمازیر علای امامیه حدیث را مخصوص معصوم و اندر علای عامه قول و فعل و تقریر صحابی است
 نیز حدیث گویند پس اکثر احادیث که موافق اصطلاح علای امامیه میسوم حسن و موثق اند بشرط سلامت
 شریک و علت موافق اصطلاح اهل سنت صحیح باشند بخلاف اکثر احادیث صحیح اهل سنت که بر طبق اصطلاح
 امامیه مندرج و حسن و موثقات بلکه نزد قیق نظر معظم آن در ضعیف اند چنانچه شهبید ثانی میفرماید و بهذا
 الاعتبار اکثر احادیثهم الصحيحة و قلت احادیثنا مضافاً الى ما الکفوا به فی العدالة من الکفاه
 لعدم ظهور الفسق و البناء علی ظاهر حال المسلم فلاخباراً لحسنه و المنة عندنا الصحيحة
 عندهم مع سلامتها عن المذنبین المذکورین و دیگر حسب اصطلاح متقدمین چه حدیث صحیح
 اصطلاح قد ما عبارات از حدیثی است که تنقید و مقترن بود و باشد بقایانی که موجب وثوق بان مقتضی
 اعتماد بر آن باشد و آن چند امر است یکی وجود آن و بسیاری از اصول را بر بعمایت که در میان متقدمین مشهور

دلالت بر اینست که
 اهل سنت و جماعت

مشهور و مندرج اول بوده و آنرا از شیخ خود بطریق متصل از اصحاب است علیهم الصلوٰۃ والسلام در روایت
نموده بودند و میگردان در یک و وصل یا نه یا نه بران بطریق مختلفه و سلسله متعدد و دیگر وجود آن در کتاب
که معروف الانساب باشد یکی از جماعت که اجماع آنها بر تصدیق آن جماعت واقع شده مانند زرار و محمد
بن مسلم و فضیل بن یسار یا بصیح مایصح عنهم مانند صفوان بن یحیی و یونس بن عبد الرحمن و احمد بن محمد بن ابی
یا علی بن روایت آنها مانند عمار سابطی و نظایری و دیگران را نیست و یکی از کتاب که بر یکی از اینها بهی علیهم
و السلام موردی شده و توفش را شناخود و ند مانند کتاب عبد الله جلی که بر حضرت صادق علیه الصلوٰۃ
و السلام عرض شده و مانند کتاب یونس بن عبد الرحمن و کتاب فضل بن شاذان که بر حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام عرض گردیده و دیگران نیست از یکی از ان کتابها که در سلف ثقیق و اعتماد بران
شایع بوده خواهد و تلف آن از فرقه امامیه بوده باشد مانند کتاب صلوٰۃ حریر بن عبد الله سجستانی و کتابها
بنی سعد علی بن مهزیار یا غیر امامیه باشد مانند کتاب شخص بن غیاث قاضی حسین بن عبد الله که
و کتاب فقیه تالیف علی بن جنسین طاطری صحیح باین معنی است از صحیح باصطلاح متأخرین و مختار شیخ
صمدی و محمد بن بابویه فی طبائیر و نیز بنی اصطلاح است و بعضی از صلاهی رجال نیز سلوک این نهج
نموده و متأخرین نیز گاهی سلوک طریقه قدرا فرموده و بران حدیث بعضی رجال که حدیث اینها بطریق اصطلاح
متأخرین در حدو صحیح مندرج نیست اطلاق صحیح میکنند شیخ بحای قدس الله عز و العزیز و مشرق الشمسین
میفرمایند انهم علی الله مقاهم و یرایسلون طریقه القدماء فی الاحیان فیصفون بسلوک
بعض المشاهیر کابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی بالصحة لما شاع من انهم لا یوسلوا الا بحکم
یشقون بصدقه بل یصفون بعض الاحادیث التي فی سندها من یعتقدون انه فطحی
او باؤسی بالصحة نظر الی اندراجهم فیمن اجمعوا علی تصحیح ما یصح عنهم و علی هذا جرى
العلامة قدس سره و حقه فی المختلف حیث قال فی مسئله ظهور فرق امام الجماعة ان حدیث
عبد الله بن بکر یصح و انکان فی طریقه ابان بن عثمان مستنداً فی الکتابین الی اجماع اصحابه
علی تصحیح ما یصح عنهم و قد جرى شیخنا الشهید الثاني طاب ثراه علی هذا المنوال ایضاً
كما وصف فی بحث الردة من شرح الشرايع حدیث الحسن بن محبوب عن غیر واحد
بالصحة و امثال ذلک فی کلامهم کثیره فلا تعطل انتمی کلامه هر گاه این مقدمات مهتر شد

لله انزل فی القرآن
نقل من الروایة
مع البرهان فی الباب
فیما یقتضی من الراجح

پس بدانکه اطلاق صفا لفظ صحیح را بر حدیث منقطع و مرسل بر احوال مجهول الحال و غیر امامی اثنا عشری
 بر طبق اصطلاح قدماست و تعریف صحیح بما اتصل سنداً الی المعصوم بواسطه عدل امامی طایق
 اصطلاح متأخرین پس توهم اغفال ایهام از قیود تعریف چنانچه فاضل صاحب علم خود از او جداست
 سابق باشد و ویکم آنکه بر تقدیر تنزل می گویم تعریف حدیث صحیح که از اصطلاح امامیه نقل کرده یعنی آنکه
 متصل شود بمعصوم بواسطه عدل امامی تعریف مطلق صحیح نیست بلکه تعریف صحیح لذات است چنانچه
 علمای امامیه مانند شیخ شهید ثانی و دیگران تصریح فرموده اند که مرخص حدیث یکی از دو امر و دو وجه است
 یکی تخفیف و اجتماع شرائط مذکور که گفته و امامی بودن راوی و اتصال سند بمعصوم باشد و دیگر انحصار و تنگی
 بفقیدان یکی از شرائط حاصل شده بشهرت حدیث و کثرت طرق آن عمل مجتهدین اصحاب امامیه بعضی
 آن دو آلات قراین صحت آن و ثبوت و احتمال بران بهجت وجود آن در اکثر اصحاب از جماعت در میان قدما
 متداول و مشهور بودند و احادیث آنها را بطریق متصل از اصحاب عصمت علیهم السلام روایت نموده بودند
 الی غیر ذلک و بیان تعلیم و ترویج حدیث صحیح منقسم شود به قسم یکی حدیث صحیح لذات که متبع قیود و شرائط
 صحت در آن تحقق باشد و دیگر صحیح غیره که بعضی شرائط صحت در آن متحقق بوده قصور و نقصانی که بسبب
 انقطاع بعضی شرائط بدان را یافته یکی از اسباب مجابره که مثلاً بشهرت دیگر روایان و کتب اجماع
 و نظایر آن بود و تجربه شده باشد و متاخرین گاهی اطلاق صحیح میکنند در او از آن صحیح لذات می باشد و گاهی
 اعم را می گویند و بخوبی شامل صحیح لغوی باشد علمای اهل بیت نیز صحیح را بیان و تقسیم نموده اند و جمیع
 علم و رایه و غیر آن شاهد عدل این دعوی صحیح خدای تعالی و بلوی در ترجمه مشکوٰۃ میفرماید حدیث صحیح آنست که
 بنقل عدل عالم الضبط متصل السند منتهی شده باشد اگر این صفات بر وجه تمام و کمال پیدا است آنرا صحیح
 لذات خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق حیران نقصان کرده آنرا صحیح لغوی
 گویند از حدیث صحیح شهاب الدین احمد بن حجر عسقلانی در شرح تخریج الفکر فی متعلقات اهل الامت میفرماید
 و خبر الاحاد بنقل عدل تام الخط متصل السند غیر معطل و لا شاذ هو الصیغ لذات
 و هذا اول تقسیم القبول الی اربعة انواع لانه اما ان یشتمل من صفات القبول علی اعلاها
 اولاً الاول هو الصیغ لذاته و الثانی ان وجد ما یجوز ذلک القصور ککثرة الطرق فلهذا فهو الصیغ
 ایضاً لکن لا لذاته الی اخر ما قال فخص آنکه تعریف مذکور تعریف صحیح لذات است و اطلاق بر او آ

بر روایات بعضی مجابیل و غیر امامی اثنا عشری و مرسل و منقطع و غیر ذلک باعتبار صحیح بودن آن روایات
 است پس نفیض مذکوره انجاشی ندرشته باشد و علی ای حال توهم اغفال اهل اهل تخری و ناشی از غفلت
 یا تغافل و جهل یا تقابل و بهت از اصطلاح امامیه بکلام اصطلاح مجتبی است فلا تکن من الغلطین
 الخطاطین سیوم اگر غرض علامه از قول او طریق الفقیه الی معاویة بن مسیبرة و الی عائذ لا حیث
 و الی خالد بن مخجم و الی عبدالله علی صحیحة بیان حال اشخاصی است که در طریق روایت واقع اند و واسطه
 روایت از جماعه مذکوره اند و لفظ الی نص است بر آن هر چند این معنی و توضیح تمام دارد و در کتب ما بیشتر
 بآن واقع شده و در حواشی بدایه الدرایه میفرماید غرض العلامة من ذلک بیان حال الطریق الی الجماعة
 المذکورین که عندهم انتمی بر تقدیر مسلم می گویم که در جرح و تعدیل بسیار اختلاف واقع است یک کس را
 بعضی علمای فقه می نمایند و بعضی قبح میکنند چنانچه برشته درین فن رجال فزوقین مخفی نیست و شباهت
 مکرر با بعضی چنان آمده و خواهد آمد و افشا و افساد در شرح اصول نیز وی میفرماید و ذکر او عمر و الدمشقی
 فی کتاب معرفة انواع علم الحدیث فی هذه المسئلة ان التجاری قد اجمع جماعة سبعین
 غیرهم الجرح لهم کعکومة مولی ابن عباس کاسماعیل بن ابی اوس و عاصم بن علی و عمر بن
 مرتزق و غیرهم و اجمع مسلمو بسوید بن سعید و جماعة اشتها الطعن فیهم و هكذا فاضل البود
 السیستانی و در جامع الاصول میفرماید الاحادیث المزججة من کتب الایمة منها ما هو صحیح و منها
 ما هو سقیم و الفائدة فی خرج ما لا یثبت اسنادا و لا یعدل رواته ان الجرح و التعدیل
 مختلف فیما و من الایمة من رای الاحتجاج بالاحادیث الملتکمة بها و منهم من ابطالها و ازالها
 فیة الاقتداء بالایمة الماضین فاهم كانوا یجدون من الثقات و غیرهم فاذا استلوا عنهم
 بنوا احادهم اکثری ان مللک بن انس امام اهل الحجاز بلا مدافعة قدری عن عبد الکبیر
 بن امیة البصری و غیره ممن یکلفیه ثورا لا امام محمد بن ادریس الشافعی امام اهل الحجاز بعد
 مالک بن عیسی بن ابراهیم بن محمد بن یحیی الایطری و غیره من الجرح و عین و الا امام ابو حنیفة امام
 اهل الکوفة بنی عن جابر بن یزید الجعفی و غیره من الجرح و حین ثری بعد لا ابو یوسف یعقوب
 بن ابراهیم القاضی محمد بن الحسن الشیبانی و یاعلی الحسن بن عمار و غیره من الجرح و حین
 و لکن لک من بعد هؤلاء من ایمة المسلمین قرن بعد قرن لم یخل حدیث امام من الایمة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گردمانه کان لا یولد لاحد الا فی بینه النبی صلی الله علیه وسلم فیدخل علیه فادخل مروان بن
الحکم فقال هو الورع ابن الورع الملعون بن الملعون ثم قال صحیح الاسناد ورجح عجمی مواب لید
وما حج الفیرة وولیکت متبرک الواسنت وروایة که آنحضرت علیه و الله السلام هرگاه خالد بن لید را بوی
قبیلہ بنی عبد قیس که در اسفل یکدست یک شب ناحیه یلم سکونت داشتند برای عمت اسلام ستانہ
برای مقامد ایشان در زمان جالبیت عم خالد بن لید که فاکہ بن مغیرہ نام داشت و خوف پدر آنکس
کشت بود و ند چون از رسیدن خالد خبر داشتند غیر عایت طریقہ حرم و احتیاطا مساجد را پوشیدہ و بر آن
خالد ایشان سپید شایہ کسانید با آنکه اقرار با سلام واقامت جمہ و جماعت و شرایع و بن وادای صلیو
نمودند خالد قریب صد کس از ان قبیلہ کشت پس یکی از بنو خذیمہ آمدہ آنچه خالد با جماعت کردہ بود و
آنحضرت رسانید آنحضرت و غضب آمدہ و سدہ بار فرمود اللهم انی ابرء الیک ما صنع خالد فی ذلک
اللهم انی ابرء الیک من فعل خالد امام رازی و تفسیر کیر آورده سراوی عن ابی موسی الاشعری
انہ قال قلت لعمر بن الخطاب ان لی کتابا نضرا نیا فقال مالک قال ذلک الله لا اتخذت
حقیفا اما سمعت قول الله تعالی یا ایہا الذین امنوا لا تتخذوا الیہود والنصارى اولیاء
الی اخرها جواب الجواب ہفتم آنکہ تصحیح روایت کسی کہ مذکور است امام وقت در دعوی امامت کردہ باشد یا را
وقت دروغ بسته و امام وقت او را در روایت مذکور نموده باشد در حیرت نیست و بر تقدیر یکم
بصحت آن از حقیقت روایت از آنکس نیست بلکه باعتبار انجبار آن روایات بشہرت و اعتقاد آن کثرت
طرق و متابعات و شواہد و تحقیق قراین و الدہ صحت است باجماع اطلاق صحیح لذاتہ بر آن نمیکند تا مخدوری
لازم آید کس ذلک معارض است بوقوع روایات مکذوبین امام در دعوی امامت و غیر آن مانند روایات
خوارج کہ منکر امامت حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام و روایات شیعہ امامیہ کہ منکر خلافت صحابین
و وقوع روایات کاذبین در صحیح مستند و تصحیح علماء امامت آن احادیث را چنانچہ عقربہ در موضع کتاب
بتفصیل ہرچہ تا متر اشارت امد تعالی مذکور گرد و فلینظروا شتم آنکہ قول او نیز تصحیح کنند روایات صحیحہ
الی آخرہ مرد و دست بچند وجہ اول آنکہ در معتبر ایمان را بوی بلکه در ایمان تکلف ایمان را جامی است یعنی
تصدیق و اتوعان بتوحید واجب تعالی و صفات ثبوتیہ و سلبیہ او کہ او تعالی حتی و احد قادر عالم
مرید حکم صحیح بصیرت و اقرار بربعد و نبوت و امامت و معاد و جمیع ما جابرہ النبی علیہ و آلہ السلام

[illegible]

بطريق اجمال معروف لرب محقق تفصيل كصفات او تعالى صريح في تنبيه غير ذات بانه عين و من غير قيد بانه
 و علمه و سبحانه و جلالة حصوله است يا صوري يا نوع ثالث و كلام او عبارت از كلام نفس است يا كلام لفظي
 و دگر و فائق از تحقيق مكملا و عفا و تحقيق آن بجز معترف اند لازم است بلكه التزام و جوابان خودی بخرج
 و در بعض اشخاص تكليف بالاطلاق است از اینجا است كه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مردم را
 تكليف بايمان فی تفصيل نموده و در صحت اسلام بر محمد و اوائی شهادتین الكفا می فرمود و یعنی محمد را محققین
 مانند نبی مكملائی اسلام شیخ ابو علی بدنا و امام فخر الدین رازی و مفتی طوسی و دیگر محققین طاب ثراهم شرح
 كلف از اسرار شرح اصول بزدوی كه از كتب معتبره اصول فقه حقیقت در معرض جواب از شاطین
 ایمانی تفصیلی بگویدان ما ذكره و هو ان الوصف على التفصيل كمال يتعدا را شذوطة لصحة
 الايمان لان معرفة الخلق باوصاف الله تعالى متفاوتة و اكثر هو لا يقدر ان علمه
 تفسير صفات الله تعالى واسماؤه على الحقيقة و الاستقصاء في شذوطة الكمال الذي لا يوزن
 الى الجرح و هو ان يصدق و يقر بما اجمالا بما يجب الايمان به و هذا القدر يكفي بثبوت كماله
 حقيقة و لهذا اي و لان الايمان يثبت حقيقة بالبيان اجمالا قلنا الواجب ان يستوصف
 المؤمن فيقال تومن بان الله تعالى واحد لا شريك له قادر على كل شيء سمیع بصیر مريد
 خالق الخواصافة التي يجب كراهي الايمان او يقال تومن بان الله تعالى موصوف
 بصفات الكمال و ان ما جاء به محمد رسول الله صلى الله عليه و سلم حق فاذا قال نعم حكم
 بصحة اسلامه و لا يطلب منه حقيقة الموصف قالوا هذا اذا وافق هذا الاستفهام مافي
 قلبه و لم يقصد ما يخالف الاسلام فان اعتقده فلا يفيد هذا الاستيفاد الا بتبديل
 ذلك الاعتقاد الا ترى ان النبي عليه السلام استوصف بما يروي عنه عن الجمل و النصارى
 حتى قال الاعرابي الذي شهد بروية الهلال انشده ان لا اله الا الله و اني رسول الله فقا
 نعم فقال الله اكبر يكفي المسلمين احدهم و حين ساله جبرئيل عليه السلام عن الايمان بالاسلام
 فعلم الناس معالم الدين فثبت هو صلى الله عليه و سلم على سبيل الاجمال انتهى مفتي طوسی
 متبعه و بعض رسائل بفرایدها الاخلاص العزیز ان اقل ما يجب اعتقاده على المكلف هو ترجحة
 طلبة لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه و آله ثرا اصدق الوصول في دفع الی بعيد

له وجهان است
 اولی آنكه مستوفی و مكلف
 ثانی آنكه مستوفی و مكلف
 ثالث آنكه مستوفی و مكلف
 رابع آنكه مستوفی و مكلف

ان يصدق في صفاته الله تعالى ويوم الآخر وتعين الامام المعصوم وكل ذلك مما يشقل
 عليه من غير مزيد وبرهان اما بالآخرة فلا ايمان بالجنة والنار والحساب وغيره ولما في
 صفاته الله فانه حتى تلحد عالمه زيد متكلم ليس كمثل شي وهو السميع البصير وليس عليه
 بحث عن حقيقة هذه الصفات وان الكلام والعلم وغيرها قد يروا وحادث بل لم يخطر
 بباله هذه المسئلة حتى ماتت ما من معنا ليس عليه بحث عن تعلم الادلة التي قررها المتكلمون
 بل مما خطر في قلبه التصديق بحجة الايمان من غير دليل وبرهان فهو مؤمن لم يكلف بولائه
 صلى الله عليه وآله العرب اكثر من ذلك وعلى هذا الاعتقاد المجل اسفل الاعراب عوام الخلق
 الامم تقع في بلدة يقرع سمعه فيها هذه المسائل كعدم العالم وحدته ومعنى الاستواء
 والازول وغيره فان لم يأخذ ذلك قلبه وبقي مشغولا بعبادته وعمله فلا حرج وان اخذ
 ذلك بقلبه فاقبل الواجب عليه ما اعتقده السلف في القرآن والحديث كما قال السلف القراء
 كلام الله تعالى مخلوق ويعتقدان الاستواء حق ولا ايمان به واجبت الشواال عنه مع الاعتقاد
 بدعة والكيفية مجعولة ويؤمن بجميع ما جاء به الشارع ايمانا بجملا من غير بحث عن الحقيقة
 والكيفية وان لم يعتقد ذلك وغلب على قلبه الاشكال والشك وامكن ازالة شكهم كما لا
 بكلام قريب من الافهام وان لم يكن قويا عند المتكلمين لا مرضيا فذلك كاف ولا حاجة
 الى تحقيق الدليل فان الدليل لا يتم الا بذكر الشبهة والجواب عنها ومما ذكرت الشبهة لا يروى
 ان تشبث بالخطا ما يعضل فهمه عن ذكر جوابه اذ الشبهة قد تكون جلية والجواب دقيقا
 لا يحمله عقله ولهذا زجر السلف عن البحث والتفتيش عن الكلام فيه وانما زجروا عنه ضعفا
 العوام واما ائمة الدين فلم يرضوا عن هذه الاشكالات ومنع العوام من يجري منع الصديقين
 عن شاطي دجلة خوفا من الغرق ومصلحة الاقوياء نظير رخصة الماهضة في الحجة
 الا ان ههنا موضع غرور مزلة قدم وهو ان كل ضعيف في عقله راجع من الله تعالى
 في كمال عقله ونظر نفسه ان يقدر على ادراك الحقائق كلها وانه من جملة الاقوياء فربما
 يخوضون ويغرقون في جهال الجمالات من حيث لا يشعرون والصواب للخلق كلام الشدة
 النادر الذي لا يسبح الا بصار الابرار احد عنهم او اثنين سلوكه مسلك السلف الايماء

والتصديق الجمل ذلك ما أنزل الله تعالى وأمر به رسوله من غير بحث وتفتيش ولا اشتغال
 بالتقرير فيه شغل شاغل إذ قال رسول الله حيث رأى أصحابه يحضون بعدان غضب
 حتى أحمرت وجنتاه لهذا امر ترضون كتاب الله بعضه ببعض انظر واما الامر كرم الله به
 فافعلوا وما أمروا به فانهوا فهذا تنبيه على فتح الحق انتهى كلامه اعلى الله مقامه عزالي
 ومرتضى كفة ولا يشترط كون الراوي عالما فقهيا سواء خالف ما رواه القياس او وافق اذ رتب
 محامل فقه الى غير فقيهه والى من هو افقه منه انتهى بام رازي وشرح عيون الحكمة سيفنا يذكر الشيخ
 في العلوم العلمية ان مبادئها وغاياتها مستفادة من ارباب الشائع وذكر في هذه العلوم النظرية
 ان مبادئها مستفادة من ارباب الشائع واما غاياتها وكالاتها فبنية بالقوة العقلية على
 سبيل المجلة والفرق بين البابين ما ذكره في الرسالة التي سماه بالا حجة فقال يجب على
 الشارع الدعوة الى الاقرار بوجود الله تعالى وكونه منزها عن النقائص والافات وبكونه
 هو حقا بايعوت الكمال وسمات الجلال فاما ان يصرح بانه سبحانه ليس بمختار ولا حاصل
 في المكان والمجتمعة فذلك مما لا يجب عليه التصريح به لان امثال هذه المطالب مما لا يصل
 اليها انعام اكثر الخلق فلو انه دعى الناس الى ذلك لصار ذلك منفرا لهم من قبول دعوتهم فذلك
 وجب عليه الاكتفاء بتلك الدعوة المجملية واما التفصيل الدقيقة فيجب ان لا يصرح بها
 وان نفوضها الى عقول الاديكباء من الناس انهم محصل معنى الكبر واجبت برشائع دعوت ثنوني
 باقرار بوجود خدي تعالى وبودن او منزهة الزلفا لفضا افات وبودنش موصوف بنعوت وكمال وسمات جلالي
 اما تصح ثنوني بانيك الوسمات جل شانه ومختبريت ومكان وجهت نثاره وبرشائع واجبت في جانبها
 اكثر خلق بائصال برطال بنيه سيدس اگر مردم زبانين برطال فافضه دعوت يفرمود آنها را منقران
 قبول دعوت يشد لاجهم واجبت بر و الكفا بر دعوت مجمل اما تفصيل دقيقة ليس واجبت تصحيح
 بآن نظرون حكم آرايد واذكيا تفويض ثاين و ورم انك دعوى جماع بر كرم محمد وخواينها خلاف اقوال
 محققين ارباب اصول است تسليم فرموده والبدعة المنضمة كما كالتجسيد كالكف عند المكفر
 كالتفصيلين عند غيره كالبداع الجليلة وهي التي لم تكن الشبهة قوية كعشق الخواص فيها
 القبول عند اكثر وهو المختار خلافا للامدي ومن تبعه انتهى وقد سبق ايضا وادعائي

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
سراجاً مضيئاً يهدي إلى صراط مستقيم
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد حضر هذا الاجتماع
الذي أقيم في يوم الاثنين الموافق
لـ ١٠ / ٤ / ١٤٢٥ هـ

والسنة ما يتخلله المطلق معارضها لما يتجلى به الحق فيها وكل واحد منهما لا يدعى بالمتناوب
المطلق من جهة اولي فلا يمكن جعلها ما يتوقف عليه صحة الاسلام فلا يجوز ان يقال
على التكفير اذ فيه خطا عظيم انتهى فحصل معنى انك دليل برهان بختار بدینی عدم جواز تكفير انك
است که سائل که دلیل قضا و ان اختلاف نمود و اندامند بودن او تعالی عالم بود و موجودی فعل عین بود
غیر تخیر نمود و جهت و دلی بود و سائل اینها را باجمعه است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
در حکم اسلام حکایت است و تشییش ازین مسائل فرموده اند و هر چند صحابه و تابعین و غیر معلوم شد که است
و این اسلام متوقف بر معرفت حق درین مسائل نیست و خطا و ان قاض و تحقیق اسلام نه و انصاف
اسلام متوقف بر این مسائل تحقیق درین می بود و خطا و ان قاض و تحقیق می بود هرگز بحث بر
ان کیفیت اعتقاد کلمه درین مسائل واجب می بود لیکن در زمان سعادت نشان آنحضرت علیه و آله وسلم
و السلام در از نه صحابه و تابعین گفت و گو و در این مسائل اصلا جاری نشد اگر گفته شود چنان دار که انست
صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود که انست که انست چنانچه علم اجمالی دارند باینکه او تعالی عالم و قادر است
مسائل را نیز بعلم اجمالی میدانند و انست که این احتمال مکاره تحف است و اما عالم قطعی حاصل است
که احباب که بار این حضور آنحضرت علیه و آله الصلوٰه و السلام بودند و آنحضرت بسوی آنها مبعوث بود و
انها عالم این مسائل نبودند که خدای تعالی عالم بعلم است نه بذات و موجود جمیع افعال عباد است مثلاً
قائم شدن باینکه انما را علم باین مسائل حاصل بود و ان تعیل است که مایه است فساد و انرا میدانیم اما
علم و قدرت که نبوت نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بران متوقف است بجهت متوقف بودن
معجزه بران پس اعتراف و علم نبوت و دلیل عالم بودن بعلم و قدرت الهی است اگر چه بطریق اجمال باشد
لاجرم بحث از ان فرموده امام را می فرمود اصولیکه محبت نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم
بران متوقف است اول آن بر وفق انچه را لوا صاحب ایمان اجمالی است ظاهراً است چه بر که در باطنی غرض
و بهرینه که شکوفا پیدا کرده اند بعد از ان که نبودند بعد از ان خوشه انگوری را بهرینه که همه دانستهای
آن سیاه اند که گمانه با وجود و نبوت است آب و هوا بسوی جمیع ان حبه ها در عالم ضروری عالم
باینکه محبت او فاعل مختار است زیرا که دلالت فعل حکم بر علم فاعل و اختیارش بران ضروری است
و دلالت مجزیه بر صدق مدعی نیز ضروری است و هر گاه این را بداند ممکن خواهد بود او را علم بصدق رسول

رسول پس ثابت شد که اصول اسلام علی است و ادله آن بطریق اجمال واضح است ازین جهت نخست
 علیه و آله السلام بحث و تمییز ایشان فرموده بخلاف مسائلی که اختلاف دران واقع است چنان
 در ظهور و جلالتش با اصول نیستند بلکه اکثران ایشان قایل است که در کتاب است آنچه بطل آنرا
 بدلول حق نزع نمیکند و آورده است و بر یک اینچنین و بطل دعوی میکند که تاویل مطابق با
 اولی است و ممکن نیست که و انیدان از مسائلی که صحت اسلام بران موقوف است پس اقدام بکفر
 جائز نیست چو دران خطه عظیم است و نیز در شرح مواقف میفرماید الثالث من اجاث التکفیر
 کفر المحمده لوجوه الاول ان تجیهه حمل به وقد مر جوابه وهوان المجمل بالله من
 بعض الوجوه لا یضر الثاني انه عابد لغیر الله فیکون کافرا لاعداد الصم قلنا لیس بحکم
 عابد لغیر الله بل هو معتقد فی الله الخالق الرازق العالم القادر مالا یجوز علیه
 ما قد جاء به الشرع علی تأویل ولم یأوله فلا یلزم کفره بخلاف عابد الصم فانه
 عابد لغیر الله حقیقه الثالث لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم وما ذلک
 الا کفر لا لایهم جعلوا غیر الله الخالق المشرک وهو لا المحمده کذلک لا نهم جعلوا
 الجسم الذی هو غیر الله العاقلنا ما ذکرتموه ممنوع والمستند ما تقدم مر انه اعتقاد
 فی الله مالا یجوز علیه فلم یجعل غیر الله الها حتی یكون مشرکا انتهى مصداق کلمه جمیع
 بچند وجه کفر نموده اند یکی آنکه شریعت او تعالی جعل است و جعل خداست و جوابش منع کلیت است
 چه جعل خدا می تعالی بعضی اوجوه ضرر نیست و بعضی بکفر فیکرد و دوم آنکه جسم عابد غیر خداست
 پس مانند عابد جسم کافر باشد جوابش آنست که جسم عابد غیر خداست بلکه اعتقاد میکند در حق خدا می
 رازق عالم قادر آنچه اطلاق آن بر او نیست از آنچه آمده است در شرع تا وریل و تا وریل نگردد است
 پس کفر او لازم نیاید بخلاف بت پرست که در حقیقت عابد غیر خداست و پرستش خیاومی ناید بچشم
 در کلام الهی تکفیر جماعه که قائلند باینکه خدا مسیح ابن مریم است واقع شده و این از آنچه نیست که اینها
 غیر خدا را خدا گردانیده اند پس شرک لازم آید و حال مجسمه نیز چنین است چه آنها جسم را که غیر خداست
 خدا گردانیده اند جوابش آنست که امور مذکور در تریخ است چنان فرق غیر خدا را خدا گردانیده اند
 تا شرک لازم آید بلکه اعتقاد میکند در حق او تعالی آنچه اطلاق آن بر او تعالی جائز نیست بهر تقدیر

وادله آن بطریق اجمال
 واضح است ازین جهت
 نخست علیه و آله السلام
 بحث و تمییز ایشان
 فرموده بخلاف مسائلی
 که اختلاف دران واقع
 است چنان در ظهور و
 جلالتش با اصول
 نیستند بلکه اکثران
 ایشان قایل است که
 در کتاب است آنچه
 بطل آنرا بدلول حق
 نزع نمیکند و آورده
 است و بر یک اینچنین
 و بطل دعوی میکند
 که تاویل مطابق با
 اولی است و ممکن
 نیست که و انیدان از
 مسائلی که صحت اسلام
 بران موقوف است پس
 اقدام بکفر جائز
 نیست چو دران خطه
 عظیم است و نیز در
 شرح مواقف میفرماید
 الثالث من اجاث
 التکفیر کفر المحمده
 لوجوه الاول ان
 تجیهه حمل به وقد
 مر جوابه وهوان
 المجمل بالله من
 بعض الوجوه لا یضر
 الثاني انه عابد
 لغیر الله فیکون
 کافرا لاعداد الصم
 قلنا لیس بحکم
 عابد لغیر الله بل
 هو معتقد فی الله
 الخالق الرازق
 العالم القادر
 مالا یجوز علیه
 ما قد جاء به
 الشرع علی
 تأویل ولم یأوله
 فلا یلزم کفره
 بخلاف عابد
 الصم فانه عابد
 لغیر الله حقیقه
 الثالث لقد کفر
 الذین قالوا ان
 الله هو المسیح
 بن مریم وما ذلک
 الا کفر لا لایهم
 جعلوا غیر الله
 الخالق المشرک
 وهو لا المحمده
 کذلک لا نهم
 جعلوا الجسم
 الذی هو غیر
 الله العاقلنا
 ما ذکرتموه
 ممنوع والمستند
 ما تقدم مر انه
 اعتقاد فی
 الله مالا یجوز
 علیه فلم یجعل
 غیر الله الها
 حتی یكون
 مشرکا انتهى
 مصداق کلمه
 جمیع بچند
 وجه کفر
 نموده اند یکی
 آنکه شریعت
 او تعالی
 جعل است و
 جعل خداست
 و جوابش
 منع کلیت
 است چه جعل
 خدا می
 تعالی بعضی
 اوجوه ضرر
 نیست و بعضی
 بکفر فیکرد
 و دوم آنکه
 جسم عابد
 غیر خداست
 پس مانند
 عابد جسم
 کافر باشد
 جوابش آنست
 که جسم
 عابد غیر
 خداست بلکه
 اعتقاد میکند
 در حق خدا
 می رازق
 عالم قادر
 آنچه اطلاق
 آن بر او
 نیست از آنچه
 آمده است
 در شرع تا
 وریل و تا
 وریل نگردد
 است پس کفر
 او لازم
 نیاید بخلاف
 بت پرست
 که در حقیقت
 عابد غیر
 خداست و
 پرستش
 خیاومی
 ناید بچشم
 در کلام
 الهی تکفیر
 جماعه که
 قائلند
 باینکه
 خدا مسیح
 ابن مریم
 است واقع
 شده و این
 از آنچه
 نیست که
 اینها غیر
 خدا را
 خدا
 گردانیده
 اند پس
 شرک لازم
 آید و حال
 مجسمه نیز
 چنین است
 چه آنها
 جسم را که
 غیر خداست
 خدا گردانیده
 اند جوابش
 آنست که
 امور مذکور
 در تریخ
 است چنان
 فرق غیر
 خدا را
 خدا گردانیده
 اند تا شرک
 لازم آید
 بلکه
 اعتقاد
 میکند
 در حق
 او تعالی
 آنچه
 اطلاق
 آن بر او
 تعالی
 جائز
 نیست
 بهر
 تقدیر

نزول فیلمی کویم که رواست مذکور مجسمه حقیقی نیستند بلکه مجسمه کلمه اند یعنی میگویند که او معانی است
نه مانند جسم و دیگر او را بعدی است لا کلا و بعد و حسی است لا کلا حیا و نسبت او به سویی حسی
مانند نسبت جسم با حیا زاینده است باین جهت نقیض قبول الکنه است باجمله رواست مذکور و هیچ
خواص هم را از او تعالی سلب و منفی میسازند و چون میگویند که سوا می اطلاق اسم جسم را می که متناهی الیست
باشد بر همه آنها میماند و بالا اتفاق کلمه مجسمه بلکه جاز نیست چنانچه محققان ایلست فصیح بآن
فرموده اند و در محل مناسب انشا الله تعالی عبارت آنها منقول شود و معلوم آنکه رواست مذکور و هیچ
و آنست که شبیه مجسمه حقیقی نیستند و آنچه ظاهر کلام آنها بر آن در اوقات و در محمول بر ظاهرش نیست بلکه محمول
و تاویلات صحیح دارد و محتمل است که مراد از جسم و صورت بهیست امکان در کلام آنها معانی متفاوت
این الفاظ نیست بلکه معانی است که ائین و آخری است بجناب اقدس پس مراد از جسم در قول آنها جسم
لا کلا و جسم جسم معهود نیست که مرکب از بنوی و صورت است مثلاً بلکه مراد از آن موجودی است
قائم بذات مستقل در وجود و این معنی قریب است بیک معنی از معانی جوهر که موجود غنی از محل موضوع
باشد و اکثری از علما الطلاق آنرا باین معنی بر واجب تعالی مجده باز میگردانند اما مراد از می در مباحث
مشرقیه بر ما بالجوهر لفظه مشترک باین معانی کیده و الذی یقتصر علیه ههنا امور
اربعة الاول ان تقنی بالجواهر کل موجود غنی عن المحل والموضوع و واجب الوجود
جوهراً بهذا المعنی از آنجا که مراتب تکلیف متفاوت محمول و اقبام متفاوت است و معتبر در این
راوی بلکه ایمان بکلف اعتقاد ایمانی است بوجود واجب تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه و دیگر آنکه
ایمان چنانچه سبع ذکر یافت عدم علم راوی بلکه کائنات بعضی از صفات تنزیهیه و تفهیمی را باینکه
و اکسباب قاضیه در قبول روایت راوی نباشد شیع حبه الحق و بلونی و در مدارج النبوة گفته
صاحب جوده الحیوان نیز غریبی از جابرین است که آورده که در می جو که نشاء میکرد و در صومعه
و چون با آنها باشد و زمین گیاره بر آرد و ساری راه دیده در غار می پیچ و گشت ای در کمال
اگر ترا حار می باشد بر آیم او را همراه ما خود و حق خدمت بجایم چون این سخن به پیشکش
رسید منع کرد و دعای بد کرد و بروی دمی آما که من بر آید هم نمیکان خود را بقدر محمول ایشان
بصدق توجه ایشان در این حکایت را ابو نعیم در ترجمه در ترجمه از مسلم و در ترجمه از مسلم و در ترجمه از مسلم

۲۰

روایتی طلاق جوهر بر این معانی
کرده

حکایت عابدی که گفت که ای
پدر و کارگر ترا حار می باشد

از عالم حکایت مثنوی لایانی است و دید موسی یک شب بانی را برادر کوهی نالید و میگفت ای آله
الایات و حقیقت این سخن از روی علم است که لشخص جابل بود بعضی از صفات شعلی به تنزیه
تعالی و تقدس از صفات کونیه که گفته اند که در حصول اصل ایمان بالفعل آن علم شرط نیست چنانچه پرسید
آن عابد را که این الله پس گفت فی السماء پس حکم کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم باسلام و از جهت حضور
شیرین از آله باطله و این مردی بود که او را پنجاه چنانچه معتقد محبت و انجذاب و صدق اخلاص و
حاصل شد و این کلمه از وی در خیال صدور یافت و معذوره داشته شد ازین سبب قبول افتاد
کلام الجانین بطوی و لا بودی التفی درین مقام نقل استان مثنوی مولوی بوم که شیخ عبدالحق اشنا
بان کرده مناسب نمود از اطال کلام بنشدنیده بخیران مبادرت واقع شد میفرماید

دید موسی یک شب بانی را برادر کوهی نالید و میگفت ای آله تو کجایی تا شوم من چاکرت
چاکرت دوزم کنه شانه برتر جامه ات شویم پیش شایسته گشتم شیه پوشت آورم امی محشتم
در تر بیماری آید به پیش من ترا بخوار باشم چو خویش دستک بوسم مالک پاکت
دقت خواب ایم برویم جایکت تو کجایی تا که خدمت ما کنم جامه ات را دوزم و بنجیه زخم
ای خدای من فدایت جانم جمله فرزندان و خان مان من گردانم خانه تو من مدام
شیر و روغن آرست صبح و شام هم بنیز و نان های و عینین خمه های جو خوات ناز من
سازم و آرم به پیشیت صبح و شام از من آوردن تو خوردن تا که امی فدای تو همه بزم های من
ای بیاد ای بی های ما ای ما این غلطی بوده میگفت آن شب با گفت موسی با که سست اینان
گفت با آنکس که مارا آفید این زمین و چرخ از و آمد پدید گفت موسی ما می خیره سر شد
خود و سلمان ناسته کافر شدی این چه ترا دشت و چه کفر است و شام پنجه را اندر دمان خود فشتا
بگند کفر تو جهانرا گندم کرد کفر تو دما می دین را گندم کرد چارق و پاتا به لایق مرگ ترا
آفتابی با چنیدنها کی سزاوست گردن بنده می زین سخن تو حلق را اقصی آید لیور و خلق را
آفتابی کر نامد است این چو دوست جان سیکشت و روان چو دوست گردنبدانی که یزدان او است
شیر گستاخی ترا چون با دوست دوستی ملی خرد خود و شمنی است حق تعالی زین چنین معنی است
با که بگو می توانی با تو هم و خان جسم و حاجت و در خانه انجلا شیر او نوشد که در نشود و ناست

چاکرت نیم را معلوم نمی
از نفس حواریان این نقل
در کتب است

چارچ او پوشه که او محتاج پاست
 آنکه گفت انی حضرت کلم تعبد
 در حق آن بنده این هم بنده است
 گر تو مردی را بخوانی فاطمه
 گرچه خوش نوعی علیم مسکن است
 دست و پا در حق ما اسایش است
 والد و مولود را او خالی است
 تا کلمه نگویند فساد است او مهین
 و زبشمانی تو با نم سوخته
 وحی آمد سوئی موسی از ندا
 یا برای فصل کردن آمد
 بر کسی را سیرتی بنهاد و ایم
 در حق او شهید و در حق تو سم
 در حق او نیک و در حق تو بد
 از کران جانی و چالاس که همه
 هند را از اصطلاح بندید
 پاک هم ایشان شوند و دشمن
 ناظر و علیم اگر خاش بود
 پس طغی آمد عرض جوهر خض
 آتشی از عشق در جان بر فرو
 سوخته جان در آن دیگر اند
 در خطا گوید و راستی ملو
 این خطا از صواب کی ترا

در برای بنده است این کونی
 من شدم بر بخور او تنها شد
 بی ادب گفتن سخن با خاشق
 گرچه یک حبس اند و وزن همه
 فاطمه مدح است در حق زمان
 در حق پاک حق الالیش است
 هر چه جسم آمد ولادت و حلقه
 حادث است و محذوفی خدایین
 جامه را بدرید و آبی کرد
 بنده ما را ز ما کردی جدا
 تا توانی پامنه اندر فراق
 هر کسی را اصطلاحی دادیم
 در حق او نور و در حق تو تاری
 در حق او قرب و در حق تو دور
 من نکردم امر تا سودی کنم
 سدید از اصطلاح سندی
 ما بردن را انکریم و قال را
 گرچه لفظ گفت تا خاضع بود
 چند ازین الفاظ و اضا مجع
 سر بر سر کوه جبارت را بسوز
 عاشقان را هر نفس سوزیدنی است
 گرچه بر خون شهید آزار مشو
 در درون کعبه رسم بلکه نیست

این حق گفت او مست و در حق دوست
 آنکه بی بصره بی بسج شده است
 دل به آید سیه دار و ورت
 قصد خون نگویند تا مکن است
 مرد را گوئی بود زخم سمان
 لم یلد لم یولد او را لایق است
 هر چه مولود است او زینبوی است
 گفت ای محبی و ما نم و سوخته
 سه نهاد اندر بیابان و برفت
 تو برای وصل کردن آمدی
 انقض الاشیاء عن ربی الاطلا
 در حق او مدح و در حق تو ذم
 در حق او و زود و در حق تو غایب
 ما بری از پاک و نا پاک است
 بلکه تا بر بندگان خود کنیم
 من گروم پاک از هیچ شان
 ما درون را انکریم و حال را
 تا آنکه دل جوهر بود گفتن عرض
 سوز خایم سوز بان سوز ساز
 موسی آداب انان و دیگر اند
 برده و بران خراج و خدمت
 خون شهید از آزار و لایق است
 چه غم را خواص را با جامه است

توزیر سرستانان فیما یزیدی مجموعی از رفو مر بانه چاکان را مگو ملت عشق از عجز و بیگانه
ماشتان از مذہب ملت کشتا بالجملة بتا بر اقوال علماء الهست اگر حوام الناس واجب تعالی را
اعتقاد بکنند که جسمی است نه مانند اجسام دیگر که موجب تنفس و تجزی است بلکه معنی که الیق و احری
بجنباب اقدس اوست تعالی مجد و بختی باعث کفر اینها نمیکرد و زیرا که عوام عادت کرده اند باینکه اشیا
بجستار اراک میکنند اعتقاد میکنند که هر چه بحس مدرك ندارد و وجودی و یقینی ندارد و تصدیق بوجود عقل
و نفس و صورت مجرد و نمیتوانند کرد بلکه بعضی خواص را نیز تصور این امور در غایت صعوبت و غیر
الرجو اینها را ممکن است جزم کردن بوجود مجردی که زمانی و مکانی نبود و جزو جهت نداشته باشند
و اہم تصور میکنند امری را که آن غیر خداست رئیس حکامی اسلام شیخ ابو علی سینا و کت تعلقات
میر فایز الانسان لما اعتقاد ان یدرك الاشياء بالحس سمار یعتقد ان ما لا یدرك
حتا لا حقيقة له ولا یصدق بوجود النفس والعقل وكل صورة مجردة لا تلاحظ اعتقاد
یری الصورة الجسمانية ویراها محمولة فی شی غیر مجرد فانما مع ما یرا من فعل الطبيعة
و فعل النفس والعقل اعتبارا لکنه بوجود الطبيعة او شی منھا بوجود النفس والعقل
لانه يشاهد الاجسام الطبيعية ویری افعال الطبيعة فیھا ظاهرة و فعل النفس
اخفی من الطبيعة لانھا اشد خفاء من الطبيعة و كذلك فعل العقل اشد خفاء
منھا و كل ما هو ظاهر فعلا فی الاجسام فانه بوجود او شی وبالجملة فانه یعتقد ان
لا وجود لحوہ مجرد و لا حقيقة له وان الحقيقة انما هی للجسم المحسوس لا للحس
یدركه و لعمري لحدرك المعقول لانه مجرد ولا یدركه لا مجرد و اما الغیر
المجرد فلا یدركه الا الغیر المجرّد و یكاد یعتقد فی الجسم انه واجب الوجود غیر
معلول لا سیما الفلک الاعلی لبساطته ولا یجوز ان لا یكون معلولا لانه مركب من
هیولی و صورة و هنالك ثلاثة اشياء هیولی و طبیعتها العدم و صورة تقسیم
الهیولی بالفعل و تظهر فی الهیولی و تكون محمولة فیھا و تالیف فلا یجوز ان یكون
الجسم علّة فاعله لنفسه و ایضا فانه یجب ان یقتون بصورة اخرى التي تظن
وجوده على ما عرفت انتهى این باب است که جناب رسالت ماب علیه آله الصلوة والسلام

مسلمین را تکلیف و قانع انکار حکما که در اثبات واجب تعالی نمودند اند میفرمود و در خبر دیگر که در اثبات
 بر اینچه موجب تمیز از الله باطله باشد و در قبول اسلام لغات قناعت میفرمودند این نیز در جامع الاصول
 از موطا از عیبه بن عقیب بن مسعود روایت کرده ان رجلا من الانصار جاء الى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يجاربه له سوداء فقال يا رسول الله علي رقبة مومنة اعتق
 هذه فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم اتشهدين ان لا اله الا الله قالت نعم
 قال لها اتشهدين ان محمدا رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت نعم قال اتؤمنين
 بالبعث بعد الموت قالت نعم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتقها نيز ورجا ان
 اخرج مسلم موطا وبن ابو داود وبن سنان بن نمير بن حنبل روایت کرده قال نیت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله ان جاربه كانت لي توعی غمالي فجنمتها وقد
 فقدت شاة من الغنم فسالتها عنما فقالت اكلمها بالذنب فاسفت عليها وكنت من
 بني دهم فخطمت وجهها وعلي رقبة افاعتها فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
 فقالت في السماء فقال من انا فقالت انت رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم اعتقها اين لفظ موطا است ورجع مسلم ابو داود وبن سنان و آخر حديث فانها مومنة
 زبارة و نموده اند نیز در جامع الاصول از ابو هريره روایت کرده ان رجلا من الانصار جاء الى النبي صلى الله عليه
 يجاربه سوداء فقال لرسول الله ان علي رقبة مومنة فقال لها اين الله فاشارت
 الى السماء باصبعها فقال لها من انا فاشارت الى النبي صلى الله عليه وسلم والى السماء بعيني
 انت رسول الله فقال اعتقها فانها مومنة اخروجه ابو داود هر چند ان لفظ صورت مني
 شاف من شاف كه شكل و خلقت باشد بر او نیست بلكه صورت سواني مني شاف متعارف بر سبيل تشبيه
 بر چند معنی الملاق کرده میشود چه صورت گاهي الملاق کرده میشود و مراد از ان حقیقت و ماهیت
 میباشد و گاهي بر وجود حقیقی شي الملاق کرده میشود و گاهي بر کمال هر شي و گاهي بر وجود محبت که متعلق
 بحسب جسم و جسماني ندارد و مانند ذوات و غارقات از مواد و اجرام و میگویند ذوات خدا تعالی صورته الصو
 و حقیقه الحقیقیه است که با خیر او سبحانه جل شاناه باطل الحقیقه ناقص الوجود است بحقیقی که محتاج است
 بمصوره که او را به برآمده صورت بیاراید و از حقیقی نفس قربت بر سر مد فعل و وجود برساند و بیایم بر این

من الامور التي لا بد من العلم بها
 من الفضل الاول من العلم
 من العلم من العلم الاول
 من العلم من العلم الاول

۲۲
 قال ابن كثير في جامع الترمذي
 و هو في صحيح مسلم ابو داود و بن سنان
 و بن حنبل و بن عساکر و بن ماجة
 و بن خزيمة و بن يونس و بن عثيمين
 و بن قتيبة و بن رباح و بن عمار
 و بن حبان و بن فضال و بن جابر
 و بن كمال و بن مكرم و بن نعيم
 و بن وهب و بن زبير و بن زنجيد
 و بن زكريا و بن علي بن ابي عمير
 و بن ابي عمير و بن ابي عمير

اصطلاح مجسمه نشین بهشت و عوالم اطلاق آن از طرف شارح ما دون باشد یا نه آنکه شش
 این قول از عرفای کمالیست و چه بداند و در جبال و روایت امامیه مانند محمد بن عثمان و تابع و کذا
 او شش بهشت و مجسمه و صورت بودن او تعالی قائل نیستند بلکه مذکور ایشان در مشاهدات کتب است
 و سنت عدم تاویل ایمان آوردن و تصدیق نمودن بطوابع آن و تفضیل علم آن بعلوم الغیوب است
 و لهذا آنجا که در جبال مذکور احادیث و آیات متشابه که در بعضی از آن متضاد بصورت و در بعضی اثبات
 لوازم هست مانند ص و دو و ت و لی و غیر ذلک و هر چند این اطلاق صورت برو تعالی و بعضی و آیات
 ما از حقه و نه مذابعا ظاهر منصوصه ایمان را از عیان نمودن تاویل آنرا بعلوم خدای تعالی تفضیل نمودند
 و اطلاق این الفاظ بسبب ورود آن در کتب است و در حق او تعالی تجویز نمودند و در کتب است
 این قبیل احادیث بی حد و احصاء و بی جهت در مواضع مناسب این کتاب بطریق نقل از کتب
 معتبره است منقول شده درین مقام چند روایت که در این اطلاق صورت و غیر آن برده است
 و در است مذکور میگرد و بعد عیاب آن در این عجمان معتبر است از انجمله مسلم صحیح خود روایت کرده
 عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق الله آدم على صورته
 شيخ عبد الحق و لم يحرر ترجمه شکوة فرمود و در حدیث آمده خلق آدم علی صورته الرحمن
 مشکوة از عبد الرحمن بن عباس روایت کرده و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رایت ربی
 فی حسن صورة قال فلیعبر بخلقهم الملاء الا علی قلت انت اعلم قال فوضع کفه بین کتفیه
 فوجدت بردها بین یدای فقلت ما فی السموات و الارض و فلان کذا ذلک فنبی
 ابراهیم ملکوت السموات و الارض نیز ترجمه یازدهمین مجازین معاذ بن جبل روایت کرده و قال
 صل الله علیه و سلم انی صلیت اللیل ما فی ربی و وضعت جنی فی المسجد فانانی
 ربی فی حسن صورة ابن اثیر در جامع الاصول و در حرف القاف ضمن حدیث طویل روایت و
 موضوع حاجت درین جا مذکور میشود قال فیا تبسم الجبار فی صورة غیر صورته التي راو له فیها
 اول مرة فیقول انما ربکم فیعزلونک ربنا فلا یکلک الا انبیا و یقال هل ینکم و ینبیه
 آیه در فرمایند فیعزلون نعم السائق فیکشف عن ساقه فیسجد له کل مؤمن الحدیث نیز
 در روایت دیگر مثل این روایت ذکر کرده و موضوع حاجت اخذ نموده شد انما لله فی اذنی صورته

روایت است که در این کتاب
 نقل صورت و غیر آن را در مواضع
 مناسب
 شده

من التي رواه فيها قال فانتظرون ينفع كل امه كانت تعد قالوا بارنا فارقنا الناس
 في الدنيا فاما كما اليهم وله نصاحبهم فيقول انا مريكم فيقولون نعوذ بالله منك
 لا تشرك بالله شيئا حتى ان بعضهم ليكاد ان ينقلب فيقول هل بينكم وبينه اية
 فعرافهم فيقولون نعم فيكشف عرساقه فلا يبقى من كان يجحد الله من تلقاء نفسه
 الا اذن له بالهجوم ولا يبقى من كان يجحد تقاماً وارباً الا جعل الله ظهراً طهفة
 واحدة كلما اراد ان يجحد خر على قفاه ثم يرفعون رؤسهم وقد تحول في صورته
 التي رواه فيها اول مرة فقال انا مريكم فيقولون انت ربنا الحديث مسلم في ابن حبان
 از ابو سعيد خدری با دوی فتاوت روایت کرده نیز مسلم از ابو هريره و ضمن حديث طویلي روايته
 موضع حاجت منقول میشود فیما یتهم الله تبارک و تعالی فی صورته غیر صورته التي یعرفون
 فيقول انا مريكم فيقولون نعوذ بالله منك هذا مكانا حتى ياتينا ربنا فاذا جاءنا
 ربنا عرفنا فيا یتهم الله تبارک و تعالی فی صورته التي یعرفون فيقول انا مريكم فيقولون
 انت ربنا فيتبعونه الحديث احاديث اخيره برقرار و صور برجناب باری عز اسمه و تحوال او
 از صورتي بصورت دیگر چنانچه شان بهولای عینا صرت و ثالث و اولی ایست آنچه تاویل
 این آیات خواهند نمود با علم ان بعلام الخیوب مغضوب خواهند ساخت و در کلام این رجال نیز
 مثل آن جاری است باجمل الجواب الجواب هم چنین مراد از مکان و قول آنها علم قدیمی و تعالی است
 بعلامه اینکه چنانچه مکان محل اعتماد می باشد علم نیز موجب اعتماد دیگر و قوله تعالی الرحمن علی
 العرش استوی و تکریر این معنی است که بخاری در حرج خود روایت کرده که مراد از کرسی علم است مراد
 از جهت نیز جهت شعاع رفیت بلکه جهت عقل است که از مراد ثمانه است یعنی جهت و موجب یا علم و متوجه
 و غرض ایشان از این اقوال بیان طاعت عالم ماست با عالم کلا بابت است چنانچه معلم اول در اول و چنانچه
 فصیح بان نموده و در آیات بعوض بیان ایه الشارقه تعالی نعم انکم استخادوا انکاره صاعته الیه
 بروات امامیه نیز از غنوه فلسفه است چه قول بن تمام بن حکم که لا ینال عالما بنفسه فصل قاطع است
 بر قدم علم او تعالی بذات قدسش و شکی نیست که علم او تعالی با شمایند و منطوقی است و علم او
 بذات قدسش بلند و اطوائی قواش نیز شجر و اطوائی بحر و امانی مثلاً چه او تعالی حقیقت ذات مقدس

۲۶

سیدان که در کتاب مسخران عیسی علیه السلام
 و فیهم من عباد که در حدیثی است که در کتاب
 از عیسی علیه السلام است و در کتاب دیگر و در حدیثی است
 عیسی علیه السلام گفت و قدس فی انفسهم و انفسهم
 ان مقام بن سیدان و فیهم من عباد که در کتاب
 و نیز گفته که ان من عباد که در کتاب
 علم ان موجوده و در کتاب دیگر و در حدیثی است
 فیصل و انفسهم و انفسهم و انفسهم و انفسهم
 ان

مقدس خود را چنانچه مست میداند و تحقیقت او جل مجدده این است که او تعالی وجود و محض منزه و مجرد
 جمیع ماهیات است نیز پیش از این گذشت اقدس خود را مبدأ ماهیات میداند علم بان ماهیات و علم
 بذاتش منطقی خواهد بود و اگر خود را مبدأ آن ماهیات نداند خود را چنانچه مست نداند متب باشد و
 محال است زیرا که علم او بذاتش از آنجهت است که ذاتش غایت از خود است نیست و چنانکه هست نزد
 بخودش مکتوف است پس علم ماهیات در علم بذاتش منطقی است زیرا که مودعی شیء و یکشئی در آن
 و در علمش و تعبیر کرد میشود از این علم بعلم حقیقی و علم اجمالی که حقوق آن اجمالی نیست و مخلوق صور
 تفصیله و این مرتبه عنایت از الیه است و قول ششم بعلم اشیاء بعد از آنکه با علم و این است
 علم اجمالی که عین مرتبه ذات است و علم باشد یا منطقی است در آن اشاره است باینکه اشیاء با آنکه علم
 اجمالی عین ذات معلوم است و تعالی جل مجدده او تعالی شانه اشیاء را بعد وجود آنها با علم و دیگر کردن
 ذات اقدس نیست و بعد مرتبه ذات است و تعبیر کرد میشود از آن علم تفصیله نیز میباشد پس اصل
 کلام ششم این حکم در علم باری تعالی شانه نیست که واجب تعالی را در خود علم است یکی حکم اجمالی
 فعلی که عین ذات اقدس است و از لا و با ثبات و باقی است و اشیاء در مرتبه ذات باین علم معلوم
 او تعالی است و دیگری علم تفصیله که عین ذات واجب نیست بلکه شانی ارشیدون موجود است بعد
 از ایجاد اشیاء حادث میشود و اشیاء باین علم در مرتبه ایجاد و کشف و حاضر اند نزد او تعالی لمخص
 کلامش آنکه موجودات خارجیه پیش از وجود معلوم مبدع اند بجانها و در وقت انصاف آنها
 بوجود خارج نمیشد و حاضر اند نزد او تعالی این قول هیچ چیزست که نفی علم اشیاء از واجب در
 ان نیست بلکه همین تحقیق است که افاضل حکمای محقق و اعاظم علمای موقن در علم باری تعالی شانه
 افاده فرموده اند تفصیل مقام ماله و ماحیه و کتب متراوله مذکور است من شاء فلینرجع الی
 مظانها و نیز میتوان گفت که از علم در کلام این روایت معنی باینکه اشکاف که مبدأ ترتیب آثار است
 فراوانست بلکه معنی مصدری است و از آنجا که سنی حدیثی اضافی نسبی است که بغیر وجود و تحقیق و طبع
 مستسین در خارج موجود و تحقیق نمیتواند شد لاجرم علم و دیگر صفات که نزد آنها با جمیع اشیاء است باین
 معنی غیر ذات واجب و وجود و وجود متعلقات و حادث باشد و حال دیگر درین مسئله کفایت آثار
 ششمین حکم اند چنانچه فاضل شهرستانی در محل و محل توضیح بآن فرموده در البتات بدون

عنایت ایزدی باستیعاب نکو میشود نهایتش آنکه از آنجا که رجال مذکور سابقه فائز را جامع علم
 می دانند تقسیم دیگر صفات نیز مانند علم باجمالی و تفصیلی التزام نموده اجمالی را عین ذات و قدیم
 مقدم ذات و تفصیلی را مغایرات مقدس و حادث محدودت متعلقات آنها میدانند و معیار است
 دیگر صفات را باعتبار صدق عین ذات اقدس و قدیم مقدم ذات و باعتبار مفهوم که معانی حد
 اضافی اند غیر ذات و حادث محدودت متعلقات میدانند و درین قول مخدوری نیست و بهم گفته
 قول تنکیر فاعلین بعد از ناشی از عدم تحصیل اوست از حقیقت بدو و از الیهات انشای او پس از آن
 مذکور میگردد و محل آنست که کلام در مفهوم لغوی بار نیست بلکه در مفهوم اصطلاحی آنست آن
 عبارت است از خروج امری که متوقع الوقوع نباشد و سبب عدم تقدم سبب ارضیه است
 او چونکه از نفوس غایبه و ساغله انسانی بران نباشد باشد مگر نزد قرب و قریب از آنجا که تمام
 نفوس مطبوعه فکریه و صده در مالک ساه و ارضیه و قلوب انسانی کرام و اولیای حق علی مرتضی
 نفوس مطبوعه و عالم انبیا را در مراتب علم تعلیم و ادب اتالی بند و مستند از او و اینها مستقیم
 از او و او تعالی است باین صلاقت پس نادیده بود ادب تعالی در اخبار این طایفه هرگز اقل سبب
 تعلیم و آله الصلوة والسلام واقع شده بخاری صحیح خود آورده که آنحضرت علیه وآله الصلوة
 والسلام فرمود و بدانند ان یقبلهم و رجال امانه و در قول بیدار متحقق احوال حضرت سید ابرار
 و متوج اخبار را بعد از اخبار ان پس گفته رجال مذکور درین باب بخبر اسات اوب با پیغمبر خدا و آید
 علیه و علیهم السلام و در حدیث دوم را در حق حسن و قمر عثمان کانک از دست برده با
 در قول امثال این کلمات که در تفسیر کوفه و نهفته است گوید و نعوذ بالله من الکفر بعد الهدی
 و لنعم ما قبل سه که در کتابت اب فروغ از مقال بیفته هفت ماه و ماه و سال سال و سال و سال
 آن که در یک گفتار که به شیخ و زماران شجاعت و کمال و امی خوش آن که در وقت و حصص سکونت
 بر سه لب دریا و حتی الاموت و ناشی باشد مقال ایل مل که در کتابت کوفه و نهفته
 روشنی خاموش چندان امی فلان به تا فراموش شود و نطق و بیان چند با این ناگهان از فرغ
 با در چای و مرغ اندر مرغ و در بار و در ازین هر محبتان جمله مهتاب و درین ترک است
 یا در و هم که قول تشبیه و تحسین و غیر آن بر فرض تسلیم به طریقی رجال امام است که

تمام از صفات انکس
 است

در حدیث

اکثری نمیرد رجال این سنت و برین قول شریک غالبند و برواقف و شرح ان فرموده و منهم مشبهه
 الحشویه که ضرر و کس و الحشوی قالوا هو جسم لا کالاجسام من لحم و دم و له الاعضاء و الجوارح
 و يجوز علیه الملاصقة و المصافاة و المعانقة للمخلصین الذین یزورونه و یزورهم و منهم
 مشبهه الکرامیه اصحاب ابی عبدالله محمد بن کرام قبل الفقه فقه ابی حنیفه و الذین دین
 محمد بن کرام قالوا ان الله تعالى علی العرش من جهة العلو ماس له من صفته العلیا و يجوز
 علیه اسرکه و النزول فاختلفوا امیلا العرش ام لا یملأه بل هو علی بعضه و قال بعضهم
 لیس هو علی العرش بل هو صیاد للعرش و اختلفوا البعد متناه او غیره و منهم من اطلق
 علیه لفظ الجسم ثم اختلفوا بل هو متناه من الجهات کلها او متناه من جهة تحت
 فقط او کلا بل هو علو متناه فی جميع الجهات انتهى یعنی شبه حشویه یعنی محدثین ابست نه
 مضر و کس و داعیه جمعی گفته اند که او تعالی جسم است نه مانند اجسام و او مرکب از گوشت و خون است
 و او را اعضا و جوارح و بنا بر کتب بر ملاسه و نه با فیه و نه مانقه مختصا از که در دنیا بزیارت او
 می نیت و او آنها را زیارت میکند و بعضی از آنها با شبهه کرامیه اصحاب ابی عبداله محمد بن کرام که
 در حق او گفته اند که فقه ابو حنیفه است و دین بن محمد بن کرام گفته اند که خدا می تعالی بر عرش از بیت
 علیا و ناسبت مراد را صغیر مایا و جباریت بر او حرکت و نزول پس اختلاف کرده اند یا خدا می آنها
 بر کرده است عرش را یا تعالی آن نیست بلکه او بر بعضی از عرش است و بعضی گفته اند او بر عرش نیست
 بلکه مجازی عرش است و اختلاف کرده اند که محاذ است بر بعد متناهی است یا غیر متناهی و بعضی بر او
 انما بقی لفظ جسم کرده اند این سخن گفته شده اند که یا متناهی است و در جمیع جهات یا متناهی است
 از جهات تحت یا در جمیع جهات یا غیر متناهی است و نیز در اعواث ابست و رد یافته را بیت ربی
 بعد از شاب می رود را بیت ربی فی صورج شاب له و رفقه صاحب مجمع البحار می بصر که آن فرموده
 نه بره و انی و شرح عقاید خضدیه میفرماید و المشبهه منهم من قال انه جسم حقیقه ثم افترقا
 فقال بعضهم انه مرکب من لحم و دم و قال بعضهم هو غیره لا کالسبیکه البیضاء و لعله
 سبعة اشبار بشر نفسه و منهم من یقول انه علی صورة انسان و منهم من قال انه شأ
 امر دجعا لقط و منهم من قال انه شیخ اشمط الراس و منهم من قال انه فی جهة الفوق

وهماس للصفحة العليا من العرش ويجوز عليه الحركة ولا انتقال وتبدل الجهات ويا طائر
تحت اطيال الرجل الجدي تحت الراكب الثقيل وهو يفصل على العرش بقدر ما رجع اصلا
مضمومة ومنهم من قال هو متحد للعرش غير هامس له وبعد عنه مسافة متناهية
وقيل بمسافة غير متناهية ولو يستكشف هذا القائل عن جعل غير المتناهي محصورا بين
حاصرين ومنهم من شتر بالبلکفة فقال جسم لا كالاجسام وله حيز لا كالاحياز وسينه
الى حيز ليس كنسبة الاجسام الى حيزها وهكذا ينبغي جميع خواص الاجسام عنه حتى
لا يبقى الاسم الجسم هؤلاء لا يفتنون بخلاف المصريحين بالجسمية واكثر المجسمة هم الظاهرون
المتبعون لظواهر الكتاب السنة واكثرهم المحدثين ولا ينهية ابي اعباس احمد واصحابه
ميل عظيم الى اثبات الجهة والمبالغة في التقديح في نعمها وادراكها في بعض تصانيفه انه لا رتبة
عند بداية العقل بين ان يقال هو معدوم وان يقال طلبته في جميع الامكنة فلو جدد
ونسب الماتين الى العطيل هذا مع علو كعبه في العلوم العقلية والعقلية كما يشهد به من
تلق تصانيفه ومحصل كلام بعضهم في بعض المواضع ان الشرع ورد بتخصيصه تعالى جهة
الفوق كما خصص لكعبة بكونها بيت الله وكذلك يتوجه اليها في الدعاء ولا يخفى انه ليس في
هذا القدر غائلة اصلا لكن بعض اصحاب الحديث من المتأخرين لم يرض بهذا القول ان يكر
كون الفوق قبلة الدعاء بل قال قبلة الدعاء هو نفس قبلة الصلوة وصرح بكونه جهة الله تعالى
حقيقة من غير حيز وانتهى يعني شبهه بعضي ان انها گفته اند او تعالى وحقيقة جسم است پس اختلاف نموده
بعض گفته اند که او تعالى شانه مرکب است از گوشت و خون و بعض گفته اند او نوري است مبدع خشنود
شوشه سفيد طول او هفت شبر است بشبر خرو و بعضي ان انها ميگویند که بصورت انسان است و بعضي ان ان
که او جان امر است و بعضي گفته اند موسوی است و بعضي ان انها گفته اند و در جهت فوق و هاست صفحه
عرش را و جاز است بر حرکت و انتقال و تبدل جهات و او از ميد بد عرش زير او ماند و او را يالان
در زير ركب کران بار و او فاضل است بر عرش بقدر چهار انگشت و بعضي ان انها ميگویند که او مخاوي
عرش است هاست او نيت و بقدر او از عرش مسافت متناهي است و بعضي گویند مسافت غير متناهي است
و اين قائل است تکلف نکنند از ذکر دانيدن غير متناهي محصور در دو عاصره و بعضي ان جسمه شتر نموده

تشریح نموده اند بلکه یعنی ملاکیف یعنی میگوید که او تعالی جسم است بی چون و بی بکین و او جسمی است نه مانند
 اجسام دیگر و او اجزایی است نه مانند اجزاء و بکین و نسبت او به چیزش مانند نسبت اجسام با حاکمش نسبت
 و در همین نفی میکنند جمیع خواص اجسام را از او تعالی تا آنکه باقی نمی ماند مگر جسم و اینها را تکفیر نموده اند
 بخلاف مجسمه مصرعه و اکثر مجسمه اصحاب ظالم اند که اتباع ظواهر کتاب و سنت می نمایند و اکثر آنها خدایان
 و ابرار جمیع ابوالعباس احمد و اصحابش را میل عظیم در اثبات جهت و مبالغه در قبح نفی جهت است
 و در بعضی تعانیف او دیده ام که نوشته که نفی جهت نزد ما است عقل درین که گفته شود که او تعالی متد
 است و درین که گفته شود طلب کردم و جسمم او را در جمیع امكنه و نیافتم او را و نسبت کرده است نفی گفتند
 جهت را بسوی تعطیل این است قول او با وجود و معلوم که بعد او در علوم نقلیه و عقلیه که شهادت میدهد بآن
 کسی که نتایج میکند کتاب او را و حاصل کلام بعضی از آنها در بعض مواضع اینست که شرع وارد شده است
 تخصیص از تعالی جهت فوق چنانچه تخصیص یافته است کعبه بودنش خانه خدا و بهین جهت توجیه نموده
 میشود و بسوی او در و عا و مخفی نیست که درین قدر اصلا فاعله لیکن بعض متأخرین را ضعیف باقی نماند
 بودن جهت فوق را قبله و عا انکار کرده گفته است که قبله و عا نفس کعبه است و تصریح نموده است که جهت
 خدای تعالی است در حقیقت بغیر از کتاب مجاز نیز عبارت شیخ عبدالقادر جیلانی را این است بر ذی
 جهت بودن او تعالی شیخ عبدالوهاب شعلواری در کتاب یواقیت و جواب گفته است که در کتاب الهیة
 المنسوبة لسیدی الشیخ عبدالقادر الحلی رضی الله عنه مانصه اعلی ان عبادا نکه لا یدخل
 الارض و انما تصعد الی السماء و قال تعالی الیه یصعد الکل الطیب و العمل الصالح یرفعه
 فوینا سبحانه و تعالی فی جهة العلواء الله علی العرش استوی و علی الملاء احتوی و عمله محیط
 بالاشیاء بدلیل سبع آیات فی القرآن فی هذا المعنی لا یمکن ذکرها لاجل حمل الجاهل و نحو
 اتحیی نیز اشاعره اگر چه قابل تقدم صفاتند لیکن از آنجا که صفات را صین ذات نمیدانند بنا بر قول آنها در
 ذات صفات از او واجب تعالی سلب خواهند بود زیرا که هر چیزی که ذات و ذاتی شی باشد خودش بر آن
 شی ضروری نخواهد بود و معلول خواهد بود و هر معلول را علتی میباشد و هر معلول مکن بالذات و بعض صفات ممکن
 باشد و هر ممکن حادث است پس باید که صفات حادث باشند نیز اگر چه جمهور ایشان میگویند که صفات
 قدینند لیکن میگویند که تعلق حادث است و این قول مستلزم حدوث صفات است چنانچه محقق در

اس
 شیخ عبدالقادر جیلانی بر ذی
 جهت بودن او تعالی
 تصریح نموده
 اینها شهادت بر اینست که
 جهت بودن او تعالی
 لیس عبدالوهاب شعلواری
 در کتاب یواقیت و جواب
 گفته است که در کتاب الهیة
 المنسوبة لسیدی الشیخ
 عبدالقادر الحلی رضی الله
 عنه مانصه اعلی ان عبادا
 نکه لا یدخل الارض و انما
 تصعد الی السماء و قال
 تعالی الیه یصعد الکل
 الطیب و العمل الصالح
 یرفعه فوینا سبحانه و
 تعالی فی جهة العلواء
 الله علی العرش استوی و
 علی الملاء احتوی و عمله
 محیط بالاشیاء بدلیل
 سبع آیات فی القرآن فی
 هذا المعنی لا یمکن ذکرها
 لاجل حمل الجاهل و نحو
 اتحیی نیز اشاعره اگر چه
 قابل تقدم صفاتند لیکن
 از آنجا که صفات را صین
 ذات نمیدانند بنا بر قول
 آنها در ذات صفات از او
 واجب تعالی سلب خواهند
 بود زیرا که هر چیزی که
 ذات و ذاتی شی باشد
 خودش بر آن شی ضروری
 نخواهد بود و معلول خواهد
 بود و هر معلول را علتی
 میباشد و هر معلول مکن
 بالذات و بعض صفات
 ممکن باشد و هر ممکن
 حادث است پس باید که
 صفات حادث باشند نیز
 اگر چه جمهور ایشان
 میگویند که صفات قدینند
 لیکن میگویند که تعلق
 حادث است و این قول
 مستلزم حدوث صفات است
 چنانچه محقق در

از کلمه در صحاح است و دایره
افرنی خود اندر بخاطر بر ناسخ
کشف و تخریب و غیران جفتی
نیت ۱۲۰۹

مرتب باشد هیچ نوع مستلزم شاعنی نخواهد بود و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بنام هر کس که توفیق
اصدار میفرمود آنکس حق فسخ هایون را سبیل سعادت و مباحات خود تصور کرده عمل باین میفرد و برسد آیت
صبحی دیگر از آن پنج میداد و بچکس انگار بر این معنی نیکو دیا نرود هم آنکه تشبیح و تمثیل صحیح روایت منقول
در بیان ویت حضرت امام همام علیه السلام در کمال استحباب است زیرا که مدار صحت روایت بر صدق
و ثقه و صدوق بودن راوی است هر گاه با اختیار و استخوان و معاشرت باطنیه ثقه و عدل و صدوق
بودن شخصی تحقق گشت حکم بصحت روایتش لازم است و سفارت و روایت امام علیه السلام است
قادر و روایت نسبت خصوصاً هر گاه بکلماتی یا عبارتی که باعث اطمینان قیاس طالب شود
بوده باشد وجود حضرت امام علیه السلام و حیات و بقای او بطریق قیاس و توضیح متواتر نزد
امامیه ثابت است و حکم بوجود و حیات آنحضرت مانده حکم بوجود و ثقه و عدل پس مدعی سفارت
و روایت آنحضرت علیه السلام هر گاه صدوق و ثقه و عدل خصوصاً هر گاه معتقد بعد و کرامت
و مقترن بقرائن و امارات باشد صحیح روایتش مستلزم شاعنی نخواهد بود و بیست و چهارمین
از توهمات سوداویه ظلماتیه و تشویلات باطله شیطانیه است با آنکه برخی از علمای اهل سنت
و متحققین عرفانی اینها مانند شیخ محمد بن علی و شیخ شهاب الدین شروانی شیخ ابوجعفر احمد
محمد بن یوسف کفی شافعی صاحب کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان بوجود و حیات و بقا
آنحضرت تا وقت موجود و ظهور آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام قائل و دین عقیده و امامیه شرک کنند و
بلاذری که از نا عظم خفا و محذویران نیست است بلا واسطه از آنحضرت علیه السلام روایت کرده است
و روایت مذکور را شیخ و والد فاضل ناصب در کتاب فصول سید و دیگر کتب خود خرینج نموده چنانچه
تعالی در موضع مناسب این باب بحول خود الهی نقل نموده شود و نشانزد و بگویم محال را بر سر مدعیان
آنچه فاضل ناصب فاده فرموده است بگوید که علمای اهل سنت تعریف هیچ چنین نموده اند و بعد از تعریف
بواسطه عدل ثقه و غیر شاذ و ذو علة و موافق این تعریف که خود ایشان کرده اند و مسلّم قطع
داخل صحیح نیست زیرا که اتصال ندارد و حال آنکه در اطلالات خود و مرسل و منقطع را صحیح میگویند چنانچه
بر تعالیق و غاری اطلاق صحیح میکنند و عدالت را نیز در اطلاق صحیح اعتبار میکنند حال آنکه درین
تعریف مأخوذ است پس روایت مجهول الحال صحیح میگویند مانند عبد الکریم بن ابی الحارث ابواسمیه

رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت ان اذ منع الله القرفة ثم اخذنا حذوكم مال اخيه
 اين حديث درج است بخاري ومسلم وروى رايت ان تفق اند وجملة رايت اذ منع الله القرفة
 وروى رايت ان اسناد بخير غير الامام عليه السلام بنووه قال الدارقطني خالف ما
 جماعة منهم اسمعيل بن جعفر وابو المبارك وشيخه ومولى بن معاوية ويزيد بن هارون قالوا
 فيه قال اسرايت ان منع الله القرفة قال فلا خرجا جميعا حديث اسمعيل بن جعفر قد
 فصل كلام اسرايت من كلام النبي صلى الله عليه وسلم انتهى ونهايت اعتذار قوم ودين مقام انست
 كه اسرايت رويا راوي را تقيين بنووه كه اين جملة از كلام حضرت رسول خداست صلى الله عليه وسلم
 الباري گفته قلت سبق الدارقطني الى دعوى الادراج في هذا الحديث ابو حاتم وابو حنيفة
 الرازيان وابو خزيمه وغير واحد مراعاة الحديث كما اوخصته في كتابي تقريب المتجيبين
 اندراج وسمكت فيه عن ابن خزيمة انه قال رايت اسرايت في ملتنا وافي خبري انه مرفوع
 الزخمة شيخ بخاري واق است حدثنا ابراهيم بن موسى حدثنا هشام هو ابن يوسف عن ابن
 جريج قال قال عطاء بن عباس كان المشركون على منزلتين من النبي صلى الله عليه وسلم
 الحديث ابن جريج مطلق بن وجيهت زيرا كه بخاري وجمعه شده كه اين حديث از عطاء بن ابى رباح
 مروي است وچون بنووه است بلكه اخير حديث راعله از اساني وتفسير خود روايت بنووه وعطاء بن راسا
 از شيوخ بخاري بنووه است ميز ابن جريج ابن جريج حديثه را از عطاء بن راسا في بطريق سماع اخذ بنووه است
 بلكه بطريق وجاوت روايت بنووه وكن بنووه تفسير را از عثمان بن عطاء گرفته اين حديث را در ابن كتاب بنووه
 روايت بنووه قال ابو علي الغساني تعقبه ابو مسعود الدمشقي انه ثبت هذا الحديث والادراج
 قبله بهذا الاسناد سواء والحديث في تفسير ابن جريج عطاء بن راسا في ابن عباس وابن
 جريج لم يسمع التفسير من عطاء بن راسا في وانما اخذنا الكتاب مرابته عثمان ونظا فيه قال
 ابو علي هذا تنبيه بليغ من ابى مسعود فقد بناه عطاء بن راسا في ابن جريج وعلينا ان
 قال سمعت هشام بن يوسف يقول قال لي ابن جريج سألت عطية بن ابى رباح عن التفسير
 عن البقرة قال نعم هذا قال هشام فكان بعدا اذا قال عطاء بن عباس
 قال الخراساني قال هشام فكتبتا ما كتبنا ثم ملنا نحن علمنا انه عطاء بن راسا في قال

ذكر المستطاب في الحديث
 التاسع عشر من كتاب
 البيهقي في الفضل من
 اسنن الدارقطني
 اسنن الدارقطني في
 اسنن الدارقطني في
 اسنن الدارقطني في

ذكر المستطاب في الحديث
 العاشر من كتاب
 الطحاوي في الفضل من
 اسنن الدارقطني
 اسنن الدارقطني في
 اسنن الدارقطني في
 اسنن الدارقطني في

علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال قال علي وسالت يحيى القطان عن حديث
 ابن جريح عن عطاء الخراساني فقال ضعيف فقلت له يحيى يقول اخبارنا قال لا شيء كله
 ضعيف انما هو كتاب دفعه اليه وفتح الباري بعد نقل ابن جريح فقلت فقيه نوع اتصال
 ولذلك استجابه ابن جريح ان يقول اخبارنا لكن البخاري انما اخرج على انه مر رواية
 عطاء بن رباح واما الخراساني فليس من شرطه كونه ما يسمع من ابن عباس لكن لقائل
 ان يقول هذا ليس بقاطع في ان عطاء المدكر هو الخراساني فان ثبوتهما في تفسيد ما يسمع
 ان يكونا عند عطاء بن رباح ايضا فيحتمل ان يكون هذان الحديثان عند عطاء بن رباح
 وعطاء الخراساني جميعا والله اعلم به ازان فزودوه فهذا الجواب قناعي وهذا عندني للمواضع
 العقيمة عن الجواب السليلا ولا بد للجماد مكرهة انهم واذا احدثت سؤالي في حديث عليه
 بن عمر عن نافع عن ابن كعب بن مالك وعمر مالك عن نافع عن رجل عن الانصار
 عن معاذ بن سعد او سعد بن معاذ خبره جارية لكعب وعمر جارية عن نافع عن
 رجل في سلة اخبر عبد الله ان جارية لكعب بن مالك الحديث في التاريخ بالمرور
 قال شاه انك قلت عن نافع سمع رجلا من الانصار يخبر عبد الله وهذا اختلاف في وقد
 اخرجته قال الدارقطني وهذا قد اختلف فيه على نافع وعلى اصحابه اختلاف في
 عبد الله وعلى يحيى بن سعيد وعلى اسمعيل بن امية وعلى موسى بن عفيف وعلى غيره
 ما قبل فيه عن نافع عن ابن عمر ولا يصح ولا ينفرد فيه كثيرا في الجمل اختار في دراهم
 ما اضطر اليه وما صح في البخاري فزودوه قلت هو كما قال علمته ظاهرة في الجواب عنه تكلف
 وتقصير في بخاري فزودوه عن اصحابي عن علي بن الغيرة قال حدثنا الاوزاعي قال حدثنا
 الزهري عن حميد عن ابن هريزة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حلف منكم
 فقال في حلفه باللات والعزى فليقل لا اله الا الله وم قال اصحابه فقال انما رك
 فليقل قسما بين اسما ومخالفة جمهورت في غير ما انما يحد في انما وزاعي بطريق محمد بن الزهري
 رواية كروية بطريق عفيف بن الزهري رواية كروية انما قال لا اسمعيل لم يقل فيه احد كروية

علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال قال علي وسالت يحيى القطان عن حديث
 ابن جريح عن عطاء الخراساني فقال ضعيف فقلت له يحيى يقول اخبارنا قال لا شيء كله
 ضعيف انما هو كتاب دفعه اليه وفتح الباري بعد نقل ابن جريح فقلت فقيه نوع اتصال
 ولذلك استجابه ابن جريح ان يقول اخبارنا لكن البخاري انما اخرج على انه مر رواية
 عطاء بن رباح واما الخراساني فليس من شرطه كونه ما يسمع من ابن عباس لكن لقائل
 ان يقول هذا ليس بقاطع في ان عطاء المدكر هو الخراساني فان ثبوتهما في تفسيد ما يسمع
 ان يكونا عند عطاء بن رباح ايضا فيحتمل ان يكون هذان الحديثان عند عطاء بن رباح
 وعطاء الخراساني جميعا والله اعلم به ازان فزودوه فهذا الجواب قناعي وهذا عندني للمواضع
 العقيمة عن الجواب السليلا ولا بد للجماد مكرهة انهم واذا احدثت سؤالي في حديث عليه
 بن عمر عن نافع عن ابن كعب بن مالك وعمر مالك عن نافع عن رجل عن الانصار
 عن معاذ بن سعد او سعد بن معاذ خبره جارية لكعب وعمر جارية عن نافع عن
 رجل في سلة اخبر عبد الله ان جارية لكعب بن مالك الحديث في التاريخ بالمرور
 قال شاه انك قلت عن نافع سمع رجلا من الانصار يخبر عبد الله وهذا اختلاف في وقد
 اخرجته قال الدارقطني وهذا قد اختلف فيه على نافع وعلى اصحابه اختلاف في
 عبد الله وعلى يحيى بن سعيد وعلى اسمعيل بن امية وعلى موسى بن عفيف وعلى غيره
 ما قبل فيه عن نافع عن ابن عمر ولا يصح ولا ينفرد فيه كثيرا في الجمل اختار في دراهم
 ما اضطر اليه وما صح في البخاري فزودوه قلت هو كما قال علمته ظاهرة في الجواب عنه تكلف
 وتقصير في بخاري فزودوه عن اصحابي عن علي بن الغيرة قال حدثنا الاوزاعي قال حدثنا
 الزهري عن حميد عن ابن هريزة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حلف منكم
 فقال في حلفه باللات والعزى فليقل لا اله الا الله وم قال اصحابه فقال انما رك
 فليقل قسما بين اسما ومخالفة جمهورت في غير ما انما يحد في انما وزاعي بطريق محمد بن الزهري
 رواية كروية بطريق عفيف بن الزهري رواية كروية انما قال لا اسمعيل لم يقل فيه احد كروية

۳۷

باب اول
في بيان الاصل الذي هو في الفصول الثمانية
من كتاب الادب التي هي من تصنيف
فيلسوف الامم الحسن الكوراني في فقه
الافعال والامور
الحاخاق ارون المسكن في صحرا دار

في ذلك وما يملأ به حج عابث انه مثل ان النبي صلى الله عليه وسلم يستغفر بأحد لله
العالين ويبيع الله الرحمن الرحيم فقال السائل انك لثاني عرشه ما حفظه وما سلمه
احد قبله على ان قنادة ولدك كاهن وكتب له يعرف وهذا في التعليل انهم كلامه وازا بنو
باب التيسير لد السلام ميفر ياد حدثنا ابراهيم قال ثنا مسلم وروى الليث بن سعد الخ واسطه وروى
مسلم واث ساقطه ورس حديث شقيل باشد بأحمد وروى حديث صحيح افعال شروطه وبخفي عاوش
معلن بوم راوي وديكر وجو غليل نز واقع است اذا بخله يزور باب التيسير على القبر والرحم عليهم جنه واقع
ح وحدثني من بيع حجاجا كاعوز اللفظه قال حجاج بن محمد قال حدثنا حجاج بن محمد
حدثنا ابراهيم اخبرني عبد الله بن عمر بن الخطاب عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال
انه قال يوما لا احد نكر عني وعراي قال فظننا انه يريد ما دلتني ولدته قال قالت عائشة
الا احد نكر عني عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يا ابي هريرة فحدثني نوري وشرح
قال بعلى الغساني هذا الحديث احدا لا حديث المقطوعة في مسلم وقال هو اينما كان احاد
التي وهم في رثا وقد رواه عبد الرزاق في مصنفه عن ابن جريح قال اخبرني محمد بن قيس بن
عائشة قال القاضي فله ان هذا مقطوع لا يوافق عليه وهو مستند وانما لم يسم راويه فهو زياد
المجهول لا من باب المنقطع اذا المنقطع ما سقط من رثا وقد قبله التابعي وروى مثل التفسير
والخيل ميفر ياد حدثنا عمرو الناقد قال حدثنا سفيان بن عيينة عن ابن الزناد عن الاعرج
عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اخبرني محمد بن قيس بن عائشة قال قال
ابن جريح عن الحسن بن مسلم عن عطاء بن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال مثل
المثقف والمتصدق كمثل رجل عليه جملتان او جملتان من لادن ثديهما الى قرقمهما فاذا اراد
المثقف وقال الاخر فاذا اراد المتصدق ان يتصدق تسبعت لوموت فاذا اراد الخيل ان ينقي
فقصت عليه واخذت كل حلقة فمضت حتى تجز بانها وتغفر له قال فقال ابو هريرة فاق
لو تبيخا ولا تبيخا ورس حديث چند واهل اتفاق فناء جانيه متقين تصح بان فرموده انه نوري
صحيح مسلم گفته في هذا الحديث وقع او هام كثير من الرواة وتضعيفه خرافة وقد يكون ناخبر
بغير صحابه من الاحاديث التي بعلا فيه مثل المثقف والمتصدق وصوابه المتصدق والخيل منه

برساتی قطع
اطلاق کردن است

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

FA

[illegible]

ومنه كمثل رجل وصوبه رجلين. ومنه قوله جنتنا أو جنتنا بالثبات وصوبه جنتنا بالنون. بلا شك كافي الحديث الآخر بالنون بلا شك فالحق بالدع ويدل عليه الحديث نفسه قوله فأخذت كل حلقة موضعها وفي الحديث الآخر جنتنا. ومن حديثه ومنه قوله سبغت عليه أومرت كذا هو في النسخ مروت بالراء قليل. وصوبه مدت باللام حتى سبغت وكما قال في الحديث الآخر انبسط لكنه قد اجمع مروت على نحو هذا المعنى والسابع الكامل وقد رواه البخاري ما دت بدلان مخففة من ماد التامال ورواه بعضهم ما دت ومعناه سالت عليه ولعنات وقال لا نه في معنى أوردت وذهبت وجاءت من كمالها منه قوله وإذا اردنا الخليل ان ينفق قلصت عليه وأخذت كل حلقة موضعها حتى نحن بنانه ويعفو اثره قال فقال أبو هريرة يوسعها فلا تنزع وفي هذا الكلام اختلال كبير لا قوله نحن بنانه ويعفو اثره إنما جاء في المتصدق لا في الخليل وهو على ضد ما هو وصف الخليل من قوله قلصت كل حلقة موضعها وقوله يوسعها فلا تنزع وهذا من وصف الخليل فادخله في وصف المتصدق فاختل الكلام وتناقض قد ذكر في الأحاديث على الصواب وفيه رواية بعضهم غر ثبابة بالحاء والزاي هو وهم والصواب رواية الجمهور وتجر بالحيم والنون أي يسترق ومنه رواية بعضهم ثبابة بالثاء المثلثة وهو وهم والصواب بنانه بالنون وهو رواية الجمهور كما قال في الحديث الآخر أنا مله نيزير ما يرحل ثنا أبو بكر بن أبي شعبة وأبو كريب ومحمد بن مشني وعمرو الناقد واللفظ لا بي كريب قالوا حدثنا أبو معاوية ثنا الأعمش عن أبي يحيى مولى آل جعدة عن أبي هريرة رضي الله عنه قال ما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم عاب طعاما قط الحديث قال الدارقطني هذا الإسناد معطل لأنهم ورفقاؤه أبو سفيان بن حرب وأموي بن حنبل ورواه شعبة عن ابن عبد العزيز عن ابن جهم عن جعفر المعقري قال حدثنا النضر وهو ابن محمد الهام قال حدثنا عكرمة حدثنا أبو مزيل حدثنا ابن عباس قال كان المسلمون لا ينظرون إلى أبي سفيان ولا يقاعدونه فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا بني الله ثلث أعطينهن قال نعم قال عند أبي حنبل عن العرب واجله ارحمينة بنت أبي سفيان ان زوجها قال نعم قال ومعية فجعله كاتباً بهي. يد يد وقال نعم

المعقري في فتح البصرة
المعقري في فتح البصرة
المعقري في فتح البصرة

قال ونوترقي حتى اقاتل الكفار كما كنت اقاتل المسلمين. قال نعم قال ابو زميل ولولا انه طلبك
 من النبي صلى الله عليه وسلم ما اعطاه ذلك لانه لم يكن. يسأل شعبة الا قال نعم لم يثبت
 سئل بوزن راوي است زيدا الاسلام ابو سفيان في سئل فتح مكة عظيمة بوجه ونكاح ام حبيبته بيش ازان
 بغيره سال واقع شده بعض رسال ششم وبعض رسال هفتم گفته اند و نجاشي بموجب اشاره اخبر
 سلمه عليه و اگر وسلم بخت اخبرت خواستگاري نموده چهار صد دينار مهرش مقرر کرده چنانچه كتب
 سیه و توانیج و آثار بان انا منی است بلکه این حرم این حدیث را موضوع گفته چنانچه محققین مانند ذوی
 و غیره تصریح بان فرموده اند نووی فرموده هذا الحديث من الاحادیث المشهورة بالاشكال
 و وجه الاشكال ان اباسفیان اسلم يوم فتح مكة سنة ثمان من الهجرة وهذا مشهور لا خلاف
 فيه وكل النبي صلى الله عليه وسلم قد تزوج ام حبيبة قبل ذلك بزما طويل قال ابو عبد
 و خيفة بر خياط و ابو البرقي الجمهور تزوجها سنة ست قبل سبع قال القاضي عياض و
 اخبروا ان تزوجها قبل بالمدينة بعد قدومها من الحبشة وقال الجمهور بارض الحبشة
 قال و اختلفوا في عقد عليها هناك فضل عثمان و قبل خالد بن سعيد بن العاصي باذنها
 و قيل النجاشي لانه كان امير الموضع و سلطانه قال القاضي الذي في سلمه انه تزوجها ابوسفيان
 غريب جدا و خبرها مع ابن سفيان حيدر و سر المدينة في حال كراهة مشهور و لم يوافقا
 على هذا و قال ابو حزم هذا الحديث و هم من بعض الرواة لانه لا خلاف بين الناس ان النبي
 صلى الله عليه وسلم تزوج ام حبيبة قبل الفتح بد هي بارض الحبشة و ابوها كافر في دنيا
 عمر ابن حزم و ايضا انه قال هر موضوع قال لافه فيه مع كراهة بر عمر الراوي الحزم و انما نوو
 بعد ان بن دست و بازوه سخافت و بطمان ان بن راظر افادات محققين است مانند علي بن و غير
 نیست و ملا علي قاري در كتاب رجال فرموده و قد وقع منه اي من مسلم اشياء لا تقوى عند العلماء
 فقد وضع الحافظ الرشيد البطار كنا با على الاحاديث المقطوعة و بينهما الشيخ محي الدين
 النووي في اول شرح مسلم و ما يقوله الناس ان من روى له الشيخان فقد جاز القطر في هذا
 ايضا من النجاشي اصل فقد روى مسلم في كتابه عن النبي عن ابن مسعود و غيره من الصنفاء في قوله
 اغماري عنهم في كتابه للاعتبار و الشواهد و المتابعات و هذا لا يقوى لانه الحافظ لا

نشان
 علی بن النعمان
 علی بن النعمان
 علی بن النعمان

مسلم و صحيح و رواه
 و اورد

قالوا الاعتبار ما مور يعرفون بها حال الحديث وكنا مسلم التزم فيه الصحة فكيف يتبر
 حال الحديث الذي فيه بطر و ضعفة وقال الحافظ ابو الزبير محمد بن مسلم المكي مدني في
 حديث جابر فما يصفه بالنعنة لا يقبل وقد ذكر ابو حزم وعبد الحق عن الليث ابن
 ابنه قال لا يري الزبير علمي على حديث سمعته من جابر حتى اسمعها من مسلم لم يعل
 احاديث اظن انها سبعة عشر حديثا سمعته منه قال الحافظ ما كان من طريق الليث
 عن ابى الزبير عن جابر في صحيح وفي مسلم عن غير طريق الليث عن ابى الزبير عن جابر بالنعنة
 احاديث وقد روي ايضا في كتابه عن جابر وابى عمر في حجة الوداع ان النبي صلى الله عليه
 توجه الى مكة يوم النحر فطاف طواف الافاضة ثم رجع فصل الظهر بمى فيحجون ويقولون
 اعادها ليل الحجاز وغير ذلك من التاويلات ولهذا قال ابو حزم في هاتين الروايتين
 احدا يحكم ان كتاب بلا شك وروي مسلم ايضا حديث الاساء فيه وذلك قبل ان يح
 اليه وقد تكلم الحافظ في هذا للفظه بيواضعفها وقد روي مسلم ايضا خلق الله طائفة
 يوم السبت اتفق الناس على ان يوم السبت لم يقع فيه خلق وان ابتداء خلق يوم الاحد
 وقد روي مسلم عن ابي سفيان انه قال للنبي صلى الله عليه وسلم لما اسلم يا رسول الله
 اعطني ثلاثا تزوج ابنتي ام حبيبة وابني معاوية اجعله كائنا وقرني انا قال الكفار كائن
 المسلمين فاعطاه النبي صلى الله عليه وسلم ما سألناه واحداث معروفة مشهورة وابوسفيان
 من الوهم ما لا يحصى فام حبيبة تزوجها النبي صلى الله عليه وسلم وهي باحبيبة
 واصدقها البجاشي اربعائة دينار و حضر وخطب واطعم والقصة مشهورة وابوسفيان
 وابنه معاوية انما اسما عام الفتح وبيد الجيوش الى الحبشة والفتح عدة سنين و احموا على
 انها تزوجها سنة ست وقيل سبع واسلم ابوسفيان عام الفتح سنة ثمان من الهجرة
 واما ما روي ابى سفيان فقد قال الحافظ انهم لا يعرفونها فحجبوا باحبيبة غير طائفة فقروا
 في الكاح ابنته اعقلان نكاحها فبواذنه لا يجوز وهو حديث عهد بالكفر فاراد النبي
 صلى الله عليه وسلم تجديد النكاح ويدكره عن الزبير بن كابر باسناد ضعيف ان النبي
 صلى الله عليه وسلم لم امره في بعض العزوات وهذا لا يعرفونه الاثبات وقد قال الحافظ ان

كذا حديث مسند جابر بن
 سلم

[illegible]

وہ جگہ پر ابوزرعہ صحیح مسلم عرف
کر دے نہ پہلے کہ تو ایسا
صحیح نام کر لینی وہاں لکھا ہے
الہی سائنس

[illegible]

و تشييد الطار الميخين
اعلان مسرعة

خطاب امیر المومنین علیہ السلام
حضرت غازی راجح ابن خاتم
غازی راجح خوارزمی بن

روایت نموده
این اشعار
در استیجاب اصحاب
و غیر آن نیز مذکور است

روایت نمودن بخاری
سنن اربعه از کتب معتبره

او خارجی بود قال الجوزجانی قلت لاحد کان عکرمة اباضیا فقال انه یقال کان صغریاً
 وقال یحیی بر معین انه کان ینخل مذہب الصفریة وقال ابو معید بن یونس فی تاریخ
 الغرباء بالمغرب الی وقتنا هذا قو علی مذہب الابیاضیة یزعمون انهم اخذوا ذلك
 عکرمة وقال یحیی بر بکر قدام عکرمة مصر ونزل بها وأخرج الی المغرب فالتخرج
 الذکر بالمغرب عنه اخذوا کذا فی مقدمه فتح الباری بالین یزعمون عقیدت جنابش وشیوه
 کذب یزید طولی وشمسه روی عرابین عمرانہ قال لنافع لا کذب علی کما کذب عکرمة
 علی ابن عباس وقال جریر بن عبد الحمید عن یزید دخلت علی علی بن عباس لله عیباً
 وعکرمة مقید فقلت ما هذا انه یکنب علی ابی وطمینات یبعین یزیدنا ابن روایت کوه
 وانیض صاحب فتح الباری وروایان ابن روایات تکلف فرموده مزین است وانیض وکتب تبیه
 اهل الکمال والاضمان علی اختلاف رجال اهل الخلاف تفصیل نکار شرافت مشاء فلیح
 الیه ومانند ولید بن کثیر مکی که از فرقه خارج بود که بخاری و صحیح از روایت کوه در مقدمه
 فتح الباری فرموده الولید بن کثیر المدنی رمی برای الابیاضیة ومانند اسحاق بن سید السدس
 وجریر بن عثمان الحمصی وحصین بن نیر الواسطی وعبید الله بن سالم الاشعری وقیس بن ابی جابر
 که همه اینها از جمله نواصب بودند در مقدمه فتح الباری و تقیوب و دیگر کتب رجال تصحیح بان
 واقع شده و بخاری و صحیح از اینها روایت نموده و نیز تصحیح میکنند روایت جمعی از شیعه را
 آعمیل بن ابان شیخ بخاری و جریر بن عبد الحمید و خالد بن محمد قنطراوی و سعید بن فرزد و سعید بن کثیر
 بن عثمه و سعید بن عمرو بن اسود و عباد بن العوام و عباد بن یعقوب و عبید الله بن عیسی بن عبد الله
 ابن ابی لیلی و غیره الرافضی بن جهم و عبید الله بن موسی و علی بن جعد و عبد الملک بن اصف بن زرار
 بن اصف و فضل بن دکن ابی نهم و فطرن و خلیفه و محمد بن حماد و الکوفی و محمد بن فضیل بن خزوان و مالک بن
 اسماعیل ابو عسان که همه شیعه مذہب و منکر امامت امام وقت یعنی منکر امامت شیخین فی قائل با امامت
 غیر آنها بودند و بخاری و صحیح از این اشخاص روایت کرده عجب ترا که منکر امامت شیخین را کافر میدانند
 باوصف آن ازین جامع و واضح الکتاب ابن کتاب امیر با عقدا و ایشان صحیح بخاری است روایت واقع
 و نیز تصحیح میکنند روایت شیخانی که آنها را از ذوق کسانیه حفظ میکنند و مانند حمیرة بن یزید و عبید الله بن

او خارجی بود قال الجوزجانی قلت لاحد کان عکرمة اباضیا فقال انه یقال کان صغریاً
 وقال یحیی بر معین انه کان ینخل مذہب الصفریة وقال ابو معید بن یونس فی تاریخ
 الغرباء بالمغرب الی وقتنا هذا قو علی مذہب الابیاضیة یزعمون انهم اخذوا ذلك
 عکرمة وقال یحیی بر بکر قدام عکرمة مصر ونزل بها وأخرج الی المغرب فالتخرج
 الذکر بالمغرب عنه اخذوا کذا فی مقدمه فتح الباری بالین یزعمون عقیدت جنابش وشیوه
 کذب یزید طولی وشمسه روی عرابین عمرانہ قال لنافع لا کذب علی کما کذب عکرمة
 علی ابن عباس وقال جریر بن عبد الحمید عن یزید دخلت علی علی بن عباس لله عیباً
 وعکرمة مقید فقلت ما هذا انه یکنب علی ابی وطمینات یبعین یزیدنا ابن روایت کوه
 وانیض صاحب فتح الباری وروایان ابن روایات تکلف فرموده مزین است وانیض وکتب تبیه
 اهل الکمال والاضمان علی اختلاف رجال اهل الخلاف تفصیل نکار شرافت مشاء فلیح
 الیه ومانند ولید بن کثیر مکی که از فرقه خارج بود که بخاری و صحیح از روایت کوه در مقدمه
 فتح الباری فرموده الولید بن کثیر المدنی رمی برای الابیاضیة ومانند اسحاق بن سید السدس
 وجریر بن عثمان الحمصی وحصین بن نیر الواسطی وعبید الله بن سالم الاشعری وقیس بن ابی جابر
 که همه اینها از جمله نواصب بودند در مقدمه فتح الباری و تقیوب و دیگر کتب رجال تصحیح بان
 واقع شده و بخاری و صحیح از اینها روایت نموده و نیز تصحیح میکنند روایت جمعی از شیعه را
 آعمیل بن ابان شیخ بخاری و جریر بن عبد الحمید و خالد بن محمد قنطراوی و سعید بن فرزد و سعید بن کثیر
 بن عثمه و سعید بن عمرو بن اسود و عباد بن العوام و عباد بن یعقوب و عبید الله بن عیسی بن عبد الله
 ابن ابی لیلی و غیره الرافضی بن جهم و عبید الله بن موسی و علی بن جعد و عبد الملک بن اصف بن زرار
 بن اصف و فضل بن دکن ابی نهم و فطرن و خلیفه و محمد بن حماد و الکوفی و محمد بن فضیل بن خزوان و مالک بن
 اسماعیل ابو عسان که همه شیعه مذہب و منکر امامت امام وقت یعنی منکر امامت شیخین فی قائل با امامت
 غیر آنها بودند و بخاری و صحیح از این اشخاص روایت کرده عجب ترا که منکر امامت شیخین را کافر میدانند
 باوصف آن ازین جامع و واضح الکتاب ابن کتاب امیر با عقدا و ایشان صحیح بخاری است روایت واقع
 و نیز تصحیح میکنند روایت شیخانی که آنها را از ذوق کسانیه حفظ میکنند و مانند حمیرة بن یزید و عبید الله بن

[illegible]

ایکست روایت قدس سرہ
نصیح

2

۴
بودن این اوقات از اندر به دور
از خود صفی اسامی تقدیر یافت
محمد عقیلانی و ...

بسم الله الرحمن الرحيم

استفسار فی ربطہ

وہاں سے واپس آئے

وہاں سے آکر

کتابخانه

کتابخانه

30

کتابخانه عمومی

عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الوهاب

میں نے اس سے پہلے اس کی طرف سے کوئی خط نہیں دیکھا تھا۔

از اینها که در این کتاب

بنیادین

حسن
نعمانی

[illegible]

no

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

فقدت دوت این امر
مجلس استیضاح
امروزه در این مجلس
بنی بر اساسی و دقیق
و شایسته و موافق
اعمال و جریات
اینها را در این
و قوانین و اصول
فردوسی و حقوق
الاستیضاح و حقوق
دیوانی و حقوق
تاریخی و حقوق
مالی و حقوق

بعی فداست و نیز من روان الحار طفا اند و عبد الله بن علی در عابه ضرب عنقه انهمی فهدا
هو الاموال السوء الذي من عوا بر حبان انه اتهم به وهو كونه ما تلا على قبل ابراهيم اتهم به
مجلسه است که این امور را علی بن ایشان را حواله بر جال خود می نویسد و باز روایات این قسم شتاب را وقت
تهدیه بل تصحیح نماید و در مقدمه فتح الباری در ترجمه سالم بن عجلان کوفت که سالم بن عجلان الاطهر الحارثی
مولی بنی امیه وثقه احمد والیحیی و ابو سعید و الفاسی والد دار قطنی و غیرهم و قال ابو حاتم و
نقی لحديث وكان من جنبا وقال الجوز جاني كان يخاصر في الارحاء داعية انهمي پس اخبار
جماعه بقاها. ایشان باید که تضعیف باشند نه صحیح زیرا که در صحیح محض هذات را وی کفایت نمیکند کافی نبود
راوی شرط است و مرجه و قد یروى فی بعض نسخ حضرت خیر الانام علیه و اله الصلوٰه و السلام صفان اشعری
لیس لها فی الاسلام نصیب المرجحة و القدیة که در شکوة تخریج نموده و سبق ذکر یافت از اسلام
خطه یسعی ندارند و شبیهه که ذکر امامت شیخین اند نیز در حدیث او کفایت نمیکند علی الصحیح فاضل بن جندی
در حاشیة تصحیح و قایم فی فیه ما ینکر امامة ابي بکر فقال انهم انه مبتدع و لیس بکافی و الصحیح انه
کافو كذلك من انکر خلافة عمر علی صح الاقوال کذا فی فتاوی الطهیریة نیز مکلف نیست حدیث
کسی که یغیر علی علیه و اله السلام و امام و وقت و رتی او دعای بدو لعن فرموده قلعه الله و الزرع
بر الوترغ الملعون ابن الملعون و لا اشع الله بطنه و قال الله و امثال این کلمات از شوا فرموده
و حکم بفساد عقیده او و الهابیزاری و برادرت از و نموده و او را خارج فرموده و خویش بر ساخته اند
و روان بن حکم و عبد الله بن ابي شرح و اقران اینها نیز صحیح میگویند روایت کسی که امام او را متهم کرد و
روایت او را بنیة قبول فرموده مانند ابو موسی اشعری که عمر بن الخطاب روایتش را در باب
استیفاء قبول فرموده بنیة بران طلب کرد و سلم در صحیح خود چنین روایت کرده حدیثی عمرو بن
محمد بن بکر الناقدا قال حدیثی سفیان بن عیینة قال حدیثا و الله یزید بن خصیفة عن بشیر بن
سعد قال سمعت ابا سعید الخدری رحمه الله عنه یقول کت جالس بالمدينة فی مجلس
الانصار فانا ابو موسی فروعاً او مد عوا بل قلنا ما شأناک قال ان عمر رضي الله عنه ارسل الی ابن
ابیة فایت بابه فسلمت فلنا فلم یرد و اعلى فرجعت فقال ما منعک ان تاتینا فقلت انی
انیت فسلمت علی بابک فلا فله یرد و اعلى فرجعت قد قال رسول الله صلى الله علیه و

بنیة بران طلب کرد و سلم در صحیح خود چنین روایت کرده حدیثی عمرو بن محمد بن بکر الناقدا قال حدیثی سفیان بن عیینة قال حدیثا و الله یزید بن خصیفة عن بشیر بن سعد قال سمعت ابا سعید الخدری رحمه الله عنه یقول کت جالس بالمدينة فی مجلس الانصار فانا ابو موسی فروعاً او مد عوا بل قلنا ما شأناک قال ان عمر رضي الله عنه ارسل الی ابن ابيه فایت بابه فسلمت فلنا فلم یرد و اعلى فرجعت فقال ما منعک ان تاتینا فقلت انی انیت فسلمت علی بابک فلا فله یرد و اعلى فرجعت قد قال رسول الله صلى الله علیه و

محمیٰ احمد نقوی

وسلم اذا استاذر احدكم ثلثا فله نذر له فليخرج فقال عمر رضي الله عنه اقم عليه السنة
والا وجعتك فقال ابى تركب لا تقوم معه الا اصغر القوم قال ابو سعيد قلت انا اصغر
القوم قال فاذهب به اتقى ومرض استعاب الروايات فليرجع الى صحيح مسلم فيصحح بيمينه واثبت
كذلك بن وضاعين انكر بر حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بخلقنا وخلقناكم وخلقناكم وخلقناكم
فانتم اهل من صالح مديني كخارجي اكثر روايت از نواده قال النسي سالت يحيى بن معين عن احمد
صالح فقال كتاب تطفه لا يشه خط في الجامع بمصر واسب بن زيد بن نجح جمال هاشمي كوني كذا
رجال صحيح بخاري وصحيث ورويت قال ابو معين حدثنا باحدث كذبت قال ابو حبان
عن الثقات المالك بن دينار الحديث كذا في المقدمة وليم بن حماد وابن عدي وشمس بن كذا
نعيوض الحديث في فتوة السنة بخاري وكتاب في وروايت نواده ومانند ابو هريرة وكرهم
مكتب بدو وخره واما مشهور بدو وخره ومانند صحيح مسلم وكتاب احتجاج بدو النعال باليمن وكرهم
في احد روايت كرهه حدثنا ابو بكر بن ابى شيبة وابو كريب واللفظ الا في كريب الا حديثنا
ابو ابراهيم عن احمد بن عيسى بن زهير عن احمد بن محمد بن زهير عن احمد بن محمد بن زهير
جمعه فقال لا انكم شدة في كتاب علي بن ابي طالب صلى الله عليه وآله وسلم لمحمد واصل الا
اشهد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول اذا انقطع شيع احمدكم فلا محشر في الاخر
حتى يصليهم في الجنة روايات مجمة فيهم مرمودا واما عتقا وسميت حق قال واشابات فكانت براني
او ثمانية وروايت في صورت وكل خواند مانده كرس وقران او فاضل شهرستاني وعل وعل ميفايه ارجاعة
من الشيعة الغالية وجماعة من احباب الحديث صرحوا بالتشبيه مثل الهناب من الشيعة
ومثل مضر وكهم واحد الحنفي غيرهم ارجاهل السنة قالوا معبود هو صورة ذات اعضاء واما
در حانية اوجمانية يجوز عليه الانتقال والصعود والنزول والاستقاء والتمكن في سبع واربعة
كه اهل صحيح روايت مرهم يكفند واهض مرهمه قلندرايكه في اتعال والعياد باسم من في القول
معصوم صورت انسان شهنشاهي وضمن بيان احوال يوسف از دجه يگود وكي الباني عمر عبيد
المكث به زعم الله تعالى على صور انسان وعل عليه قوله عليه السلام خلق آدم على صورة
الرحمن في صحيح يكفند روايات شخصي كه انكه صفات او تعالى در ازل كند شل بعضي جهه مانده مشهور

همه روایت داده و بعضی که جمعی بود و جماعتی جمیع اصحاب صحیحی سسته تخریج بحديث از او نموده اند و مانند سائر
بن عباس بن غالب بن زید العبدی ابو عبد الله ابو الحسن الرضی البکری قاضی شوش که نیز جمعی مذکور بودنی
التقريب ص ۵۰ و سبق برای جرم اثم از این بابته فاضل شسترانی و ملا علی قزوینی و در ذلک التلمیذی
محمد بن یحیی و هو المجرىة الخاصة ظهرت بدعته بقرمذ و قتلہ سالم بن احرار المازنی و هو فی آخر
ملک بنی میه و واقع المعتزلة فی نفی الصفات لانه لا یلزم ان یولد علیهم باشیاء منها لانه لا یجوز ان یصف
المباری بحال یصلی بصفة توصیف بما خلقه لان ذلک یقتضی تشبهاً فی کونه حیاً عالمًا و انبت کونه
قادرًا فاعراضها لانه لا یوصف شیء من خلقه بالقدره و الفعل و الخلق و منعی اثباته علومًا
حادثة للباری کما فی محل قال لا یجوز ان یعلم شیء قبل خلقه لانه لو علمه ثم خلقه بقی علیه علی
مکان اوله من فانی بقول محل لان العلم بان سجد غیر العلم بان قد وجد و ابراهیم قد تغیر و
خلق و لم یقدیمه قال و اذا ثبت حدوث العالم فلا یخلو اما ان یحدث فی ذاته و ذلک یؤید
الاعتراض فی ذاته و ان یكون محلاً للحوادث و اما ان یحدث فی محل فیکون المحل موصوفاً بالشیء
فقیل انه لا یخلو له فأنبت علوماً حادثة بعدا للعلوم الموجودة انتهى نیز جمیع میدانند برایت
جمعی که تجویز به کرده می نمایند عبد الملک بن اعین شیعی را زور زار و بر این صین که جماعت زور و ابراهیم
و نظیر بن خلیفه و حموشی شیعی که بخاری و اصحاب سنی از زور و ایت کرده و دیگر شعیان که بخاری و سلم غیر
از آنها روایت کرده اند که بطریق اعتقاد آنها بخاری این حدیث تخریج فرموده و بدانند بدین حال که
این همه نزاع خصم موجب کفر است و بالا جماع روایت کافر و فحش نیست چه جای صحت نیز روایت کنند
از خطوطی که از خطه ایشان در این نوع روایت را ترجیح دهند بر روایت صحیحی که استاد خود که
بطریق اجازت مروی شده صاحب الفقه و محصل و غیر هم نص بر این معنی نموده نیز اطلاق صحیح
کنند بر روایات جمعی که افشاخی اسرار حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نموده و خیانت و زنا
او بخاری و مثل ام المؤمنین جنه و صاحب بن ابی بلتع و فکار و آنها و نیز اطلاق صحیح کنند بر خبر کاذب
الاسنا که در لوسی سماح ان خبر را از شخصی فاروسیت میکند او را به پدر او و برادر او مانند عبد العزیز بن
بن عبد الله و محمد العبد و در بی المذنی که بخاری از زور و ایت کرده و دیگران احتجاج با او نموده اند حدیثی که
بن عمر عامر عبد الله بن عمر روایت میکرد و قال احمد و بر ما قبل حدیث عبد الله بن عمر بن یحیی

۴۴
الکافی فی مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
بجاء از ائمه اطهار

ابن سید و ابان کی ایک انشائیہ
میں ہے جو کہ اصل میں علی علیہ السلام
سے لکھی گئی تھی

[illegible]

و بعد از آنکه در علم منکر کما فی المقامه ابراهیم سبی که از روایات بخاری است حدیث را
از شمر بن ذی الجوشن اخذ نموده پیرش را و بخوش نسبت میکرد این عبد البر که کتاب استیجاب در نزد
نوا بخوش مشرف بر می نمود و علیه السلام و قیل ان ابی اسحاق لم یسمع منه و انما سمع حكا
صراجه شمر بن ذی الجوشن نیز المطلق صحیح گفت بر آنکه کسی که از عبد البر که مجهول الحال است مایه بخاری
بر آید و مدعی بصری بن ماجه او روایت کرده و منظور بن همان بشکری اچنین بصری که بخاری از قریه
از روایت کرده و الی غیر ذلک مایطول الکلام بدان که هم نیز خبر کسی که او را ضعیف است کرده و این شمر بن ذی
بن جم که وضع است و ثبت است او را ضعیف میدانند قال السخاوی خالدا هذا جمیع علی فکما بل نسب
الی الموضوع قال ابرحجان یتقد علی الثقات بالموضوعات قهی المطلق صحیح بر اخبار و میکنند
ما کوشش جلال الدین عینی حدیث او را صحیح نموده و نیز المطلق صحیح میکنند و روایت کسی که منقذ است
روایت کسی است که مدعی ثقات باشد و میان شیعه و امامیه بصری علیه السلام مان بعضی شیعیان
بلکه تحسین و عینی و بن صاحب الارکانه خبر او را صحیح میکنند مانند بلاد ری که ابقی لطیف حال حدیث
صحیح ایشان که توفی علی بن اقسام حدیث است بخوبی جواب **قال فی فاضل النصب** احسن پس او را

۴۹

تعریف کرده اند که هو ما اتصل برایته الی مصمم با ما می مراجع و غنی بصری علیه السلام
و اینجا هر چه باید که مسل و متعلق حسن نباشد حال آنکه بر مسل و متعلق المطلق حسن و این نشان شایع و این
چنانچه فقها هم اینها تصریح کرده اند که روایت زار و رفع حج چون نصا کند او را حسن است با آنکه متعلق
و این عادت در اخبار ایشان پُرلی نهایت است و نیز المطلق حسن است و روایت کسی که آنکه مخرج مذکور
نشده اند با این مخرج که طریقه الفقه الی متذکر بر حسن حال آنکه متذکرین جبر کسی نیز فرقه مرتب
نموده و مثله طریق الفقه الی در این بین نیکو روایات و اقیه را که امامی بنمودن ایشان انجمن است
نیز حسن گویند و مثل طریقه الفقه الی سماعه بر همان مع انه واقعی قهی **اقول** و بعضی اینچنین
مقام اخذ فرموده و چه درود است **اقول** آنکه این گفته خیلی است ناشی از عدم تدرب و علم
فقه و اصول حدیث وقت تدبر در کلام علمای قول چه نزد متحققین و بعضی حدیث حسن است از
حسن امامیه و حسن غیره و تعریف مذکور تعریف حسن امامیه است و بر مودی بطریق ضعیف و مودی غیر
امامی که المطلق حسن در کلام امامیه واقعی است یعنی حسن غیره است و از عدم صدق تعریف حسن

عبد البر که کتاب استیجاب در نزد نوا بخوش مشرف بر می نمود و علیه السلام و قیل ان ابی اسحاق لم یسمع منه و انما سمع حكا صراجه شمر بن ذی الجوشن نیز المطلق صحیح گفت بر آنکه کسی که از عبد البر که مجهول الحال است مایه بخاری بر آید و مدعی بصری بن ماجه او روایت کرده و منظور بن همان بشکری اچنین بصری که بخاری از قریه از روایت کرده و الی غیر ذلک مایطول الکلام بدان که هم نیز خبر کسی که او را ضعیف است کرده و این شمر بن ذی بن جم که وضع است و ثبت است او را ضعیف میدانند قال السخاوی خالدا هذا جمیع علی فکما بل نسب الی الموضوع قال ابرحجان یتقد علی الثقات بالموضوعات قهی المطلق صحیح بر اخبار و میکنند ما کوشش جلال الدین عینی حدیث او را صحیح نموده و نیز المطلق صحیح میکنند و روایت کسی که منقذ است روایت کسی است که مدعی ثقات باشد و میان شیعه و امامیه بصری علیه السلام مان بعضی شیعیان بلکه تحسین و عینی و بن صاحب الارکانه خبر او را صحیح میکنند مانند بلاد ری که ابقی لطیف حال حدیث صحیح ایشان که توفی علی بن اقسام حدیث است بخوبی جواب قال فی فاضل النصب احسن پس او را تعریف کرده اند که هو ما اتصل برایته الی مصمم با ما می مراجع و غنی بصری علیه السلام و اینجا هر چه باید که مسل و متعلق حسن نباشد حال آنکه بر مسل و متعلق المطلق حسن و این نشان شایع و این چنانچه فقها هم اینها تصریح کرده اند که روایت زار و رفع حج چون نصا کند او را حسن است با آنکه متعلق و این عادت در اخبار ایشان پُرلی نهایت است و نیز المطلق حسن است و روایت کسی که آنکه مخرج مذکور نشده اند با این مخرج که طریقه الفقه الی متذکر بر حسن حال آنکه متذکرین جبر کسی نیز فرقه مرتب نموده و مثله طریق الفقه الی در این بین نیکو روایات و اقیه را که امامی بنمودن ایشان انجمن است نیز حسن گویند و مثل طریقه الفقه الی سماعه بر همان مع انه واقعی قهی اقول و بعضی اینچنین مقام اخذ فرموده و چه درود است اقول آنکه این گفته خیلی است ناشی از عدم تدرب و علم فقه و اصول حدیث وقت تدبر در کلام علمای قول چه نزد متحققین و بعضی حدیث حسن است از حسن امامیه و حسن غیره و تعریف مذکور تعریف حسن امامیه است و بر مودی بطریق ضعیف و مودی غیر امامی که المطلق حسن در کلام امامیه واقعی است یعنی حسن غیره است و از عدم صدق تعریف حسن

بران محدودی لازم نمی آید شیخ عبدالحق دلموی در مقدمه رسیده مشکوٰۃ فرموده حدیث صحیح است که نقل بدول
تام الفیض متصل السند یا مستثنی ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا است آنرا صحیح لئانه
گویند و اگر نوعی از تصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان نموده صحیح لغیره گویند
اگر چه نقصان نشده باشد آنرا حسن لئانه نام است و اگر حدیث ضعیف بعد طریق جبر نقصان ضعیفی که
آنرا حسن لغیره گویند و ظاهر کلام قوم اینست که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق اینست
که در حسن لئانه ضعف و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بحال خود است و در حسن لغیره نقصان در همه
صفات راه دارد و اتمی کلامه و در شرح نخبه الفکر و شرح ان از ملا علی قاری چنین سطور است فارخف الصبط
مع بقية الشرح المتقدم في هذا الموضع فهو الحسن لئانه لا شيء خارج وهو ابي الحسن لا امر
خارج هو الذي يكره حسته اي مع كونه ضعيفا في نفسه بسبب الاعتقاد ابي اشتداده لكثرة اسناد
نحو حدیث المستور اذا تعددت طرقه فان حدیث المستور ما يتوقف فيه و قد عدا طرفة فينة ترجم
جانب قبوله فهو حسن لئانه فكل من الحسن لا لئانه لا يصح لئانه اما يحصل لكثرة الطرق لان
الشيء لا يصح ظاهر العدالة وراوى الحسن مستور العدالة شیخ عبد الزم عاتق و شرح الفیه میفرماید و قال ابن
الصلاح و قد امنت النظر في ذلك والبحث جامعاً بين احوالهم ملاحظاً مواقع اهتمام
العلماء فانفتح في النظر ان الحديث الحسن فيمن احدهما الحديث الذي لا يخلو رجال اسناده من متروك
لم يمتنع اهلية غيره انه ليس مغفلاً كغير الخطاء فيما يرويه ولا هو قهراً بالكذب والحديث
لم يظهر منه تعمد الكذب في الحديث ولا سبب خورس و يكون متن الحديث مع ذلك وقد
عرفنا ان يروى مثله او نحوه من وجه اخر او اكثر حتى اعتضد بمسألة من تابع راويه على
او بما له مرشاهد هو حدیث اخر نحوه فخرج بذلك عن ان يكون شاذاً او منكراً و كلام
الترمذي على هذا القسم ينزل القسم الثاني ان يكون راويه من المشهورين بالصدق والامانة غير
انه لا يبلغ درجة رجال الصحيح بكونه يقصر عنهم في الخطا والافتان هو مع ذلك لم يرتفع عن حال
من بعد ما اتفق به من حديثه منكراً قال ويعتبر في كل هذا مع سلامة الحديث من ان يكون
شاذاً او منكراً سلامته من ان يكون معطلاً وعلى القسم الثاني ينزل كلام الخطابي قال هذا
الذي ذكرنا جامع لما تفرق في كلام من بلغنا كلامه في ذلك وقال وكان الترمذي في كراخا

نوعی احسن و ذکر الخطای النوع الاخر مقتصر اکل احد منها علی ما رای انه مشکل ضل
 عما رای انه لا یشکل اما نه غفل عن البعض و ذهل انتمی کلامه و و مگر انکه اشال این روایت
 فخریه واضح است باینکه مخدومی را که سطحی قشیری میخواند با آنکه شبیه روز در کسندند و غفلت مذکور
 اشتغال دارند از کتابات و قافیه کتب احادیث ایست مانند جامع ترمذی ابو داود و سنائی نصف
 شیخ جلال الدین سیوطی طبرانی و بهیسی و بغوی و حکیم ترمذی و غیر اینها اطلاع نیست و الا نقل
 با اشال این بهوات صورت نمیست چه این حادثه در کتب اینها بی غایت و پرتی نهایت است اکثر
 احادیث که در سندان روات مجروح واقع اند و هم چنین بر احادیثی که در سندان قطع را فیه
 المطلق حسن میکنند ترمذی و دین بابا بهر پیش است و جامع خود غالباً حکم حسن میدی که رجال آن نصف
 ضعف بوده یا سندش منقطع باشد میگوید چنانچه حکم حسن حدیث انوار الحدیث علی الاما علمه نقل کرده
 علی معتمد فلیتو مقعداً من النار و مرفال فی القرآن بر آیه فلیتو مقعداً من النار نموده
 در سندش شیخ اوسفیان بن زکیه است و ابو زرعه او را منتهی کذب میدانند و ابن قطان صدر تصانیف
 نصر نموده هر چند حدیث اذا را بقره الرجل یعتاد المساجد شاهد الله بالایمان تحسین نموده
 عال آنکه در سندش درج است و بهیحق او گفته که کثیر المناکیر هم برین منوال حدیث اذا را بقره
 فاجتهد را حسن غریب شمرده با آنکه در رجال او را بر هم برین حکم است و بهیحق در مذهب گفته ابراهیم
 حکم و الا بر حکم حسن حدیث املک علیک لسانک الحدیث کرده با آنکه جمیع رجال سندش ضعیف
 اند چه روایت ان از یحیی بن ایوب از عبد الله بن رجاء از علی بن نمیه از عاصم از ابی امامه است قال
 فی المنابر کلامه مشکو فیه روایت ان الله جعل الحق علی لسان عمر و انصحی و خیر کسی که در سندش
 خارج بر عبد الله است و اما تصنیف او نموده نیز حدیث افضل الدعاء ان تسئل ربک العفو
 طعافیه فی الدنیا و الاخره فانک اذا اعطیتها فی الدنیا ثم اعطیتها فی الاخره فقد افلحت
 را حسن نموده و در طریقش سلمه بن مردان است باینکه در بعضی موفس خود میگوید که در سندان حدیث فلان کس
 ضعیف است باز همان حدیث را حسن مینماید چنانچه در جامع خود حدیث مرصع البه معتمد و نقل
 جز الله خیر الا بعد بلوغ فی النشاء را حدیث حسن عجیب میگوید و در علی میفرماید یا ساعنه
 البخاری فقال هذا منکر و سعد بن الحسن احمد را حاله کا قلیل الحدیث و پرور و رحمه

۵۱

قال الترمذی کس فی باب و قال الحاکم
 ترمذی حدیث تصویف و فیه انما بهی
 فیض القدر منادوی ابع
 مدادی حدیث ان السراج
 علی لسان عمر و ضعیف است
 حدیث حسن است
 غریب اخذت الموت
 و در کتب غیر اینها از این
 کلامه در حدیث
 فیض القدر ابع

[illegible]

الشيخ محمد بن عبد الله بن محمد بن علي
بن الحسين بن علي بن أبي طالب
بن هاشم بن مضر بن كنانة
بن قحطان بن عابر بن يشجب
بن يعرب بن قحطان بن عدنان
بن نوح بن سام بن نوح

فقد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

باشد بر اصحاب عمل آن واجب است و الا نه یوقن و ضعیف نیز درین حکم داخل گفته فخر الدین بی حال الزام
 مطهر علی بیعتی و غیره تخصیص که در شیخ نقل شده بی حدیثی که علیه است نیز بهیچ وجه خود نیست در حدیث
 و اکثر علما می ایشان عمل با نهی "جایز نه است" نه با وصف آن که روایت مثل این مگر و این افعال صحیح و نه
 و واجب العمل شناسد که سلف و فخر الدین مذکور علیه و عمل آن نیز واجب اند و بشرطیکه معتقد به نبوت
 باشد و نه درین روایت موافقت با حدیث الفاظ متضاد را می گویند و کثیر باشد و فتوی بصورت این نیز در عمل
 یافته باشد پس اگر احادیث اهل بیت که در کتاب ایشان و در سنت و شریعت و صفی به واجب العمل خواهد بود
 و متغیرین ایشان عمل ضعیف نیز جایز دارند چون معتقد به نبوت شده باشد و شیخ الطائفة روایت
 فساد عمل جراح را خان عمل اند و اعتقاد شهرت را نیز سرافراشته و کتب روایت بعضی کسانیکه از ائمه
 اصحاب ائمه ایشان را که منکرات است این امام باشد قابل عمل میدانند حال آنکه از علما می ایشان کار است
 خصوصاً چون در امام وقت و حجت نموده باشد و او با آورده و قبول نموده باشد شش کلمه اقول
 و نه نستعین بچند وجه در روایت و جواب اول آنکه درین قول بچند وجه خط نموده که در حدیث جریلی
 بن بابادری حدیث اول و در خط و تصحیف نموده اول آنکه حسن بن الحسن بن جریف تصحیف نموده و دوم
 را در آنکه سامی بن محمد است بر فاطمه بانای حضرت ساخته و در کتب رجال کتاب حدیث امامیه نقل
 برین وجه است علی بن حسن بن بابادری علی بن حسین بن فاطمه بن زینب و قاضی و جودی ندارد ازین روایت
 او در سامی رجال فریقین که در حدیث است نوشته خبر او واضح میگردد و دوم آنکه متن حدیث اول در تندیب
 الاحکام چنین واقع است مع آنها و مع آنها نموده و چنانچه نموده مع آنها و مع آنها نوشته است و سوم آنکه
 در روایت زیاد و فاطمه با کماله را اضافه نموده در تندیب الاحکام حدیث حدیث زید بن جریف
 عرابی حضرت علیه السلام قال رسول الله صلى الله عليه واله اطعموا الجدة السدس و لم
 یفرع لها شیءاً چهارم آنکه لفظ ال را از صلوته حذف نموده و نصب خروج خود را برین ساخته با آنکه حضرت علیه
 الصلوته و السلام در میان کیفیت صلوته بر ال را جزو صلوته بنفش و مقدر نموده و چنانچه با آنکه گفته
 از تفسیر کبیر نقل نموده بیشتر ترجمه آنکه لفظ علیه السلام بعد از جعفر که در اصل واقع است ساقط کرده با آنکه
 مطلق این حدیث در حق کاهه مسلمین جز از او و اصحابین حکم مخصوص به سوا می اهل بیت نبوی علیهم السلام
 نموده حضرت ابی جعفر علیه السلام را ازین حکم که شامل جمیع مسلمین است اخرج نموده امام ازین

بی حدیثی که علیه است

تصحیف نمودن کتاب صاحب
 در تندیب رجال

۵۵

تصحیف نمودن کتاب صاحب
 در تندیب رجال

تصحیف نمودن کتاب صاحب
 در تندیب رجال

تصحیف نمودن کتاب صاحب
 در تندیب رجال

در تفسیر کبریا انصافا بمنعور من ذکر صلوات الله علیه وعلیه السلام الا فی حق الرسول
 و الشیعة یدان کونه فی حق علی رضی الله عنه و اولاده و احبوا علیه بأرض لقرار جلی
 علی ان هذا الذکر جائز فی حق مزبور ذی الزکوة فکیف یمنع ذکره فی حق علی رضی الله عنه
 و الحس و الحیدر و رایت بعضهم قال لیس ان الرجل اذا قال سلاما علیکم فقبل له و حاکم
 السلام فدل هذا علی ان ذکر هذا اللفظ جائز فی حق جمهور المسلمین فکیف یمتنع ذکره فی
 حق اهل بیت المرسل صلی الله علیه و سلم قال القاضی انه جائز فی حق اهل الرسول علیه
 الصلوة و السلام و الدلیل علیه أنهم ظلوا بأمر رسول الله قد عرفنا السلام علیکم فکیف لصلوة
 علیکم فقال علی وجهه التعلیم قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
 و آل ابراهیم و معلوم انه لیس فی آل محمد نبی فینال علیا کما یجوز مثله فی آل ابراهیم و یتم
 اکثر فی المحققین محمد بن جمال الدین جن بن مطهر علی راصف کتاب معتبر زعم نموده و لیکن خط و درجہ منوع
 ازین کتاب نموده و این معنی خطای فاحش است چنانچه سابقا نیز تنبیہ بر آن نموده شد چه مدبر اصفا
 شیخ نجم الدین ابوالقاسم صاحب شرائع الاسلام است که در مصطلح علما ی امامیه تحقیق علی شریعت
 و محقق مذکور از شایخ و اساتذہ علامہ علی است این معنی دلیل جلی است از احوال رجال امامیه عتبات
 باین همه دعوی کمال تجرد و علم فرین جمال حدیث و فقه امامیه داران هذا الشی باب فقهتم انکه اگر چه
 شیخ شمشیه محمد بن علی تمیذ فی تحقیق است لیکن بودن او تمیذ فی الدین صاحب معتبر که مخلوق نا صبیح است
 و درین معنی است هشتم انکه هر گاه فساد اسناد و تصنیف معتبر فی تحقیق بوضع پیوست ضعف اسناد و قائل
 عمل موثق و ضعیف محمد بن الحسن که از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد بود و نیز واضح کردید و چه دو هم
 این را حدیث مذکورہ بر تقدیر تسلیم است ان منافات بقول امامیه و صحاح احادیث مذکور و نیز که در این حدیث
 فصل واقع نشده است که سید بن فضال چه است چه جائز است که آنحضرت علیه و آله الصلوة و السلام جبراً
 سید بطریق طبع مقره رقم نموده باشند بطریق فرایضه و روایت زراہه دین معنی نص است پس طرح
 این احادیث صحیح لازم نباشد شیخ الطائفة و تہذیب الاحکام و مقصدانیر نفس بر این معنی فرموده و چه
 انکه سبق ذکر یافت که حدیث حسن هر گاه بکثرت طرق و شہرت مضمون آن بین اصحاب متعاضد باشد
 ملحق اصحاب خواهد بود پس حکم او در وجوب عمل حکم صحیح باشد همچنین و قن بکثرت طرق ملحق بحسن شود

۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

خطای صاحب معتبر
 خطای محققین

۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

وهرچند این ضعف نیز بطریق دیگر در آنها مضمون محقق می شود و چنانچه در اصول حدیث سید بن
 شیخ همداختن دلیلی در سیریه شکوه میفرماید احتیاج در احکام بخیر صحیح انداخته جمیع حدیث است و هرچند
 بحسن نزد عامه علماء و انبیا صحیح است و احتیاج اگر چه در تکیه کثرت و چون حدیث ضعیف بعد
 طریق بر تکیه حسن بدان نیز صحیح است و آنکه مشهور است که ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیره
 مگر در قس او است نه مجموع که آن بنده و طرق داخل حسن است نه ضعیف صریح به الایته و بعضی گفته اند
 که اگر ضعیف حدیث بهجت سود حفظ روایات یا اختلاف یا تدلیس بود با وجه و صدق و دیانت بخیر میگرد
 بنده و طرق اگر از جهت انهمام کذب را دلی باشد و غش یا خطا بود اگر چه تعدد طرق داشته باشد بنده
 کرده و حدیث محکم بضعف باشد و از فضائل اعمال معمول و شاید که برین صورت محمول خواهد بود آنچه
 بعضی گفته اند که حق ضعیف بضعف فاد و میکند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد است نه بر اثر تکیه
 شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح تخمین الفکر نیز تصحیح فرموده که حدیث سنی الخط و مختلط و مرسل است

در اصول حدیث

و در سیریه گاه مذکور شده معروفا نباشد اگر چه از اقسام ضعیف اند به گاه از روایات معتبره موافق
 روایت یکی از اینها باشد یا مؤثر باشد مقبول بلکه حسن لغیر و دیگر و هذا اعتبار نه و متى توجب الشی الخلف
 کار بگویند فقه او مثله لا دونه و کذا المختلط الذی لا یقتضی کذا السنه و الا حساد للرسول کذا اللکس
 اذ البرع فی الحدیث و منه صار حدیثهم حسنا لا لذاته بل وصفه بدان لک باعتبار الجموع
 من المتابع و المتابع لان فی کلوا حکما احتمال کردن روایت صوابا و غیر صواب علی حد سواء یعنی
 فاذا جاءت من المعتبرین روایة موافقة لاحد من ریح احدا لجانین من الاحتمالین
 للمذکور برود دل ذلک علی الحدیث محفوظ فارقی مرد رجحان التوفیق الی رجحان القبول
 و الله اعلم و مع ارتقاء الی رجحان القبول فمحتمل عریضة الحسن لذاته انتهى لای علی می گویند
 ای فیکون حسنا لغيره و هم چنین عمل روایت متکرام و وقت ارجحیت ذات آن روایت نیست
 بلکه ارجحیت اختصاص آن روایات کثیره دیگر که موافق این روایت و بهجت آنها مضمون این روایت
 اینها است که بر بنده و انجماعت عمل جائز نیست و از بنده چنانچه عن قرب در مقام مناسب شرح و بسط تمام
 بعضی بیان کرده اند انما یقال بالجملة خبر علی با حدیث را دلی فاسد العقیده و بهجت ثبوت روایت
 آنست در اصول و کتب احادیث انما عده به و بعد مقابل کن بحالی نمایا اصول و عدم تحقیق حدیث

الحکمره فرید بن عبد الرحمن بن ابی عن ابيه ان جلالاته عمر قال اني اجنب فلان
احمد ملا فقال اتصل فقال عما را ما تذكر الامير المومنين في المنازات في سرية فاجبتا
فلما جئت ملا فاما انت فلم تصل واما انا فتمكنت في المنازات وصليت فقال اللقي صلي لقيه
عليه ولم انا كما يكفينا ان نضرب بيدك الارض فترنم ثم قسح بها وجهك وكفك
فقال عمر اتق الله يا عما قال بما را ان شئت لم احدث به ومنها ما جرى مسلم ايضا عن ابي
برمضور قال حدثنا التصريح شميل قال حدثنا شعبة عن الحكم قال سمعت ابا عبد الله
عبد الرحمن بن ابی عن ابيه ان جلالاته عمر قال اني اجنبت فلان ما اوسا وحدث
وراد فيه قال عما را امير المومنين شئت لما جعل علي من حق لا احدث به احدا
ولم يدكر حديثي سلمه عجز وكران يه بشل ابن به وايت كرده اند با هم را كرهوا ايت الكفاي كبر
اخرى واضح كذا وصف ان علمي الحسن ايت احاديث صحيح لاطرح نحوه با حادشي كه صفت
شصت نيسند عمل نموده و در تيم و در ضرب و مسح تا مرفق مقرر كرده اند شيخ عبد الرحمن و هادي و در ترجمه كوة
سيگريد با كره علم را اختلاف است در ان كه تيم و در ضرب است كي براي وجه دوم براي هر دو است تا آنچه
بايك ضرب است براي رد و كفاي اول قول ابي حنيفة و مالك محفوظ و مختار از حديث شافعي و بعضي اصحاب
احمد بن حنبل است و قول علي مرتضى ان عمر بن حسن مصري و ثوبى و سالم بن عبد الله و سفيان بن عوف و اكثر
علماء اخصاص و اصناف و ثانی مذنب بشهر امام احمد و قول قديم شافعي و قول از حطاب و كحل و اورد
و اسحق بن اسود و ابن خزيمة و ابن منذر و ابن جرير و غير ایشان از اصحاب حديث است و در هر دو جانب
احاديث زيوف است و محدثان ميگويند كه احاديث قول ثانی اصح و اقوى است البته و باطلان و كذا
استيعاب ان از سياق اين جمله خارج است حسن بن زوايدشان مر و جوب عمل و احتجاج بان لم يجمع است
و حديث ضعيف نیز چون متفحص شدت باشد و ترجمه حسن بن سلمان نیز زوايدشان صحيح است چنانچه شيخ
عبد الحق و هادي و غير باني فرموده و بعضي مشايخ ایشان روايت سلق من جوان را قابل عمل طاعت معتقد
شهرت را نیز شرط كنند چنانچه قبل از بزدی نقل نموده شد و مختاری و سلم و ديكران روايت مسكوات
احاديث را قابل عمل ميدانند و ایشان را در بعضي شيعه و غلاة روايت حديث ميكنند حال آنكه شيخ مضر
ابن الحارث بن علي بن ابي طالب عليه الصلوة والسلام را بعد حضرت پير خدا صلي الله عليه و آله و سلم را

متقدمین نیز در جرح و تعدیل و احوال رجال کتبها دارند جملة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی نیز در سده
تقریباً کتاب رجال نوشته بعد از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه در جرح و تعدیل و احوال روایات
کتبها نوشته و او رحمه الله درین فن تحریر مهارت تمام و هشتم بعد از انکشی و نجاشی و شیخ ابو جعفر طوسی
و غیر اینها نیز تالیف کرده و در این سده سابقه این کتب متداول بودند بعد از آن که از قصار یف روزگار
و تقالید لیل و نهار و ظلم و جور باب عدوان و کرم و قندی ظالمان و دران و عموم اهل اسلام مثل و
وغارت و احراق سبک استغفار و کتب بوقوع آمده و در عهد بعض خلفای عباسیه و دیگر امای جور و خرد
فرقه شیعه در قری نواحی بغداد و غیر آن واقع شده باعث ضلوع و تلف برخی از کتب قدما گردیده بعضی
از کتب بحاسی مذکور مانند کتب علوم دیگر که قدما می هر فن تالیف نموده بودند ضائع گردید و متاخرین
علمای امامیه مانند علامه علی و تقی الدین بن داود و شیخ شهید ثانی و دیگران کوشش و جهد و جهد پیش
نموده و بعد روسع خود تحقیق رجال و جرح و تعدیل فرمودند و تلخیص و این جمیع آن کتب باقی کرده بعد از
فاضل عالم مرزا محمد آقا ابدی و تلخیص از سید فاضل نقی میر شرف الدین علی حسینی حسینی و از غیر ایشان
صاحب کتاب بیجا از المقالات دیگر علمای اعلام کتب بسوطة تالیف نمودند و فاضل کلام ملا محمد تقی مجلسی
و از هر روضه المتقین تحقیق احوال رجال نموده و دیگر علمای متاخرین نیز مانند صاحب نقد الرجال
و دیگران کتب با و جرح و تعدیل و احوال رجال تصنیف نمودند تحقیقات انبیه و تحقیقات رشیده درین فن
کرده و چنانچه مجموع بآن کتب شاید حاصل است و آنچه گفته ایم بر شش خیر از جمله واضح است احتیاج بسیار
ندارد و بنا بر اطمینان قلوب عوام بذكر شواهد مبلوریت نموده شد فاضل استرا ابدی و مجمع الاقوال گفته
حسن بن علی بر فضالی صلت سنة اربع و عشرين و ما تفرع و له کتاب الرجال نیز در همین
الاقوال اناب و او نقل کرده و اخبارنا بر شاذان علی بن حاتم و احمد بن ادریس عن محمد بن
عیسی عنه کتابه فی المنة و الرجال نیز در کتب مذکور میگردد عبد الله بن جبریل بن جبریل
الکنافی ابو محمد عری صلیب ثقة و از نجاشی نقل کرده له کتب منها کتاب الرجال و عبد الله
بن جبریل سنة تسع و ما تفرع نیز در مجمع الاقوال فرموده حمید بن زیاد در اهل ندوی قریه
الجاب الحار علی ساکنه السلام ثقة کثیر التصانیف الم جلیل و اسع العلم غائی گفته
صنف کتاب الجامع فی انواع الشرائع کتاب الحشر کتاب الدعا کتاب الرجال کتاب من

مروي عن الصادق عليه السلام قال ابو الحسن علي بن حاتم لقيت سنة ست وثلاثمائة
 وسمعت منه كتابه في الرجال قراءة اجاز لنا كنيه مات حميد سنة عشر وثلاثمائة
 نيزكيه محمد بن عيسى عبيد بن يقطين مولى بني اسلم بن خزيمة ابو جعفر العبدلي القطيني
 من الكشي قال كتب الرجال نيزكيه ابو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق الكليني حرره
 ليكيه شيخنا احبنا في وقته بالري وجههم وكانوا في الناس في الحديث واثبتهم صنف
 كتاب الكافي في عشر بر سنة ومات ببغداد سنة ثمان وعشرين وثلاثمائة قاله الشيخ الطوسي
 وقال النجاشي في سنة تسع وعشرين وثلاثمائة تناثر الخويزي وكتاب مكرهته وله غير
 كتاب الكافي كتاب الرد على القرامطة كتاب رسائل الائمة عليهم السلام كتاب تعبير
 للرويا كتب الرجال كتاب طيل في الائمة عليهم السلام من الشعر احوال شيخ صدوق
 محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه ثبوت ابو جعفر مزيل الري شيخنا وفتيها ووجدنا
 بخارسان ورد ببغداد سنة خمس وخمسين وثلاثمائة وسمع منه شيوخ الطائفة وهو حدث
 السن كان جليلا حافظا للاحداث بصيرا بالرجال نافعا للاخبار له في التفسير مثله في
 حفظه وكثرة علمه نحو ثمانمائة مصنف ذكرنا اكثرها في كتابنا الكبير مات رضي الله
 عنه بالري سنة احدى ثمانين وثلاثمائة هكذا في الخلاصة وضمن تيمه وكتب او وثقته
 كتب المصباح المصباح الاول ذكر مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم من الرجال المصباح
 الثاني ذكر مروي عن النبي صلى الله عليه واله من النساء المصباح الثالث ذكر مروي
 عن امير المؤمنين عليه السلام المصباح الرابع ذكر مروي عن فاطمة عليها السلام المصباح
 الخامس ذكر مروي عن ابي محمد الحسن عليه السلام المصباح السادس ذكر مروي عن
 عزابي عبدالله الحخير عليه السلام المصباح السابع ذكر مروي عن علي بن الحسين
 عليه السلام المصباح الثامن ذكر مروي عن ابي جعفر محمد بن علي عليه السلام المصباح
 التاسع ذكر مروي عن ابي عبدالله الصادق عليه السلام المصباح العاشر ذكر
 مروي عن مروي عن جعفر عليه السلام المصباح الحادي عشر ذكر مروي عن
 ابي جعفر الثاني عليه السلام المصباح الثالث عشر ذكر مروي عن ابي الحسن علي بن

ترجمه محمد بن يعقوب
 صاحب كاسه
 كليني

ترجمه شيخ صدوق ابن
 بابويه عليه الرحمه
 ١١٣

محمد علیه السلام المصباح الرابع عشر ذکر مرید عزیزی محمد الحسن بن علی بر محمد علیه السلام
 المصباح الخامس عشر ذکر الرجال الذی خرجت بهم التوفیقات شیخ ابو جعفر طوسی و ساسی این کتاب
 کتبی و دیگر رجال در تصانیف شیخ صدوق ابن بابویه آورده فاضل زاید مرقی ملا احمد اردبیلی طایفه
 در رساله اصول دین فرموده کتب بسیار در جمیع اسامی روایات بوده و آنچه به فضل موجود است کتاب
 خلاصه و کتاب نجاشی کتاب ابن ابی عمیر و کتاب کبشی و فهرست و کتاب رجال شیخ و غیره است از آنکه
 از ایشان رفته بسوختن و سوختن خصمان و ضایع شدن و ریاضه و خوردن ریاضه و پنهان کردن از زمره خصمان
 و این کتاب مذکور تمام تمام روانی است که روایت حدیث از ایشان کرده اند اما آنچه صحیح شده است
 و بهار رسیده از متناخرین این کتابی که از مرید طوسی در تاریخ مستدرک است نیز تصدیق آنچه فاضل از پیش
 بیان فرموده بوضوح می نماید چه اکثر اوقات از مخالفین و سلاطین و امرای این انواع ظلم و جور و شیعیان
 بوقوع آمده بارها نوب و غارت و تاخت و تاراج و سوختن خانه ها و غیره و آن اتفاق افتاده و ظاهر است
 که در آن عصر کتب بسیاری در معرض ضیاع و تلف درآمده باشند یا بعضی در تاریخ موسوم به ابد الحیات
 و در قایم سنه اثنین و عشرين و در بهایه نوشته شده فیما عزم الصوفی الملقب بمصور علی الفز و کتب
 له السلطان منشور و قصدا لجامع القراءه المنشور بدین بدایه الرجال بالسلاح یقتضون
 عن الشیخین و صاحبها هذا یم معاوی قتل یعنونه خیده اظهار شعار معاویه بن ابی سفیان
 و الذاکر لانی بکرم و عمر دون علی فحصبهم اهل الکفر فثارت الفتنه واضطربت و تحبب العامة
 دار الشریف المرتضی دافع عنه جبرانه الاثر له و بات الناس فی الحیلة صعبة و تاهلوا للکفر
 و اجتمعت العامة و خلین الاثر له و احقرت له سبیه و قصدوا الکفر فهو الناس فی
 اسلوقه و اشرف اهل الکفر علی التلف فکرب الوزير و الجند فوقعت اجرة علی صد الوزير
 و سقطت عما مته و قتل جماعة من الشیعة و نزل الذهب فقیم و احرق فی هذا النار و عتق
 اسواق و لو جبر من السلطان انکار لضعفه و جبر لا یعنی درین سال و فی ما قبل بمصور عزم غافل
 سلطان برای و منشور فوشت آن منصور قصد جامع نموده پیش و می آمد و آن سلاح گرفته می فرستند
 با و از این گفته این روز معاویه است غرض ایشان از این قول اظهار شعار معاویه بن ابی سفیان بود و ذکر
 ابوبکر و عمر نمودن بود و بغیر ذکر علی علیه السلام پس اهل کفر چه سنگ بر انداختند پس فتنه برانگیز

قول فاضل
 ۶۴

فارت ساختن با دست
 خانه سید و قاضی علیه السلام

[illegible][illegible]

بعد از دو طلب بود که بعد از مدتی در این کتاب تألیف کرده بکفایت موسوم کرد و در او باب کتابی دیگر تحریر کرده بحاجت این آداب الشیخ و السامع سعی ساخت و در بعضی از فنون حدیث کتابی علی تصنیف کرده و لیکن رسائل او متفرق و مشتت بودند قاضی عیاض جمیع فنون جمع کرده و الملأ تصنیف کرد و ابوبکر حبیبی بحالی السامع المحدث جمله نوشت بعد از وفات تقی الدین ابو عمرو عثمان بن الصلاح حمید الرحمن الشافعی نیز این مشق جمیع شتات نموده و قدری تألیف کرد که در ترتیب مناسب از فنون شد بعد از او علی بن ابی حمزه متوجه مقدمه مصلو شده بدیسط و اختصار و معارضه و انصار او نقل و تراپرداخته بعد از همه اینها غلام شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی عسقلانی شهریه بن حجر از مرتب ساخت و ملا علی قاری و سید صالح و وجیه الدین و دیگران بر او شمع و حواشی نوشتند و شیخ عبدالحی از زمان آخرین نیز رساله نوشته هنوز هم جای تحریر و تمیز باقی است هم برین پنج در فنون جای چه اکثر علمای اهل سنت و در زمان ما نیز صاحب خود بدون تحقیق و نقیضش عمل میکردند چنانچه سنای و فیض القدر فرموده فار الصلاح الاول مراد شایخ المحدثان لم یعتمدوا ضبط التخریج و تعدیل الصحیح من غیره و فوعوا الاجرم بنسبنا حاد کثیره الی الله صلی الله علیه و آله و فرجوا علیها الاحکام مع ضعفها بل ببادخل علیهم موضوع تا از آنچه گفته و در موضع مناسب تمامه نقل نموده خواهد شد در فنون جای نیز علمای ایشان کتابی در ذکر احوال برجال حرج و تعدیل نداشته اند و این حالت مستمر ماند تا اکثر این سعد کتابی در رسائل الرجال و احوال روایت تصنیف کرده و به بلغات ابن سعد موسوم گشت نیز بخاری و ابن ابی خثیمه در تاریخهای اسلامی برجال نوشته و ابن ابی حاتم کتاب جمیع و تعدیل نوشت لیکن کتب ابن جامع عمیر از حرج و تعدیلش می افزود و نیز که در تصانیف اینها اقوال مختلف در حرج و تعدیل روایت مرقوم است در ترجیح کتب بر دیگری از روی آن کتب تصویریت پس حال رجال ایشان مشتبّه شد بعد از اینها ابن حبان و ابن شیبّه و ابن جوزی و ابن عدی و ابن حبان شععار و در کتاب طبعه او از فرموده و بعضی متوجه ذکر رجال کتابهای مخصوص شده ابو نصر کلای و ابن حبان نوشته و ابوبکر بن منجیه در رجال کتابی تصنیف کرده و ابوالفضل بن طاهر برجال بر دور و را یکی جمع کرده و ابوالعلی حسانی و دد جلال ابو داود و کنانی تألیف کرده و جمعی از متدبر برجال ترجمه و سنای و فائز رساله کرده اند لیکن اینها توجیه تعارض مع وقوع را و حال و اغفال نموده ترجیح احد الطرفین دلیل قوی ایشان را نمیسپارده صاحب عقل و دراپه

[illegible][illegible]

انصاف داده تقلید اینها را در باب جرح و تعدیل منع می نماید چه در اکثر مواضع تعدیل حاصل می شود و چه در مواضعی
 که اصلا قابل تعدیل نیست چنانچه بعد از مطالعه کتاب کمال فی معرفة الرجال تصنیف عبد الغنی نعمانی
 که مسووط ترین کتابهای ایشانست و کتاب رجال تصنیف فخری که موسوم به تهذیب الکمال است و خصوصا
 رجال شیخ ابن حجر عسقلانی که تلخیص اوست و سبکی است به تهذیب التذکیر خلاصه تمام و فائز مدلس است
 در علم رجال نظامی شود پس هنوز احوال رجال متغی نیست و شش ماه تلف شده سوم آنکه وقوع ایهام و اخطا
 از علمای امامیه در توجیه تعارض مدح و قبح و جرح و تعدیل نیز منوع است رجوع بکتاب رجال امامیه خصوصا
 کتب ثلاثه فاضل استرآبادی و رجال فاضل مجلسی و دیگر تالیفات فاضل تهرانی و ایجاب
 المقال تصنیف امیر شرف الدین علی حسینی ساکن خیف شرف علی شرف التاجیه و التنا و غیر اینها شاهد
 این دعوی است علماء از مذهب اهل بیت مشرف نشده و الا امثال ابن ابی ایل از و صاندیش و درویش
 نشاندن بعضی از علمای امامیه بتوجیه تعارض مدح و قبح بعضی رجال و ایهام و اخطا بسیار می از علمای امامیه
 نیز شکر کند چه جمعی از ایشان را ترجیح احد الطرفین بدلیل قوی میسر نیامده لهذا صاحب عقل و دایره مدح و قبح
 و قبح بقیه انصاف دارد و انصاف داده تقلید اینها را در باب جرح و تعدیل منع می نماید و در اکثر مواضع تعدیل
 تعدیل حاصل می شود و چه در مواضعی که اصلا قابل تعدیل نیست مثلا عمر بن سعد بن ابی وقاص که بر امامت نبوی
 علیه السلام انوار علم است و مکرر شده سلاطین حضرت طاهره حضرت امام همام ابو جعفر محمد تقی علیه الصلوٰه
 و السلام را باب بسیاری از بزرگان اقراب و شیاع و اتباع و اصحاب احباب و رشت که ملاک رسیده و شنبه ای را در
 شهید نموده بعد از آنکه ساخته چکر گردانند و باز پس خاطر عاظم جدا جدا ایشان را طوطی ننداشته محذرات
 و طبایع را بی رده او مجرب شتران بر بند نشانیده با فواج استخفاف شهر بشهر گردانیده و دقیقه از دقایق
 حرمت فرو گردانیده و صد و این امور اصلا قابل تعدیل نیست بلکه از آنجا که ظلم بر اعدا الناس کبر است
 و بر اهل بیت نبوی علیه السلام کبر است و نیز صد و این امور مستلزم انکار ضروریات دین اسلام است که
 با اتفاق باعث کفر و ارتداد و افعال انبیاست علی ایضا است این افعال شنیعه و اعمال فحیره را علت موثره
 تعدیل و توثیق آن نموده با وصف از کتاب این قسم که باز او را عدل و تقیه میدانند اگر چه در این است
 مانند قتاده و محمد بن مسلم بن شهاب زهیری و ابو اسحاق سبیعی و غیر اینها روایت از و نموده و
 و در تهذیب الکمال گفته محمد بن سعد بن ابی وقاص القشیری الزهری ابو حفصه المدنی ساکن الکوفه

محمد بن سعد الکاتب
 تعدیل و توثیق نموده اند

بجز آنکه در سال الفی دویست آورده تعلق شده باشد مانند شصت و پنج که بعد از آن که شرف اسلام نزد ایشان
 خلیفه اول رسید و آنکه با اسلام و باو یکصدین اسلام او را قبول فرموده و خلیفه خود را و خداوند را و حق را و حق را
 بر تشبیه غیر حق نیست که در نزد بزرگواران این صفت که در محبت است و اما شصت و پنج که در نفس یعنی فرموده و حق
 صحبت تقدیر بر جلد شده باز در او امثال او را جمع می باشد حضرت علیه السلام و صلواته و السلام و حق می آید و پس ایشان
 او را در حد و احاطه اعلیٰ نموده لغوی الصبیح که بعد و او را از جمله صحابه بعد از رسول و او را جاد و صواب است
 الفی درین باب و انصاف داده می نماید و فتح خول منقلبیه مسلمانان را در آن سال بعد از وفات النبی صلی الله
 علیه و سلم و فی الحقیقه نظر کفیه را در آن محطه العمل علی بن حنیفه و نص علیه الشافعی فی اکتم
 و انکار الرافعی و آنکه حکایتی از آنما که خط بشرط انصافها با الموت و جیندنا ظاهر آنها محطه
 للتقدمه کفر بر هجیده و کلا شصت و پنج سالین همه در حد و احاطه صحابه بعد و او را یکصد و عاقل تصور
 نموده و ولایت حدیث از او بکنند و شرح نخبه العکوف نموده و لم یختلف احد عن ذکره فی الحقیقه و کلا شصت و پنج
 حدیثه فی السانید و غیدها و مانند عبد الله بن ابی سرح بسین جمله و حای جمله و رور رضای جناب عثمان بن
 عفان و کوی چنانچه در کتب سید و نواریخ مانند روضه الارجانب خارج النبوة آورده اند و در او حال احوال او
 چون روشن می آید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را کاتبی می گرانید و در وقت قرآن خیاست و بعد از
 کلام بگوید و باز در وی موقوف حاد چنانچه بهای عزیز حکیم حکیم می فرماید تا آنکه سر بر زانو وی بر می کشد و بعد از
 که چنانکه بیدین هر چه می خواهم می گویم بلکه وحی چنانکه بروی خود می آید برین نیز می آید و حق و بی آنکه بر
 نازل شده و مر اطلع محمد بنی علی الله کذا اذا قال وحی الی و لم یوح الیه شیء یعنی کیست ظالم تر
 او را که می بیند و خدا بر وی موقوف بود و وحی کرده شده است بسوی من آنکه وحی کرده شده بسوی او چیزی
 آید چون آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خیانت می طلوع شده است و در مدینه نبوت بود و در نخبه کینه
 انشی با هم لازم می فرمایند که آورده می ایضا الله و بی سرخ کار یکصد و وحی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فلما نزل قوله ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین املاء الرسول علیه السلام
 انشی فی قوله ثم انزلنا خلقا اخر علی الله منه عقال فبما اراد الله احصاء الخلق فقال الرسول هكذا
 انزل کلامه فخلق الله و قال الخلق من صا د ق ا ف د و ح و ی الی با ن ک و ک با ف د ع ا ر ع ت فخلق الله
 من قوله سائر من مثل انزل الله و بعد از آنکه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خون چهار کس در نموده و در

این سخن از عبدالرحمن و ابی هریره
 در حدیث صحاح و ابی هریره
 در حدیث صحاح و ابی هریره

حال آنکه در حدیث عبدالرحمن
 و ابی هریره در حدیث صحاح
 و ابی هریره در حدیث صحاح

قال الحسن بن النضر
 فی ترجمه ابی هریره در حدیث صحاح
 و ابی هریره در حدیث صحاح
 و ابی هریره در حدیث صحاح

فرمود چهار کس اند که امان نبیده هم ایشان را در حق نه و در حرم نیز در خارج القبه از کتاب موابس لعنیه نقل کرد که در روز
از آنها احمد بن محمد بن ابی سرح است که چون حکم قتل او کردند رفت بر عثمان بن عفان بنی هاشم کشت نزد وی بود
برادر رضای عثمان بنی امیه و چون خواهر رسول خدا مردم را بر بیعت آورد او را عثمان بنی امیه و عثمان بنی امیه
گروانید بر رسول خدا و گفت ای پیغمبر خدا بیعت میکنم عهد امیه بنی امیه پس بر سر آنحضرت سر نهاد
و نگاه کرد بجانب او و هیچ گفت باز گفت عثمان ای پیغمبر خدا بیعت میکنم عهد امیه بنی امیه و عثمان بنی امیه
باز عثمان گفت و ابابکر و آنحضرت از بیعت او پست روی آورد آنحضرت با صحابه و فرمود و ای بنود و در میان شما مرد
رشدید که بایستد بسوی این قبی که ابابکر و امیه از بیعت او و بشمید او را پس صحابه گفتند چاره و انیم که هرگز قتل
ای پیغمبر خدا اگر تباری و ابابکر و امیه و پیغمبر می می کشیم او را فرمود که نمی باید و من از بیعت پیغمبر را چشمه
خیانت و دخل کننده استی و انقله عن ابواب این همه را نداد و گفته است تجمل او آنحضرت را صلی الله علیه و آله
و سلم بلکه او عای نبوت برای خود کردن بایست که وایت شاد و ضعیف بلکه موضوع نقصان آنکه آنحضرت با حاج
عثمان بن عفان از خون او و گردشت و سبیش قبول فرمود و او را صحابه عدول محسوب نمودن و از روایت نه
نمودن چنانچه نزد پیغمبر این باجه از روایت کرده اند و کمال تعجب است بر فرض که بنا بر قول اجمعی که در صحبت پیغمبر
و رویت اتقانی نمایند داخل صحابه چنانچه گفته اند اما مردان در رجع الی الاسلام فی حیاته که بعد از الله
برای صریح خلا مانع فی دخوله فی الصحبه بدخوله الثاني فی الاسلام لیکن بنا بر قول بعضی که بطول صحبت
صحابی بعد از محال است لیکن غایت روایت اینست که بعد از آنکه او مردان را در بیعت کرد چون وقت صحبت گذشت
گردان آخر عمل را در نماز صبح پیش خود کرد و نماز گذارد و سلام داد بدست راست پس بخواست که سلام بدست چپ
بداد نگاه قبض کرده شد روح او و تعجب نیست که در انصاف او بنوعی تو غل کرده اند که اشعار نداد و بر بنامیه
شکس کرده و بدید بیا نش است کتب و دهلوی بعد نقل این روایت امیه که بر قدر بر فرض صحت و خوش طریق
استدراج و توقع آمده باشد میفرماید این معلوم شد که توبه وی صحیح بود و جاقبش بخیر کس نیست که آنقدر
بهمه حالت گذرد و انتی و می شود خیر یعنی نیست که این کلام ترمض صریح است بر حضرت خیر الانام صلی الله
علیه و آله که آنحضرت را بر طاقت حال و حسن غایت مال او علم حاصل نبود که بیست و نواقل او فرمود و بخواند الله
مر الجلال بعد از هدایت شریعتی که گفته و هوای الهامی من الله صلی الله علیه و آله و سلم و هوای الهامی و مسا
علی الاسلام و لو تطلعت بر حرة اسی ارتداد و کفر و هوای الهامی و الاصح و الماد باللقاء ما هو اعم

این حدیث
باصول جامع النور و خلاصه
نور و حدیث و جامع
نور و حدیث و جامع

۷۲
قول الله صلی الله علیه و آله
و سلم

كان ذلك نفسه أو غيره والتعبير باللقاء أولى من قول بعضهم الصحابي مر إلى النبي صلى الله عليه وسلم
 لأنه خرج حينئذ أبو بكر معكم ونحوه من العيان ثم حجابة بلا تردد والفق في هذا التبريك الجلس وقول
 مومنا كالفصل يخرج مجمل له اللقي المذكور لكونه حال كونه كافرا وقول به فصل ثان يخرج
 مرتقبه مومنا كغيره من الانبياء ولكن هل يخرج مرتقبه مومنا بأنه سيعتد ولم يدرك البعثة فلهذا
 وقول مات على الإسلام فصل ثالث يخرج من ارتد بعد ان لقبه مومنا ومات على الردة كعبيد الله
 بن جحش وابن جطل وقول لو خلت ثم تدبر لقبه مومنا ويد مومته على الإسلام فار اسم العصبه باق له سواء
 رجع إلى الإسلام في حياته أو بعد مومته وسواء لقبه ثانيا مومنا أو قولي في ألامحاشاء إلى الحاشية
 في المسئلة ويدل على رجحان الأول قصة الاشعث وقيل أنه كان ممن ارتد وانى به إلى أبي بكر
 الصدوق استبعادا إلى الإسلام فقبل منه ذلك من وجهاه ولو خلف احد عن ذلك في الصحاح
 ولا يخرج حديثه في المسانيد وغيرها التي رشح الفقيه وأما من رجع إلى الإسلام في حياته
 كعبيد الله بن أبي سرج فلا مانع في دخوله في العصبه بدخوله الثاني في الإسلام انتهى إذا عجب عما يراكم
 شيخ خلال الدين سيوطي رجع إلى الجوامع عهد المسلمين أي في ذلك الزمان بينا فحين بودر ضمن صحابة كرويه شيخ
 علي متقي بن باب داود صاف داود وراشدين قائم فوشة للجسب لظاهره لا فهو كالمنافق انتهى برتنج
 خبيري نيت كجرح وصحات اصلا قابل وثيق وتعد من متفضي الصحابة كلهم عدل ثم خصصت نذكره بقرائن
 ثابتة كجميع الصحابة تركب كباكر معاصي افرط حق انذارا وشرب فمركب نظارا لكونه يومئذ معاصيا
 كما ينه اركابا كبيره بوقوعه فتمتسك بتعذر استجوابه لا يدرك كله لا يدرك كله بذكر بعضي ان
 جماعت الكفا مودود وشروا وانما وليد بن حمير راو داو ري ثمان بن عثمان است كرميه ان جاء كروفا سون
 بديا مضيت والا به ودر ثمان بن عثمان فلو ان نص قاطع فمفسر ونحوه راسد وتفسيره بديا كرميه او رده ودر ثمان
 بعث الوليد مصداقا على المصطلق وكان يبينه وبنهم احسن قلما سمعوا به استقبله فحسبهم
 مقاتله فرجع قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قلنا و من هو الزكوة فثم بقنا لهم فذل وقيل
 بعث اليهم خالد بن الوليد فوجدهم متحاربين بالصلوة فجمعهم فسلم اليهم الصلوات فرجع
 جبالهم بوليهم رماهم بالنوة فرموده وبن سلمان بن عبد الله بن حمير قرشي اموي كبره ودر عثمان بن عفان بودا

ساخته فخر
سید محمد بن علی بن ابی طالب
در شهر مدینه منوره
در روز شنبه ۱۲ رجب ۱۰۰۰
والله اعلم بالصواب
تأیید از اهل کمال
این عبارت در سراج النور
در باب اول از فضایل
علیه السلام

از آنکه او علی بن ابی طالب را در روز فتح برای گرفتن صدقات و زکوة بنی المصطلق و ستاد و دیوار است و چون
دانشاغت شدی بود چون آن فتح شدند که بنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آتی قطع نظر از عدولت قدیم
نموده ملاحتله آنحضرت کرده برای عظیم و احترام و ماسبب مصلحتی از خدمت بریان سببه با استقبال را بدین چون ولید
آنحضرت را از دود بدو سوسه کواورش پیشان که آن جماعت برای عداوت سابقه قصد قتل می کردند و از راه
گشت و پدیده آمد و گفت با رسول الله صلی الله علیه و آله و آتی جمع کرده سلا حمله پیشیده و جنگ برآید و در و روی
گفت در گذشته دشمنی جمع کرده جنگ قوی آنرا آنحضرت قصد کرد که لشکری نفرستد که با ایشان جنگ کند و پیش
آمدند بدیده آن سواران که ملاقات کردند و ولید را عرض کردند با آنحضرت حقیقت حال را چنانچه بود و برآی آنکه
آنحضرت خالده بن ولید را با جمعی برآید و با او صلح و گفتد و با جمعی تحقیق حال ننیدند ایشان از آن جمعی
و دشمن نامه بنامی سجده و شعار اسلام شناده کرده باز شدند و آنچه معلوم شده بود در بعضی جهت نشانه
تحقیق شد که ولید مرغ گفته و جنگا کرده و این را به کریمه نازل شد یا ایها الذین امنوا اجمعوا که فاسجیدها
فقیهینا تصیبوا و ما اجمعوا علی فتنوا علی افعالهم نادیدنی که گویا همان بود و ایدار گویا بدین و شافعی
تجربگی یعنی خبر و مشا از ازمایشی آل و اعتماد کرده و تفحص نمید بخت خوف اینکه سید قوم بنی و با او بیگ گردید
شمار برآید که در پیشان فرمود آنحضرت جعلی علیه السلام الفقیه من الله و العجلة من الشیطان و هر دو ایت التایید
من الرحمن و العجلة من الشیطان و من اذین بود و مرغ گفتد و بستان نمود و از دود شره فتنه کرد و گویا برآید ایشان
و بفریبست زیرا که ولید و عقیبه را امیر المؤمنین عثمان جلیل رضی الله عنه و الی کوفه ساخته بود و بی ضرب خورده
عزیزه شده و هیچ بخاری آمده که امیر المؤمنین علی را فرمود تا او را حد زده بعد از آن شدن آنرا آنحضرت جعلی علیه
علیه و کمر بران خود فروکش فرمود و اتمی و فدا و کلامه در شقیاب گفته قال ابو عمرو لا خلاف بین اهل العلم بتکلیل
العلم فیما علی الله تعالی اسما که فاسق بنیاء و زلت فی الولید بر عقیبه و نیز با سانش و اگر چه
عزیز الیل فی قوله تعالی ان جاء که فاسق بنیاء و زلت فی الولید بر عقیبه و این معیط نیز از کمر او
از غیر روایت کرده و برین چهار زلت فی علی الولید بر عقیبه و امر کان موصافه کان فاسق کان
آنحضرت شرب و ولید بر عقیبه و کلبا علوش و غیره و بر این تمام از تاریخ خود نهضه الاحباب تصنیف
نموده علی بن ابی طالب را که از اقران بر عقیبه نشود مذکور میگردد و گوید در واقع و سلطان علی را در پیش
میگردد و در جلال ابرو و برین عثمان ولید بر عقیبه را از کوفه کوفه و از احبته سعید بن العاص را از اهل مدینه

در و غلغلی که بر بن عقیبه صحاب

ع

تأیید از اهل کمال
این عبارت در سراج النور
در باب اول از فضایل
علیه السلام

تأیید از اهل کمال
این عبارت در سراج النور
در باب اول از فضایل
علیه السلام

حضرت سید تقی میرزا به صاحب
خانم و آل محبت فرموده بود
نیکو بخواند

6

غازی ایفیت مارا دیو
شیرین دوز کاتب

تاریخ غلام

دولت و در باب فرهنگ و تمدن

المخازني رحمه الله

القدره و...

از کتب و شایع

دوایز

[illegible]

بہارِ حق تعالیٰ کا یہی
میں نے فرست کر دیا ہے

۴۹
پسند و او را ز اهل چشم
عاجی دمی دست المومنان اهل بیت

عن قول علي بن ابي طالب

بسم صواب الیہ نقیہ حقیقہ مبارک
وہ خدایم فریق محبت و دوستی و پیوستگی
کلمت یا ویر لالت شریعت است سید

قال الله تعالى

عن الصادق عليه السلام

دین محمد فاضل

بالنحوه ای که

وہم جہیزہ یاربہا لہو

بسم الله الرحمن الرحيم

سید الشہداء علیؑ

احمد علی خان

وَقَدْ جَاءَ الْإِسْلَامَ

از علی بن ابی طالب

در این کتاب

مجله تخصصی پژوهش‌های حقوق کیفری

1

الضليل التفسيع صواباً لعقائد المسلمين من الزنغ والضلالة في حركات الصحابة سيما المهاجرين
والأخص المشرقيين بالكتاب في دار القرار انتهى **مولوي علي كاشغري** هراروي بهبود شيرازي * ويدرك
نبي سويدي * نیز فاضل تفسیرانی در ترمذی فرموده **والله** وبالعدلالة يختصم اشتبه بطلان الصحة على
طريق التمتع والاخذ على المصلحة صلى الله عليه ولو بالواقف كساوالتا شفع عدل عيول انتهى
قال القسبة الا سويدي شافعي المراد من قول العلماء الصحابة باسهم عدل مطلقاً وعلى الصحة
شاهد التعديل مضي عن البحث منهم فاطفي في حديثهم ما يفضي الى التفسير فليس بعدل كافي
در صفوا ومن ثبت زمانه والذائع بعضهم عبارة باري قال نعم عدل الا من يتحقق انقام المان
فيه وليس المراد من بوجه عدل كانه يلزم واتاهم بذلك ويستحيل خلافه فانه على الصحة
المختصة بالانبياء عليهم السلام انتهى كلامه **قال** الفاضل الناصب عجب ان كنت كمالاً على بل

ایشان اکثر اسرار الضحیف نمودند و حال خبر این سبب با اشتباهه انجماسیده مثل ابو نصیون بابو بصیرت با
 حده و مراجع را در جمیع احوال و حال پس قبول الروایه از غیر قبول الروایه نزد ایشان غیر متصور و دلیل
 رئیس المصنفین است اما بیایم از الضحیف نموده و هر کس صدق این مقال نشناوین حال از خوانندگان بایه
 که خلاصه الاقوال ابن مطهر بجا نگذارد و ایضاح الاشتباه و کجاست اختلاف فی کفایه این ملاحظه است بدین
 تا جمیع قدرت الهی تا شناسانابه و تقی الدین و ابو برین بخطو اشتباهه متنبه شده و هر واحد را جدا تا تخلفیه نمود
 و بزعم خود مصلح داده و هنوز هم جای گرفت و گیر در مواضع بسیار باقی است و اصل نیست که اخبار این
 خیال مغفل و متعالی بود و اندول بصلح العطار مافسد الدهر انتهى کلامه **القول** به تسعین و چندی و
 مد و دست اول آنکه کثرت و وقوع تصحیف علی امامیه و حیز منع است رجوع کتب جال و مشرح کتب
 حدیث امامیه شاید صد از این دعوی است و بر تقدیر سلب و وضع و سبب و یا نقض یا غیره و اولاً و ثانیاً

طبیعت انسانیست فان الجسد قلاذک و الصارم قلاذین مع ذلک اختصاصی بامیه نادره از حکما
 است بسیار ازین قبیل واقع شده اگر تصحیفات و تحریفات که از علمای است بر قیاس کرده بعضی
 مجلدات بسیار خوان کنند اکثر علمای اند عسکری و از قطنی و دیگران کتب علمیه درین نوشته اند بعضی
 از فضلائی بامیه کتب بمسوطی درین باب را در باب حکم مالا یدرک که لا یندرک که باکره رخسار
 مهارت نموده می آید پس بدانکه تصحیف و تحریف باطنی است یا مشهوری هر یک از اینها مستحق بابت
 عفو و بخشش است و درین باب کتب بسیار نوشته اند و درین باب کتب بسیار نوشته اند و درین باب کتب بسیار نوشته اند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فی
توضیح این ساجده
بن مانی بود و در کتب
نقدیه

بجاء اعلی الصلوات صومته بر این من مشهور فی الصحابة یکی باری قهر قال یستحق فیما أخرجه الشيخ
فی تاریخیه مرسله بانه باسناد الی عوفیه و ساجده قال صومته بر این من هو یدکر الذی صلی الله علیه
و آله عجایب تصحیف استادت آنچه کازرونی در شرح صحیح بخاری می گوید می نویسد علی الحدیث قال حضرت بعض
مشایخ الحدیث من المغطیه فقال عن رسول الله صلی الله علیه و آله عن جبرئیل علیه السلام عن الله عن رجل قال
فقطعت فقلت من هذا الذی یحلم ان ینکون شیخا لله فاذا هو قد صحفه و اذا هو عن رجل من ابواب العیاه
مویست که گفت حاضر شدم نزد بعضی مشایخ حدیث از آنجا که در روایت مجوز تسامح و خفایت میشدند گفت
اند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل رضای تعالی از مردی گفت پس نظر کردم و گفتم کیست که چنین صحیفه
آورد که شیخ خدا تعالی شود و عز وجل را تصحیف بچون جل نموده و بلاوات را با تصحیف جمع کرده و در
بسیار مقام نام رازی در تفسیر کبیر و تحقیق بحال خطا نموده عطا بن ابی رباح و عطاء بن خراسانی را می شناسید
میفرماید قال عطاء بن ابی رباح الخراسانی اتهمی خافت ابن قول بر بنده بان فرغ من حال نیست بلکه تصحیف
مخصوص معین علمای فقیهین نیست در علوم دیگر هم کار عطا مثل این واقع شده از آنجا که فرقه خوینیه را که عجمی
است امام رازی در شرح قانون مجتبی تصحیف نموده علامه شریز می در شرح کلیات میفرماید قد صحف الامام لفظا و معنی
بالحجیر و اعتقاد ان هذا منسوب الی المحلة التي تسمى بدشتو حیدر و نا و الیرکان لان حال ابن
اخبر عن ذلك الطیب انه خیدرون بالحاء و قد ذکر فی کتاب جملة البوار بعض الفروع یسمى باسم مشتق
من اسم المدا و کل اولی هو القرحة المسماة خیر نیور و بعضها یسمى باسم مشتق من اسم اول شخص حدیث
بسمو و القرحة المسماة طیلافور و العجب من السامری فی انه قال الحیدر و نية بالحجیر لا علی ما یظن انھا
بالحاء و کانه لم یطلع علی ما ذکره جالینوس و اعتقد صحة ما ذکره الامام فلان الذین جم به الی اخر
ما قال از جمله تصحیف مسمو می پسندوی اینست که با مسعود و حیدر بن عمرو و باری که ساکن در بود بخاری می خواند
که نسبت از بیدر بهجت شمر و حضور او است و در خود و بر قال فی باب الانساب من الغایة للسج و علی التمام
و فی شرح الهدایة المنظومة للشیخ محمد بن ابراهیم رازی الشافعی ان بابا مسعود عقبه بن عمر و الیدری که
کذلك است و بعد از فی قول الجمهور ان عدا البخاری و صحفه عمر محمد ما فاما کلان فاما لا یعنی ساکنان
عاقبت و در کتاب اهل العلم من ذلك او هام اتهمی کلامه دور من عادیث نیز از علمای اهل سنت و جمیع
تصحیف و تحریف بوقوع کلمه انا نقلی مانند لفظ جرنیه که در صحیح مسلم در روایت است و افسوس شده قال لما

ع
قال علی الصلوات صومته
و غیر این در کتب قدسیه
و غیر این در کتب قدسیه
و غیر این در کتب قدسیه

[illegible]

[illegible]

که برای محمد دفون است برای همله و محتالی تصحیف کرده و در حد سعادت همه انحضرت علیه السلام
 و سلام نیز تصحیف اقتضای شیخ و بلوی را ارج الذبیه نوشته نقل است که انحضرت عتاب کرد و خالد فرستاد
 کسی را نزد وی فرمود وضع عظمو السیف آنکس که نزد خالد آمد گفت وضع عظمو السیف پس خالد در آن روز
 به قتل او کس را از ایشان کشت چون این معنی بعلم شریف سید خالد گفت چرا خلاف حکم کردی گفت من کجا
 کنم بار رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستاده تو آمد که گفت وضع عظمو السیف اتقی مختصرا از بعض شایع
 نخبه الفکر تصحیف خوبی در غیر احادیث واقع شده و در تعریف سجالی کشتن این خبر نموده است و آن نیست
 من لقی النبی صلی الله علیه و سلم و مات علی الاسلام و لو تخلف رجلا بیه لقیه و ید موده علی الاسلام
 لفظ علی الاسلام بعایه السلام تصحیف کرده و در تعریف قید بل بعده اضافه فرموده طرفه آنکه مخدوم با کوفه
 و فضل و کمال تحقیق احادیث در رجال و تابعین حمید و زید و دهر میدانند و اکثر الفاظ رجال و احادیث
 که در این کتاب نقل نموده اند تصحیف بکار برده چنانچه در بحث سابقه بعرض می آید که علی بن
 رباط تصحیف نموده علی بن حسن بن فاطمه نوشته در یک اسم و تصحیف واقع شده یکی تبدیل حسن بن حسن بن
 تصحیف با کمالی و بعد است و در خط و در متن حدیثی که از این بوی روایت فرموده صرف نموده است
 و در بحث حدیث حسن جعفر را بجز تصحیف کرده مصداق مرعاب عیب گزیده و لغو و اقبل
 چون خدا خواهد که پوره کس و در میانش اندر طعنه پاکان برده و و هم آنکه قول او اخبارین ایشان خیلی
 مفصل و متسائل بودند و دعوی غیر دلیل است غیر ذیه سموع نیست و در حیز منع است و در تقدیر است و منزل
 میگویم اگر بفرستاد و چندین ایست در قرون اول نیز خیلی منقل و متسائل بودند اعتنای این باطنی و کثیر
 صحیح از غیر این میگرداند و تحقیق جزو نسبت احادیث متکثره با انحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده بکار
 از احکام را بران احادیث ضعیفه بلکه موضوعه متفرع ساختن امام الحرمین و حجة الاسلام خالی صاحب
 هدایه و بسیاری از محدثین ایشان رئیس التعلیل اند و احادیث متقدمین این نسخ جاری بود که در تصانیف
 خود احادیث ایراد میکردند و از حرج و تعدیل حال این صحیح از ضعیف سکوت می فرمودند و مگر واضح
 قلیل اند و چندین صد سال شیوه متسائل و اغفال در میان اینها ستم جاری بود تا آنکه نووی در حدود
 مائت و سابع از بجز متقدم بر روی کار آمد که در تصحیف حدیث صحیح و حرج و تعدیل حال آنها و دفعی
 با جلالت قدرش و اعلم بودن حدیث و متسائل و اغفال طریق قضا را اختیار و یا ثار فرموده و عبد الله

علیه السلام و بعضی شایع
 و حیدر الدین و عباد بن
 و شرح کما و قول و خلقت
 و شایع بین قریه و مدینه
 علی الصلوة و السلام علی العباد
 کما شیع و قوله و بعد فان لم یکن
 باج و رجوع الی الاسلام فی قیوم
 و بعد و سواد القیام بعد الرجوع
 الی الاسلام و انتم فی وضع کما
 علی الصلاة و السلام
 ایامه

لغات الهندی شایع است که
 در کتاب کلمات فارسی و عربی
 آمده است

انکه از دستش باده و صورتش تصعيف در وقت قيام کرد و الا و او باشد غير مسلم پس بدستش پذيرد و
روايت از برخيان لازم نياد چنانچه در مثال اول چهره او از مکتب باين کتبت يحيى بن ابي القاسم مکوف مشهور است
که از اصحاب حضرت ابی جعفر و حضرت ابی عبد الله و حضرت موسی کاظم عليهم الصلوٰه والسلام بود و خواه
مکني با بونصير باشد يا با بونصير بر تقدير مسلم اين الزام شرک الور و دست الجواب بخم انکه اين
تصعيف با بونصير علمای اماميه نيز از مکتب محض است در کتب متداوله جلال اماميه و غير آن منقول شده و که از علمای
اماميه ابو بصير را با بونصير تصعيف نموده باشد ششم انکه خلاصه از اعمال الصالحان است و اختلافي که موجب
حيرت نظر اکران باشد نيت چنانچه رجوع بان کتابها باشد اين معنی است بر تقدير مسلم نفع مسلمة مختص
الفاظ از خلاصه علمي که امروزان اين است که چنانچه ايشان موجب کثرت تصعيف در علوم حکما و شرعيه اصوليه و فقهيه
و فلت فرصت بسبب فور شغل و شواغل از رجوع خلافت و مستفدين نظر ثانی در آن کتب کسر اطفال و
استبعاد علمای و از بسياري علمای معتبر است نيز شغل اوقات شده چنانچه محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن
نسفي که از مشايخ صاحب ايتة نقیست اسما و بسياري را تصعيف نموده و ستمها گفته و صنف التصانيف

در مع شایب صاحب در سنا و تعریف
لطیف طیارا

این عبارت است که در متن آمده است:

16

ابو صفیہ کو فی زادہ بی در صفا
صدی گفتم کہ در

وکرموده و این
عالمه احادیث او اخلاق و
بالتجارب

لقد كان الصواب والعدل في
الدين والدار والموت والحياة

تقریباً ۱۵۰۰ سال قبل مسیح

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
سراجاً يضيء لنا طريق الحق والهدى

[illegible]

الکافیة وایرواشنه دیگر موجب غلطی است و اساسا حدیث امامیه نیز همین الی قیاس باید کرد مثلا هرگاه
 عن حسین بن سعید واقع شود مراد از آن حدیثی است که در این قسم است و هرگاه علامه محمد بن یحیی نقیبه واقع شود مراد از
 علامه ابن بنین نقیبه مراد از محمد بن مسلم است و در اوائل کلینی احمد بن محمد مذکور میشود و این اسم مشترک است در چندین
 سبیل تمیز آنست که در سیاق آن نظر کنند اگر مقدم بر آن حدیث خبری باشد که در آن احمد بن محمد عبارت حدیث
 بن اصحابنا عن احمد بن محمد یا عبارت محمد بن یحیی عن احمد بن محمد ذکر یافته باشد پس مراد از او ابن یحیی یا ابن خالد
 له هر دو نقیبه اند و عدم تمیز در میان این دو که نقیض ضرری نمیرساند و اگر چند حدیث قبل از آن مذکور نباشد پس مراد از
 احمد بن محمد عاصمی است غالب روایت از علی بن الحسن است و در اخبار شیخ اگر واسطه حسین بن سعید اند غضا
 باشد پس مراد از آن احمد بن محمد بن یحیی عطا است از پدرش روایت میکند و اگر واسطه نقیبه باشد پس مراد از احمد بن
 بن حسن بن ولید است و در میان یحضر و الفقه اگر احمد بن محمد مطلق غیر نقیض فیصل میبرد و مرتبه احمد بن محمد بن یحیی
 اشعری واقع شود پس مراد از آن یا احمد بن محمد بن یحیی یا احمد بن محمد بن یحیی است که اینها از حسن بن سعید و علی
 بن معاویه و ابن ابی عمیر و ابن ابی نصر روایت میکنند و از اینها محمد بن یحیی و احمد بن ادریس و علی بن ابراهیم و افران
 اینها روایت میکنند و از اینها که این هر دو نقیض اند عدم تمیز میان هر دو کس ضرر نیست و درین مرتبه سوا اینها
 دیگری بنام احمد بن محمد غیر نقیض نیست مذکور میشود و اگر بعد از این مرتبه باشد پس مراد از آن احمد بن محمد بن یحیی
 بن زبیط است همه بنی علی بن ایل هرگاه مطلق مذکور شود و در بادی الزامی اشتباه واقع میشود و اگر چه
 طبقات تمیز ممکن است لکن سبب اینکه هر دو نقیض و مدوح اند التباس نیز ضرری نمیرساند فاضل مجلسی طایفه در رجال
 روضه المتقین بعد از ذکر علی بن اسمعیل شیخی بن حبيب بن یحیی را گفته و اعلم الله قدیشته بعلي بن
 اسمعیل بن جعفر لا یضرب لانه یضام و جله و یزنی الحدیث کما ذکره جردان امکا تمیز
 بحسب الطبقات فان الظاهر انما اقراب بالصادق مر المیثقه و لکن قد یزاد ان فی الاحادیث
 علی بن اسمعیل بن عیسی لم یذکر و الظاهر من ذاب الاحادیث ان الاطلاق بنصروف الی
 المشهور و مع عدم الشهرة یقیدون بالکمال لانه لا یقع الاشتباه انتهی باینجه نیست تمام الطائفتان مشهوره
 مذکور نکشته با کماله متعخیر هرگاه پس بصیرت اندیش آموختن احوال رجال و مراتب طبقات و دیگر صفات و جمیع احادیث
 مشترکه که در اساس حدیث امامیه واقع اند اشتباهی که موجب التباس قبول الروایات با مرود الروایات
 باشد یا قیاسی نماید اگر کسی در رجال نداشته باشد رجوع به شرح کتب حدیث امامیه که در رفع التباس

است مکرر این همه ایضاً که مصداق الطف المصباح فقد لاج المصباح است غیر متصل از توجیه و ادوات
ظلمت و در ظلمات تنگ که او با هم مانند مصداق و من لو جعل الله له نوراً فاعلمه نوراً و خفاها نوراً
و و هم که با دل را می رسد که بر طبق قول فاضل ناصب بگوید که قیمن منفردی و متون در میان علی
الاست و راجع به شریک است که یک ای را با رادی دیگر شرکت و اتفاق در اسم خود هم در خود و اتفاق
اندر این ایشان نامی شریک که در روایت بی تیز علامتی که فارق باشد میان هر دو کس را و اگر یک شریک
با غیره شریک شود و مقبول الروایه با مردود الروایه در یک کس است بر آید مثلاً اخبار بدین ایشان باز بزرگ
این زیاده روایت نکنند و این اسم شریک است در مدنی نقد و شقی ضعیف و این ابو داود و حسن خود
هم هم اسطفاً و بی تیز پس مردم را الناس واقع شود چنانچه نزد علماء و شرح حدیث هم تا حال
مانده و در فیض القدر گفته فاکمال فیقه و انکان الدمشقی فی الکاشف و انیز در طبری در روایت
ابن عیبه عن اسمعیل بن سلیم واقع است و در فیض القدر فرموده فاکمال القدر فاهن رجال الصبح و انکان
الکلی فضعیف نیز در اسانیه طلب سید بن سعید واقعه در فیض القدر گفته فاکمال هو الدانی
فقد قال ابن حکم منکر الحدیث و انکان الذی خرج له مسلم فقد ارجح الذی هو الضعفاء
و قال قال احمد معتز نیز و سباده و علی و فرموده کس محمد بن اسمعیل بن جعفر بن ابی شریک که شریک در ضاع
و صدوق است و غیر علامت فارق واقع است و فیض القدر فرموده و انکان الذی هو الضعفاء
و انکان الکمال فضعاف کما فی المیزان از قبیل و رکت صحاح ایشان بسیار است جمعی از آن خود
تطویل است بخاری رئیس محدثین ایشان است در اغفال و اجمال شیخ المظاہیر و اراشام غلط میکنند
و کس پیاده چنانچه باندک فاصله بر طبق نقل از رجال شیخ و بلوی برضیان آید و دیگران نیز مثل ابو نعیم
اصحاب سبب ایات ایشان و خود ایشان هم قابل اعتمادند و سوم آنکه قول ابی یوسف نام شریک در میان چهار کس
الطریق این قول محل نظر است و چهار شریک در چهار کس منوع زیرا که این نام شریک است در میان هر کس از این
چنانچه رکت جالی و دیگران باطن است تفصیل اسمی سبیل جالی در حدیث محمد بن قیس ابو احمد کاسک
نوی عن ابی جعفر محمد بن قیس و هم شعر علی خواجه و کس محمد بن قیس ابو عبد الله و احمد
الصلح علیه السلام مؤلفی که کان خصیصاً علی حاکم بن قیس ابو عبد الله علیه السلام ثقة عین کافی
نوی عن ابی جعفر صادق علیه السلام له کتاب القضا المرفوعه عنه عاصم بن عقیل حاکم

ثبت حدیثاً چنانچه در حدیث
محمد بن قیس بن جعفر

في التقريب صدق خطي اخرج له البخاري في مسلم وابوداود وغيره حسن بن حسن ابو علي بن ابي عبد الله
 بن علي في التقريب صدق خطي اخرج له البخاري في غير حسن بن عبد الله بن سهل كندى ابو علي بن ابي
 بن علي في التقريب صدق خطي اخرج له البخاري في النسائي وابن ماجه وغيره حسن بن خلف بن ابي عبد الله
 ابو علي بن شاذان في التقريب صدق له او هام اخرج له البخاري في غير حسن بن علي بن ابي عبد الله بن سهل كندى
 صدق خطي سري القدر كذا يدل على اخرج له البخاري في ابي داود والترمذي ابن ماجه وغيره
 بن يحيى بن يحيى وثقيل في التقريب صدق كثير الخط اخرج له ابو داود في المراسيل وابو ماجه
 وغيره حسن بن ابي داود في التقريب صدق له او هام اخرج له البخاري في غلقا
 ومسلم واصحاب السنن الاربعة وغيره في غير بن زيد بن ابي داود في كندى ابو عبد الله بن سهل كندى في التقريب
 صدق له او هام اخرج له البخاري في غير بن زيد بن ابي داود في كندى ابو عبد الله بن سهل كندى في التقريب
 او هام اخرج له البخاري في غير بن زيد بن ابي داود في كندى ابو عبد الله بن سهل كندى في التقريب
 قسنا في قاضي حسن في التقريب صدق كثير الاوامر اخرج له الترمذي ابن ماجه وغيره حسن بن
 ابي داود في التقريب صدق له او هام اخرج له البخاري في غير بن زيد بن ابي داود في كندى ابو عبد الله بن سهل كندى في التقريب
 وغيره حسن بن ابي داود في التقريب صدق له او هام اخرج له البخاري في غير بن زيد بن ابي داود في كندى ابو عبد الله بن سهل كندى في التقريب
 اخلاط مركبها العاشرة اخرج له الترمذي ابن ماجه وغيره حسن بن ابي داود في كندى ابو عبد الله بن سهل كندى في التقريب
 قاضي في التقريب صدق كثير الخط اخرج له ابو داود والترمذي ابن ماجه وغيره حسن بن
 وغيره حسن بن ابي داود في التقريب صدق له او هام اخرج له البخاري في غير بن زيد بن ابي داود في كندى ابو عبد الله بن سهل كندى في التقريب
 في التقريب صدق له او هام اخرج له البخاري في غير بن زيد بن ابي داود في كندى ابو عبد الله بن سهل كندى في التقريب
 في مسند ابي عطاء بن ابي مسلم ابو عثمان خراساني في التقريب صدق كثير الاوامر اخرج له الترمذي ابن ماجه وغيره حسن بن
 مسلم والاربعة وغيره حسن بن ابي داود في التقريب صدق له او هام اخرج له البخاري في غير بن زيد بن ابي داود في كندى ابو عبد الله بن سهل كندى في التقريب
 محمد بن ابي داود في التقريب صدق له او هام اخرج له البخاري في غير بن زيد بن ابي داود في كندى ابو عبد الله بن سهل كندى في التقريب
 صدق في احوالهم كذا اخبار باعلامه بالجملة اسما في اشخاص كثير الخط اخرج له ابو داود والترمذي ابن ماجه وغيره حسن بن
 ابي داود في التقريب صدق له او هام اخرج له البخاري في غير بن زيد بن ابي داود في كندى ابو عبد الله بن سهل كندى في التقريب
 ابي داود في التقريب صدق له او هام اخرج له البخاري في غير بن زيد بن ابي داود في كندى ابو عبد الله بن سهل كندى في التقريب

۹۳
 تاريخ
 مؤلف
 الراس
 وادراكه
 عنوان

و کتاب المصنف فیما قبل
رجال ابن خلدون

[illegible]

توبت تلك العبارات
على التهمة حقيقة كانت في
أصلها اجابة على السؤال
والحديث ثامنه مذكرة
في السور ١٧

ينسب لم يخبر من شرح حديث مالك عن هشام بن عمار عن عرابيه عن قاطمة بنت المنذر بن الزبير عن
 اسماء بنت ابي بكر الصديق انما قالت سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم الحديث كفته قلت كذا قال
 يحيى عن هشام بن عمار عن عرابيه عن قاطمة وهو وهم والصواب سقاط لفظة عرابيه بن زبير اليك نسخة
 وشرح حديث مالك عن هشام بن عمار عن عرابيه عن زبيب بنت ابي سلمة انما رأت زبيب بنت جحش
 كانت تحت عبد الرحمن بن عوف وكانت تخاصه وكانت تغسل وتصيل كفته قلت قوله زبيب بنت
 لوهم والصواب سقاط زبيب التي كانت تحت عبد الرحمن هي امر حبيبة او ام حبيب بنت جحش وراى
 استجاب انما هو مساجد البيت شرح حديث مالك عن ابن شهاب عن محمود بن لبيد الا نصارى ابن عتيار بن
 مالك كان يوم فومه وهو اعنى كفته قلت كذا قال يحيى بن يحيى محمود بن لبيد وهو وهم وانما هو محمود
 بن الربيع وراى العمل للبيهقي لا يطل الصلوة وشرح حديث مالك عن عامر بن عبد الله بن الزهير عن عمار بن
 سليمان الزرقي عن ابن قتادة الا نصارى ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم لم كان يصلي وهو حامل امه
 بنت زبيب بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا في العاص بن الربيع بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله
 وضعها واذا قام حملها كفته قلت كذا قال يحيى بن يحيى ولا في العاص بن الربيع والصواب بن الربيع
 وراى جواز الوتر على الدابة في السفر وفي حديث مالك عن ابي بكر بن عمر وعمر بن عبد الله بن ابي شهاب
 كفته كذا وقع في اصلها عن ابي بكر بن عمر والصواب عن ابي بكر بن عمر وراى كثر السعة اربل في ثلثة
 او يقتص بوزر وبلغ كثر الصلوة وراى ما لا يشك ان ثوبا واحدا وشرح حديث مالك عن ابن شهاب
 عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن عبد الرحمن بن عمر بن العاص بن عبد الله بن ابي شهاب كفته
 هكذا قال يحيى بن يحيى عن عبد الرحمن بن عمر وهو وهم والصواب عن عبد الله بن عمر وراى كثر
 في التوقيف والخيال والعسل وشرح حديث مالك عن عبد الله بن دينار عن سليمان بن يسار وعنه
 بن مالك عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس على المسلم في عبادة ولا في فريضة
 صدقة كفته كذا قال يحيى بن يحيى عن سليمان بن يسار وعنه جلال بن مالك باثبات الواو وهو وهم
 والصواب سقاط كما عند سائر ائمة المطالع باب النحر عرو يوم الفطر ويوم الاضحية او يوم
 وشرح حديث مالك عن زيد بن عبد الله بن الهاد عن ابي مرة مولى ام هانئ ام ازة عقيق بن
 ابيطال عن عبد الله بن عمر بن العاص انه اخبر الحديث كفته كذا وقع ليحيى بن يحيى ام لاء

لا يارزى
 بن ابي رزينة
 بن ابي رزينة

٩٥

سليمان بن ابي رزينة
 بن ابي رزينة
 بن ابي رزينة
 بن ابي رزينة

عقيل هو وهم ظاهر الصواب اخت عقيل اربابا يعترف برجل راسه ويفعل ما يشاء في المسجد
وشرح حديث مالك عن ابن شهاب عن عيسى بن ابراهيم عن عيسى بن يونس عن عبد الرحمن بن عوف
صلى الله عليه وسلم انه قال الحديث گفته هكذا قال يحيى بن يحيى وجماعة من رواته الموطأ عن
عمر بن الخطاب ولا يشبه بالصواب عند الحافظ عيسى بن عمر وعمر بن الخطاب ورواه
فان في رمضان يشرح حديث يحيى بن ابراهيم عن مالك عن ابن شهاب عن عمر بن الخطاب
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اراد يعقيل الحديث گفته هكذا قال يحيى بن يحيى وجماعة من رواته الموطأ عن
عند الحافظ مالك عن يحيى بن سعيد عن عمر بن الخطاب عن ابي عبد الله بن عباس بن
الحرم بن ابي اسحق عن شرح حديث مالك عن ابن شهاب عن عمر بن الخطاب عن ابي عبد الله بن عباس بن
عزابه ان عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم
راسه قال مسعود بن جهم عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم
عزابه عن ابراهيم بن الصواب بن مسعود بن جهم عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم
الكاظم يشرح حديث مالك عن ابن شهاب عن عمر بن الخطاب عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم
ابن مسعود الا نصارى رسول الله صلى الله عليه وسلم في الحديث گفته هكذا قال يحيى بن يحيى وجماعة من رواته الموطأ عن
بن يحيى عن ابن مسعود بن جهم عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم
مالك عن ابن شهاب عن عمر بن الخطاب عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم
عليه وسلم من اجل انهم في الحديث گفته هكذا قال يحيى بن يحيى وجماعة من رواته الموطأ عن
والصواب عند ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم
وليس بعد هذا محبة الذي اسنادها انما هو محبة وراية خرام عن محبة مسعود بن جهم
وسيله ان اكتب مسعود بن جهم عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم
عنه ان العروة ليست واجبة گفته ربه ابن ابي عمير عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم
يرفع حجج رابطة همت واسم لم يسمع عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم
الحسين بن الحارث الجدي يرفع حارث بن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم عن ابي عبد الله بن عباس بن مسعود بن جهم
لا شك فيه والصواب اربابا يعترف برجل راسه ويفعل ما يشاء في المسجد

و در روایت کان عمر بن الخطاب يقول لا یتلمز امة من امة زوجه احی قال له الضحاك بن قیس کس
رسول الله صلى الله عليه و اله ان تروا امة هشيد الصبايح به نهجه و منه بن جین واقع است
بقی غلط است و صواب محک بر می آید است و مصنف بخوش هم فصل کتاب الفاضلی الی الفاضلی و در حدیث
گروه و در کتاب السیر مهذب بن جین واقع است ان الذی صلی الله علیه و سلم قتل بر و بد سائله من قرین و معلم
بن عدی القری بن الحارث و عقیده و ابی معیط مطعم بن عدی غلط است صوابش طعم بن عدی است
بطای و هاشم بن حمیر و حسن بن فتح و سکون بن یونس و ثمانیه و ثمانیه و بعد از ان میر و مادر از ان مطعم بن عدی بن یونس و ثمانیه
در مرده بود و چنانچه را با قریح تخصیص آن مؤد و اند و در ابی قریح مهذب بن جین واقع است باقیه لما روی عن جده
عمر بن قاسم بن جرجل اقامت علیه حد اقامت جرجل فی نفسی لا شارب الخمر فانه لو مات و دینه کان
صلی الله علیه و سلم و لیسنه و فرمایند مهذب بن جین واقع است و ان غلط و تحقیق است و بر و هم صوابش عمر بن
زیاد و یاور بر و هم و ابی یونس مشهور و معروف است و زوال این قرین و مریدش علی افی تقدیم ابی له اسماء لکوه
چنین است عیدین سعید ابی یحیی النخعی الکوفی الساجی فی سنة خمس عشر ا و مائة و حدیثه هدا
مر و اله البخاری و مسلم فی صحیحهما لفظه و هدا لکوه من ضبط هو صوابه بلا خلاف فیه بین
اهل العلم هذا الفقه هو مشهور فیه کتبهم و کتب الحدیث و غیره و او بعض نسخ جمع بین الصحیحین
چنین واقع شده عیدین سعید زیاده و او عیدین سعید و ان و کتب غلط است و در باب مهذب بن جین
واقع است و فی فضل و زیاده و الفاشی قال جرجل بن الخطاب جیسا کانت فیه و در مهذب بن جین
و فی فصلی حدیث کن و فصل دیگر و بعضی ابی یونس جرجل بن الخطاب مصنف مهذب که کرده اند که فصل بن جین حدیث و در
و کرده و ان غلط و تحقیق است و صواب فیصل بن جین بن ثابت یا و فیصل و حدیث آن و در زیاده و چنانچه ابن ابی نعیم
و ابن ابی حاتم و غیره آنها ذکر کرده و ان قال ابن ابی حاتم فی کتاب الجرح و التعدیل فیصل بن زیاده و الفاشی
یکدی با احسان که او حدیثی مسلمه روی عن جرجل و عبد الله بن مفضل روی عنه حاکم الاحوال قال یحیی بن
معین هو رجل صدق مصری ثقة و الفاشی یقع الرازی تخفیف القاه و منسوطه فی فاشی قبیده معرو
مصریة و ابی نضر مهذب بن جین واقع است ان الذی صلی الله علیه و سلم و علی جرجل فانه فی شهره
فسأل عنه فقیل هذا ابن اسلم بن نذال یعقوب لا یقع الا بعد التهم و اکثر نسخ مهذب بن جرجل و ثمانیه و بعضی
نیز و مهذب بن جین نقل کرده و از خط مصنفش چنین باقیه و ابن بلا شیه غلط است و صوابش ابی اسلم بن نذال
در کتاب الجرح و التعدیل فیصل بن جین و حدیثه و ان غلط است و در باب مهذب بن جین واقع است و در باب مهذب بن جین واقع است

و در روایت کان عمر بن الخطاب يقول لا یتلمز امة من امة زوجه احی قال له الضحاك بن قیس کس
رسول الله صلى الله عليه و اله ان تروا امة هشيد الصبايح به نهجه و منه بن جین واقع است
بقی غلط است و صواب محک بر می آید است و مصنف بخوش هم فصل کتاب الفاضلی الی الفاضلی و در حدیث
گروه و در کتاب السیر مهذب بن جین واقع است ان الذی صلی الله علیه و سلم قتل بر و بد سائله من قرین و معلم
بن عدی القری بن الحارث و عقیده و ابی معیط مطعم بن عدی غلط است صوابش طعم بن عدی است
بطای و هاشم بن حمیر و حسن بن فتح و سکون بن یونس و ثمانیه و ثمانیه و بعد از ان میر و مادر از ان مطعم بن عدی بن یونس و ثمانیه
در مرده بود و چنانچه را با قریح تخصیص آن مؤد و اند و در ابی قریح مهذب بن جین واقع است باقیه لما روی عن جده
عمر بن قاسم بن جرجل اقامت علیه حد اقامت جرجل فی نفسی لا شارب الخمر فانه لو مات و دینه کان
صلی الله علیه و سلم و لیسنه و فرمایند مهذب بن جین واقع است و ان غلط و تحقیق است و بر و هم صوابش عمر بن
زیاد و یاور بر و هم و ابی یونس مشهور و معروف است و زوال این قرین و مریدش علی افی تقدیم ابی له اسماء لکوه
چنین است عیدین سعید ابی یحیی النخعی الکوفی الساجی فی سنة خمس عشر ا و مائة و حدیثه هدا
مر و اله البخاری و مسلم فی صحیحهما لفظه و هدا لکوه من ضبط هو صوابه بلا خلاف فیه بین
اهل العلم هذا الفقه هو مشهور فیه کتبهم و کتب الحدیث و غیره و او بعض نسخ جمع بین الصحیحین
چنین واقع شده عیدین سعید زیاده و او عیدین سعید و ان و کتب غلط است و در باب مهذب بن جین
واقع است و فی فضل و زیاده و الفاشی قال جرجل بن الخطاب جیسا کانت فیه و در مهذب بن جین
و فی فصلی حدیث کن و فصل دیگر و بعضی ابی یونس جرجل بن الخطاب مصنف مهذب که کرده اند که فصل بن جین حدیث و در
و کرده و ان غلط و تحقیق است و صواب فیصل بن جین بن ثابت یا و فیصل و حدیث آن و در زیاده و چنانچه ابن ابی نعیم
و ابن ابی حاتم و غیره آنها ذکر کرده و ان قال ابن ابی حاتم فی کتاب الجرح و التعدیل فیصل بن زیاده و الفاشی
یکدی با احسان که او حدیثی مسلمه روی عن جرجل و عبد الله بن مفضل روی عنه حاکم الاحوال قال یحیی بن
معین هو رجل صدق مصری ثقة و الفاشی یقع الرازی تخفیف القاه و منسوطه فی فاشی قبیده معرو
مصریة و ابی نضر مهذب بن جین واقع است ان الذی صلی الله علیه و سلم و علی جرجل فانه فی شهره
فسأل عنه فقیل هذا ابن اسلم بن نذال یعقوب لا یقع الا بعد التهم و اکثر نسخ مهذب بن جرجل و ثمانیه و بعضی
نیز و مهذب بن جین نقل کرده و از خط مصنفش چنین باقیه و ابن بلا شیه غلط است و صوابش ابی اسلم بن نذال
در کتاب الجرح و التعدیل فیصل بن جین و حدیثه و ان غلط است و در باب مهذب بن جین واقع است و در باب مهذب بن جین واقع است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

ضعيفان جدا وغير صحيحين بل بعد ائله كجرح وفساد من خبر اربعه من الرجال ثم حاده ويرا
اخره القول ان
اجازة الشان اكثر من انكارها اخصا ورايد من باوصافه من ترك عمل من فوقه رايه ووجه باشد حتى قول
تستعين بغيره ودر دست اول انكه قول خبر مني ورجويز علي ان تفتيخني الميريه مطلقه نيت بله ودر دست
بعدم مرور ودر ورايتي مخالفان ان طرق الميريه اعضا وآن بر روايات ديگرو ودر صورت عدم مرور وديكيدان في
و مخالفه و موضوعون ان از حضرت امير المؤمنين عليه السلام بطريق مخالفين انكه راوي اردان بايحي في مرفق باشد
و در صورت تحقق شرط الاول صحيح و بغير قيد عدم تحقق شرط ثانيه مقبول واجب الطبع است انكه بعض
بر خبر كوفي مذکور كرده باشند بغير عدم تحقق شرط الاول و لغرض ان باخبار ديگر نخواهد بود و ترجيح بر بعض
اخبار را در بعض منوط طريقه ستمه و صلاحي فريقيست فاضل مجلسي در رجال و ضمه التفتين ميرزا و فاضل الشيخ في العدا
و اما العدالة المعبرة في ترجيح احد الخبرين على الاخره فلو ان يكون الراوي معتقدا للغير مستحب
ثقة في دينه متحررا من الكذب غير متهم في ما يرويه فاما اذا كان مخالفا للاعتقاد و لاصل الملة

وشرى مع ذلك عزالة عليهم السلام نظرا في ربه فان كان هناك بالطرة الموقوفة ما يخالفه
وجبا طراح خبره وان لم يكن هناك ما وجبا طراح خبره ويكون ما وافقه وجبا العمل به وان لم
يكن من الفرقة الحقبة خبره فاقب ذلك ولا يخالفه ولا يعرفه فله قول فيه وجبا العمل به
لما روى عن الصادق عليه السلام انه قال فانزلت بكم حادثة لا تجدان حكمها فاماروا واعيانكم
الامر ولا عوجي فاعملوا له لاجل ما قلناه علمت الطائفة بما رواه حصص بن غياث غياث كليب
ونوح بن دراج والسكوني غيرهم من العامة عن ائمتنا لم ينكروا ولم يكن عندهم خلافة انتهى فاقبل
فيه فان الشيخ لا يعجل باخبارهم مطلقا بل بالشواهد المذكورة انتهى كلامه على الله مقامه وورم المخرج
بخر ضعيف نيز زو الامير سلطانيت بكثره طاعت باجتماع ادا كنشرت بلق شتهار عمل وفوقه ينعنون ان من
الاصحاب كباير شهر وطار هذا مقبول مندرج في كرو وواين حكم مخصوص باماميت متحقق علمنا بالبيت نيز
قولنا الشيخ عبد الحميد ومقدمه ترجمه مشکوة بغير ما يردون حديث ضعيف متعدد طرق لم يرتب حسن سدان بن خنجر
انتهى سورة بكثره شيعه ننودن براماميقبول روايت قاسم بن سلما كجهول العدل وسكوت ريعل ننودن

[illegible]

[illegible]

جعفر الثاني صلوات الله وسلامه عليه مكانة ومشافاة قال ابو عمر وقال القسبي في الفضل بن
 شاذان يجب العبد ان يثنى عليه ويمدحه فيقول اليه ويقول ليس في اخوانه مثله وحسبك
 هذا الثناء من الفضل رحمه الله عليه له كتب في عنه الحميري تضعيف ابن الوايد لكون اعتقاد
 الله يعتبر في الاجازة ان يقرأ على الشيخ او يقرأه الشيخ ويكون السامع فاهما لما يرويه وكان يعتبر
 الاجازة المشهورة بان يقول اجز لك ان تروي عني كان محمد بن عيسى صغير السن لا يعتبر
 على فمه عند القراءة ولا على اجازة يوصل له ولذا ضعفه وانت خبير بانه لا يشترط خلال بل يكفي
 الاجازة في الكتب بل الاجتناب في الكتب المتأخرة الى الاجازة ولهذا الاشتراط صحت على نفسه
 كما صحت بعض معاصره رحمه الله في مثاله والخاص بالاتباع وما ذكره غلوه فذكر الشيخ
 ولم يقلوا عنه ما يشهد بذلك بل مع تتبع كتب الاخبار لم يطع على شيء يوجب طرح خبره انتهى
 مختصرا وشرح شريفة ثاني عليه الرمد وشرح بداية الدراية توثيق عمر بن خطبة نيز فزوه وشبهه شيخ من
 بران محض استفاض محامي برجال ونهضة المتقين في مغازيهم عن خطبة كني باب الصخر المحلة البكري الكوفي
 قرأ في صحيح وقال التهذيب الثاني في درايته ان عمر بن خطبة لم يصر الا صاحب فيه هرج ولا تعدل
 لكن اوه عني في محقق توثيقه من مجمل اخروعي الكلب في التثني في الصحيح عن يونس عزيز
 بن خليفة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ان عمر بن خطبة انا عند بوقت فقال ابو عبد الله
 صلوات الله عليه اذ لا يكون بعلينا راء في جلوة الظلم ايضا في صلوة المغرب انظر انه
 اخذ التوثيق من هذا الخبر كما صرح به في بعض تعليقاته على ما ذكره ابنه الحسن رضي الله عنهما
 وقال انه وان كان يدل على التوثيق لكن الراوي ضعيف ويمكن ان يقال بصحة الخبر لصحة عن يونس
 ان يكون ثبوت يزيد بن خليفة مكان اخر كما يظهر من بعض الاخبار مع ان العهد ثباته عليه انتهى
 بختمه في طرحه من جميع علماء الري فيمكن ان لا يروى عن عمر بن خطبة في صحيحه ولا في غيره من
 كافي في مشايخه باشه رحمه الله ان كان في مشايخه باشه رحمه الله في صحيحه في صحيحه في صحيحه في صحيحه
 انه يروى في صحيحه في صحيحه في صحيحه في صحيحه في صحيحه في صحيحه في صحيحه في صحيحه
 معونه في صحيحه في صحيحه في صحيحه في صحيحه في صحيحه في صحيحه في صحيحه في صحيحه
 بدينه رحمه الله كان الحسن بن علي له رواية وقال القسبي الاول لم يلقه في صحيحه في صحيحه في صحيحه

[illegible][illegible]

علامہ ابو جلال الشیخ رحمہ اللہ

[illegible]

العقیده زیر که عمل بطریق مخالفین معانیت ترجیح بلامرجح غیر محال و اکثر اصلین ایشان نیز اعتراف از نزد نهیت
 اضطراب قول و یقین اسناد قول بعد ممانعت اضطراب یا ممانعه خطای فاش و کذب سخت و بدست صریح
 چه کافه علمای امامیه بالاتفاق قائل بمانعیت اضطراب اند خصوصاً شیخ الطائفه که در مواضع بسیار و مواقع بسیار
 از کتب خود ویراق بود و اضطراب را بر عمل بجز خصیص و تصریح فرموده و همین دلیل که فاضل ناصب ذکر کرده بر اعتنا علی
 بحریه مضطرب است لال نموده و رجوع بان کتب در اطراف اکناف عالم سازد و درست شاهد عدل این حدیث
 فاضل ناصب یا سحر یا مضمضه خود که کذب فطرطبیعت تأییدش گردیده است و در اکثر مواضع این کتاب بلا تأمل
 از کتابان مزبور یاد کرده و بکار نقاب حیا و اندر مازد و برودت قول مانع نبودن اضطراب از عمل بالشیخ الطائفه و غیره
 من المتأخیرین است کرده و بمانا این خطا ناشی از سعادت اندوز شدن اوست بطلان صفات شیخ الطائفه مانده
 تهنید الحاکم و استنباط و حده الاصول دیگر که این دشمنان فتنه کشیدنش ملاحظه کتب تأخیر یا در حین خلط و جع یا
 در حالت خود که عیان اختیار در پیش نهاد امثال این هفوات از دوسرین میزد و الا عاقل از او که نمیکند موجب
 افضاح و رسوا شدن او در میان خواص عوام باشد بجز ضرورتی ایشان را اختیار نمیاید بجهت است که حد اعتدال
 تحریر کذب را عظم شرا بطراوی است مخدوم سبالاتی بان نموده هرگاه هنوز درویش بهیچان آید قاطع طلب
 که مشعل کذب بهستان کمر سر سبز و ندان است بر زبان قلم می آید و از همه عجیبتر آنست که کذب افتراف و عدالت
 جنبایشان انساب غلیظ تر نشود و لغم باقیل است این عدالت با وجود این صفات بدست و انهم برقرار و در
 بر سرش هرگز نیاید و لیس این عدالت است کوه بوقیعین هر چند در اثبات مرام رجوع بکتبش و ادله میراث
 کافی است بنا بر طمعانان قلوب عوام بذكر چند عبارت از تهنید الحاکم مبادرت مینماید از آنجه در کتاب البصائر
 در باب یحیی الصلو فیہ من اللباس و المکان فرموده و اذا تقابل الروایان لم یکن ههناک ما یعضد احدا
 و جب احرارهما انتهی یعنی هرگاه متقابل و متعارض شوند و روایت نباشد در کتاب چیزی که تقویت تأیید یکی از آن
 دو بکن طرح نمون برود و واجب او در کتاب الطهارة بعد ذکر اخبار متضاده میگردد لسانی الکلام علی هذا الاخبار
 طرأ حدیثان هذا الاخبار احاد مختلفه الا لفاظ متضاده المعانی لاجل العمل علی جمیع مقتضاه
 و لا علی بعضها لانه لیس بعضهما بالعلی علیه اولی من بعض خبر یعنی بار و در کلام برین اخبار چند طریق است
 یکی این است که این اخبار را داند و الفاظ آنها مختلف معانی آنها متضاده است و ممکن نیست عمل بمهر اینها بجهت
 تضاد بودن آنها و بر بعضی زیر که بعضی از آن عمل کردن او از بعضی دیگر نیست یعنی در میان نیست ترجیح

در کتب صاحب زبانت قول مانع
 باین اضطراب از عمل بجز خصیص و تصریح

وترجم المراجع حال استريحتم ثم روي فاما الخبر الذي رواه محمد بن علي بن محبوب عن العباس
 عن ابي الهيثم عن الرضا عليه السلام قال تيمم لكل صلوة حتى يوجدا الماء وهذا الحديث رواه
 بن احمد بن يحيى عن العباس عن ابي الهيثم عن محمد بن سعيد بن غزوان عن السكوني عن جعفر عن ابيه
 عن ابائه عليهم السلام قال لا يفتح بالتيتم الا صلوة واحدة وناقلها هذا ان الحديثان مختلفان
 اللفظ والروي احدهما ابا هاشم روى عن الرضا عليه السلام في رواية محمد بن علي بن محبوب في
 رواية محمد بن احمد بن يحيى رواه عن محمد بن سعيد بن غزوان والحكم واحد هذا ما ضعفه الاحتجاج
 بالخبر بعد ان انكشف وقد روى هذا الروي ايضا هذا الخبر ويدل على ما ذهبنا اليه ما اخبرني
 به الشيخ ايد الله تعالى عن احمد بن محمد عن ابيه عن محمد بن يحيى والحسين بن عبد الله عن احمد بن محمد
 بن يحيى عن ابيه محمد بن محمد بن يحيى عن محمد بن علي بن محبوب عن العباس عن ابي محمد بن سعيد
 عن السكوني عن جعفر بن محمد عن ابيه عليه السلام قال لا بأس بان يصل صلوة الليل والنهار فيتممها
 ما لم يحدث او يصيب الماء في وجهه او يمسك في يده او يمسك في يده او يمسك في يده او يمسك في يده
 وغيره في كل طرفة عين او يمسك في يده او يمسك في يده او يمسك في يده او يمسك في يده
 وهو كما هي في انهم في كل طرفة عين او يمسك في يده او يمسك في يده او يمسك في يده
 احتج انما هو اصله في كل طرفة عين او يمسك في يده او يمسك في يده او يمسك في يده
 نموده بعد ان انكشف وقد روى هذا الخبر ايضا هذا الخبر ويدل على ما ذهبنا اليه ما اخبرني
 بن عيسى عن سماعة قال سألته عن الزكوة من الزيد التمر فقال في كل خمسة اوساق سبعة اوساق
 سنون عا والزكوة فيها سواء فاما الطعام فالعشر فما سقت السماء امانا سقى بالغر والبلد الى فانما
 عليه نصف العشران هذا الخبر في الاصل فيها سبعة اوساق ومختلف في ابيه لان الرواية الاخيرة قال نحوها
 ولم يذكر السنون هنا يحتفل ان يكون المسئول غديره من حيث اتباع قوله زاد فيه الفرق بين زكوة
 الحنطة والشعير والتمر والزبيب وقد قد من الاحاديث ما يدل على انه لا فرق بين هذه الاشياء
 والرواية الاولى فيها قال ابا عبد الله عليه السلام وذكر الحديث هذا الاصل في الحديث ما ضعف
 الاحتجاج به انتهى وذكرنا ان الزكوة بعد بيان انك زكوة وانما ما سمعت من دعواك وذكرنا ما في نظر من
 يستند فيه حديثه دلالت بذكر زكوة ودعواك وادخل في قوله في هذا الاصل في الحديث كلها الاصل فيها

اسحاق بن عمار اذا كان الاصل فيه واحدا لا يعترض على ما قد مناه من الاحاديث مع الاصل
فيما هو اختلف للفاظه لا بالحديث الاول قال فيه سالته لم يبين ان المسؤل هو من جعل ان يكون اماما
غير امام في الخبر الثاني قال سالته بالاربع من علي بن السلام في حديث اخر قال سالته يا عبد الله عليه السلام
والرواي احداثا ترويه ومنه ما تروى عن علي بن عبد الله عليه السلام وتروى عن علي بن ابي طالب عليه السلام
وهذا الاضطراب في بدل الله منه ما تروى عن غيره فاطع به ما يوجب هذا الخبر على ما يوجب في الحديث من ذلك بالصريح
انما في ذلك الاضطراب في الرواية في وقتها ما يوجب شبهة فيكون ما يرضى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ولا الاضطراب في الرواية
انما في ذلك ما يوجب شبهة في وقتها ما يوجب شبهة فيكون ما يرضى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ولا الاضطراب في الرواية
لا يوجب شبهة في وقتها ما يوجب شبهة فيكون ما يرضى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ولا الاضطراب في الرواية
عربي في الكتاب معروفا ومشهورا وكان هذا الحديث صحيحا معناه في نسخة كتابه ومكان هذا الخبر في كتاب الاصل
مضطرب للفاظه الاخرى ان نسخة ما ترويه عن غيره من علي بن عبد الله عليه السلام وتروى عن علي بن ابي طالب عليه السلام
علي بن عبد الله عليه السلام بلا واسطة وتروى في نسخة من نسخة نفسه ولا يثبت الى هذا الخبر
من الاختلاف ما يضعف الاعتراض به والتعليل بمثل القتي مكران الكرخ اما الحديث الاول فمضطرب للاسناد
لان الاصل فيه جميل وحسين بن عثمان جمانا ترويه عنه علي بن عبد الله عليه السلام بلا واسطة واخر
يرويه عنه علي بن عبد الله عليه السلام فراجعا الى ما ترويه عن غيره من علي بن عبد الله عليه السلام
وهذا الاضطراب في الحديث ما يضعف الاحتجاج به في القتي مشهورا من مكران شيخ الطائفة شهاب الدين
ان نموده شود بخبر ملاك ردوا لجرم بريند شارب قصه ما نموده والمعاقل كفيه لا شارب ومرتبه انما في فعله
تلق كفيه طائفة با لانه بعضي علمي الي لم يست نيز اضطراب في تاريخ عمل بنجره انشته ريساري انما حايث في فعله
عمل نموده اند چنانچه شيخ ابن جبرئيل بن فرمود شيخ جلال الدين بن علي بن ابي طالب صغيره روايت كرده من ان ابن ابي
حيضا فليصد ويد ينار طربان بن ياريد بن الزبير بن عباس روايت كرده ما كمن تصحيح ان نموده است عبد الرحمن
مشرح سيفريه لكن نوع يضعف سند الاضطراب في نسخة فريه وروعا وموقوفا وموسلا ومفصلا
بدانار مطلقا يضعف في ينار كذا في خمس دينار باعتبار الامم وبدنه وباعتبار اول الخيض اخره
لكم اطال ابن القطن في الانتصار به وانه من طريق ابي جود صحيح وانما يضعف ما غيره قال ابن القطن
ولا يضر الاضطراب فيكون من حديث ائجهويه وفيه من الخلف اكثر مما في هذا خبر القطن فيه في

دولت کا عادی اہمیت پر غور
ایک نیا افق ہے

[illegible]

وعلی الحداد وماراوا ابن عباس عریضه مع انه صحیح مع جمیع اهل الکتاب انما یکما خطام انکھت است
 صلح المدینه الیه وعلی بن شوارب است حکام شریعہ را کہ مقدمہ بر اہل بیت باقی قسمہات ثابت نمودن ورا قبل
 وروایت است الجواب الجوابی تعلقات این مقام افتاد اند تعالی در موضع مناسب عریضہ بوضوح بیان کرد فلینظر
 بجز تصحیح شیخ با ما رہ نامو بہت **قال** الفاضل الناصب از علیہ غلہ جامعہ و وضع احادیث با زور و
 و اخبار بیشتر بر اینی نہت مذنب خود وضع نموده شل و انخطای یونس بن عیسی بن زبیر بن الصائغ صحیح اللہ
 صاحبہ القاصدیر فی اصلاح المحدثین از علیہ غلہ و واضعان حدیث بیان نمودی است کہ از شیخ با ما رہ
 و مجتہد ایشان فرمودن بود و معتبرہ بر سعید سجی با بالکوفہ ساحر کا با فاضل احاد لہر عبد اللہ
 بالقسم و احر قہما بالدار و کا نا اذرا یا کجلالہ حدیثا و از عبد الصمد بن یحیی قلع نیز در کتبہ الشان روایت
 بسیار است و را و سل اصول را کہ چند حدیث بر روایت او آورده و احوال او سابق فیصل گذشت کہ زہد بن
 و کذب است بود **اقول** و یستعین وضع حدیث با جماع امامیہ را ہم تراز و از تجویز غلات وضع حدیث را یغنی
 با امامیہ عا و یغنیوہ امامیہ غلات را کہافر نجس میدانند قولہ تعالی کا تو را زندقہ و زہد راخی را کہ تخریر موضع
 احادیث مخصوص بطلان نیست برخی از علما علی السنن نیز تجویز وضع احادیث نموده اند از انکہ کلمہ کلمہ بعض
 بعض صحیحین ہما و الہست اند چنانچہ بعضی متعددین احادیث بسیار در فضائل و مناقب بیت اقدس تکلیف است
 احادیث نموده اند ابو عصمہ نوح بن ابی مریم روزی قضی بر او احادیث بر فضائل و مناقب بیت اقدس کرد و در غلہ
 انصار صغیر ماہر فذہب الکرامیہ والطائفة المتبدعة کبعض الصوفیۃ الخ حجاز وضع الحدیث فی
 الترخیب الذہب منہ ما رعی عن ابی عصمہ نوح بن ابی مریم از علیہ غلہ قبل ما بن لہ عن عموک علی بن
 عباس فی فضائل القرآن **موت** فقال انی راہب الناس قلع ارضوا عن القرآن اشتغلوا بفقہ ابی حنیفہ
 مغایرہ محمد با سحاق وضع حدیثا الاحادیث حسنة نیز مخفی شرح خلاصۃ الامارہ صغیر مگر بہر آن من
 الواضیہن مرہو مع و بالفقر و الکذب منہم مرہو مع و بالزهد الورع کا بالاعلو منہم مرہو مع و
 جمیعہما و مرہو اسودہما و شرہم کا تہاء عامۃ الحق با مثالی الخ الذل الیہ سار المصنف بقلہ و ہر انصاف
 الضلعین انظر خیر اہل التہذیب لہ الزہد وضع احادیثا با ی طلبا الوجه للہ و ثوابہ ملا علی قاری شرح الاربع
 نوبۃ النکاح مگر بہر حال حاصل الواقع علی الوضع اما علم الدین کا لزا ندقہ او غلبۃ الحق کھل التبعید لہ

[illegible][illegible]

[illegible]

عشر احمد بن حنبل غير هذا قال فوضع احمد كل على فمه وقال عه يوم فقام كالمستهزج على فم
الطوائف كذبة على رسول الله صلى الله عليه وسلم من مجرى كلامهم حتى ركبوا لسانهم من زوالها والموثوق
البارع والودود من مجرى فم فم المشهور بهذه اللسبة ابو عبد الله محمد بن سعيد بن عمرو بن سعيد البصري
قال ابو بكر الخطيب في تاريخ بغداد هو من اهل حمير وكان ضاعا ضع الحديث يكنى بكنايا فاحشا
عبد الرحمن بن ابي غالب الظاهري ببغداد يقول سمعت ابا بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب قال قال ابو عبد
الله محمد بن عبد الله الحافظ ابو عبد الله محمد بن سعيد البصري قد وضع من المبتذلة على الثقات كالحصص
والخشماء واثرية وبعض مشائخه عن الفضل بن شاذان عن محمد بن عمرو بن ابي سلمة عن ابي هريرة
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان زعم قال سيكون في حرج قال ابو حنيفة هو راجع مني هكذا
في بلاد خراسان ثم حدث به بالعراق اسناده وزاد فيه انه قال سيكون في حرج قال ابو عبد الله
فتنته على امتي اخر فتنه البليس قال ابو بكر الخطيب الحافظ عقيب هذا ما كان اجراء هذا الرجل على الكذب
كانه لم يسمع حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان يحكي معتمدا فليتبوا مقعده من النار نعوذ
مر غلبه الهوى فسأله التوفيق لما يحب برضاة لوفى به ووسنة ثمانين عشرة وثلاثمائة اتهم مختصا وروى
شرح ايضا في نسخة الفهرست فاضل وجبة الدين رضي الله عنه عن غير من ومن القرائن التي يدرك به الوضع في
البرايك كالتقرب للخلق والامراء بوضع ما يوافق فعلهم واداءهم كما وقع لما مون برجله انه ذكر خبر
الخلافة في كون الحشر مع من في هريرة او لا فاشي حال اسناد الى النبي صلى الله عليه وسلم فلو كان له
قال سمع الحسن بن ابي هريرة رواه البهقي في المداخل فحنان عبد العزيز بن الحارث التميمي سئل
فقم مكة فقال عنوة فقول يا حجة فقال حدثنا ابي الهيثم وحدثنا عبد الله بن احمد ثنا عبد الرزاق عن معمر بن
عن النضر بن العيص قال حدثنا ابي الحسن قال حدثنا ابي الحسن قال حدثنا ابي الحسن قال حدثنا ابي الحسن
عنوة بن شرح الشرح بن حبة النكر لا على كذا وكذا وقع لغياث بن ابراهيم النخعي حيث خل على المهدي فوجد
يلعب بالحمام فساق في الحال اسناد الى النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اسبق الله في نضل وخطو حافر
او جناح فراد في الحديث ففرغ المهدي انه كذب جله فامر بلذج الحمام قال النخعي في امر له بعد عشرة
الاذن اذ قيل قال شهد على عاكف انه قد كذب ثم ترك الحمام بل اورد جمعا وقال انما حكمته على النخعي ولا طهر
ما في الهدي استحسنه او لا اعطاه عشرة الا قد فرم فلما ادبر القى في قلب المهدي انه كذب جله

موضوعیت حدیث اربعہ
سیرت امی از انساب جماعتی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نہیں جو کہ ماسکس ہندوستان
شاہجہان آباد میں
کھڑا ہو

راقی ای که اگر برادران
 فخر و زندگی را گویند و
 همچنین اهل بیابان را
 که بیست و نه روز
 در آب گویند و

۱۱۵

[illegible][illegible]

[illegible]

في الظن بصدقه فاما الفسق من حيث الاعتقاد فلا يدل عليه لانه انما وقع فيه لغوه في الاحتراز
 المحذور حيث قال بكفر من ارتكب الذنب بخبر وجه من الايمان به فهذا الاعتقاد يحل على المخبر عن الكذب
 اشكالا احترازا لا على الاقدام عليه فكان هذا الفسق نظيرة تناول متروك التسمية عمدا وشرب
 النيد على اعتقاد لا باحة فلا يصير به مردود الشهادة انتهى بيكره فاما رأيته هذا القسم
 الفاسق المتناول فمقبولة على الاطلاق عند بعض من قبل شهادتهم لما ذكرنا من ابتغاء صحة الكذب
 فان من اجترأ على الكذب على غير الرسول كما ابتدأ شرنا من الكذب عليه لانه اعظم حناية فيقبل
 كما يقبل شهادته وعند بعضهم يقبل اذ لم يكرهوا على الناس الى هؤلاء ولا يقبل اذ كان كذلك بخلاف
 الشهادة حيث تقبل على كل حال هو من جهة علمه اهل الفقه والحديث فان الامام كذا فاما بعد
 محمد بن عبد الله النيسابوري من ائمة الحديث ذكر في كتاب معرفة الأدلة ان روايات المبتدعة هل
 الاوهام مقبولة عند اهل الحديث اذا كانوا فيها صادقين فقد حدث محمد بن اسماعيل البخاري
 الصحيح عن عباد بن يعقوب لو سئني كان الامام ابو بكر محمد بن ابي حنيفة يقول حدثنا الصادق
 في رواية المقر في دينه عباد بن يعقوب قد اجمع الخراساني ايضا في الصحيح في هذا الاصل في حوزة
 الرجعي فلا شتم فيهما النصب تقف انما يرى مسلم على الاحتجاج بابي معاوية محمد بن ابي حنيفة وعبد الله
 بن موسى فلا شتم فيهما الغلو فيكره ذكر ابو الحسن البصري ايضا في المعتمد الفسق في الاعتقاد اذا كان
 صاحبه محتججا في افعاله عند اهل الفقه لا يمنع من قبول الحديث لان من تقدم قبل بعضهم
 بعضا لفقه وقيل المتابعون رواية الفقهين كذا في اصولهم في رواية كافر متناول في قبول من يكره
 يزوي يكره واهل من اتبع الهوى كغلاة الروافض والبصرة وغيرهم ويسمى الكافر المتناول وتهم كذا
 انكاره ويسمى الفاسق المتناول اختلف في القسم الاول فذهب جماعة من الاصولييين الى شهادة من يكره في قوله
 مقبولة وكذا رأيته لانه لو خرج عن اهل القبلة وكان شترجا معظما للدين غير عالم بكذب يحصل ظن
 الصدق في خبره فيقبل كخبر المسلم العدل يزوي يكره وكذا الكفر تناول اذ لم يخرج من اهل القبلة وكان
 لان الظن بصدقه غير اقل وكثير من اجحاب الحديث قبلوا رأيته سافكا كالحل وقادة وعمر بن
 مع علمهم بجهلهم وكما هم من يقول بقولهم قد رضوا على ذلك انتهى في شرح نخبه الفكر على قاري في قوله
 وهو ما ذكر من الطعن في الرواية لا يكون مخالفة العقيدة وهو موجود كغيره في ما روي حديثا

روايات من هذا الباب
 صادق ان لا يشترط ان يكون
 الى موثقه في الحديث
 ١١٨
 قال الشيخان في التمهيد
 السالك في الحديث
 الحديث صحيح
 ما لا يوجب له ما لا يوجب له
 قد ثبت في الصحيح
 عندنا في الحديث
 في قوله في الحديث

لمكان الحديث
 وقد روي عن
 في الحديث
 في الحديث
 في الحديث

في الحديث
 في الحديث

وحديثه لا ينبغي الا يجوز اطلاق الحرج اى ما ذكرناه عن مخالفة العقيدة فانه ضمنى بالادلة
 لا سيما ما دال عليه ولذا وجدنا الشيعة والناسبي في رجال الصحيحين شيخ بلال الدين سويلي في راية شرح نقا
 يرويان المبتدع ان كفرناخ ان لا يقبل ان لم يكن قبل الا لا دى الى ذلك كثير من الاحكام مما رواها الشيعة
 والقدرية وغيرهم وفي الصحيحين من روايتهم ما لا يحصى ولا نبدعهم مقننة بالتاويل مع ما هم عليه
 من الدلالة والصيانة والحرج عن الحجة نيزد في نسخة الفكر لما علي قاري في مروه والثاني هو اى صاحب
 لا يقتضيه بدعيته التكفير اصلا وقد اختلف ايضا في قبوله فيهم فقبل بحد مطلقا وهو بعيد قال ابو الصلاح
 وهو بعيد متابع للشائع عزاية الحديث فان كثر طائفة بالرواية عن المبتدع غير الدعاة وفى الصحيحين
 كثير من احاديثهم في الشواهد الاصول انتهى فيل قبل مطلقا اذا اعتقد حال الكذب كالتقدم قيل
 يقبل ان لم يكن داهية الى بدعيته فى الاصح قال ابن الصلاح هذا المذهب اعدل للمذاهب واولها وهو
 الاكثر من العلماء واغرب ابن حبان فادعى لا اتفاق على قول غير الداهية مرغبت تفصيل نعم الاكثر
 على قبول غير الداهية على ان يروى ما يقوى بدعيته فيرد على المختار انتهى مختصرا وروى اكثر من ابن
 بريق شيباني في ازجاءه الى كنى ابو الحسن وابو علي لقب رار موسى بعد ربارنا عظم رجال الباقين فاضل في تقديم
 قوله مستقار في فقيهه ثم كرم وايدى شاع وثقه واقفه اصحاب حضرت ابو جعفر و حضرت ابو عبد الله عليه الصلوة والسلام
 يوده عنه ما يرضى به واقفا وبقعه او اجمع وازدانا حديث كثير ورجالات قدروا علومهم وتسمو نلتش
 ولالات وازدنا كراما على ان يقيم مقامهم من الطمانين فيكون تفيد من بار چند روايت الكفانو وميثو وازنجا وروى
 صحيح ارجيل بن راج مروي قال سمعت الصادق عليه السلام يقول بشيخين بالجنة بريد
 معاوية العجلي وابو بصير ليت بن الغزالي المراد في محمد بن مسلمة في اربعة خجاء امانة الله على حلال
 وحرامه كولا هولا ما قطعت اثار النبوة وانذارست في صحيح ارجيل بن عبد الملك مروي قال سمعت
 ابا عبد الله عليه السلام يقول احب الناس الى احياء وامواتا اربعة بريد معاوية العجلي وازنجا
 بن عيسى بن محمد بن مسلمة الاحول هم احب الناس الى احياء وامواتا في صحيح ارجيل بن عيسى قال طلع مروي
 قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ما اجدا احبني كونا واحاديث ابى الا زارة
 وابو بصير وليت المراد في محمد بن مسلمة وريد معاوية العجلي كولا هولا ما كان احدا يستنط
 هذا هولا حفاظ الدين بامانة ابى على حلال الله وحرامه وهم السابقون الباقون السابقون

هو على نسخة شيخه
 وازنجا وازنجا بن عيسى

فی الاخره لیکن از اینجا که اب سلاطین جو که از آن باند علما می بود و عباسی را می گفتم این پنج نفر مستحق بود که هر کدو
 جانب بر خصمین علی السلام قرب تر از حق می شد و مرده امانت اویت او در می آمد و در بر عداوت و کینه می پدید می آمد
 در اهلک و امانت و مصالح تنگ حرم او و دقیقه فرو گذاشت نمیکردند و هر کس را بخاطر ایشان نگه می داشتند و در حق می نمودند
 مخالفین و قدر و منزلت او می افزودند و سلوک که حجاج بن یوسف بن شیبینا و موالیان اهل بیت نبوی علیهم السلام
 نمودند و شاهد این دعوی است لاجرم بعضی از آیات ضعیفه که پیش از این واقع شده تا باین فریاد از این جور
 بجای آن اشقیاء باست از دنیا که بعضی از آیات صحیح برین دعوی وارد است فاضل از ادوی بنی مزین که کذا
 کثیره ندل علی تبدی و عظیم منزلت و جلالت قدره و ضیق القاعل بر اهلها و تقدم منها فی بد
 و عارضه و لا یخار ندل علی الفحاح و کفی جوابا باین دعوی و تصحیح آن با عبد الله علیه السلام
 الی انما اعیانک فاعلم عنک فان الناس العدا یسعون لی کل امر قریب و الله ما مکانه لا یخال
 الا ذی فیمن خبیه و فقیهه و یلمونه محبتنا و قریبه و قریبه و یمن و دخال الا ذی علیه فی تله
 و یجدونک من عیننا لانما اعیانک لا یزال یستبهرت بنا و یبیل اننا لیسنا و انک فی فکک و یمن
 الناس فیکون ذلک افع شتمهم عنک یقول الله عز و جل انما السفینه فکانت لسانا لک یقولون فی الحرفه
 ان عینها کما یراهم ملائیکه کل سفینه صباهذا النور من عند الله صالحه لا والله ما عابها
 الا انک یسلم من الملک فان لم یلزم لرحله فانک الله لیس لیس و احب صحابک الی حیات و یمن فانک
 افضل سفین لک الی القاعه و الاخر و ان من و انک ملکنا و ما غصبنا برقبه و یمن و کل سفینه
 صالحه و من یجرحک لیاخذها غصبا ثم یغصبها و اهلها فرحتم الله علیک و رحمته و رضوانه
 علیک میانهذا مع ان اسنادها مقلد خرو و بلوغ الکذب کتبهام متضمنه و روایت عقلی که از طریق
 عام است معارضه اخبار صحیح که در مدح زرار و روایه نقل می شود و سکوت دلیل صحت روایت نفی می باشد
 بنابر تصریح و سکوت فاضل ناسب متحقق گشت که عبد الملک بن ابراهیم و بکر و عبد الرحمن برادران از بنی
 بهمن اتفاقا و تفویض و استطاعت داشتند با این همه صحیح بخاری از عبد الملک بن ابراهیم روایت را تخریج نمود و حال آنکه
 شیعیان قریب است روایت بخاری از او صحیح و دلالت بر صحیح بودن روایت این عقیده فاسده از اسناد و حدیث
 را و نیست پس اگر اکتفا به صحیح از شخصی اتفاقا و تفویض گشته باشد روایت حدیث بکنند و روی از علم نمی سپروم
 و اگر بجهت که فاضل ناسب بی قبح و جرح زرار و فساد و از احوال این مرد خویش خبر نبرد داشته و در صحیح بخاری

[illegible]

[illegible]

জি.জি.জি.

وایشان در دم و انگار آن در حکم ظاهر معذور بهمانند و محلی بافتشای انظار آن اینست که است باشد در مسیح علی لغت و طوطی
 و علم شریعت را تفتیح جمع الکل ابو سریر و راظهار فرمود این طایفه علم مخالفی و منازعی نداشته باظهار و انتشار آن برده اند
 و کتاب و ادعای جعفری از آنجا که شش سال و احکام و آثار و اختلاف او با موافق مذمتیه الهیه بن علی السلام بر
 سلاطین بنی امیه و اموی آنجا که کمال عداوت با الهیه نبوی علیه الصلوة والسلام داشتند و تخیل و تخیل و تخیل
 الهیه طاهر بن بنک حوت آنها و قیقه از دو تان و فرقه که شش فیکر و چنانچه کتب سر و توانی باقی است و شمر آن
 درین عجاوه و مواضع مناسبه بین کرده و لا جریم و است کتاب ال لطیف اعلان در زمان بنی امیه نیز در جیب غایب
 بیشمار و مظنه قتل لغز اخبار بود و لا جریم و است آن در زمان بنی امیه منع واقع شده بود و ظاهر است که در آن زمان
 بنی امیه آن کمال تسلط و اقتدار آنهاست ازینجا است که مدت زمان تسلط عبدالعزیز بن ابی ریحان حجاز بود که در آن وقت
 زمان امارت بنی امیه نزاع نمود و هزاره شکار کرده اند با آنکه در زمان تسلط عبدالعزیز بن ابی امیه نیز در اکثر بلاد و زمانه
 دمشق و دیگر بلاد و تسلط داشتند و بعد قتل ولید بن یزید که در سیاحت بنی امیه قتل و غل یاوه یافته بود و در آن کمال تسلط
 ایشان بر آن بود و در اکثر قتل ولید بن یزید در یکصد و شش و شش اتفاق افتاده چنانچه شمس جلال الدین سیوطی ازین
 الحافظ الفصیح آن فرموده و انقضای و اوت در اندوخته در سینه که مدتی و بود و چنانچه در تاریخ یافعی و دیگر کتب و تاریخ
 بر آن فصح واقع شده در شش سال بعد قتل ولید اختلال تمام مملکت بنی مروان یافته بود و سبب خروج ابو مسلم
 مروزی بنو حنیف و دیگر کار خود شمران و ند که در گری می یافتند قاضی حیاض در ضمن قتل او شش نفر و فرقه و الله
 عشا ولید بن یزید عبدالملک جمعوا علیه الممات عمه هشام فلی اربع سنین ثم قاموا علیه فقتلوه
 و انتشرت المقتل و تغیرت الاحوال و مومنین نیز فرقه و وقعت المقتلة بلفهم من الولید بن یزید فاصلت
 تلك المقتلة بلفهم الى قامت الدالة العباسية فاستاصلوا عن اخرهم لاجرم مروان که فی المقتله کثیر
 چندان خوف از امرای خود رمانده بود و جابر بن یزید جعفری بر وایت کتاب هم مبادرت نمود و دست پیس لغت نباشد و در
 و هر که جعفری از حضرت ابی جعفر علیه السلام بطریق دیگر در وایت کتاب را بعضی از ائمه بنی امیه در یافتند و را قوت
 روایت نموده باشند نیز مراد از بنی امیه و است بر سبیل شهرت و اعلان است که مظنه ترشیدن غایب بر سبیل شهرت
 که جابر بن ابی جعفر بعد گرفتن عهد و میثاق از سلاطین بر حرم افشای آن در زمان بنی امیه روایت نموده باشد و از آنکه
 بعد از قضای ایام بنی امیه آن حادث شایع و آنکه شسته لازم می آید که در زمان بنی امیه هم جمیع افتخار باشد چه عاشر
 که سلاطین و بطریق خفیه که همان اخذ نموده بعد بر سر شدند و است امویه با اعلان آن بر داشته باشند و بطریق و است

[illegible][illegible]

در این زمانه رساله مذکوره منقوذهست ظاهر در مسائل کلامیه یا در تنبیهات احکام اذا عاودت و فهم موداسی که بکرم
 مناظره و مباحثه نموده باشند مناظره و مباحثه علم موجب تفصیل و تکفیر مناظرین و تسلیم بطلان نیست و این
 و باعث ترسیف احوال فرقه و تضعیف عادت نبوت و طریقه مناظره و تکفیر و علما و علماء از قدیم الزمان است و از
 و از ذکر یکی از اقوال گریزی ترسیف می نماید و در مسکن بر تقدیر نیزان میگویم صحابه کرام نیز با هم مناظره و مباحثه می نمودند
 روایات دیگر را که مذکور شد و تخیل بر فهم معانی آن می نمودند این معنی بر نظر آن کتب صحاح و دیگر کتب معتبره احادیث
 الهیست بوضوح می پیوندد و در این مقام ذکر چند روایت بجهت اطمینان قلوب تقید بر منقول میشود و از آنجا که
 در جمیع بین الصحیحین در حدیث سائو شستین بعد المائدة اتفاق علیه رسند ابوهریره روایت کرده قال خرج الیسا
 ابوهریره یضرب یداً علی حصته قال لا انکم تجدون علی ابی لکتاب علی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم نیز حمید در دست عبد الله بن عمر در حدیث رابع عشرین بعد المائدة اتفاق علیه روایت کرده ابوهریره
 صلی الله علیه و سلم امر بقتل الکاذب و کلب غنم او ماشیه فقیل لا یمن اباه هریره یضرب
 او کلب زرع فقال ابن عمر ان لابی هریره زرع عین و حدیث شستین بعد المائدة اتفاق روایت کرده ابوهریره
 البلی صلی الله علیه و سلم مرتب جنازة فله قیداً من لاجر فقال بر عمر لقد کان علینا ابوهریره یعنی
 کسی که شایسته جنازه بود که پس او را تعالی از این است پس این عمر گفت تحقیق آنرا کرده بر ابوهریره و از آنجا که
 در سنن محمود و طریق ششام بن عوده و زید بن شریک عاشره روایت کرده انه بلغه قول ابن عمر فی القبله الوضو
 فقال کان رسول الله یقبل هه صاعه ثم لا یوضا نه شیخ بن عبد الله بن ولید رساله عن ابن ابرهیم
 است در آن عاشره علی الصحابة ان ابی سلمه بن عبد الرحمن روایت کرده قال دخلت عائشة فقلت یا امنا بان
 جابر بن عبد الله یقول الماء من الماء فقالنا خطاء جابر بن رسول الله قال اذا جاء من الخاء الحاء
 فقد وجب الغسل اوجب لرجل و لا یوجب الغسل یسر لم نسأله عن ابی سلمه بن عبد الرحمن روایت کرده انه قال بلغ
 عائشة ان عبد الله بن عمر یامر النساء اذا اغتسلن ان یقضن منهن فقالنا یجب لابی سلمه و هذا
 یامر النساء اذا اغتسلن ان یقضن منهن فلا یامرهن ان یقضن منهن لقد کانت غتسل انار رسول الله
 و ما از بدین افرغ لراحمی ثلاث افرغات طبرانی در اوسط الزمخدر بن عمر و ابی سلمه از ابی هریره روایت کرده
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لو تروا فلا صلو له فبلغ ذلک عائشة فقالت و مع هذا
 من ابی لقاسم ما بعنا محمد ما نسینا انما قال ابو القاسم صلی الله علیه و سلم من جاء بصلوة الخشوع و انما

ابوهریره یضرب یداً علی حصته
 لکتاب علی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم

ل
 ابوهریره یضرب یداً علی حصته
 لکتاب علی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم

[illegible]

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا احب العبد لقاء الله احب الله لقاءه واذا كره العبد
 لقاء الله كره الله لقاءه فذكر ذلك لعائشة فقالت رحمه الله حدتكم باخر الحديث لم يحد
 باوليه قالت عائشة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد الله بعبد خيرا بعث الله ملكا
 في عامه الذي يموت فيه فيسجد له ويلبسه فاذا كان عند موته اتى به الموت فيقعده عند راسه
 ايها النفس النطامنة اخرجي على مغفرة من الله ورضوان وتهيء بنفسه فذلك حين يحجب الله
 ويحجب الله لقاءه واذا اراد بعبد شرا بعث الله شيطانا في عامه الذي يموت فيه فيغمره فاذا
 عند موته اتاه به الموت فيقعده عند راسه فيقول ايها النفس اخرجي الى سخط مر الله ونخصب
 فتعرق جسدا فذلك حين يبغض لقاء الله ويبغض الله لقاءه احمد بن يحيى بن عبد الرحمن بن عمر
 حضرت رسول خدا صلى الله عليه وسلم روايت كرهوا الشتم تسع وعشرين فذكر ذلك لعائشة فقالت
 يرحم الله ابا عبد الرحمن انما قال الشتم قد يكون تسعا وعشرين بيتي ورسول الله صلى الله عليه وسلم
 كره سمعت عمر يقول اذ امر ميت وحلقه فقد حل لكم كلشي الا الله والطيب قال الموقال عائشة كل
 الا النساء انا طيب رسول الله صلى الله عليه وسلم حله قال سالته سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اني سمعت عبد الرحمن بن كعب بن زيد بن ابي سفيان كذب عائشة ارحم الله من عباس قال ما هذا هيا
 حم عليه ما يحرم على الحاج حتى يخر الهدى قد بعثت بها فاذكبي ما لم قال قالت عمر قالت عائشة لا
 كما قال ارحم الله ما فالتح فلا تد هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم لم توفد ما رسول الله صلى الله عليه وسلم
 مائة ثم بعث بها مع ابني فلهم حرم عليه شئ حل له حتى شرا هذا بيوتى ورسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال دخل شيبه بن عثمان على عائشة فقال يا ام المؤمنين ان ثياب الكعبة يجمع عليها فكلتكم فتمجد ابار
 فخفها ففعلتكم اثم فثياب الكعبة اذا فرغت مما لم يضرها ان يلبسها الجند والحاشية ولكن بها
 فتمها في المساكين في سبيل الله وابن السبيل او تقضي بيتي ربه ما في خود ووجه الرزاق ومنه من رزاقه والبر
 احسان السبع عن امراته انها دخلت على عائشة في نسوة فسالتهن امروا فقال ليام المؤمنين كان لينا حار
 فجعلنا من يدينا لقمه ثمانمائة الى العطاء ثم اتبعنا منه بسقانة فنقدت السماء وكسبت ثمانمائة
 عائشة بقمي اشتريتي ويمن اشتريتي يدان اقرانه فلا بطل حمادة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الا ان يتوب فقال للملأه لعائشة ارايت ان اخذت من مالي وردت عليه الفضل قال نعم

وعظمت من ربه فانتهى فله ما سلف سلموترى وارباجه وابوداودونساى لشعبي وايت كروه انه قال دخلت
 على فاطمة بنت قيس فساتها عرقضامرسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت طلقها ثم رجعا فاحصه النبي
 صلى الله عليه وسلم فى السكى والغفقه قالت فلم يحصل لي سكى ولا غفقه ثم دى بطرق تقيين وابوداودوا زعموا
 كروه قال لقد عابت ذلك عائشة شدا لعيب بيني وبينه فامرته وقالت انها كانت في منزل وحشر خفي على
 ناحيتها فلذلك فعنى لها رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم زعموا روايت كروه قال تزوج يحيى بن سعيد بن
 ابنة عبد الرحمن بن الحكم فطلقها فاخرجها من عندنا فباعتك عليهم عزة فقالوا ان فاطمة قد خرجت قال
 عزة فافيت عائشة فاخبرتها بذلك فقالت ما لفاطمة بنت قيس خير في ان تذكر هذا الحديث نيز بخاري
 ان قاسم بن عائشة روايت كروه قالت من عن عمر بن الخطاب رأى ربه فقد اعظم ولكبرى جبريل في صورته وخلفه
 ساد اما بين كلافق نيز سلم الزميرق روايت كروه قال قلت لعائشة يا امه هل لى محمد ربه فقالت لقد
 شعري مما قلت من حدان محمد لى ربه فقد كذب ثورات لا تدركه الا بصا ر هو يدركه
 الا بصا ر هو اللطيف الخبير لكنه لى جبريل في صورته مرتين بخاري ان ابن عمر روايت كرون رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال ان بلا كرون بليل فكلوا واشربوا حتى يؤذن ابن ام مكتوم وبقي ان عزة
 روايت كروه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابن مكتوم رجل اعى فاذا اذن فكلوا واشربوا حتى يؤذن
 بلان كل بلان بصير الفرح كانت عائشة يقول غطابن عمر بن الخطاب شيبه ان ابن عمر روايت كروه قال خرج الينا ابو
 يضر ببيدة على جمته فقال انكم تخذونونى كذا على رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم سمعت رسول
 صلى الله عليه وسلم يقول اذا انقطع شمع احدكم فلا تمشي الاخرى حتى يصلحها سلم نيز حديث راجح نيز
 طيا لى من ربه شرا كرم روايت كروه قال قيل لعائشة ان ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 في ثلاثة من الناس والمروة والفرس والعائشة لم يحفظوا ابو هريرة انه دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فان الله العزير يقولون الشوم في ثلاثة من الناس والمروة والفرس فسمع اخرا الحديث ولم يسمع اوله بل راجح روايت
 كروه قال قيل لعائشة ان ابا هريرة يروى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعائشة ان
 المروة كانت كافر شج جلال الدين بن علي مرسله صلى الله عليه وسلم رواه واخرج قاسم بن ثابت السقي في غير الحديث
 وعن علقمة بن قيس قال كان عند عائشة ومعها ابو هريرة فقالت يا ابا هريرة انت الذي تحدث عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ان امرأة عذبت بالنار رجل من اصحابي الطعمه ما ولا استقم ولا هي تركتها تاكل من حيا

[illegible]

عالم الفلاسفة في القرنين
الثالث والرابع
مجلد ١١
الكتاب ١١
الجزء ١١

له افزع مسلم الامم من باب
 الخاتم من كتاب الجهاد
 عبد الله بن مطهر دله
 عین قالی لاجاری افزع
 قوافض الفیاض واداء
 المائت واداء الف واداء
 الف واداء الف واداء

[illegible]

رسول الله صلى الله عليه وسلم وولي أبي بكر فربما كان كاذبا فاما عادرا خائفا والله يعلم اوصادق بان
الشفاع للحق فويلها حتى جنتي انت وهذا وانما جنتي ام كما واحد فقلنا اذفعها اليها نقتل ان شئت
اليكما على ان عليهما ان نعلما فيما بالذي كان يعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحض قماها بذا لظال كذا
قال نعم قال ثوب جنتي ان لا والله لا افضي بديكما ابغذ ولا حتى تقوم الساعة فان عجزت عنها فودها التي
وابن حديث رارتي في نسائي ابو داود وابو عروان ابن حبان ذكرنا صحيحين وسهقي حسن واحد برسد وغيرهما في زوايت
كروا المنة حضرت رانام عليه الصلوة والسلام لموقع تافس وتحاسد تابر وتباخص وريان محاجة شهادت اولم
ومرجع روايت كروا عبد الله بن عمر بن العاص رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال
اذا فحنت عليكم فارين الروم فم لم نعم قال عبد الرحمن بن عوف يقول كما امرنا الله قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم واخر ذلك قلنا فسون ثوبتنا سعدون ثوبتنا برون ثوبتنا غصون واخر ذلك ثوبتنا غصون
في مساكن المهاجرين فقتلون بعضهم على قاب بعض قال لهو قال العلماء للناظر المسابقة الى شئ كذا
اخذا لغير اياه وهو اول حرجات الحسد اما الحسد فهو مني زال النعمة عوج اجساما والتاثير المتا
وقد بقي مع التاثير شئ من المحبة والمودة او لا يكون مودة ولا بغض اما التباخص فهو بعد هذا ولهذا
رب في الحديث انتهى بالجمل اياي كروا كسب اهل سنت مشعرا تحاسد وتكاذب وتنافس وتباخص صحابه ومرويت
زياد وازانت كروين محامه حصا كسب اثنان شوو حكمه ملايد لك كله لا يترك كله برين واكسب
ازميساري مشتي ازخواري ست الكفا نموده شد ومرشاه المزيدي فغلبه بكتب السيد ولا اخبار لمخص انك
روايت واما شال انبا بوضع انجا ميد ك بعضي انا صاحب بعض ديكر انكذيب مينومند وروو عوكمي ونسند وفادر
وظائف اثم مي پنداشند ورو روايت حديث كذبك فخلو وروهم خطا بديكر را متهم ميسا خند پس جواد اسير
كه برطبق انچه فاضل صاحب مين مقام ارشاد فرموده بگويد قماي باسنت ومقتدايان ايشان كه سلاسل خبا
بناستني ميشود مثل ابو هريرة وابو الدرداء وابو موسي اشعري وعبد المدين وعمر بن العاص وام المؤمنين عائشة
باهم تكاذب تحاسد شديدا داشتند وروايت ليكر ديكر از جناب سرور كائنات عليه الصلوة والسلام را كذبه
مينومند و باهم كر تفصيل وكغير سكر ودر چنانچه بدر الدين كشي تصنيف دارو كه در ان احاديثي را كه عائشة در روا
انها بر صحابه مانند ابو داود ابو هريرة وعبد المدين وعمر وعبد المدين وعمر بن العاص وغيرهم در نموده است جمع
نموده بكتاب الاصابه لا يروا ما ستر كنهه عائشة على الصحابة موسوم ساخته وجلال الدين سيوطي كرا تلخيص فرموده

فرموده و چند حدیث افزوده بعین الاصابه فی استدراک عایشه علی الصحابه سنی ساخته پس اخبار جمیع ایشان
 و نیز اعتبار بر آنکه در نقد بعضی فاساد پذیرفت و دوم آنکه وقوع افتراق و تکاذب و باهم مناظره نمودن نیز
 بسیار فایده در روایت دینیه نیست مخدوم توهمات سودا و بیه اراوات غیر وارده مینماید بر افتراق بعضی
 و دعوی بر فرق حقیقت روایات خود و بطلان روایات غیر و تکاذب با هم اگر دلیل فرق باشد در صورت کفایت
 میرسد که احتجاج بر بطلان مسلمین پس نفع نگنند که به فرق از مسلمین دعوی میکنند که آنچه نزد ماست از روایات
 صحیح و معتبر است و آنچه نزد غیر ماست باطل و افتراست و این تکاذب و ریا اینها از انبیا تا انبیا ستم
 پس این موضع شد از جمیع روایات ایشان و صفیه و شیعه و دیگر فرق باهم مناظره عانی که دارند مشهور است و مورد
 احتجاج الجواب هذا و اولی الفضل والا حسان قال الفاضل الناصب سابق احوال شیعه امیر و مبین فصل شد
 که ایشان کلام تکلیف دهنده و بر نماز عینی امام وقت اصرار داشتند و جناب را اقسام پنج رسانیدند آنجا
 بهم کنار کاف و بیشم و هرگز تصدیق قول آنها ننمود و بعضی از آنها ترک نصبت بسطین کردند و با معاد و غیره
 حکایات نموده و فریغ و فریاد و سرگشته و گریه کردند و هر یک از این قسم باشد او را خدین میشوای اسلام شدن
 و روایت او را اعتبار کردن بر چه چیز محل توان کرد از تهنی اقول بپستین گفت این قول در حیرت منست مخالف
 متواتر و متواتر از روی کتب تواریخ و سیره حدیث و رجال ثبوت یحیی است که جماعت بسیاری از شیعیان
 و موالیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر جاد و حسن عقیدت و صفای طوینت راسخ و دانا و متدبیر بودند
 و جانهای خود را فدای خدام ملائکه حرام کردند بسیار از آنها در جنگ ناکستین و قاسطین و یار قیصر کعبه
 از اصحاب حمل و صفین و نهروان باشند و او شجاعت و دلاوری داده اعدای خویش را عاقبت را بفرستاد
 بسیاری که او را رسانیدند جمعی کثیر و جمعی غیر از جنود عاقبت محمود بسعادت شهادت فاکر شدند و درین
 هر سه جنگ مردان شجاع کار آمدنی و خلص شیعیان و موالی آنحضرت خلعت شهادت پوشیده بر او نهاده
 جهود و قرب و قربت و شهادت بزرگس بر روایت مستقصی تقریباً چهل هزار و نهصد کس درین حرب و معر
 شهادت فاکر شدند بفرقی از قبیل از شیعیان خلص مانند یثیم تار و جبرین عدی کیل بن زیاد و عجمی و عمر و محسن
 و دیگران از جماعه متصفین که در امر محاربه و فتنه سپاهی گری و بهاری و تدبیر می نداشتند و به غیر متصفین
 که بطبع حطام دنیوی خود را در سلک ایمان آنحضرت علیه السلام مخروط نموده و بسبب نفاق و در جنگها طرح داده
 سلامت دنیوی را بر نعیم اخروی ترجیح میدادند بهراه آنحضرت نموده بودند و الی شام که از قتل اعدای آنها

از اخبار جمیع ایشان

در حدیثی که در نقد بعضی فاساد پذیرفت

و دوم آنکه وقوع افتراق و تکاذب و باهم مناظره نمودن نیز

بسیار فایده در روایت دینیه نیست

مخدوم توهمات سودا و بیه اراوات غیر وارده مینماید

بر افتراق بعضی

و دعوی بر فرق حقیقت روایات خود و بطلان روایات غیر

و تکاذب با هم اگر دلیل فرق باشد در صورت کفایت

میرسد که احتجاج بر بطلان مسلمین پس نفع نگنند

که به فرق از مسلمین دعوی میکنند که آنچه نزد ماست از روایات

صحیح و معتبر است و آنچه نزد غیر ماست باطل و افتراست

و این تکاذب و ریا اینها از انبیا تا انبیا ستم

۱۳۱

در حدیثی که در نقد بعضی فاساد پذیرفت

و دوم آنکه وقوع افتراق و تکاذب و باهم مناظره نمودن نیز

بسیار فایده در روایت دینیه نیست

مخدوم توهمات سودا و بیه اراوات غیر وارده مینماید

بر افتراق بعضی

و دعوی بر فرق حقیقت روایات خود و بطلان روایات غیر

و تکاذب با هم اگر دلیل فرق باشد در صورت کفایت

و نقدان مولیان شیعیان با اخصاص و قوت یافت افواج با طراف و اکنان ملک محمود و ستاد آنحضرت همان جمع را که در
 رکاب سعادت انشایا نهاده بودند بر جنگ با بغیان ترغیب تحریض میفرمود منافقین قتل می کردند و موالیان
 خاص و شیعیان با اختصاص کوشش عریضه آنها بودند بسبب قلت تابعان و کثرت دشمنان و شقاوت پروردگارند آنحضرت را
 اتفاق آنجا که شکایت میفرمود و مدبر شیعیان مخلص که بغیر قلت امری نمیگزید و مجبورضا مسیح میشد و فی الحقیقت
 این جمیع شکایتها که از هیچ الملامتة نفع کرد و از منافقین اصحاب آنحضرت است خدمت که از ابرشیعیان مخلص عمل کردند
 در جاح اعتبار ساقط است با کجمله شخاصیکه آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام شکایت آنها میفرمودند و همچنین اشخاصیکه
 ترک نصرت و اعانت نامیدن باین علیا اسلام کردند در سلاسل و اوت فرقه محضه منبر نیستند و روایات بطوط
 آن کرده و در کتاب امیه و رومی است مدعی فعلیه الدیان تفصیل این مقام در ابواب سابقه شتر جامع عرض بیان آمده
 در اینجا بر بیان اجمالی انکساف مرشد القاصد فی رجوع الی تلك الابواب نیز محال میسرید که گوید که سابقا احوال
 اشخاصی که سلاسل احادیث و روایات عامه اهل سنت با آنها منتهی میشد و فصل گذشت که ایشان بکلمه تکبیر بودند و
 نافرمانی امام خود عثمان بن عفان اصرار داشتند و جناب و اقسام بیخ برسانیدند با آنکه مدتها بدولت آنجناب
 بودند و خزینه با آنها شدند در وقت سنج ساخته سرایان برخی از آنها ماند وانی شام میفرمود بن ابی سفیان و دیگر
 حکام و صوبه داران مانند ابو موسیٰ شعری حاکم کوفه و صوره و غیر اینها با اکثر انجذاب که با بعد از قطار امطار و
 مسامت میفرمود و صفات مداوایام محاصره و توفیق امداد و اعانت یافتند و حفظ باه و شوکت خود را مقدم داشته و
 فروش و دنیا نگر دیدند و جمعی کثیر و جمعی غفیه ازین با که در مدینه طیبه شرفنا آمدند و قتالی حاضر نموندند و طلع بن عبد الله و زبیر
 العوام و من یجد و قد و هم مالا یحصی کثرت با مصریان اتفاق نموده آنجناب در دو و تخیار شش محاصره نموده و قضیت
 محصوران دقیقه از قائلین فرو گذشت نکردند هر چند آنجناب نباشد و میفرمود ستغاثه میفرمود یکبار از حاضر غائبش
 میرسید تا آنکه شد آنچه شد نیز بسیار میانشان بر نافرمانی امام وقت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
 که با جماع اهل صلح عقد امام واجب الطاعت بوده اصرار داشتند و آنجناب را قسم بیخ برسانیدند و آنجناب آنها را کاذب
 و غایب فارمی شمرده و قصد بقتل آنها میفرمود برخی از آنها ماندند و طلع بن عبد الله و زبیر بن العوام و من یجد و قد
 نکست بیعت نموده با آنجناب میقاته نمودند و برخی مانند عمرو بن عاص و غیر اینها مالا یحصی کثرت بودند
 شام معاویین بن ابی سفیان که در سر زمین فیه باغید بود و طعن شده و بن فروش و دنیا نگر دیدند و برخی مانند عبد الله
 بن عمر بن الخطاب محض عناد از بیعت آنجناب قاعد و زبیر و ذوقی که حجاج بن یوسف حاکم مدینه منوره شدند

در پیش او حاضر شده با او بنام عبد الملک بن مروان که قبلاً اعمال و افعال او در السنه فاضل عالم شهرت بسیار
حجاج بر مسلمین که در تنگ حرمت اهل اسلام سفک و مافیه فرو گذاشت نگزیده وقت شب فتنه با او بیت نموده
و هر که با ائمه خود این قسم باشد آنرا مانع ازین پیشوای اسلام ساختن و روایت او را اعتبار کردن بر چه چیز
حکم توان کرد قال الفاضل المناصب نیز تعارض و تخالف و مضطرب روایت در اخبار ایشان بحدی است
که انفسش پیدا نمیشود چنانچه بطالع من لا یخبره الفقیه و استیصار واضح میگردد و هرگز عاقل درین قسم نخواهد
و تعارض و مضطرب با حد الطرفین عمل نمیتواند کرد و تنهی اقوال بشتین بچند وجه مردوست اول آنکه گاهی وقوع
تخالف و تعارض و مضطرب در روایات امامیه بر روی جمع و تطبیق در میان آنها ممکن بود و یا مانع عمل با حد الطرفین
باشد در حیرت است و زعم نمودن این معنی دلیل شرف نشدن او است بطالع کتب امامیه یا حد تخم میل است
معانی اخبار را بنوعی جمع و متدبی نشدنش بوجود تاویل و قلت تو غش در علم اصول و عدم اطلاع او بر اول
علمای فحول است و هم در این امور در حقیقت راجع بقصه حقها ناقصه فائده و فیه را برای کاستن از باخا
و روایات و لغو تاویل سه فهم غش که کند ستم به قوت طبع این شکل چو چینی و الا نزد عمل یکی متوق در اخباری
که تعلق با حکام است مخالفتی و تعارضی نیست از اینجا است که بعضی از تحقیق مجتهدین فرموده که بی مایه و حدیث
که با هم تضاد و استت باشد اگر پیش کسی باشد نزد من بیار و تا جمیع تطبیق آن نایم و وجود جمع و تطبیق و کتب
اصول فقه و غیر آن تفصیل هر چه تا متر که نیست و قواعد علم سلوک کافل جمع آن روایات است و در بنایه
الدرازی شرح و مبسط تمام مبرهن بیان آمده و شیخ الطائفه و دیگر علماء از تقدیرین متاخرین بر روی جمع و تطبیق و آ
نموده اند که مزیدی بر این تصور نیست و در حقیقت متکلفی نمانده که در ظاهر و غیر مسلمین را بر جمع کتب مصنفه درین باب
شاهد عدل این دعوی است من شأن فایح الیه با و هم آنکه بر تقدیر تنزل و تسلیم سکونیم وقوع تخالف و تعارض
و مضطرب بر روایات مخصوص امامیه نیست و از اخبار اهل بیت بحدی است که انفسش پیدا نمیشود و چنانچه از
رجوع بکتب احادیث اینست که تنه اول و سائر در از است واضح میگردد و اگر کسی در مصدق و استیجاب و ایات مختلفه
کرد و کتب اینست واقع است و باید بجلد است بسیار با و فائحه اید کرد و برخی از ان در کتب معین الاختلاف فی
حدوایات اهل الخلاف مبعض بیان کرده درین مقام بنحوی حال اید رک کلام لایک کلام پاره از ان طریق انوفج و ذکر
کرده میشود از آنجا که در اکثر روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم مردم را با سنجاب ترغیب فرمود
و امر میکرد چنانچه در مشکوٰۃ لغز او ایوب جابر و انفس روایت کرده ان هذه الآیة لما نزل فیه رجال

يحيون ان يتطهروا والله يحب المتطهرين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا معشر الانصار ارايتم الله
قد اثنى عليكم في الطهور فاطهروا ثم قالوا انتوضا للصلاة ونغتسل من الجنابة ونستقي بالماء قال
فهو ذاك فعليه كونه يومئذ من افاض ربك انك رايت كرده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل حائط
وتبعه غلام معه مياضة هوا صغرى فوضعها عند صدره فقصر رسول الله صلى الله عليه وسلم
حاجته فخرج عليه او قد استغنى بالماء وحين طرقت مطايق منعمون ابن عديث روايت كرده كه اخضرست
رايه و سلم تنجابه فرموده و بعضى كرمكر اين حديث اندك اكمه اصل ميفرمايد ايصح في الاستغناء بالماء
كذا في فيض القدير شرح الجامع الصغير و مالك استنجاء كرون اخضرست صلى الله عليه و اله و اله ابابكار فرموده
ور فيض القدير في رواية نقل ابن التين عن مالك انه انكر ان يكون النبي صلى الله عليه وسلم استغنى بالماء منع
ابن الحبيب من المالكية الاستغناء بالماء لانه مطعوم انتهى يزور وضوءا جامع سليم غسل يدين فصرين
وانما واثب سيار اربعين في رودة و يافته صحيح بخاري صحيح مسلم ان عبد الله بن زيد بن جابر روايت فرموده ان
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتوضا فدا عا بوضو فافزع على يديه فغسل يديه مرتين
ثم مضمض استنثر ثلاثا ثم غسل وجهه ثلاثا ثم غسل يديه مرتين من تين الى المرفقين الحد اثنان
و ابو هريرة و تهرا را تا يغسلها ثم شئت و حديث نبوي مستدين امر عيسا بن مسعود و صحيح مسلم عايت يكنى عن ابي
قال كنت خلف ابي هريرة و هو يتوضا للصلاة فكان يمد يده حتى يبلغ ابطه فقلت له يا ابا هريرة
ما هذا الوضوء فقال يا بني فرخ انتم ههنا لو علمت انكم ههنا ما توضأت هذا الوضوء سمعت خليد
عليه السلام يقول تبلغ الحلبية ما لم يمت حيث يبلغ الوضوء و رخصت من يغير اختلاف است بعض
كوكيد تاركين تجب نبوي شرح صحيح مسلم و جواب كوكيد و عوي اتفاق بر عدم تجايب ياده بر فوق فصرين
و كعب بن مالك في كوكيد كيف يصح دعواهما و قد ثبت فعل ذلك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و
هريرة رضي الله عنه و هو هذا خلافا فيه عندنا و لو خالف فيه مخالف كان يحجوا بهذا
السنن الصحيحة الصحيحه نيز در حدوحت اس اختلاف واقع شده اكثر احاديث صحيحة دلالت بر و حد و ادر
و ابو داود و رخصن خود روايت كرده انه عليه السلام مسح راسه ثلاثا نيز در حدوحت وضوءا و حد و ادر
مختلف فرود شده و در روايتي يك بار و بعضى دو بار و بعضى سه بار و ادر و حد و ادر و حد و ادر
عن عبد الله بن عباس قال توضا رسول الله صلى الله عليه وسلم مرة ثم مرة اخرى و حد و ادر

از جابر حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی منی می جای تشک بود و بنا بر آن روایت از ابوهریره روایت کرد قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قد صامت البار باليوم ثم تجارى محامات مضمون این حدیث روایت
کرده اند از ابن عباس قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كل كفت شاة ثم صله ولم يتوضأ ورموطا انما
عمره روایت کرده ان عمر بن الخطاب قال لما ولدته ولدت من سيدا هانئا لا يبيعها ولا يهرها ولا يذ
ويستق بها ما عاش اذ مات فجي حرة تجارى ثم لم ترمذي وابو داود و مالك ورموطا نیز از جابر روایت
کرده اند قال بعنا امهات الاولاد على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر فكان عمر نهاما
وانتهى ما مسلم بن حجاج وعبد الرحمن بن اسحق وجميع بن خويش و مالك بن انس ورموطا ابوهريره
روایت کرده اند قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الذهاب لنا هبة نأبوزن مثلا مثل بلفضة
بالفضة ونأبوزن مثلا مثل فمزداد واستاذ فمزداد فمزداد فمزداد فمزداد فمزداد فمزداد فمزداد فمزداد
قال سألت زيد بن ارقم والبراء بن عازب عن ابي هريرة عن ابي هريرة عن ابي هريرة عن ابي هريرة عن ابي هريرة
يقول تخي رسول الله صلى الله عليه وسلم عرج الذهاب لورق دينا وفي رواية قال ابو الهيثم قال
شريك بن ربيعة الى الموسم الى الحج فناء الى فخر بن فقلت هذا امر لا يصح قال قد بعته في
السوق فلم يترك علي الا احد قال اعيت البراء بن عازب فبانه فقال قدام النبي صلى الله عليه وسلم
ونحن نبيع هذا البع فقال ما كان يدا بيد فلا بأس ما كان نسيه فمزداد فمزداد فمزداد فمزداد فمزداد فمزداد فمزداد فمزداد
ونسأى انهم من جناب روایت کرده اند قال تخي رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بيع الحيلان بالحيوان
نسيه ونجاري مالك ورموطا ابن عمر روایت کرده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يصح الحيلان
الاثنان الواحد نسيه ولا باس به يدا بيد و مالك ورموطا حضرت علي بن ابي طالب روایت کرده اند
سأله باربعة ابعرة مضمونة عليها يوفى صاحبها بالبركة تجارى ومسلم وترمذي وابو داود ورموطا
ابو جابر روایت کرده اند قال تخي رسول الله صلى الله عليه وسلم بالشفعة في كل حال ما لم يفسد اذ
الحمد ووصفت الطريق فلا شفعة ترمذي وابو داود ورموطا ابن عمر روایت کرده اند قال قال رسول الله صلى الله
جاء الذهاب بالدار بالدار بخلاف وتعارض خطراب كتاب ما عينت مريم بنت كاهن
و در فاتر طرول غنم ورجع تجارى صحيح مسلم که انما ارجع الكتب بعد كتاب معدميدان وواقع سبأ
تخاف وتعارض واقع است انما جاست که تحقيق البست صحيح صحيح تجارى صحيح مسلم انما في بستان

[illegible]

من المخرج المصنف بالقرائن ينبغي ان يفيد شي من هذا العلم ولم يتعرض المصنف لذلك الا حرموا ان
 قال الفاضل الناصب شيخ الطائفة ايشان اعتراف نموده ورواياتي که این تسک میکند صفوا محمد بن
 وضاصد و کذا بن موجود اند و چون بقدر روشن شدن حال انبصیل گوش باید و شست جعفر بن محمد بن علی
 بن شاور القواریری الکلبی بانی عبدالله وضاصد کذاب بن عمرو شافهم قال النجاشی کان ابو عبدالله
 ضعيفا في الحديث قال احمد الجبيني يضع الحديث و صوفى يروي عن الجاهيل و سمعت قال
 فاسد المذهب و يروي عنه ابو جعفر الطوسي شيخ الطائفة و اعتمد على روايته و الحسن بن عياشي بن
 الحر بن المازني يروي عن ابي جعفر الثاني ضعيف جلاله كتابنا التواتر له في ايلة القدر و هو كتاب
 فيه الحديث مضطرب لا نفاط و قد روي عنه الكلبيني و في احاديث في كتابه و كتابه عندهم من
 اصح الصحاح و علي بن حسان هو ضاع قال النجاشي ضعيف جدا ذكره بعض اصحابنا في العلل فاسد
 الاعتقاد وله كتاب في تفسير الباطن فخلط كله و قد روي عنه الكلبيني في صحيحه و محمد بن جعفر بن
 صباح و هو كذاب و روي عنه ابو عمر و الكشي غيره عبد الوهر بن الكبير الهاشمي قال النجاشي فخرنا
 عليه بانه يضع الحديث و قد روي عنه ثقاتهم كالحسن بن علي بن فضال و غيره و روي عنهم

واما ما يرويه محمد بن الحسن الطوسي في رمان شاعر في القرآن ان ابا عبد الله كره عقيدته فجمع وصورت ابي
 اتوا به يستعين به ووجه مردود است اولئك وقعه ضغفا ومجايل كذا بين غلات ورسائل اخبار
 كما مية بان احتجاج وفسك كيفة ريز من است وادعوا على ابن ابرهت ان صرح است كلام محققين امير
 ونصحات انما خلافا ان ناطق شيخ الطائفة وصدرة الاسول يفر ما مازاه الغلاة ومن
 مطعون عليه في رواية ومنتصر في وضع الاحاديث فلا يجوز العمل بروايته اذا انفرد فاذا انصا
 الى روايته رواية بعض الثقات جاز ذلك ويكون ذلك لاجل زيادة الثقة وروايته يعني
 رواية ثقاته كس وروايته اوطن بمودته است وروايته اعداوت بين عابريه عملت
 او به كاه متروك وشد بين كاه بارو ايت اوروايت بعض الزعماء جاز است عمل بان ابن نمون
 بجهد رواية ثقة است نهج است رواية او بر قد يرد من رويات انما بنا بر علم تاريخ است
 وتخط است بين من يرد من تخط رواية كره عمل بان جاز است وانه بعد تخط رواية نموده عمل بان جاز است
 في شيخ الطائفة وصدرة الاسول يفر ما مازاه الغلاة والمتمون والمضغون وغير هؤلاء
 فايخص الغلاة بروايته فان كانوا عرف لهم حال استقامته وحال علوه على عابريه في حال
 الاستقامة وقره ما رواه في حال خطائهم لاجل ذلك علت الطائفة بما رواه ابو الخطاب
 ابن ب في حال استقامته وتركوا ما رواه في حال تخطيه وكذا القول في احمد بن هلال العبلي
 وابن ابي عمير وغير هؤلاء فانما يرونه في حال تخطيهم فلا يجوز العمل به على كل حال كذلك
 القول فيما يرويه المتمون والمضغون مكان هناك ما يعضدوا بتخريفه على صحته وجعل العمل
 به وان لم يكن هناك ما يشهد بانهم بالصحة وجب التوقف في اخبارهم فلا جاز للثقف
 المشايخ عن اخبار كهية هذا صورهما ولم يرووها واستثوها في فهارسهم مرحلة ما يرونه
 من الضعيفات يعني ابا ابرهت روايت كره انما زاعات وتبين وضعها وغيره انما بين ابي غلات فخص انه
 بروايته ان بين اگر انما زان اشخاص انما حال استقامت وحال علوانا مردود است عمل كره وشد بان
 ورجال ثقات روايت ان كره ودر كره وشد بان ورجال خطا روايت نموده وبهين جت عمل كره وشد
 طائفة بانچه روايت كره است از ابو الخطاب محمد بن ابي زبني رجال استقامت ودر كره انما بانچه ورجال

ورحال غلط روایت نموده و همچنین است قول احمد بن حنبل و ابی حنیفه و غیر اینها بر این روایت که
 آنرا در حال غلط اینها بر این روایت است و این را نیز در حدیثین است قول را نیز در حدیثین است و این را نیز در حدیثین است
 در باب خبری که روایت آنرا آنها مضاف روایت آنها و الی حدیثین موجود باشد واجب است عمل بر این اگر
 چیزی که شاید بصحت روایت آنها باشد موجود نبود توقف در اخبار آنها واجب است و همین جهت توقف
 مشایخ و اخبار باریکه در صورت آن چنین بود و آن اخبار را روایت نکردند و از هر چه متنبی خود آنها را
 نمودند از جمله این روایت کردند از ائمه تعینات و دوم آنکه ضعیف بودن و این که کلام در آنهاست
 که آنها را روایت کرده است و نیز منع است چه علماء را در توثیق و تضعیف اختلاف واقع است بعضی که
 گفته اند و بعضی دیگر که راوی را ضعیف می نگارند و بعد از آن اختلاف درین باب واقع شده که در کتب
 علمای فقه و رجال است و توثیق و تضعیف گفته اند و اتفاق و اجتماع نموده اند و مسلم نیز باید قال الله
 و عموماً لا یستقر اقامه فی بقدر الرجال لوجع اختلاف من جملة هذا الشأن علی توثیق و تضعیف
 و لا یضعیف ثقة اتفق المحدثان فلو یستفید ان را بر که چند مثال گفتا نموده و شود از انجمله این است
 بن سحر اصراری فی نیست با آنکه بخاری صحیح است و شاید می کند خبرش در احوال او و در کتب دیگر گفته دیگر
 الوهم لیس بشی و این معین میفرماید لیس بشی این خبر و قد مره مگوید هو ضعیف عندهم و این بیان توثیق او
 نموده و از انجمله ابو الاحوص قال بن معین لیس بشی و ذکره ابن حبان فی الثقات راوی له الا و یحتمل
 و از انجمله احوص بن حکیم راوی بن ابی نعیم بن حبان بن المذنبی ثقة و قال مرة لا ینکح حصة
 و قال بن معین لیس بشی و قال ابو حاتم مسکون الحدیث وضعفه النسائی قال حماد بن عمار قال
 ابن عساکر هو من یکتب حدیثه و از انجمله محمد بن اسحق صاحب المغازی قال بن المذنبی حدیثه عندي
 صحیح و قال هو ضعیف قال العجلي ثقة و قال حمی مرة ثقة و مرة لیس حجة و قال ابو عساکر حدیثه
 عنه الا یحتمل الکبار و لو اوجد فی حدیثه ما یقطع علیه بالضعف و ربما اخطأ و لم یختلف
 الروایة عند الثقات و الا یحتمل و هو لا بأس به کما فی جال الشیخ الدهلری زیگر مگوید و قد مره
 و الشیخ و التذلل بن قال احمد بن حنبل حدیث قال مالک بن عمار حدیثه و از انجمله ابو حاتم
 یوسف بن اسحاق السبیعی ضعیف بعض حدیثه اخرا حجه به الشیخان فی حدیث کثیره
 و مره له الباقون و از انجمله اسحاق بن سوبید بن هبیره العدوی مختلفه فی حدیث و له حدیث واحد

و در حدیثین است قول احمد بن حنبل و ابی حنیفه و غیر اینها بر این روایت که
 آنرا در حال غلط اینها بر این روایت است و این را نیز در حدیثین است قول را نیز در حدیثین است و این را نیز در حدیثین است
 در باب خبری که روایت آنرا آنها مضاف روایت آنها و الی حدیثین موجود باشد واجب است عمل بر این اگر
 چیزی که شاید بصحت روایت آنها باشد موجود نبود توقف در اخبار آنها واجب است و همین جهت توقف
 مشایخ و اخبار باریکه در صورت آن چنین بود و آن اخبار را روایت نکردند و از هر چه متنبی خود آنها را
 نمودند از جمله این روایت کردند از ائمه تعینات و دوم آنکه ضعیف بودن و این که کلام در آنهاست
 که آنها را روایت کرده است و نیز منع است چه علماء را در توثیق و تضعیف اختلاف واقع است بعضی که
 گفته اند و بعضی دیگر که راوی را ضعیف می نگارند و بعد از آن اختلاف درین باب واقع شده که در کتب
 علمای فقه و رجال است و توثیق و تضعیف گفته اند و اتفاق و اجتماع نموده اند و مسلم نیز باید قال الله
 و عموماً لا یستقر اقامه فی بقدر الرجال لوجع اختلاف من جملة هذا الشأن علی توثیق و تضعیف
 و لا یضعیف ثقة اتفق المحدثان فلو یستفید ان را بر که چند مثال گفتا نموده و شود از انجمله این است
 بن سحر اصراری فی نیست با آنکه بخاری صحیح است و شاید می کند خبرش در احوال او و در کتب دیگر گفته دیگر
 الوهم لیس بشی و این معین میفرماید لیس بشی این خبر و قد مره مگوید هو ضعیف عندهم و این بیان توثیق او
 نموده و از انجمله ابو الاحوص قال بن معین لیس بشی و ذکره ابن حبان فی الثقات راوی له الا و یحتمل
 و از انجمله احوص بن حکیم راوی بن ابی نعیم بن حبان بن المذنبی ثقة و قال مرة لا ینکح حصة
 و قال بن معین لیس بشی و قال ابو حاتم مسکون الحدیث وضعفه النسائی قال حماد بن عمار قال
 ابن عساکر هو من یکتب حدیثه و از انجمله محمد بن اسحق صاحب المغازی قال بن المذنبی حدیثه عندي
 صحیح و قال هو ضعیف قال العجلي ثقة و قال حمی مرة ثقة و مرة لیس حجة و قال ابو عساکر حدیثه
 عنه الا یحتمل الکبار و لو اوجد فی حدیثه ما یقطع علیه بالضعف و ربما اخطأ و لم یختلف
 الروایة عند الثقات و الا یحتمل و هو لا بأس به کما فی جال الشیخ الدهلری زیگر مگوید و قد مره
 و الشیخ و التذلل بن قال احمد بن حنبل حدیث قال مالک بن عمار حدیثه و از انجمله ابو حاتم
 یوسف بن اسحاق السبیعی ضعیف بعض حدیثه اخرا حجه به الشیخان فی حدیث کثیره
 و مره له الباقون و از انجمله اسحاق بن سوبید بن هبیره العدوی مختلفه فی حدیث و له حدیث واحد

و در حدیثین است قول احمد بن حنبل و ابی حنیفه و غیر اینها بر این روایت که
 آنرا در حال غلط اینها بر این روایت است و این را نیز در حدیثین است قول را نیز در حدیثین است و این را نیز در حدیثین است
 در باب خبری که روایت آنرا آنها مضاف روایت آنها و الی حدیثین موجود باشد واجب است عمل بر این اگر
 چیزی که شاید بصحت روایت آنها باشد موجود نبود توقف در اخبار آنها واجب است و همین جهت توقف
 مشایخ و اخبار باریکه در صورت آن چنین بود و آن اخبار را روایت نکردند و از هر چه متنبی خود آنها را
 نمودند از جمله این روایت کردند از ائمه تعینات و دوم آنکه ضعیف بودن و این که کلام در آنهاست
 که آنها را روایت کرده است و نیز منع است چه علماء را در توثیق و تضعیف اختلاف واقع است بعضی که
 گفته اند و بعضی دیگر که راوی را ضعیف می نگارند و بعد از آن اختلاف درین باب واقع شده که در کتب
 علمای فقه و رجال است و توثیق و تضعیف گفته اند و اتفاق و اجتماع نموده اند و مسلم نیز باید قال الله
 و عموماً لا یستقر اقامه فی بقدر الرجال لوجع اختلاف من جملة هذا الشأن علی توثیق و تضعیف
 و لا یضعیف ثقة اتفق المحدثان فلو یستفید ان را بر که چند مثال گفتا نموده و شود از انجمله این است
 بن سحر اصراری فی نیست با آنکه بخاری صحیح است و شاید می کند خبرش در احوال او و در کتب دیگر گفته دیگر
 الوهم لیس بشی و این معین میفرماید لیس بشی این خبر و قد مره مگوید هو ضعیف عندهم و این بیان توثیق او
 نموده و از انجمله ابو الاحوص قال بن معین لیس بشی و ذکره ابن حبان فی الثقات راوی له الا و یحتمل
 و از انجمله احوص بن حکیم راوی بن ابی نعیم بن حبان بن المذنبی ثقة و قال مرة لا ینکح حصة
 و قال بن معین لیس بشی و قال ابو حاتم مسکون الحدیث وضعفه النسائی قال حماد بن عمار قال
 ابن عساکر هو من یکتب حدیثه و از انجمله محمد بن اسحق صاحب المغازی قال بن المذنبی حدیثه عندي
 صحیح و قال هو ضعیف قال العجلي ثقة و قال حمی مرة ثقة و مرة لیس حجة و قال ابو عساکر حدیثه
 عنه الا یحتمل الکبار و لو اوجد فی حدیثه ما یقطع علیه بالضعف و ربما اخطأ و لم یختلف
 الروایة عند الثقات و الا یحتمل و هو لا بأس به کما فی جال الشیخ الدهلری زیگر مگوید و قد مره
 و الشیخ و التذلل بن قال احمد بن حنبل حدیث قال مالک بن عمار حدیثه و از انجمله ابو حاتم
 یوسف بن اسحاق السبیعی ضعیف بعض حدیثه اخرا حجه به الشیخان فی حدیث کثیره
 و مره له الباقون و از انجمله اسحاق بن سوبید بن هبیره العدوی مختلفه فی حدیث و له حدیث واحد

[illegible]

۱۲۰

[illegible]

مانند و هم فکر و خیال حس آزاد و صفا و کدورت تبیینی ندیجی چنانکه در علم حکمت معجز باشد و هیچ توانایی
نومی هیچ وقت از اوقات چه در خواب چه در بیداری مطلق فارغ نه و معرفت مبدء و معاد خاصه هیچ
نفس شریف تعلیق دارد و هیچ قوت را از قوی با او در آن خلقت و مشارکت نه پس با حال کدورت پاک
انجامت مذکور بشمارده مبدء و معاد و آنچه بدان متعلق باشد مشغول بود و لا محاله ایرقنها که منظر نفس
نیتصور صورتهای مناسب آن حال موسوم باشند و معرفت نفس چنان در نهایت بعد و تنزیه بود از اقسام
در قوای جسمانی و قوای جسمانی جز مثل و خیالات و امور در آن نمیتواند که در پس آن بشمارد این قبیل بود و ان از این طیف
اشک که در جسمانیات ممکن تواند بود هر قوتی بحسب پایه مرتبه و از نفس قدرت بعد از قوت عقل با معرفت بی حکم
کرده که آن معرفت از این صور مقدر معسرست و این طایفه افاضل حکما باشند و قومی که در رتبت و مرتبت
از ایشان فراتر باشند از معرفت عقلی صرف عاجز باشند و نهایت او را که ایشان تصور می بود بهجت و دیگر که در احوال
حکما مثل آن وجود بوده باشند لیکن نه از این اجسامند پس چنان ایرقنها به حقیقت معرفت لطیفی بخود
اجزای حکما این مرتبه مبدء و معاد و خصصت یافته اند که نه از این احکام مستورند که در خیالات ایشان
متشکل بود و در مرتبه از مرتبه صورت فراتر هستند و بعضی در سلسله صورت و بی نواز از قوت
و شایسته که آنکه معرفت طبقه اول از معارف ایشان کاملتر بود و معرفت متفر باشند و این طایفه را اهل ایمان خوانند
و قومی که در مرتبه از ایشان فراتر باشند بر تصورات و تجلیات و بر توحید جسمانی قناعت نمایند و سبب او معاد را
باشند بسبب تخیل کنند و سبب انقضای لواحق جسم را از این اجسامند و معرفت و طبقه اول اعزاف کنند و این طایفه
اهل تسلیم باشند و قاضی فطرتی که در دین ایشان مرتبه بر شا الهامی معبد بر توحید ماکند و بعضی احکام جسمانیات
متسک نمایند و ایشان متضعضان باشند و یکی که اگر هم برین نسق ذات عایت کنند رغبت بدین بصورت پرستند
رسد احوال این اختلافات بسبب تمادات باشد و شایسته چنان بود که شخصی تحقیق چیز می یافت بود و دیگر می شنود
او دانی عکس انصورت که در آینه یا آب افتاده باشد و ایضا بر شایسته که غماش با این عفت کرده با و بر قیاس
و چون عایت قدرت که بر شایسته غماش می رسد که یکی از این مراتب باشد بقدر محسوس تواند بود و این توحید و کمال باشد
و رومی او در عالم معرفت قبله خدای جل جلاله و صاحب نامو که کمال بر جاست و اسمعیت و قضیه کل الکلی
عقلی قدر عقول که کمال کسی بقدر قوت او معین اند که در قوت او از آنچه در قوت او و او باشند یا مبادات اکتساب
کرده بود زیاده و نشود پس سخن اینو گاه حکما باید و گاه متشابه در توحید و وقتی تنزیه صرف تواند گفت و وقتی تنزیه

مخصص به چنین معاد و ملائکه بخت خود رسد و حفظ خود بردارد و حکم بچنین گاه قیاسات بر مانی استغال کند
گاه بر تانها عیانت قناعت نماید و گاه بشعریات و مخیلات تشکک نماید و هر کس بعد بر عیانت او کرده باشد انتهی کلام
اصلی است مقامه باجمیع روایات و روایات تشابه و شذائش بیهیزتی ظاهر حمل گردند یا سبوات خود در این باب طبق
فهم خود المعنی روایت نمودند و گاه اید بر علیهم السلام بر خطائی که در فهم آنها واقع شده بود و بر وایالی که در باب
مسئله جریب فهم خود روایت کرد و بودند اطلاع یافتند آنها را و در فهم معانی و بر برات نمودن آنها بطلان الفاظ
آن معانی بر جای داشت تا آنکه خطیعه نمودند و بنای قدس انقالی تشابه به تنویر یاد فرمودند ازین معنی نگذیب بر اینها
روایت مذکور را و افزاینی آنها بر اید علیهم السلام مودقه السلام مشیبت نیرس با آنکه در صورت تشکک و جهل و معنی
روایت فرع را اگر چه روشن نمود و اگر شیعیان اصولیین این روایت را از علییه قبول عاری میداشتند کل را از انکار و حضور روایت
در حدیث و توثیق اصل و فرع غلطی نشود و چنانکه متقین فی اصول صحیح بان فرموده و شاکست ربه بن
عبد الرحمن حدیث ابو جریه را که آن از نبی صلی الله علیه و سلم تفسی باشد و حدیث ابن عباس بن ابی صاع را که او
چون عبد العزیز بن محمد را و روی با سبیل و اوقات نموده ازین حدیث سوال نمود و سبیل انکار کرد و گفت لعن عرض
و حدیث ایما آنکه گفت بغیر ادعای لیا انکارها باطل باونی را این شبهه است و زهری روایت کرده بود و چون از
پرسیده انکار نمود و تالیفات غیر حدیث چنانست که نام نمیکردی از ما جمیع است جامع غیر ما نالیف فرمود و در این کتاب
چند روایت از زبانی از نقباء ابو سعید کوفی بواسطه ابو یوسف روایت نموده بود و هر گاه کتاب مذکور را بخوبی ملاحظه
شد انکارهای روایات نموده ازین انکار علی در حدیث عامه و غیره اینها منطبق نشد و در شرح اصول بزودی گفته فوله
اذا انکر المروی عنه الروایة فقد انکاره لا یستغنی عنه الا خلاصته هذا لعل من مطلقا و هو علی وجهین
اما ان انکر المروی عنه انکار جاحد بکن بیان قال ما روایت لك هذا الحدیث او اعرفه و نحو ذلك
فقر الوجه الاول بسقط العمل به بلا خلاصه لان كل احد من اصحاب الفروع یكذب بالآخر فلا بد من ذكر حدیث
غیر معین هو وجه القدرح فی حدیث لكن لا یقدح ذلك في عد التمه التبیق بعدالة كل واحد و وقوع
في ذلها فلا یزله الیقین بالشك كینتین متعارضتین لم یقبلوا و لم یسقط عد التمه و ایتیهما فی قبول
روایة كل احد منهما فی غیر ذلك الخبر کذا فی عامة نسخ الاصول ذكر فی القواطع اذا جحد المروی عنه و كذا
بالحدیث سقط الحدیث هكذا ذكره الاحصاء قول جوزان لا یسقط لانه قال ما قال خطیبه فان قال
ما روایتیه اصلا فنعارضه قول الروای انه سمعه منه و كل واحد منهما ثقة و يجوز ان یکون المروی عنه رواه

ورواه ثم نسبناه بسقط من ابن الزبير بن عبد البركون فقد روي في الوجه الثاني فقد اختلف فيه
 مذهب الشيخ ابو الحسن الكرخي وجماعة من اصحابنا واحمد بن حنبل في روايته عنه ان العمل بسقط
 به في الوجه الاول وهو مختار الفاضل والامام ثمانية في بعض المسائل من ذلك والشافعي
 من المتكلمين الى لا يسقط العمارة كالقوله فيكون مثالي ذلك اي مثال الحديث الذي انكره السروي في حديث
 ربيعة بن عبد الرحمن سمعيل بن ابي صالح عن ابي عبد الله ان النبي صلى الله عليه وسلم قضى
 بشاهد وبين فاز عيدا لغيره لدره من قال لقبت سهيلا فسأله عن روايته ربيعة عنه هذا
 الحديث فلم يعرفه وكان يقول بعد ذلك حدثت ربيعة عن مثل حديث سروي سليمان بن موسى
 لعبد الملك بن جريج من محمد بن شهاب ان هريرة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ايها
 امثلة تكلمت بغير إذن ولها فكلها باطل فذكرنا جريج انه ليسا عن ابن شهاب فلم يعرفونا
 ذلك اي مثال انكار السروي عنه في غير الاحاديث ما روي انا بابو سفكان في وقع من محمد بن
 عنده كما بانصف محمد كتاب الحج مع الصغير واسند الى في حقه بولس الى يوسف فلما ضرب
 على ابي يوسف استفسرنا فاحفظ محمد ابو عبد الله المسائل خطافي وابتها عنه فلما بلغ ذلك
 محمد ان بل حفظها ونفى هو فلم يعتد ابو يوسف بشهادة محمد على نفسه لما يذكره ولم يعتد
 على اخباره عنه وصح ذلك محمد ايصر على ما روي له يرجع بانكاره فذايد الى على عند محمد
 لا يسقط الخبر بانكار السروي عنه هو الظاهر من حديثنا اختلف في تلك المسائل فعليه
 ثلث وقيل اربع وقيل ست **ششم** انكره رايته كذا بين ووضا غير من غيرنا ورجعنا
 صحيح لم كاصح الكتب بعد كتاب الله سيدنا ووروكير كالحاج ستميز بوجوده است از انجمله مكرمه است كاصح
 بخاري از روايات او مكرمه است وروي خارجي كذا في ابن نكلمان ورويات الانبياء في غيرنا
 عكرمه بن عبد الله مولى عبد الله بن عباس رضي الله عنهما وقد خطب الناس في كذا نبي راى الخواص
 وروي عن جماعة من الصحابة رضي الله عنهم وقاموا على ابن عباس عكرمه على الرق ليعقوب فباعه
 ولده على جليل الله بن عباس من خالد بن زيد بن معاوية بن ابي نيار فاني عكرمه
 مولا عليا فقال له ما خير لك بيعت علم ابيك باربعة الا في نيار فاستقاله قاله واعفته
 وقال لعبد الله بن الحارث دخلت على علي بن عبد الله بن عباس بن عكرمه موثق على بابه مكلف

انكره ابن زبير ووضا غيرنا ورجعنا
 بن نكلمان ورويات الانبياء في غيرنا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بن محمد بن حماد وادرس حسن بن ساجد نیز گویند بهین قبل است که از کتب اصول منقول اند لاجرم حکما اماره آنهاست
 قبول اصناف و مقبول میباشد فاضل مجلسی رجال وضة التقی در ترجمه او گوید و اعلم انه عقد مجلسی
 وروا عنه اخبار الکثیرة و اعتقاد علی کتبه لانها کانت منقولة من الاصول علی الترتیل حسن لما
 یروان کتبه و ما رواه صحیحۃ بعد المماثلة مع الاصول اعتقاد علیها بعد از ان نیز ما یروا الظاهر ان هذا
 هو الوجه فی النقل من کتب مثاله ویکرا لکه وایت او شخص ضعیف بحجت مولا سید است با لکه و محدث قد
 محکم که بهر و ایش ثقات مداند و اصل است و باب موجود است لیکن نازل است من حدیث جماد و اینکه از و مخزن
 ان و ایت معروف مشهور است و بحجت تحریر از تطویر اقصا بر حدیث عالی ضعیف الا سناد و حدیث صحیح
 بان منضم سنا و اگر متابعت را بدو قسم تقسیم نموده که یکی متابعت تحقیقی باشد و دیگری حکم متابعت و این قسم
 قسم ثانی ان قرار دهد چندان بعدی بخوابد و چون چنانچه بر تمام ضعیفی نیست ویکرا لکه وایت او شخص ضعیف است حکم
 روایتش را بجهت است که شخص مذکور از شیخ اجازه است فقط یعنی خود کتب بی ندارد و کتبی را که درازند
 مانند کتب متداول اینان مشهور است و اول متواتر بود و با سجا مشهور روایت میکند و اجازت روایت
 یستفیدین بدید پس چنانچه اگر بعضی از ضعفا و مجاہل صحاح سید است و کتب صحاح امامیه را بدو
 مشهور روایت کند و جمله مذکور اجازت روایت نماید و دراز روایت کس علی محبت کتب مشهوره و طرق
 نبیند و هم بر قیاس روایت بعضی ضعفا و مجاہل که مشایخ اجازه آن کتب بودند نقلی و محبت روایات آن
 نخواهد که مقتضی علمای امامیه بر این منی فیض نبوده اند فاضل مجلسی در چند موضع در رجال وضة التقی
 بان نموده اند از جمله در ترجمه ابی اسیم بن میمون میفرماید که کان شیخا السنوری رضی الله تعالی عنه یقول انه
 وامثاله مثل محمد بن اسماعیل الذی یوجد فی اهل سند الکافی احمد بن محمد بن یحیی العطاری
 برو عنه الشیخ بواسطۃ الحسین بن عبد الله الفضل بن احمد بن محمد بن الحسن بن الولید الله یرو
 الشیخ عنه بواسطۃ المغیر بن محمد بن علی ماجیلو به الذی یرو عنه الصدوق عنه ممر عن العلامة
 خدیو صحیح او و متاخرین و الظاهر ان تصحیح هذا الاخبار لکوفهم من مشایخ الاجا
 وکان المدار علی الکتب فیهما التمسک لایضرو الذی کما نبأنا مع انه لو کان عرض العلامة لکما
 یفنی ان یسأل فی جمیعهم مع انه ذکر فی اخر خلاصة طرق الشیخ انی احباب الکتب و طرق
 لم یصف البصر حکم بالضعف فی کثیر من الاخبار و لم یکن له جواب لکن الذی ظهر من التبع التام

بن محمد بن حماد وادرس حسن بن ساجد نیز گویند بهین قبل است که از کتب اصول منقول اند لاجرم حکما اماره آنهاست
 قبول اصناف و مقبول میباشد فاضل مجلسی رجال وضة التقی در ترجمه او گوید و اعلم انه عقد مجلسی
 وروا عنه اخبار الکثیرة و اعتقاد علی کتبه لانها کانت منقولة من الاصول علی الترتیل حسن لما
 یروان کتبه و ما رواه صحیحۃ بعد المماثلة مع الاصول اعتقاد علیها بعد از ان نیز ما یروا الظاهر ان هذا
 هو الوجه فی النقل من کتب مثاله ویکرا لکه وایت او شخص ضعیف بحجت مولا سید است با لکه و محدث قد
 محکم که بهر و ایش ثقات مداند و اصل است و باب موجود است لیکن نازل است من حدیث جماد و اینکه از و مخزن
 ان و ایت معروف مشهور است و بحجت تحریر از تطویر اقصا بر حدیث عالی ضعیف الا سناد و حدیث صحیح
 بان منضم سنا و اگر متابعت را بدو قسم تقسیم نموده که یکی متابعت تحقیقی باشد و دیگری حکم متابعت و این قسم
 قسم ثانی ان قرار دهد چندان بعدی بخوابد و چون چنانچه بر تمام ضعیفی نیست ویکرا لکه وایت او شخص ضعیف است حکم
 روایتش را بجهت است که شخص مذکور از شیخ اجازه است فقط یعنی خود کتب بی ندارد و کتبی را که درازند
 مانند کتب متداول اینان مشهور است و اول متواتر بود و با سجا مشهور روایت میکند و اجازت روایت
 یستفیدین بدید پس چنانچه اگر بعضی از ضعفا و مجاہل صحاح سید است و کتب صحاح امامیه را بدو
 مشهور روایت کند و جمله مذکور اجازت روایت نماید و دراز روایت کس علی محبت کتب مشهوره و طرق
 نبیند و هم بر قیاس روایت بعضی ضعفا و مجاہل که مشایخ اجازه آن کتب بودند نقلی و محبت روایات آن
 نخواهد که مقتضی علمای امامیه بر این منی فیض نبوده اند فاضل مجلسی در چند موضع در رجال وضة التقی
 بان نموده اند از جمله در ترجمه ابی اسیم بن میمون میفرماید که کان شیخا السنوری رضی الله تعالی عنه یقول انه
 وامثاله مثل محمد بن اسماعیل الذی یوجد فی اهل سند الکافی احمد بن محمد بن یحیی العطاری
 برو عنه الشیخ بواسطۃ الحسین بن عبد الله الفضل بن احمد بن محمد بن الحسن بن الولید الله یرو
 الشیخ عنه بواسطۃ المغیر بن محمد بن علی ماجیلو به الذی یرو عنه الصدوق عنه ممر عن العلامة
 خدیو صحیح او و متاخرین و الظاهر ان تصحیح هذا الاخبار لکوفهم من مشایخ الاجا
 وکان المدار علی الکتب فیهما التمسک لایضرو الذی کما نبأنا مع انه لو کان عرض العلامة لکما
 یفنی ان یسأل فی جمیعهم مع انه ذکر فی اخر خلاصة طرق الشیخ انی احباب الکتب و طرق
 لم یصف البصر حکم بالضعف فی کثیر من الاخبار و لم یکن له جواب لکن الذی ظهر من التبع التام

ان مشايخ الاجازة على قسمين بعضهم كان لهم كتب مثل سهل بن باد و اذا كان مثاله في السند
 امكان ان يكون نقله من كتابه واخذ الخبر من كتابه فلا يعتمد عليه واما من كان معلوما ومظونا
 انه لم يكن لهم كتاب كان في ذكرهم غير اتصال السند فربما لا يجوزهم مثل هؤلاء المذكورين هذا الذي
 يظهر لنا في الاعتناء واما الحق الذي يختم به ان اصحاب الكتب مختلفون فمثل كتاب الفضيل بن يسار
 وعنه بن مسلم واما لما فلا شك انه كان متواترا عن لفه وكان انساب الكتاب العجمي مثل انساب
 الكتب الاربعة الى ولغتها فلا بأس ان يساهل فيه واما مثل ابراهيم بن مهزيب الذي لم يرد ذكره
 الاصحاح في كتابه فينبغي ان يلاحظ احواله على قوانينهم والاظهر في مثل هذا الخبر انه منقول
 من كتاب الحسين بن سعيد وكان كتابه اشهر من الشمر فلا يضر جماله الحسين بن الحسن بن ابيان ذكر
 الاصحاح انه تصنيف ابيه مع ان اهل قوم كانوا قراوا على الحسين بن سعيد مثل احمد بن محمد بن عيسى
 واحمد بن محمد بن خالد اضرابها ويروون عنه فلهذه العللة لم يلتفتوا الى جمالته وعلالته وعدا
 الخبر صحيحا انتهى وسمي سته بكنية صحيح بخاري صحيح مسلم كرايه ارايح الكتب بذكر اسم سيده ان يروا في
 ضحايقه واقع شدة وشرح برني ان وجهه ذكره واورثه جبران ذكر كره انه يزوي في مقدمه شرح صحيح مسلم في يده
 عابثون مسلم ارجحه الله تعالى روايته في صحيحه عن جماعة من الضعفاء والمتوسطين الواقعين في
 الطبقة المتابعة الذين ليسوا بشرط الصحيح ولا عيب عليه في ذلك بل جواه به موجه ذكرها الشيخ
 الامام ابو عمرو بن الصلاح احدها ان يكون في موضع ضعيف عند غيره ثقة عندنا ولا يقال
 الجرح مقدم على التعديل لان ذلك فيما اذا كان الجرح ثابتا مفسر السبب لا فلا يقبل الجرح اذا لم يكن
 كذلك وقد قال الامام حافظ ابو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب البغدادي غيره ما اتجه به البخاري
 ومسلم ابو داود ومن جماعة علم الطعن فيهم من غير محمول على انه لم يثبت الطعن المؤثر المفسر
 الثاني ان يكون في ذاتها في المتابعات والشواهد لا في الاصول ذلك ان يذكر الحد يث ولا
 باسناد نظيف حاله ثقات فهو يجعله أصلا متبعه باسناد اخر واسانيد فيها بعض الضعفاء على وجه
 التاكيد بالمتابعة اول زيادة فيه تنبيه على ظميمة فيما قدمه وقلة اعتدال الحاكم ابو عبد الله بالمتابعة
 والاستشهاد في اخرجها عن جماعة ليسوا بشرط الصحيح فهو مطعون في وثاقته بن الوليد ومحمد بن
 اسحق بن يسار عبد الله بن عمر العري والنعمان بن شد و اخرج عنهم مسلم في الشواهد اشياء كثيرة

کثیرین الناس ان يكون ضعف الضعيف اضعف به طرأ بعد اخلا عنه باختلاص حدث عليه غير
قادح فيما رواه من قبل وفي من استقامته كما في احمد بن عبد الرحمن بن هب بن اخي عبد الله بن
وهب بن كراحم او عبد الله انه اخطأ بعد الحسين بن مائتين بعد خروج مسلم من مصروفه
ذلك كعبد بن ابي عتبة وعبد الرزاق وغيرهما من اخطأوا ولم يمنع ذلك من صحة الاحتجاج
على الصحيحين تاخذاً من قبل ذلك الرابع ان يعلم بالاشخص الضعيف اسناداً وهو عندنا من رواية
الثقات نازل فيقتصر على العالي لا يطول باضافة النازل به لكفا معرفة اهل الشأن للناهي
بالا انه تضعيف بعض حال كما انما رادوا وضعفاً ثمرة وظهرت الزيادة ليرسم من صالح الناطق ابو اسحاق است
که او او اسناداً ضعیفاً ثمرة واین معنی دلیل عدم اطلاع است بر کتاب جلالیه چه نقضین علی بن جلال الیه
قصص توشین او منوره اند شیخ طوسی در فهرست میفرماید: و ابو اسحاق بن صالح یکی با اسحاق ثقة قابل
استزاد می رکت الخ فیقول فی تخمین احوال الرجال نیز از خلاصه الرجال توشین و از فهرست و کتاب
بخاشی نقل نموده و هم برین قبایل دعای جامع بر تضعیف محمد بن سنان نیز ناشی از عدم اطلاع است بر اقوال
علی بن جلال الیه نیز که شیخ مفید توشین فرموده قادیان را شنیده و افتشده و اورا بنویسند و هرگاه گفته
واقع چنین نیست بلکه او از اصحاب کرام است چنانچه فاضل مجبسی رجال روایت التقیین تصحیح بان فرموده
میفرماید و من المکی الخی اخباره فی العلوه لا یخجل فی غلو ایل الذي یظهر منها انه كان من اصحاب الاسراء
از آنجا که کرامات و مناقب عادات کارز جالب به مدعی علیهم الصلوٰة والسلام بوجه آمد و روایت نموده
اشخاصیکه حصار ایشان را به ستم از ایشان بر معنی را بر غلو علی فرموده فاضل مجبسی بعد از ذکر انساب کلمه
ولا انت بر برک زنت او از غلو دار و گوید فاضلها اما الاخ فی الله بعین الاضاف فی هذا الاخبا
فانها ليست الا محجرات ولا شئ فی الایمة صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین بن
الولادة كان يصدر عنهم خوارق العادة كما تقدم و روایت نمودن او احادیث را بطریق و جاد
و اعلام نمودن آن نیز بر تضعیف و قدح نموده اند بلکه اگر قریب الازواج باشد دلیل کمال و در و نهایی
او خواهد بود بلکه قادیان نیز برخی را بطریق و جاد نقل کرده اند و بر تقدیر تنزل بسلامت آن گفت از باب
او از شایخ اجازه است منقش ضرری نیز ساند چنانچه فاضل مجبسی آن تصریح فرموده و تضعیف را بر هم بن
ایمانی نیز از او بهجت خارج است چه تقیین فرقی جلال الیه توشین او منوره اند فاضل استزاد می و در بعض

از احوال غیر یار و یار احمد بن عمر الحائلی الصنفانی است جس صنفی ظاهر شد از احوال بنیامنه مکرر
 بیان آمده که این مختصری مجبور الی اعمال است بجز او را اعتبار نیست و ضعیف و او در قیاس نیز نیست و در این
 معتقد علمای امامیه در مدافعات معتبر است چنانکه از او در بعضی اقوال نیز باید دانست که بنیامنه
 بنی اسد ثقة من اصحاب ابی عبدالله علیه السلام علامه علی در خلاصه الاقوال نیز باید که اقوی قبول از این
 لقول الشیخ والکشی ایضاً رحمه الله تعالى شیخ شهید ثانی در شرح شرافع نیز نوشته است را اجماع شریفه از حضرت
 صادق علیه السلام مروی است که از او دانست که در قیاس معتبر است من غیره المعداد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه
 نیز فرموده من سواه ان یظن الی رجل من اصحاب القائم فلیظن الی هذا یعنی داود فاضل محاسن ربانی نیز
 التفریح فیہ قال المفید انه من خواص الکماطه و ثقافته و اهل الوریع و العلم و الفقه من شیعه مبارک
 کفشی نقل کرده و لم اسمع احداً من مشایخ العصابة یطعن فیہ و ابن مختصری مجهول الحال کثیر الاوهام
 اعتنای بقول انیت این پیش نیست باشد و نجاشی درین باب غلط است و مستبعد ضعیف و او در بعضی ضعیف است
 فاضل استرا با و می نویسد الاقوال نیز باید که قال النجاشی انه ثقة فاضل عیسی بن حکم توفیق او نیز در جمیع این ضعیف
 عثمان بن عیسی نیز از او در صحت خارج است چه او اگر چه میل نموده بود لکن بعد از وفات ابی توبه و ابان و
 گردید و از بعضی الاقوال نیز باید که ذکر توفیق الصباح ان عثمان بن عیسی کان نقیبا و کان کل ابی الحسین موسی
 علیه السلام و فی یده مال فخطب الرضا علیه السلام ثواب عثمان بعث بالمال الیه و کان شیخاً
 عمر ستین سنه و کان یروی عن ابی حمزه الثمالی لا ینحی عثمان بن عیسی نیز فرموده نقل الکشی و کان
 عثمان بن عیسی من اجتمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم و اتوا و لهم بالفقه و العلم و التبحر و صاحب یحیی بن حماد و زو
 فضل بن شاذان که از او که بر حدیث ائمه است مدح است و در خلاصه الکشی نقل کرده علی بن محمد القنبر قال سمعت
 الفضل بن شاذان یقول فی ابی الحسین و هو ابی الحسین و هو صالح بن مسلمه بن ابی حماد الوائلی کان کل علی
 کان الفضل ابو محمد بر قضیه و یمدحه اتهم و ضعیف حسن باشد دعای بنیامنه فخرت مدافع است و نیز باید
 مختصری است و ابن مختصری چنانکه علی بن علی تصریح نموده اند مجهول الحال کثیر الاوهام است ضعیف او نیز معتقد
 سنا اعتبار نیست و مدافع ضعیف سهل از بنیامنه می نویسد مختصری است که ضعیف نیز و معتقد و غیرت و او درین باب
 مثال از وی است که اهل سنت ضعیف را معتبر ندانند و نجاشی درین باب متبحر است و شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی
 فرموده و این بعضی مدافع اند و لستخلف قول الشیخ الطوسی فیہ فقال فی موضع انه ثقة و قال فوضع من

[illegible]

بود و ایراد و کدش شیخ حسن بن محمد بن ابی‌نعمان که استفاد این معنی را از فرموده حضرت مضع است
برای که توفیق بر زمین بنفیکه در طریق آن حدیث واقع شد و علت آنکه در این حدیث از این معنی فرموده

155

[illegible]

104

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

ابن معين يورث عدة والنساء غيرهم وهو من رجال مسلم وعبد الله بن النخعي وعبد الله بن
 بن مالك الجرمي ضعيف قال ابن جرير وهو من رجال البخاري ان تكلم فيه وعبد الملك بن ابي بكر
 نزي له مسلم ولا ربيعة عمرو بن الحكم بن ثوبان من رجال مسلم ذاهب الحديث فضيل بن
 مزروع ضعفه يحيى قال ابن جبان يروي الموضوعات ويخلى عن الثقات احمده مسلم ولا ربيعة
 ليث بن ابي سلمة الكوفي تركه احمد غيرة نزي له مسلم وجين بن محمد الهروي ضعفه يحيى احمده
 به مسلم وشريك بن عبد الله بن سنان يروى الضعيف جلا قال الحسين اخرج له المسلمون لئلا يظن
 وشهر بن حوشب ضعيف تركوه نزي له مسلم مقرنا وطحة بن نافع ليس بشي ضعفه ابن معين
 نزي له البخاري مقرنا باغيرة وعاصم بن علي بن عاصم بن صليب بالحسن الواسطي قال ابن معين
 ليس بشي قال احمد ابن ابن معين يقول كل عالم في الدنيا ضعف وهو من رجال البخاري
 بن طلحة ضعفه ابن معين ابو كامل واحمد بن يحيى بن ابي حنيفة بن ابي حنيفة بن ابي حنيفة
 ويحيى بن عبد الله بن الفضل ضعفه غيرة واحد استنهم له البخاري بن بندياس اركان في حفا

[illegible]

[illegible]

104

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بہارِ حقانی
الطیبتی فی صدر شہ درہم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

حدثني عبد واحد من اصحابنا قالوا لحدنا مسجعيل بن ابي ايوش شتم قول او و بهر باب و زر الى الليث
بن سعد قال حدثني جعفر بن ربيعة بنتم و بابا حكاو العظم في حديث معمر بن عبد الله العدلي
حدثنا بعض اصحابنا عن عمن عن شتم قوله في صفة النبي صلى الله عليه و سلم و حدثت عن علي
اهامة و ممن و في لك عنه ابراهيم بن سعيد الجوهري ثم و آخر فضائل و مرديثان عن عمر بن عبد الله
صلى الله عليه و سلم رايتكم ليلكم هذه رواية مسلو اياه موصولا عن معمر عن الزهري عن
سالم عن ابيه ثم قال حدثني عبد الله بن عبد الرحمن الدارقي قال اخبرنا ابو اليمان قال نا شعربو اة
الليث عن عبد الرحمن بن خالد بن مسافر قال ما عن الزهري ا سناد معمر كشل حديثه ثم راو اة
انقر و مرديث ابي سعيد خدرمي لذكركن سنن من قبلكم حدثني عدة من اصحابنا عن سعيد بن ابي
مرويه ا زوهم و ريت البراء بن عازب الصلوة الوسطى سيوهم و مرجه مرديث ابوهريرة في الذي
اعترف على نفسه بالزنا و رواه الليث ايضا عن عبد الرحمن بن خالد بن مسافر عن شهاب بن ابي اسحاق
جنا و هم و ركن بالامار و حديث عوف بن مالك خيا رايتكم الذين يحبونكم شيخ ابن ضلع انقب كرو

191

بهشتند کس از مجاہد کس در صحیح است و دیگر کتب معتبره اسناد است روایات از اسحاق و روایت و ذکر کرد
 از انجم کس در بنام مکرر میشود منقول ابو اهدب بن ابی معویة الحجازی روى عنه ابوداود و ابن ماجه
 و اثخن بن محله الانصاری و ی عنه ابوداود و الترمذی فی الشماثل و اثخن بن یزید المدائنی
 روى عنه ابوداود و الترمذی ابن ماجه و اسماعیل بن رباح السیسی روى عنه ابوداود و النسائی
 و الترمذی فی الشماثل و أسود بن غلبه الکندی الشافعی روى عنه ابوداود و ابن ماجه و النسائی
 حکیم المصی البصری روى عنه ابوداود و ابن ماجه و یاس بن ابی رمله الشافعی روى عنه ابوداود
 و النسائی ابن ماجه و یثیع بن سلیمان ابو عدیس روى عنه ابوداود و ابن ماجه و ثابت الانصاری
 روى عنه ابوداود و الترمذی ابن ماجه و حاتم بن ابی نصر القفصی روى عنه ابوداود و ابن
 ماجه و حارث بن عمرو بن اخي الغفیری بن شعبه القفصی روى عنه ابوداود و الترمذی حارث بن
 محمد الزرقی الانصاری روى عنه ابوداود و النسائی و ابن ماجه حبیب بن یسار الکندی روى عنه الترمذی
 و النسائی حبیب بن یسار و روى عنه النسائی حجاج بن عید و ی عنه ابوداود و ابن ماجه حو

[illegible]

رجل من بني عذري ذي عنه ابو داود وابن ماجه حصى الجهرى بن الحبر بن روى عنه ابو داود وابن
 ماجه حكوى بن مسعود الحنظلى الذى شفى روى عنه ابو داود والنسائى وابن ماجه حكوى بن شريك بن غنم
 الكوفى روى عنه البخارى فى الادب المفرد حصى الشامي بن ابي حبيب الحنظلى روى عنه ابو داود وابن ماجه
 فى تفسير خليل بن عبيد الله روى عنه ابن ماجه زميل بن عباس نسيدي اخرج له ابو داود والنسائى
 زيار الطائى روى عنه الترمذى سعد بن لى ابي بكر اخرج له البخارى فى الادب المفرد سعيد بن زياد
 الانصارى المدنى اخرج له البخارى تعليقا وابو داود والنسائى سعيد بن ابي سعيد الانصارى اخرج
 الترمذى وابن ماجه سلمة بن عبد الله الخطي المدنى اخرج له البخارى فى الادب المفرد وابن ماجه سلمة
 بن محمد بن عمار بن اسرائيل العنسى مدنى اخرج له ابو داود وابن ماجه سليمان بن جابر الجهرى اخرج له
 الترمذى النسائى شمر بن صهر القرشي لا سنده اخرج له الترمذى والنسائى ابن ماجه حصى بن
 عبد الله بن ملاب بن ابي سليل الحنظلى ابو شريح الحنظلى اخرج له البخارى فى الادب المفرد وابو داود
 والنسائى وابن ماجه عامر بن ابي شعيب لا ينفك عن ابي حنيفة اخرج له اصحاب السنن الاربعة عبد الله بن
 راشد الزرقاني ابو خطيب البصرى اخرج له ابو داود والترمذى ابن ماجه عبد الله بن ابي عتاب الحنظلى
 اخرج له البخارى فى الادب المفرد عبد الله بن عثمان بن عبيد الله بن عبد الرحمن بن سمرق اخرج
 له البخارى فى الادب المفرد عبد الله بن عثمان الثقفى اخرج له ابو داود والنسائى عبد الله بن كنانة
 بن عباس بن موداس السلمي اخرج له ابو داود وابن ماجه عبد الله بن مرة الويراني الانصارى المدنى
 اخرج له النسائى عبد الله بن نافع العميا اخرج له اصحاب السنن الاربعة عبد الله بن يعقوب
 بن اسحق المدنى اخرج له ابو داود والترمذى عبد الله بن الحنفى ابو بكر البصرى اخرج له اصحاب السنن
 الاربعة عبد الحميد بن سلمة الانصارى اخرج له النسائى ابن ماجه عبد بن ابي زيد قيل ابي زيد
 اخرج له ابو داود والنسائى عبد الرحمن بن اخطل الكوفى اخرج له ابو داود والترمذى عبد الله بن
 بن جزمه لا سله اخرج له ابو داود عبد الرحمن بن عجلان البصرى اخرج له البخارى فى الادب المفرد
 وابو داود وعبد الرحمن بن قيس اخرج له النسائى ابن ماجه عبد الرحمن بن قيس بن محمد بن شعيب
 بن قيس الكندي الكوفى اخرج له ابو داود عبد الرحمن بن ابي كريمة والمدائى سمعيل السدسى اخرج له ابو داود
 والترمذى عبد الله بن عبد الرحمن بن نافع الانصارى اخرج له ابو داود والترمذى والنسائى عبد الله

عبد الله بن زياد الجلابي لا نصركم اخرج له الترمذي والنسائي وعبد الله بن موسى بن طلحة وعنه ابن
ابن طاهر اخرج له البخاري الادب المفرد عبيد بن عمير بن عباس اخرج له ابو داود وعبد الله بن
البصري اخرج له ابو داود والنسائي عمرو بن دينار بن شيخ الحبيب بن ابي ثابت اخرج له ابو داود والترمذي
وابن ماجه علي بن ابي عبد الله اخرج له ابو داود والنسائي مسند علي بن عمار بن ثوبان الجلابي اخرج له البخاري
في الادب المفرد وابو داود وابن ماجه عمارة بن غراب اليحصبي اخرج له البخاري في الادب المفرد وابو داود
وعمر بن حزمه وابو ابي بن حزمه اخرج له ابو داود والترمذي عمرو بن عثمان بن عبدان الناعمي البصري ابو قلابة
اخرج له احمد بن الحسن بن اربعة عمرون بن جواد القتيبي اخرج ابن ماجه عمرو بن عثمان بن ابي موشى
اخرج له ابو داود وابن ماجه عياض بن هلال بن عياض اخرج له البخاري
ومسلم واحمد بن الحسن بن اربعة عيسى بن عبد الاعلى بن عبد الله بن ابي قزعة اخرج له ابو داود
وابن ماجه فضالة بن خالد الجهمي البصري اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجه فضيل بن مسلم اخرج
له البخاري في الادب المفرد فاسم بن قياض بن عبد الرحمن بن ابي ثوبان اخرج له ابو داود والنسائي فاطمة
بن برة لعلي البصري اخرج له ابو داود والنسائي قزعة بن موسى الجهمي ابو الفكيك البصري اخرج له البخاري
في الادب المفرد والنسائي كثير بن زاذان النخعي الكوفي اخرج له الترمذي ابن ماجه كعب بن عبد الله بن ابي
اخرج له الترمذي ابن ماجه كنانة بن عباس بن مرداس السلمي اخرج له ابو داود وابن ماجه محمد
بن ابراهيم الباهلي البصري اخرج له الترمذي ابن ماجه محمد بن ثابت عن ابي هريرة اخرج له الترمذي
وابن ماجه محمد بن حبيب الجرمي اخرج له البخاري في خلق افعال العباد محمد بن حصين القتيبي اخرج له الترمذي
وابن ماجه محمد بن خالد المقرئ اخرج له الترمذي ابو داود في المراسيل محمد بن كنانة بن عبد بن
المطلب اخرج له ابو داود والترمذي محمد بن عبد الله بن المسائب الخثعمي اخرج له ابو داود والنسائي
محمد بن عبد الرحمن بن موسى بن هارث وقيل هو ابن ثوبان اخرج له مسلم محمد بن علي القرشي عن نافع بن
له البخاري في الادب المفرد محمد بن مالك بن المنصور اخرج له البخاري في الادب المفرد محمد بن ابي موسى
اخرج له البخاري في الادب المفرد محمد بن فلان بن طلحة شيخ لابن ابي داود اخرج له البخاري في الادب
المفرد مالك بن ابي سليمان اخرج له البخاري في الادب المفرد وابو داود محمد بن عبد الرحمن بن ابي داود
ابو داود والنسائي مثنى بن يزيد البصري او ملكا اخرج له ابو داود والنسائي مسلم بن صفوان اخرج له

الترمذي ابن ماجه مسلم غير منسوب عن علي بن اخرج له البخاري في الادب المفرد المطوس اخرج له
اصحاب السنن الاربعة منصور بن عمار الشكري ابو حفص الجعفي اخرج له البخاري الصحيح تعليقا من
بن جابر انصارى مكه مولى بنى سلمة بن زياد مصر اخرج له ابو داود وابن ماجه موسى بن سنان
اخرج له النسائي ابن ماجه موسى بن سعد مكه مولى الى ابن بكر اخرج له البخاري في الادب المفرد مؤلف
بن فلان بن انس بن مالك اخرج له الترمذي ابن ماجه مؤلف بن وهب الله الخزازي اخرج له البخاري
في الادب المفرد نافع بن محمود بن بيع الانصاري مكه بن زياد بيت المقدس اخرج له البخاري في جرو
القراءة وابو داود والنسائي نافع بن عمار بن سواد اخرج له مسلم في الكندي الشامي اخرج له
ابن ماجه صغير بن عمر بن يزيد الاسدي ابو عمر اخرج له البخاري في الادب المفرد نضر بن علقمة ابو العلق
اخرج له البخاري في الادب المفرد نعيم بن يزيد اخرج له البخاري في الادب المفرد نوف بن نعمان بن
امامة كتب مستورا اخرج له البخاري مسلم هاني بن ابي يهودا بن اخرج له البخاري في الادب المفرد جح
اسد الاربعة هشام بن اسمعيل المكي اخرج له ابو داود والترمذي والنسائي هب بن عثمان بن
الحوي مكه مستورا اخرج له البخاري في الصحيح تعليقا وهب بن ماوية مستورا اخرج له ابو داود وك
يحيى بن ابي صفيان بن الاحضن الاحضن اخرج له ابو داود وابن ماجه يحيى بن قيس الكندي اخرج له
البخاري في الصحيح تعليقا ابو داود يحيى بن معاذ بن معاذ كتب اخرج له ابو داود والنسائي ابن
ماجه يزيد بن كعب العوفي اخرج له ابو داود والنسائي يعقوب بن سلمة اللبني مكه اخرج له ابو
وابن ماجه بوش بن سلمة الضعاف اخرج له الترمذي النسائي ابو بكر بن عبد الله الثقفي اصبهان
اخرج له البخاري في الادب المفرد وابو بكر بن يحيى بن نضر الانصاري مكه اخرج له البخاري في اد
المفرد وابن ماجه ابو بن مكه اخرج له البخاري في الادب المفرد ابو زيد الحارثي بن مولى عمر بن حن
اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجه ابو سعيد الحبلي اخرج له ابو داود وابن ماجه ابو سعيد
الحيري الشامي اخرج له ابو داود والنسائي وعبد الله بن اخرج له البخاري في الادب المفرد ابو عبد
اخرج له ابو داود والترمذي وابن ماجه ابو العشاء اسامة بن مالك اخرج له اصحاب السنن الاربعة
ابو عمر المنفي في الجبل اخرج له البخاري في الادب المفرد وابن ماجه ابو عمرو بن محمد بن اخرج
له ابو داود وابن ماجه ابو المبارك اخرج له الترمذي وابن ماجه ابو مريم الثقفي اخرج له ابو داود

١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١
 ٤٩٢
 ٤٩٣
 ٤٩٤
 ٤٩٥
 ٤٩٦
 ٤٩٧
 ٤٩٨
 ٤٩٩
 ٥٠٠
 ٥٠١
 ٥٠٢
 ٥٠٣
 ٥٠٤
 ٥٠٥
 ٥٠٦
 ٥٠٧
 ٥٠٨
 ٥٠٩
 ٥١٠
 ٥١١
 ٥١٢
 ٥١٣

بن منصور شاعرين ابی نذرة عن الشعبي عن عروة بن مغيرة عن ابيه قال الحافظ ابو علي النسائي في
 هكذا وروى لنا عن سفر اسناد هذا الحديث عن عمر بن ابی نذرة جميع الطرق ليس بينه وبين
 اجلا ذكر ابو مسعود بن مسلم بن الحجاج خوجه عن ابی جابر عن اسحق عن عمر بن ابی نذرة عن عبد
 بن ابی السفر عن الشعبي هكذا قال ابو بكر الجوزي في كتابه الكبير وذكر البخاري في تاريخه ان عمر بن ابی نذرة
 قد سمع من الشعبي انه كان يبعث ابی ابی السفر وركبوا الى الشعبي يسالونه هذا الخبر كلام ابی علي
 انهم وبنو جميع بخاري صحيح مسلم وبنو جميع بنه وغيره ان رواية ابن شاذان في تاريخه است که در سماع ابن ابی نذرة
 از بنو كنفرة اختلاف واقع شده است اكثر متفقين في شأن منكره رواية بنو كنفرة في سماع ابن شاذان وبنو كنفرة
 انكرت بعدى است که اصحاب ابن ابی نذرة طوال ملى يدركهم الا يدرك كل واحد منهم شاهد سادس
 منوهه از بنو كنفرة صحيح مسلم آورده حدیثی هرون بن سعید الكوفي احد بن عبد الله بن هب
 قال خبرني خزيمة بن بكير عن ابيه عن سليمان بن يسار عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال
 علي بن ابي طالب اسئلنا المقداد بن ابي طرف بنو كنفرة رواية ابن شاذان في تاريخه است که در سماع ابن ابی نذرة
 مال اكثر متفقين في شأن منكره رواية بنو كنفرة في سماع ابن شاذان وبنو كنفرة
 وامحمد بن حنبل وعلی بن یحیی که از نكابر واعظم علمای فن جال اندكرو رواية ابن شاذان وبنو كنفرة
 که از کتاب پدرش بنو كنفرة رواية بنو كنفرة في شأن منكره رواية بنو كنفرة في سماع ابن شاذان وبنو كنفرة
 خوش نیز البخاري سماع خود از پدر خود كوفه بنو كنفرة رواية بنو كنفرة في شأن منكره رواية بنو كنفرة
 الدارقطني وقال حماد بن محمد الدارقطني قال قال خالد بن الوليد قال قال النسائي في
 فلم يدركوا ابی ابی السفر وركبوا الى الشعبي يسالونه هذا الخبر كلام ابی علي
 في سنده خزيمة بن بكير لم يسمع عن ابيه نسباً وروى النسائي هذا الحديث في سنده في بعض
 طريق مسلم هذا المذکور وفي بعضه عن الليث بن سعید بن بكير عن سليمان بن يسار قال قال
 علي المقداد هكذا قال به في سنده بنو كنفرة وقد اختلف العلماء في سماع خزيمة عن ابي قال
 مالك رحمه الله لخزيمة ما حدث به عن ابي بكر سمعته منه شفاعة بالله لقد سمعته قال الله
 وكان خزيمة رجلاً صالحاً وكذا قال ابن معين بن عيسى ان خزيمة سمع من ابيه وحدثه ما
 الى انه لم يسمعه قال احمد بن حنبل لم يسمع خزيمة عن ابيه شيئاً الفا يروي عن كتابه قال

قال ابو حنيفة في تاريخه
 محمد بن ابی نذرة وبنو كنفرة
 بنو كنفرة في شأن منكره
 رواية بنو كنفرة في سماع ابن شاذان
 وبنو كنفرة في شأن منكره
 رواية بنو كنفرة في سماع ابن شاذان

فخرج الخار وادبالا
المصطفة هـ انزل
اختلف في اسمه فبقى اعارة
وقيل عبيد وقيل اعارة
عام وقيل كسب
عام وقيل كسب
اسمهم فطور الراجي
الجميع المسمى نسب الى
من كان الى الحوض هـ

149

لما عجز عن التمسك بماء

در بیان حدیث نقلی در باب مکتون
است باب بیان تفسیرها از شریک
تفسیرها

علیه و سلم ان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح سائر الجسد اذا فسدت فسد سائر الجسد الا فی
 القلب باوصاف صحاح المست روایات بسیار از روایت کوه اندازانیم که هیچ بخار شش همیشه از دین
 او روایت نموده و بعضی صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم واقع است الجواب الجواب معلوم که فی نظر
 از تصحیحات کل فن برکت روایت عبد الله بن سنان از حضرت ابو عبد الله علیه السلام و بر تقدیر مسلم
 میگویم که غایب فی الباب است که عبد الله بن سنان این روایات را از حضرت ابو عبد الله علیه السلام بطریق
 روایت کرده با و مذکور قبول اسباب و محبت آن بود این معنی شناسی ندارد و مذکور نیست بهیچ وجه و بنا
 تحقیق این مقام لغت را و الله سبحانه و تعالی بدانکه فاصله برض بیان آید بحول الله تعالی و حسن فیه فلیتقوا
 چهارم آنکه تشیع بر محمد بن عیسی جعفر بن ابی طالب روایت از او بنویسند نیز بنویسند و بضعف رجوع است
 زیرا که در سنن ترمذی و فی حاشیه حدیث از شیخ و میان علمای اصول فریقین اختلاف واقع است و در حدیث
 است که سماع و انداختن شیخ موقوف بر شیعیان بلکه ملاکان نیز نیست که عبارت از تخلف خطای و جواب و بوجه
 باشد و این امر با اختلاف طایف و تفاوت مراتب است و انداختن اشخاص بکمال وجه مختلف است پس که میرود
 بفهم خطاب و جوابها و در سماع و انداختن حدیث از شیخ صحیح است اگر چه که از پنج ساله باشد و اگر چنین باشد
 تحمل حدیث او صحیح نیست اگر چه پیش از پنجاه سال از گذشته باشد و در تخریفات و تفسیر و شرح و تالیفات و غیره
 و الاصح اعتبار سنن الخلفاء القیض و هو فهم الخطاب و الجواب علی وجه الصواب خود که حدیث از ترمذی
 مجال بر یفضل مثله قال النووی بالعراق فی فصول الخطاب و بالجواب کان هذا صحیح السماع و انکان
 دون خمسين الا فلا یصح سماعه و انکان این خمسين سنة هذا فی السماع ای دون الحضور بل لکن لا جاز
 بعد اذ هیله و قد حوت عادة المحدثین ای خلفاء و سلفا و قدایما و حدیثا با حضار هم که اطفال
 مجال حدیث میکنند بطریق حضور و الا بدای فی مثل ذلک من اجازة السمع بکسر المیم الشیخ
 لهم اجازة خاصة لو عامه و منع قوم رواية الصبی مطلقا قال العراق هو خطاء مردود علیهم
 لان الحسین غیرهما من یحتمل و یحتمل صباه قبل الناس و انهم من غیر فرق بین ما تخلوه
 قبل البلوغ و بعدا و لذلک کان اهل العلم یحضرون الصبیان مجالس العلم و یعتقدون بروایتهم بعد
 البلوغ کازونی مناجاری میفرماید و بلغنا عن ابراهیم بن سعد الجوهري قال رايت حسنة
 اربعة سنون قد حلا الیها موت قد قرأ القرآن نظروا الراي غیرانه اذا جاع بکونی الی الخ

حافظ ابو عبد الله بن محمد لا يثبت حفظ القرآن في خمسين وحديث ابن بكير المقرئ لا يثبت
 والى ربيع سنين قال بعض الحاضرين لا تشعروا له فيما قرأه فانه صغير قال لي بن المقرئ قواسم
 الكافرون لم اعط فيها فقال بن المقرئ اسمعوا له والحمد لله على انتمى بالبلوغ ورواية راوي في
 بن اود وعائت تحمل الزمجا سابقا ورواية راوي نيت جنانة فقتل بن علمي بنول فقه نصري بان فروم
 وروصول بزود وشرح ابن عيسى بن كوريت ولا يقدح الصغر عند الخلط في الرواية اذا ثبت لا تقان
 عند الخلط يزوموه فاذا كان السماع قبله اي قبل البلوغ والرواية بعده فلا بأس فخطه لكونه ميلا
 ولا في زوايته لكونه ما فلا الا ترى ان الشجادة بعد البلوغ مقبولة بالاجماع وان كان الخلط
 قبل البلوغ فكل الرواية ويدل عليه اجماع الصحابة قبول خبر ابن عباس بن الزبير والنعمان
 بشين وغيرهم من احداث الصحابة من غير فرق بين ما تحمله بعد البلوغ وقبله وفلا ينفصل
 والخلف على احضار الصبيان مجالس الرواية واسماهم الاحاديث وقبول رواية تحمله في الصبا
 بعد البلوغ ثم قيل قل مدته بصير الصبي فيما اهلا للخلط اربع سنين لحديث محمد بن ابي حنيفة
 حجة محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم في رجمي ولو كانت معلقة من ارجلهم كان اربع سنين
 خمس سنين ولا يجمع ان لا تقديروا اصول بزودى محمد بن ابي حنيفة في رجمي بنوع است جنانة ورو
 صحيح بخاري في قوم يافنة قسطاني بعد شرح حديث محمد بن ابي حنيفة في رجمي بنوع است جنانة ورو
 الصبيان مجالس الحديث واستدل به ايضا على ان تعين وقت السماع خمس سنين عزاه عياض
 في الامناع لاهل الصناعة وقال بن الصباغ وعليه استقرار على اهل الحديث المتأخريين فيكونون لا بن
 خمر فصاعدا سمع وان لم يبلغها حضرا وحاضرا وحكي القاض عياض ان محمد بن ابي حنيفة عقل الحجة كان ابن
 اربع ومن ثم عرج الاكثر من سماع من بلغ اربع الكلى بالنسبة لابن العزق خاصة اما ابن العزق فاذ بلغ سبعا
 قال في فتح البارقي ليس في هذا الحديث ما يدل على تجميع من عمره خمس سنين بل الذي ينبغي في ذلك
 اعتبار الفهم فيهم الخطاب سمع ان كان خمس سنين فلا فلا يزال الاموال في رواية النظر الثاني التكليف
 فلا يقبل رواية الصبي لانه لا يذوق له عز الكلى فلا يحصل الثقة بقوله وقول الفاسق او في قول
 الصبي مومرود فكيف الصبي في قوله في نفسه باقراره لا يقبل فكيف في غيره اما اذا كان
 طفلا عند الخلط ميلا بالغا عند الرواية فيقبل لرجح الخلط قد اندفع بين تحمله وادائه ويدل على جواز

الحديث مع القصة فقال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اصدقة الفطر اخذت
 وذلك ليل الاثتان فيه ذكر الامر فهو مفترض الطاعة وهو رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وليس حديث ابي سعيد كذلك لان القصة لم تذكر فيه وهو ايضا حكاية فاعلم
 لانه قال كنا خرج ذلك ليس بموجب ليس فيه ايضا بيان ان اداء كل الصاع كان بطريق الوجوه
 فيجوز ان يكون اداء نصفه بطريق الوجوه في اداء الباقي بطريق التبرع وانضاف الى ذلك
 اى الى حديث عبد الله بن عباس رضي الله عنهما وهو ما روي انه قال اخرجوا صدقة
 صومكم فرض رسول الله عليه السلام امر هذه الصدقة صاعا من تمر او شعير او نصف صاع
 قمح على كل حرا وملك ذكر او انثى صغيرا وكبيرانته وبعض قبيصة بن مقبة شيخ بخاري في رواية
 او اربعة ثمانية ثوري بصغر سنه حرج نموده انه سئل في ادخال او يكويد قبيصة بن عقبة ابن محمد
 السواي الكوفي المختلف في توثيقه من جهة كونه سمع من سفيان الثوري صغيرا فلم يضبطه
 جهة الايفاء ولا عنه لكن احتجاج البخاري به في غير موضع كاف انتهى لمخمس كلامه ثبت كونه من
 بن سعيد يظن ثقة جليل القدر كثرة الرواية وحسن التصانيف است ان حضرت ابو جعفر ثاني عليه السلام
 بطريق مكاتبه ومشافهه وايت يكنه ففضل بن شاذان او راسيادوست ميثم بن مريح وثماني او ميثم
 وميفرؤد محمد بن عيسى ما قرآن خود مشر و فليزاد و ليكن انا بخانه و در صغیر ابن محمد بن محبوب تحمل حدیث
 و سماع آن نموده بود و همچنین در صغیر سنان را از یونس اجازت حاصل شده بود و بنابر آن که او قائل بصحت تفسیر
 سماع و اجازت بود و چنانچه مذمت متحقق فی یقین است بعد بلوغ با و اسی سموعات و مجازات قیام میزدان
 و لید که در سماع بر تفسیر و مجرد فهم خطاب و رد جواب و چه صوابا که تفاصیر و در سماع نزد او ملول حسن بلوغ
 بلکه ما فوق آن معتبر بود و اجازت مشهور لا معتبر نیست در روایت او از محمد بن محبوب اجازت یونس حج
 نموده ابن بابویه شیخ متبحر او نموده و حقیقت این طعن از وجه اعتبار ساقط است چه در سماع جابر بن عبد الله
 اعتبار تفسیر است هرگاه شخصی بانی و فهم خطاب و جواب و چه صوابا می شود سماع او با حسن است اگر چه منش حجاب
 سألکی رسیا باشد و اگر این تبه او را حاصل نشود عیش شیخ اگر چه منش از چاه و در گذشته باشد بجهت این است
 در تفسیر سنی معتبر نیست و شرح الفیه فرموده اما الا اجازة للصبي فلا يخلو اما ان يكون ممن الاول فانما
 مني قال اجازة له صحيحة كما عه وان تقدم نقل خلا وضعيف في حجة سماعه و انه لا يعتد به

وان كان غير مميز فاختلف فيه فحكى الخطيب ان بعض اصحابنا قال لا يصح الاجازة لمولاى
 له قال سالت القاضي ابا الطيب الطبري هل يصح في حقه اسناده او غيره كما يعتبر في حقه سنده
 فقال لا يعتبر ذالك فذكر له الخطيب ان بعض اصحابنا المتقدم فقال يصح ان يجيز للامام لا يصح
 قال الخطيب على هذا رأينا كان شيخنا يجيزون للأطفال الغيب فهو من غير ان يسألوا عن
 مبلغ اسناده حال تميزه من الحق لذلك بان الاجازة انما هي باحة الجيز المجاز له ان يروى عنه
 والاجازة يصح للعاقل وغير العاقل قال ابن الصلاح كانهم لو اطلق اهل العقل هذا النوع لكان
 بعد حصول هليته لبقاء الاسناد انتهى وبعضهم لم يروى عنه ولو كان في رواية فذلكه ولا تروى
 داشته باشه ان يروى في غير معتبر تصح بان في مورد انه فاضل مجاز في بيان وضعه اثنين فروى عنه
 عيسى بن عبيد بن قطين ابو جعفر حليل في صحابنا ثقة عين كثير الرواية حسن التصانيف روى عن
 ابن جعفر الثاني صلوات الله وسلامه عليه مكانة ومشافهة وذكر ابو جعفر بن بابويه عن
 الوليد انه قال ما نفي به محمد بن عيسى من كتب يروى عنه لا يعتمد عليه رايت اصحابنا يكترون
 هذا القول يقولون من مثل ابن جعفر محمد بن عيسى سكر بغداد قال ابو عمر والكثير من الصباح
 يقول ان محمد بن عيسى بن عبد الصغر في السن عن ابن يروى عن ابن محبوب قال ابو عمر وقال القتيبي كان
 الفضل بن شاذان حبيب العبيد وثقني عليه عهد حقه قبل اليه يقول ليس في رواه مثله ومجسبا حقه
 الثناء من الفضل رحمه الله له كتب روى عنه الحديث في الخلاصة الا فوى عند قبول روايته والذي
 يخطو الى ان تضعيف الشيخ باعتبار تضعيف ابن بابويه وتضعيفه باعتبار ابن الوليد كما صرح به
 هو ان تضعيف ابن الوليد لكون اعتقاده انه يعتبر في الاجازة ان يقرأ على الشيخ او يقرأه الشيخ
 فيكون السامع فاما لما يرويه وكان لا يعتبر الاجازة المشهورة بان يقول اجزت لك ان تروى
 عنى كان محمد بن عيسى صغير السن لا يعتمد على فهمه عند القراءة ولا على اجازة يروى له ولهذا
 ضعفه فانت خبير بان لا يشترط ذالك بل يكفي الاجازة في الكتب بل لا يحتاج في الكتب المتواترة
 الاجازة فلهذا الاشتراط صحت على نفسه كما صحت بعض من عاصره لا رجمه في امثال الخطيب
 بالاجماع وما ذكره غلوه فذكره الشيخ بقول لم يروى عنه ما يصح بذلك بل يرتفع كبر الاجاز
 جميعا لم يطلع على شيء يوجب طرح خبره مع ان مدار الشيخ على النقل عنه على العمل بخبره كما

140

نموده اند که او از غلات است ضعیف و ضعیف است چنانچه در او آنکه قه براسیل از اسباب قیاح از او نیست
 زیرا که در قبول و محبت و اسیران علمای اصول و فقه و خلاف است نزد رئیس القضاة ایست ابو سعید کوفی
 و مالک بن یک وایت از اصحاب بن جبر و اکثر حکمیین مسلح است و اهل ظاهر و جماعت ایست وایت مسلح است وایت
 نمیکند و بعضی مانند شافعی من تبع حجت از مشروط میدانند با قنران مسلح بخیری که قنری آن باشد که مقتضا
 بایست مشهوره و قول صحیح و نظائر آن است از اقلی قبول نموده باشد یا از حال مسلح میروند باشد که روایت
 نمیکند مگر از کسی که در وایتی از جهالت و غیر آن نبوده باشد یا در اسال آن و عدل فقه شریک باشد و شریک شریک
 مختلف باشد یا اتصال آن بوده دیگر ثابت شده باشد یا اگر غیر مسلح از اسناد روایت نموده باشد یا شریک
 در موضع دیگر باشد و ذکر کرده باشد و در میان علمای امامیه نیز درین باب خلاف است اکثر علی حجت خدای
 مگر در صورتیکه از حال مسلح معلوم شود که اگر سال نمیکند که از شریک یا اتصال آن طریق دیگر معلوم باشد و بعضی
 حجت میدهند در مسلم گفته المرسل قول العدل قال علیه السلام کذا و هو انکان من الصحابة قبل انفا
 ولا اعتداد بهن خلاف انکان مرغیر و کذا اکثر و منهم الا یمة الثلاثة یقبل مطلقا حتی قبل من
 اسندا فقد حالک من ارسل فقد تکفل لک ابن حبان یقبل من العزیز الثلاثة و ایمة النقل انفا
 و جمیع محدثین بعد الماتر لا یقبل مطلقا و الشافعی ان بعضا باسناد او از ال اخرا و قول
 صحیح او اکثر العلماء عرف الله ان رسول الله عن ثقة و طائفة من المتأخرین منهم ابن الحاکم جابر الجعفی
 یقبل من ایمة النقل مطلقا و هو المختار لنا جمیع العدل العالم بنسبة المتقاربة علیه السلام یقبل
 تعدیله الاصل قال النخعی اذا قلت حدثنی فلان عن عبد الله فهو الذی یروی و الا و اذا قلت قال عبد الله
 فیه واحد قال الحسن متی قلت لکم حدثنی فلان فهو حدیثه و متی قلت قال رسول الله صلعم
 علیه و سلم فمن سبعین فاکثر و شرح حول بزرگ گفته و تمسک من قبله باجماع و الدلیل المعقول اما
 فقیه جمیع احدهما اتفاق الصحابة رضی الله عنهم علی قبول المرسل فانهم اتفقوا علی روایات ابن عباس
 رضی الله عنهما مع انه لم یسمع من النبی صلی الله علیه و سلم الا اربعة احادیث لصخره کذا
 ذکر العراقی و ذکر شمیر الا یمة الابضعة عشر حدیثا و صرح بذلك فی حدیث الربوا فی النسبة
 قال حدثنی به اسامة بن زید و روایان رسول الله صلی الله علیه و سلم و انال یطی حتی رمی
 جمره العقبة فلما رجع قال حدثنی به اخی الفضل بن العباس و روای عن عمر بن عبد الله بن جابر

جنازة فله قيراط الحديث ثم اسند الى ابو هريرة وروى ابو هريرة واسنده الى الفضل كما
 ذكره في الكتاب حديث البراءة كوفي ايضا وثمان بن بشير لم يسمع من رسول الله صلى
 عليه وسلم الا حديثا واحدا وهو قوله صلى الله عليه وسلم ان في الجسد بضعة اذا صلحت
 صلح سائر الجسد اذا فسدت فسد سائر الجسد الاوهى القلب كثرت روايته عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ولما ارسل هؤلاء وقيل الصحابة رضي الله عنهم من اسيلهم لم يرو عن احد
 منهم نكازا لك او تخصا لله اه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بواسطة او بغير واسطة
 صار ذلك اجماعا منهم على جواز ذلك وجوبه فاقيل ثم ينسلك في ذلك الصحابة ونسب
 من اسيلهم لثبوت عدالتهم قطعا بالنصوص وانما الكلام فيهم بعد ذلك لا فرق بين صحابي
 وتابع من رسول الله صلى الله عليه وسلم تثبت بشهادة الرسول ايضا خصوصا اذا كان ارسال من وجوه
 التابعين مثل عطاء بن ابي ياح من اهل مكة وسعيد بن المسيب من اهل المدينة وبعض
 الفقهاء السبعة ومثل الشعبي من اهل الكوفة وابي لعلمية والحسن البصري من اهل البصرة
 ومكحول من اهل الشام فانهم كانوا يرسلون ولا يظن بهم كالا الصديق فقال الحسن كنت اذا اجتمع لي
 اربعة من الصحابة على حديث ارسلته اسألا وعنه انه قال متى قلت لكم حديثي فلان فهو حديثي
 ومتى قلت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سمعته من سبعين واكثر وقال ابن سيرين ما كنا
 نسنده الحديث الى ان نفع الفتنه وقال الامم عشر قلت لبراهيم اذا رويت لي حديثا عن
 عبد الله فاسندك فقال اذا قلت لك حديثي فلان عن عبد الله فهو الذي روي ذلك واذا قلت
 لك قال عبد الله فصدروا لي غير واحد انتهى ^{في الحديث} كفته قال الشيخ في شرح التوقيف انا اجمعنا
 ان من اسيل الصحابة انما قبلت كونه عدلا لا لكونه صحابيا كما قبلت شهادة فهو صار اجماعهم
 حجة لان ذلك ثم شهادته غيرهم من العدل مقبولة واجماع كل عصر وجوهر العدالة يوجب قبول
 ارسالهم ايضا وجوهر العلم والثاني ان من من مان الرسول عليه السلام الى منا هذا يرسلون منه
 خاشا وامتناعا وملكوا الكتب من الاسيل ولو يروى احد من امة اكثر عليهم لم يروى العلماء
 سلفهم خلفهم يقولون قال سئل الله تكا وقال فلان كذا ولو كان مردودا لا متعوام روايته
 ولو نقلها عليه كان ذلك اجماعا فهو جماعتي كمراسيل ما يقبل من امة منكم فمارس مطهر

اختلاف نحوه اند اکثر علمای ترجیح مسند قلند زید که معروف بروایت سند است آنها حق است بخلاف رسول و علی نیست
 که کسی حدیثش معروف باشد اولی است از آنکه کسی حدیثش معروف باشد و بعضی ترجیح رسول قائل شده اند و بعضی
 بن ابان این قول اختیار کرده و مختار فرموده الاسلام بزودی نیز همین است بعضی هر دو را مساوی میدانند و در شرح
 اصول بزودی گفته و حاصل آن الذین جعلوا المراسیل حجة اختلاف و عند تعارض المراسیل والمسند علی
 ثلثة مذاهبات عیسی بن ابان الی ترجیح المراسل هو اختیار الشیخ علی مادل علیه سابق کلامه
 و ذهب علی الجبار الی انهما مستویان و ذهب الیاقون الی ترجیح المسند علی المراسل و محمد بن احمد بن محمد و جوم
 دیگر که شعور مایل قائلند که زید و قول اخیر اختیار نموده مرسلا را مانند مسند حجت میدانند زیرا که ارسال را بر اعتبار
 و بهر چیز روایت نموده آن را مایل یا مخالف از چند شق نیست یا باعتبار سماع از غیر عدل یا باعتبار سماع از عدل
 یا وجود اعتقاد صدحیت آن یا اعتبار آنکه ارسال مانند مسانیع حجت است شق اول باطل است زیرا که هر کس میگوید
 اخیر مدعی باشد بنیادیکه بیان آنکه احوال او بکند روایت او مقبول نیست خواه سند باشد خواه مرسلا و این
 امام عظام سلمه خلف جلیل القدر را آنست که در حق آنها گمان این معنی توان نمود شق دوم نیز واضح البطلان است
 چه بنا برین تقدیر لازم می آید که ارسال کنند با وجود علم او یا بیکه حجت بغیر اسناد تمام نمیشود موضع حجت را حقا
 و گمان نموده ترک اسناد کرده باین معنی خلاف معقول است پس شق سوم معنی حقا و اینکه مرسلا مانند مسند حجت است
 متعین باشد و در شرح اصول بزودی گفته و فرمود ارسال هو کذا الکبار اما ان ینکر با اعتبار سماعهم و لیس
 بعدل عندهم و باعتبار سماعهم و عدل مع اعتقادهم ان لا لیس حجة او علی اعتقادهم ان المراسل
 حجة کالمسند الاول باطلان مرسخیز الروایة مریضه غیر بیان یا قبل و اوایة مرسلا
 و لا مسند الاول باطن بهم و هذا و الثاني باطل ايضا لانه قولهم کما موضع الحجة بترك الاسناد مع علمهم
 ان الحجة لا تقوم بذنه فتعین الثالث هو انهم اعتقاد ان المراسل حجة کالمسند ما قبل انهم رسول الیطلب
 ذلك المسانید فاسدانه اما ان یقال لم یکن عندهم اسناد ذلك او کان لو بدین کونه او الاول باطل
 لانه قول با غیر بقولون ما لیس بمسند الیطلب ذلك و المسهرحات لا یظن هذا معنی و فهم فیکفهم و الثاني
 کذا لانه اذا کان عندهم الاسناد و قد علموا ان الحجة لا تقوم بذنه فلیس فی فکرة الا القصد الی
 انتحاب النفس بالطلب لو قال لیس الاحتجاج بخبر الواحد فهو غلط و اذا ذلك لیطالب ذلك فی التواتر
 لا یکن هذا الکلام مقبولا منه بالا اتفاق فکذا که هذا انتهى و مرسلا قول ابو بوری غیر الضعفاء و کذا

ولا يبالى عمر بخلافه بل ياتوا وحده روایت نیست چه سبب است از ضعف او و فظاوتها انرا که محمد بن مکره هیچ آنها را نقل
و جعفر بن شافع در این نیست چه روایات ضعیفا از محمد بن مکره به شش ضعف باشند و در روایات این اشخاص ما بیش
صالحی همان نیز پیدا باشد و اهل خط و اتقان بعضی از بعضی قریب کرده در کتب خود روایت میکنند نیز گاهی ایراد
روایت ضعیفا در کتابات و شواهد میباشند و در اصول و گاهی ای حصول جود اسناد نیز از طریق ضعیف میکنند
و گاهی بجهت تقویت حدیث صحیح فرو مدبث ضعیف مگردانند تا با تمام طریق صحیح با طریق ضعیف تقویت
حاصل شود و وجه دیگر در مباحث سابقه سبق ذکر یافت فلیتذکر نیز شعبی با وجود اعتراف نه ضعف او می توانم
روایت از ابی اوسی ضعیف بگردانم و در محدثین ایست شائع و واقع بود نووی در شرح مسلم گفته الثالث قد
ذكر مسلم في هذا الباب الشعي مري عن الحارث الا حورث شهد بانه كاذب عن غير واحد من فلان و
منها وعن غيره الرواية عن المفضل الضعفاء والمتروكة فقد يقال لم يحدث هؤلاء الائمة عن
هؤلاء مع علمهم بانهم لا يثبت بهم و بيجاب عنهم لاحوة احداها انهم رووها ليعرفوها وليبينوا ضعفها
ليلا يلبس في وقت عليهم او على غيرهم او يستشكروا في صحتها الثاني ان الضعيف يكتسب حديثه ليعينه
او يستشهد به في مناقب فصل المنايعات لا يثبت به على افراة الثالث ان روايات الراوي الضعيف يكون
فيه الصحيح والضعيف الباطل فليكتفوا شامه بذهاب اهل الحفظ والايقان بعض ذلك من بعض ذلك مثل علمهم
معروف عندهم و هكذا احتج سفیان الثوري حين غي عن الرواية عن الكلبي فقبل له انت تروى عنه فقال
انا اعلم صدقه من ذلك به الرابع انهم قد يرون عنهم احاديث في المنزعة والزهية فضايل الاعمال القصور
واحاديث الزهد مكارم الاخلاق فيخوذ ذلك مما لا يتلق بالحلال والحرام و سائر الاحكام وهذا الضرر
من الحديث يجوز عند اهل الحديث وغيرهم التساهل فيه و روايته ما سوى الموضوع منه ولعل به
لان اصول ذلك صححة مقدرة في الشرع معرفة عند اهل على كل حال فان الائمة لا يرون عن الضعفاء
شيئا يحتجون به على افراة في الاحكام هذا شئ لا يفعل امام من ائمة المحدثين ولا حقوق من غيرهم
من العلماء اما فعل كثير من الفقهاء او اكثرهم ذلك واعتمادهم على بصواب بل قبح جدا و لا لانه انما
لا يرفع ضعفه لعل له ان يثبت به لا يثبت منفقون على انه لا يثبت بالضعف في الاحكام ان كان يثبت
ضعفه لعل له ان يثبت على الاحتجاج به من غير بحث عنه بالقدر عنه و ان كان عالفا و سوا
اهل العلم به ان لم يكن جادفا والله اعلم انتهى بالكثر و رحمه بخارجي صحيح مسلم كثره و استصح القتب بعد

[illegible][illegible]

١٨٣
والله اعلم
بما في
الغيب

خيلان في ابو عبد الرحمن وعبد الله بن كوان ابو الزناد وعبد الله بن صالح هني ابو صالح كان الليث
وعبد الله بن عبيد ر بندي وعبد الله بن عمر بن حجاج ابو معمر بصري وعبد الله بن عمار بن بزرعي
دمشق وعبد الله بن عيسى بن عبد الرحمن بن ابي ابي انصار بن ابو محمد كوفي وعبد الله بن ابي سعيد
ابو المقبرة وعبد الله بن محمد بن ابي الاسود حميد بن الاسود بصري ابو بكر وعبد الله بن ابي حنيفة
وعبد الله بن علي بن عبد الله بن علي بن ابي اسامى وعبد الحميد بن وليم عبد الله بن عبد الله بن ابي اسامى
ابو بكر وعبد الحميد بن عبد الرحمن بن ابي حنيفة كوفي وعبد الله بن نافع كنانى ابو شهاب خياط
كوفي نزيل مدائن وعبد الرحمن بن ثوان بن بوقيس اودى وعبد الرحمن بن جابر بن عبد الله انصار
وعبد الرحمن بن حاد بن شعيب شعفى بالنا المثلثة بصري از كبار شيوخ بخاري وعبد الرحمن بن
خالد بن مسافر حاجب هري وعبد الرحمن بن سليمان بن عبد الله بن خلفه بن ابي عامر انصار
معروف بابن الغسيل والغسيل هو حنظلة وعبد الرحمن بن شريح بن عبد الله بن محمود معاوى ابو
اسكندر رافى وعبد الرحمن بن عبد الله بن دينار مدني وعبد الرحمن بن عبد الله بن عبد
بصري ابو سعيد بصرى نزيل مكة وعبد الرحمن بن عبد الله بن عتيبة بن مسعود كوفي مسعود و
عبد الرحمن بن عبد الملك بن شيبه ابو بكر حرامى وعبد الرحمن بن غزوان ابو نوح مغربى معروف بقراء
وعبد الرحمن بن محمد بن ياد بخاري ابو محمد كوفي وعبد الرحمن بن ابي الموالي ابو محمد وعبد الرحمن بن
ابى نعم بن جليل ابو الحكم كوفي وعبد الرحمن بن نمر بن حصي الاحبار هري وعبد الرحمن بن يزيد جابر
ادري وعبد الرحمن بن يوسف ابو مسلم مسك وعبد الرزاق بن همام بن نافع حميرى صنعاني
وعبد السلام بن حرب مدني وعبد العزيز بن ابي حازم سلمه بن دينار ابو قحافة فخرى مولاهم
وعبد العزيز بن عبد الله بن يحيى بن عمر بن وليم بن سعد بن ابي سرح عامري وليمى مدني
از كبار شيوخ بخاري وعبد العزيز بن عمر بن عبد العزيز بن مروان مدني نزيل مدينه وعبد
بن محمد بن عبد الله بن ابي حنيفة وعبد العزيز بن مختار بصرى وعبد الكريم بن مالك جزري ابو سعيد
خضري وعبد الكريم بن ابي الحارث ابو اميه بصري نزيل مكة وعبد المتعال بن طار بن عبد
بن حجاج سمعي بصري ابو محمد الاحبار شعبه وعبد الملك بن عمير كوفي وعبد الواحد بن زياد
عبد بن بصرى وعبد الواحد بن عبد الله نصرى وعبد الواحد بن واصل ابو عبيدة وعبد

من سعيد التميمي أبو عبد الله بصري عبد الوهاب بن عبد الحميد شقيق أبو محمد بصري وعبد الله بن
 أبي جعفر فقيه بصري مولى بابو بكر وعبد الله بن عبد الحميد خنفي أبو علي وعبد الله بن موسى
 بن أبي الحجاز العباسي مولا حم أبو محمد الكوفي من كبار شيوخ البخاري عبيد بن حميد بن محبوب
 أبو عبد الرحمن كوفي بن عتاب بن بشر جزري وعفان بن صالح سمعي شيخ بخاري عثمان بن عمر
 فارس عبد البصري عثمان بن غياث راسي بصري وعفان بن فرقد بصري عطار وعفان بن محمد
 بن أبي شبيب كوفي وعفان بن مسلم بن جهم مؤيد أبو عمر بصري وعفان بن ثابت الناصري كوفي
 وعفان بن سائب بن مالك الثقفي كوفي وعطاء خراسان ذكره المزي في رجال البخاري وعطاء
 بن أبي هرون أبو معاذ ثقفي مولى ابن عمر وعفان بن مسلم صفار وعفيل بن خالد بلخ عكرمة بن
 عبد الله مولى ابن عباس علي بن جعد بن عبد جعفر أبو الحسن بغدا دعي علي بن حكم
 بناني وعلي بن أبي هاشم بن طبر أخ بغدا دعي شيخ بخاري عمرو بن همدان كوفي وعمرو بن
 زائدة الوازعي كوفي وعمرو بن علي بن عطاب مقدم بصري عمرو بن محمد بن حسن بن زياد
 أسد معروف بابن أئمل وعمرو بن سلمة دمشقي صاحب أوزاعي عمرو بن سليمان بن أبي نصراري
 وعمرو بن عاصم كلابي بصري وعمرو بن عبد الله أبو اسحق سميع وعمرو بن علي الفلاس وعمرو بن
 أبي عمرو مطب بن عبد الله بن خطب أبو عفان مدني وعمرو بن محمد بن بكير النافقي أبو عفان
 بغدا دعي عمرو بن مروق باهلي أبو عفان بصري وعمرو بن مرة جلي كوفي وعمرو بن يحيى بن عمار
 مازني انصاري مدني وعمرو بن يحيى بن سعيد بن عمرو واشدق بن سعيد بن عاصم سمعي
 ابوامية وعمر بن عثمان سدوسي شاعر شهير خياط راجع عمران بن مسلم قصير بصري وعمر بن
 ابوالوليد دمشقي وعنيس بن خالد بلخي عوف بن أبي حمزة عراقي بصري وعلاء بن مسيب باغ
 كاهلي كوفي عيسى بن طهمان المشيبي أبو بكر بصري وغالب بن خطاف فطان ابوسليمان بصري وفراس
 بن يحيى همداني كوفي صاحب شعبي فضل بن كيسان أبو نعيم كوفي فضيل بن سليمان عميري ابوسليمان
 بصري فطري خليفة عمرو مولا هارون فاسمي بن مالك ابو جعفر كوفي فقيه بن عقبه بن محمد
 بن سفیان سوائي كوفي ابو عامر الزكاري شيخ بخاري فتاوه بن عامه بصري تابعي جليل فقيس بن أبي
 حازم جلي خضرم وكثير بن شظوا ابو رقة بصري وكليل بن وائل بكري صاحب بن عمرو كوفي حسن

من سعي التورث ابو عبد الله بصري عبد الوهاب بن عبد المجيد ثقيفي ابو جابر وعبد الله بن
 ابو جعفر فقيه بصري مكي بابو بكر وعبد الله بن عبد المجيد حنفى ابو علي وعبد الله بن موسى
 بن ابي انصار العباسي مولاهم ابو محمد الكوفي من كبار شيوخ البخاري عبد بن حميد بن
 ابو عبد الرحمن كوفي وعطاء بن بشر جزري وعقان بن صالح سمى شيخ بخاري عقان بن عمرو
 فارس عبد بصري عقان بن عياض راسي بصر وعقان بن فرقد بصري عطار وعقان بن
 ابي بن شبيهه كوفي وعقان بن مسعود بن جهم مؤمن ابو عمر بصر وعك بن ثابت انصار كوفي
 وعطاب بن سائب بن مالك ثقيفي كوفي وعطاء خراسان ذكره المزني في جال البخاري وعطا
 بن ابي ميمونة ابو معاوية ثقيفي مولد النضر وعقان بن سلمة صفار وعقيل بن خالد ايلي حكومه بن
 عبد الله مولد ابن عباس علي بن جعد بن عبد جعفر ابو الحسن بغدادى علي بن علي بن حكم
 بناني وعلي بن ابي هاشم بن طبراه بغدادى شيخ بخاري عمرو بن محمد بن كوفي وعمرو بن
 زائدة الوائلي كوفي وعمرو بن علي بن عطان مقدم مقدي بصري عمرو بن محمد بن حسن بن
 اسد معروف بابن النضر عمرو بن ابي سلمة دمشق صاحب اوزاعي عمرو بن سليم في انصاري
 وعمرو بن عاصم كلاني بصر وعمرو بن عبد الله ابو اسحق سبيع وعمرو بن علي الفلاس وعمرو بن
 ابي عمرو بن مطلب بن عبد الله بن حنظل ابو عثمان مدي وعمرو بن محمد بن بكير النخعي ابو عثمان
 بغدادى عمرو بن مزنق باهلة ابو عثمان بصر وعمرو بن مروة جلي كوفي وعمرو بن يحيى بن عمار
 مازني انصاري مدني وعمرو بن يحيى بن سعيد بن عمرو واشدق بن سعيد بن صالح مدي سعيد
 ابو امية وعمر بن ابي حطان سدي شاعر مشهور خطيب خرج عمران بن مسلم قصير بصر وعمرو بن حنا
 ابو الوليد دمشق وعنيسه بن خالد ايلي عوف بن ابي حنبله ايلي بصر وعلاء بن مسيب باقع
 كاهل كوفي عيسى بن طهمان الحنفي ابو بكر بصر وعالم بن خفاف طعان ابو سليمان بصر وفارس
 بن يحيى همداني كوفي صاحب شعبي فضل بن دكين ابو نعيم كوفي فضل بن سليمان عمير ابو سليمان

[illegible][illegible]

بن مقسم ضبی کوفی و مفصل بن فضاله قنیان و مکر و مقدم بن محمد بن حمی بن عطاء مقدسی
 و اسطی اریخ بخاری مقسم مولی بن عباس اشعری دالک الزوم و هو مولی عبد الله بن حاتم
 النوفلی و منصور بن عبد الوہب بن حطمہ بن عبد العزیز بن عثمان بن عبد الدار بن قصی بن
 صفیہ عبد ریحی مکی و مہال بن عمر واسطی مولاہ الکوفی موسی بن اسماعیل بن ہود کوفی
 و موسی بن عقبہ مدنی اریخ تابعین موسی بن مسعود ابو حذیفہ ہمدانی اریخ بخاری
 و موسی بن نافع ابو شہاب حاطی و مقیم بن سہاب ابو یحییٰ بکر تابعی و نافع بن عمر بن عبد
 بن حیل مکی و نعیم بن حماد خزاعی و زید بن نزیل مصر و ہذیل بن خالد القسبی البصری و
 بن حنظل مکی و هشام بن حسان بکر و هشام بن ابی عبد الله و سہامی و هشام بن عمر
 بن زید بن عوام قوسی اسطی و هشام بن عمار دمشقی اریخ بخاری و ہشیم بن بشیر و
 و ہمام بن یحییٰ بصری و ثاقب بن عمر بیکری کوفی نزیل مدائن و صباح بن عبد الله بن عوانہ و
 و ولید بن کثیر خزاعی ابو یحییٰ مدائن نزیل کوفہ و ولید بن مسلم دمشقی و وہب بن جریر
 بن حازم و وہب بن منبہ صنعانی و یحییٰ بن ابی اسحاق بکر و یحییٰ بن ابی غافق بکر
 و یحییٰ بن حمزہ حضرمی و یحییٰ بن ابی کریم غسانی و اسطی ابو مروان و یحییٰ بن سعید
 صاحب بخاری و یحییٰ بن سلیمان جعفی نزیل مصر و یحییٰ بن مسلم طائفی ساکن مکه و حاطی
 اریخ بخاری و یحییٰ بن عباد ابو عباد بکر و یحییٰ بن عبد الله بن یزید و یحییٰ بن
 بن عبد الملک بن ابی غنیہ کوفی و یحییٰ بن ابی کثیر عامی و یحییٰ بن نافع ابو قیس و یزید
 و یزید بن ابراہیم شامی و یزید بن عبد الله بن خسیفہ کنانی و یزید بن عبد الله بن
 فسطیث ابو عبد الله مدائن اریخ و یزید بن ابی مریم دمشقی و یزید بن ہرون
 ابو خالد اسطی و یزید بن ابی یزید ضبی بکر و یزید بن کاسب مدائن و یعلیٰ بن عبد بن ابی
 امیہ کوفی طائفی و یوسف بن اسحاق سبیعی و یوسف بن یزید بکر ابو معشر الیاد و یوسف بن
 القرات بکر و یوسف بن سالم حنفی ابو عمر عامی و یوسف بن یزید ابی صاحب بکر ابو یزید بن عثمان
 کوفی فارسی ابو یزید بن موسی اشعری سہامی بن مال مال گیراندہ نقلی از ابن اریخ و یزید و یزید
 جرح و نعیم بن مہال بن عمر و اندلسی بن ابی یزید و یزید بن یزید و یزید بن یزید و یزید

عطار و ابو ابراهيم بن يعقوب بن جميع انصارى و ابو ابراهيم بن جميع صانع و اسامه بن زيد بن قيس
 بن نصر همداني و اسحاق بن يحيى اسدي بن موسى مروت باسد السند و اشعث بن عبد الله بن
 جابر حراني و اشعث بن عبد الملك حراني و بشير بن ثابت ابو محمد بصري و زرار و بقيقه بن زو
 و بكار بن عبد العزيز بن ابي بكره و حارث بن عبد الله بن حارث بن جهمر مكي و حارث بن
 ابي مطر قنبري و حسن بن صالح بن صالح بن حمي و حسن بن عماره كوفي و حسين بن ابي مروت
 و حلي بن معاويه بن حبله و حماد بن جعد الجعفي و حماد بن سلمه ربيع بن صبح سعد و سعيه
 بن سعيد انصاري سعيد بن داود بن زكري و سعيد بن زياد انصاري و سعيد بن زيد بن
 و سليمان بن حبيب و اسطوخ و سليمان بن داود ابو داود طيالي و اسدي سليمان بن قيس بكر و عثمان بن
 حرب كوفي و سليمان بن روح ابو روح و شريك بن عبد الله نضلي قاضي كوفي و صالح بن رستم
 ابو عامر خزاز الجعفي و عاصم بن كليب جرمي و عباد بن منصور راجي و عبد الله بن زيد بن خراساني
 و اسحاق بن عمار و عبد الله بن جعفر بن عبد الرحمن بن سوير بن خثعمه غفري و عبد الله بن حسين
 ازدي ابو جبر الجعفي قاضي محسنان و عبد الله بن صالح ابو صالح كاتب الليث و عبد الله بن
 عثمان بن خثيم مكي و عبد الله بن وليد ابو محمد علي بن مكيه و عبد الحميد بن جعفر انصاري
 و عبد الحميد بن حبيب بن ابي العشر بن مشقة كاتب و راعي و عبد الرحمن بن ابي زياد مدني
 و عبد الرحمن بن عبد الله بن عتبة بن مسعود مسعودي و عبد العزيز بن ابي حاد مكي عبد
 بن اطلب بن حنبل خثعمي و عمرو بن عمار و عمار بن غزويه انصاري عمرو بن ابي قيس عمان
 بن داود ابو العامر الفطاني بكر صاحب قناده و عيسى بن موهب الجباري و ليث بن ابي سليم
 كوفي و محمد بن اسحاق بن يسار ابو بكر الامام في المغازي و محمد بن عجلان مكي و محمد بن مسلم طائفي
 و مبارك بن فضالة و مختار بن مودع و محمد بن جابر الجعفي و هشام بن سعد مكي ابو عبد الله
 زيد بن اسلم و هلال بن رداد طيالي باكناني شامي و يحيى بن ابي ربه بن عمر بن جوي
 بن كوفي و يحيى بن عبد الله بن فضال و ابي عبد الله بن يحيى بن ميمون ابو الملق عطار و زيد
 بن ابي زياد كوفي و يعقوب بن عبد الله اشعري و يعقوب بن محمد زهري مدني و يونس بن
 و صل شيان كوفي قال الفاضل ان صاحب الزبارة يات معتبر في انساب ارسالي لكنه مراسد

[illegible]

و اسانوشان را بنام علی بن ابی طالب و غیره و بعد از مدتی که از ایشان کبریه است روی
 محمد بن یعقوب بن حمیری و غیره من الاخبارین عن ابن عبد الله علیه السلام انه قال ایاکم و الکذب
 المفترع قبل و ما الکذب المفترع قال ان يحدث الرجل بالحديث فنتوکه و نرویه عن
 الذی حدثنا عنه انتهى **اقول** مستبعد اینچه درین مقام از روی قلت تا مل و کلام و ضبط و فهم
 افاده فرموده و در دست چند وجه اول آنکه لاف کلم که مراد ازین حدیث شریف غی از سال است چه
 حدیث نیست که دور باشد از کذب مفترع و گفته شد کدام است یا بری رسول الله کذب مفترع فرموده است
 که شخصی چیزی را وایت کند با تو از شخصی تو از شخصی از میان بیندازی و روایت کنی تا آنکه کس را وایت
 از آنکس نموده است و ظاهر است که معمول در روایت الفاظی است که شایع در آن است که سمعت و اینانی
 و امثال آن یا پیشتر در وقت روایت از آنکس بگوید خبر و او را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت
 من از آنحضرت این معنی صحیح است و از جمله محرمات است و اگر روایت کند بلفظی که موثر اخبار و سماع
 تدلیس است هر چند کذب و این متحقق نیست لیکن اینجا که موثر کذب است اجتناب از آن است و نهی
 در حدیث ازین جور تھا است بلکه مخصوص بصورت اول است که این کذب متحقق میشود و حاصل مجلس
 در لواعص صاحب قرانی میفرماید مثلاً آنکه شخصی مان شیخ بابا الدین حمد الله تعالی را دور یافته باشد
 و حدیثی از شاگردان شیخ شنیده باشد و گوید که شیخ چنین گفته است این تدلیس است اما اگر بگوید که از
 شنیده ام و شنیده باشد این دروغ صحیح است نفوذ یافته و این نوع نقل سببی است کذب مفترع بنا
 منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که زبنا روور باشد از کذب مفترع گفته اند یا بری سوال
 کذب مفترع کدام است حضرت فرمود که است که شخصی نقل کند با تو از شخصی تو از شخص از میان بیندازی
 و بگوئی که فلانی چنین گفته است و در لغت افتراق بکارت برودن است گوید که بکارت دروغ را داخل تو برود
 محصل که حدیث منقطع بنا بر اصطلاح اصولیین امامیه بر سه قسم است کذب مفترع و تدلیس و تدلیس که اگر
 را حدیث نموده باشد حدیث شیخ کند یا بر عنوان که از شیخ شنیده فرماید و او را شیخ و مانند این انقیاد
 مفترع گویند و اگر حذف واسطه نبوی باشد که موثر سماع باشد آن تدلیس است و اگر موثر نباشد از رسول الله
 علیه السلام اول است که کذب این متحقق میشود و قسم از سال تدلیس است چنانچه متفقین تصریح بان فرموده اند
 و در وجه تشبیه اختلاف است بعضی گفته اند که مشفق است از افتراق که بمعنی بکارت برودن است و حدیث الثانی

فرمود و لعلم ماخذ من الفرع بمعنى العلق قال ابن الاثير في النهاية و فرغ كلشي اعلاؤه ومنه صلاته
 قيام رمضان فما كان تنصرف ولا مع فروع الفروع وفي حديث عليه السلام ان لهم فروعها
 والفرع ما احل من الارض ارتفع فكان هذا الحديث يريد ان يجعل حديثه مفترعا على
 هذه الحيلة لما يحسن كاشي وروافي فرمود التفسير ان لا يخلو ان عمر بن الخطاب ان يقال
 الا فروع بمعنى الفرع فانه فرع قوله على صدق الراوي بان قال في نفسه اذ رواه الفرع
 عن الاصل فقد قاله الاصل فيجوز ان يكون اسندة الى الاصل فاسندة اليه وانما كان كذا بالانه
 غير جائز وبعده لا عن الاصل ولعل الفرع قد كذب عليه او سمى في نسبتة اليه ولا بد من
 تمييز ذلك فلا يحصل له الجرم فهو كاذب في قوله وان قد ثاب ان الاصل قد قاله كان المناقذين
 كانوا كاذبين في شهادتهم بارساله لانهم كانوا غير جائز من بد وانما كان كذا بمفترعا لانه
 فرع على كذب مقدار وعلله له يكن كذا بان هو ليس بكذب صريح بل هو كذب مفترع كما
 انه صادق مفترع ومن ضبط المفترع من الاقتراع بالافاق بمعنى الاختيار فاعلم محقق انهم
 بالجملة وروایت شریف غنی از صورت اول است که بگوید اخباری یا سمعت که در سنن معتبر است کذب فی تحقیق
 تحقیق نیست و بر تقدیر تنزل مراد نیست و صورتیکه در سنن وایت بسیار نقل کنند که بوسم اخبار رسالت
 و دوم آنکه بر تقدیر تنزل فرض تسلیم نگاه مراد غنی از ارسال باشد کبیر و بدون ارسال در حقیقت است زیرا
 اگر این کلمه بمعنی برنی زبان ساخته کتاب السلطان است زیرا که غنی درین مقام غنی تنزیهی است چه جامع است
 بر تنزیه ارسال فی الجملة واقع شده و غایت مافی الباب نیست که ترک اولی خواهد بود چنانچه از تنقیح این روایت
 علیه السلام متقوال است که چون حدیثی را نقل کنید پس سازید بان کسیکه او بشمار وایت کرده است و پس اگر
 راست باشد ثوابش از برائی شماست و اگر دروغ است گناهش بر او است و بهر حال شمارست گفته
 که غلطی گفته است و اگر نبست و بعد بالاتر شاید شخص دروغ گفته باشد شایسته دروغ که خوابیده بود و اگر
 بگوید از شخص روایت کرده ام یا شما از بعضی روایت کنید که معلوم باشد که شما انبار دارید و امید دروغ
 نگفته اید ولیکن چون احتمال دروغ دارد اولی است که از آنکه شنیده اید روایت کنید که انانی الزمان و اگر کبیر
 بود نشاید بر شمیر آن کذب مفترع ساخته است این بهم نیز ضعیف است زیرا که او را کبیر بودن جمیع
 دروغها منسوخ است و بر تقدیر تسلیم در صورت ارسال اصلا کذب در واقع و نفس الامر متحقق نمیشود و کذب

فان كان

وكتبه
الشيخ
محمد

میلہ
۲۱
۱۱
۵

محمدا

وہ

ایک

وكان للزوجة

فأما

مؤمنان

بن تقدیری سنا و اعتنا نیست و از کتاب کتب تقدیری را کسی مصبت نگفته چه بای کبر و من ادعی فعلیه
بن سوّم که شافعی فرموده اند البشیر الذکاب و شبه فرموده که از بنی احب الی الله اقل دلس تا بنیر قل
بن سنان که بگوید که زبانه او اکثر از خنجر بن ابی المست مانند فدا و دسیغان ثور بنی سفیان بن عیینه بن سلس
بنده فضا هو که فوجو جابنا قال الله ناضل الناصب و نیز روان معتبر بن ایشان جابده کثیر از کتب
منت قابل بوده و انکالامات او میگویند و عناد و اودمی در زنده و زنده جابده امیر بنی فسا و حقیقه
منح و محج و ثابت است که الوافقیه منهم الحسن بن محمد بن سماعة و محمد الکندی الصفری فانه کان
مناد فی الوقت و یعصب الحسن بن ابی سعید هاشم بن حیان المکاربی و بعد الله و الحسین بن
ان بن محمد بن ابی نصر السکونی و الحسن بن محمد الطاحی ارجی المعروف بالطاهر بن صفوان بن یحیی
البحری عثمان بن عیسی بن حمزة العامری الرواسی بنی زراس غیره که الجاریدیه و القطعیه مثل
ابن محمد بن سعید السجعی الجهمانی و الحسن بن علی بن فضال و عبدالله بن بکر بن ابراهیم الشیبانی
و بن سعید بن الحسن البلیخی غیره و از بنیه و بنیه و سراج ایشان و ایات موجود است القول بن سنان

موجود و در دست اول آنکه بعضی از رجال که درین مقام انما را ذکر نموده نزد جابر شریف الهامیه فساد عقیده را
نهایت و در دست نیست از آنکه صفوان بن یحیی ابو جعفر عجل الله فرجه را در این مقام شهادت که شریح جامع و مفید
در ادب و ادب جامع واقع شده است و ثقه و جلیل القدر است و در و زهد و محقق و تقوی عبادت مرتبه عالی است
و حضرت امام رضا علیه الصلوٰۃ والسلام منزلت شریفه شریف شده است و ذکات انجانب و کلمات شریفه
و جعفر علیه السلام قاضی بنو فاضل است و ابی فاضل مجلسی میفرماید صفوان بن یحیی ابو محمد الجبل باج
سایری کوفی ثقه ثقة عین زری ابوه عن الصادق علیه السلام و زری هو عمر الرضا علیه السلام
ثالث له عندنا علیه السلام منزله شریفه ذکره کش فی حال کاظم علیه السلام و قد نقل
رضای علیه السلام و لابی جعفر صلوات الله و سلامه علیه و سلم مذ هبه من الوقف و کان له
منزله من الزهد و العبادت کان جماعه من الواقفة بذواله ملاکثیرا نیز از کشی روایت نموده
جمع مع رخصا قالوا ارحم صلوات الله و سلامه علیه و سلم ما ذکرا رضای

[illegible]

191

[illegible]

۱۹۲۵
کافور بنوع
بکبره بنوع
و کز کزوه و کز کزوه
خامه بنوع
افاقی بنوع
سودا بنوع
کابل بنوع
اوج

روایات رجال این فرق با در حصول منعینج نمیشد بلکه در شواهد و مشایعات اند و هم آنکه تقدیر من علمای الکتاب
این فرق را با کتب اصول مقابله می نمودند کتاب هر که را ازین قوم بعد مقابله مطابق اصول می یافتند با وجود فساد
صاحب کتاب حکم صحت احادیث که در آن کتاب بودست می نمود بجهت موافقت اخبار آنها با اخبار اصول فقه
مانند اصول محمد بن مسلم و برید و زراره و ابو بصیر و فضیل و فطران آنها و هر که اخبارش مطابق اصول نمی یافتند
از اطرع می نمود و رجال مذکور از این جهات اند که کتب اینها بعد مقابله با اصول مطابق گشته اند و وجود دیگر مین
ذکر یافتند خلیفه که فاضل مجلسی رجال و ضمه المتقین می فرماید و ذکر الشیخ فی العدا ان الطائفة هما علی و
بنو فضال و الطاهر بن عبد الله بن بکیر و سماعة و علی بن حمزة و عثمان بن عیسی و اهل الاحکام
انما علمت باخبارهم لکن اکثرهم نقلوا اخبارا عن اصول کتبه عن کتب القداماء لکنها
مرتبه و کاتوا یقالون ما مع کتبهم فلما وجدنا هابعا لمقابله صحیحة عملوا علیها مع فساد ما
و علی بن الحسن مر هذا باب لهذا جعلنا اخبارا فی الموثقات كالصالح مثل عثمان بن عیسی
من الجماعة الذين كانوا یقالون یقولون من الکث تنازع یقولون من المجمعوم عملوا باخبارهم و اما
بما فسد قبل الفساد و اما موافقة اخبارهم لاخبار اصول السابقة كاصول زرارة و محمد بن
مسلم و برید و ابو بصیر و الفضیل امثالهم انتهى کلام الفاضل مجلسی فی شرح الطائفة و رتبة الاول
می فرماید و اما الفرق الذين اشارنا اليهم من الواقفية و الفطمية و غیر ذلک صرح فی الجوابان
احد هما ان ما یرویه هؤلاء يجوز العمل به اذا كانوا ثقات فی النقل و ان كانوا مخطئين فی الاعتقاد
اذا علم مر اخذت منهم تسکیم بالدين فتخرجهم من الکذب وضع الاحادیث هذا کما یطیقة
جماعة عاصره و الا لیس هو عبد الله بن بکیر و سماعة بن محمد ان یخونی فضال من المتأخرین عنهم
و بنی سماعة و مر شاکهم فاذا علمنا ان هؤلاء الذين اشارنا اليهم ان كانوا مخطئين فی الاعتقاد
من القول بالوثق غیر ذلک كانوا ثقات فی النقل فما یكون طریقه هؤلاء جاز العمل به الجواب
الثانی ان جمیع ما یرویه هؤلاء اذا اخصوا بواحدة لا یعمل به و اما یعمل به اذا انضاف الى
رائهم رواية من هو علی الطریقة المستقيمة و الاعتقاد الصحیح فحينئذ يجوز العمل به فاما اذا انفرد
فلا يجوز ذلک فیه علی حال علی هذا سقط الاعتراض انتهى محصل جواب اولی است که ملاک امر است
و عدالت وثقة و صدوق بودن و می محتز بودن او را که کذب است پس هر که با مشرت باطنیه را علم بجواب اول

او هم سید باشد که عادل و ثقة و صدوق و محض را که در مجتنب از وضع حدیث است روایت از سید است
 اگر چه مخفی و اعتماد باشد و اگر اختلاف نیست روایت او مطرح و از درج اعتبار سزاوار است و بعد از سید
 بگوید نظایر او با آنکه مخفی را اعتماد بوده لیکن بعد از صدوق و ضبط و تحریر از آن اجتناب از وضع حدیث
 و تشکیک لاجرم تجویز عمل بر روایت این اشخاص نمیگردد و محصل جواب و تمسک بر روایت این جماعه بطریق متابعت و اقتداء
 و اگر با روایت این چهار روایت تشکیک به طریق مستقیم باشد منضم شود و مقبول است و اگر متغیر بر روایت باشد مطرح
 و متروک العمل است نیز و منوع و دیگر از مدعیه الاصول میفرماید و اما اذ کان الروای من فریق الشیعة مثل
 الفطحیة و الواقفیة و الناذ و سنیة و غیرهم نظیر فیما یرویه فان کان هذا الفرقة اعضداً
 اخر من جملة الموثوقین بحکم جلاله و ان کان هذا خبر مخالفه من طریق الموثوقین بحکم
 اطراح ما لخصوا و ایتداه العمل بما رواه الثقة و ان کان ما رواه لیس هذا ما یخالفه و لا یخالف
 من الطائفة العمل بخلافه ایضاً و جلاله العمل به انکار محض جافی زایت موثوق به و اما انما ان
 کان خطائی اصل الاعتقاد فلاجل ما قلناه علمت الطائفة باخبار الفطحیة مثل عبد الله بن
 بکیر و غیره و اخبار الواقفیة مثل سماعة بن محمد بن علی بن ابی حمزة و عثمان بن عیسی من بعد
 هؤلاء بما رواه بنو فضال بنو سماعة و الطاطریون غیرهم و اما لو یکن عندهم فی خلافه
 منصل این کلام است که روایات فطحیه و واقفیة ناویسید و ملاحظ میکنید اگر توفیق یابد فی دیگر از جهت آن جماعه
 که وثوق با آنها صاحب است و اما میثاقا عشریه باشد یا فتنه و بر روایت این جماعت واجب است و اگر از طریق است
 خبری یا فتنه مخالف روایت مبتدع باشد روایت مبتدع واجب الطرح و متروک العمل خواهد بود و اگر بطریق
 اثنا عشریه و ایتی موافق روایت مبتدع موجود نباشد و مخالف آن عظام و فقهاء بطریق اثنا عشریه امام معصوم
 نبود و در خصوص متاکر مبتدع عادل و ثقة و صدوق و محض را که در مجتنب از وضع حدیث است روایت مبتدع منوط
 شود و شیخ ابو القاسم صاحب شریع در کتاب معتبر غیر امامیه به گاه متفق باشد مطلقاً معتبر عندنا اگر چه
 و عدل باشد و لیس عقلی و روایتی امامیه مخالف روایت او نباشد و فرموده که عمل اصحاب بنفردان این بحث
 منوط است هذه عبارة الجواب اننا لا نعظم الى الحسن ان الطائفة علمت باخبار هؤلاء اتقي بحالهم
 الطائفة ویرین مقام و فرموده است که روایت فطحیه و واقفیة بشرطیکه ثقة و صدوق و محض را که در مجتنب
 از وضع حدیث باشد و مخالف آن و ایتی و اثنا عشریه معروف نباشد و باقریه علیه السلام مخالفتی داشته باشد مقبول

نقد

باعتبار

مقبول است الا انه عند جملة من الفضلاء لم يستنيز به من استقطا في وارشاد الساسي شرح صحيح بخاري في
 قاله قين الصديق في غير الداعية غيره فلا يلتفت اليه لانه لا بد من اطماع الناس وان لم
 يوافق احد لم يوجد ذلك الحديث الا عند مع كونه صادقا فهو زاعرا الكذب مشهورا
 بالتدريج عدم تعلق ذلك الحديث ببدايته فيجب ان يذعن ومصلحة في حصول ذلك الحديث
 ونشر تلك السنة على صحة الاجماع انتهى ونحوه المذكور في شرح الشرح ان الزيد على غير جين است
 والثاني وهو لا يفتي بدعته التكفير اصلا بل اختلافه وله اتفاقا وقد اختلف ايضا
 في قبوله ورد على ثلثة اقاويل اقبل يرد مطلقا سواء كان داعيا الى بدعته او لا سواء كان
 داعيا الى الكذب لانه في هذه المقالة ام لا هو بعيد قال ابن الصلاح وهو بعيد مباحدا
 للنشاف عن ائمة الحديث فان كلهم طائفة بالرواية عن المبتدعة في الدعاة وفي تصنيف
 كثير من اصحابهم في النواهد الا حصل الشك كثيرا على ما علم في نشر الرواية عنه فهو خارجا
 وقومها بدعته وعلى هذا فيكون ان لا يروى عنه ما يحسن شي يشار به فيه غير مبتدع قيل
 يقبل مطلقا اي سواء كان داعيا ام لا لكن بشرط ان يكون متقيا لان ندينه وصدق لهجة
 الذي علمه مدار الرواية يمنع من الكذب لا اذا اعتقد حل الكذب كما تقدم وقيل
 بغيره من لم يكن داعيا اليه لا يفتي به لان ثلثين بدعته قد جعله اي يبعثه على خريف الروايات
 وشيئا على يقتضيه من مذهبه وقد راجع الشئ يعي ويصم في الاجماع واغرب ابن
 حبان في ان يقبل غريبا على الاتفاق على قبول غير الداعية من غير تفصيل نعم الاكثر على
 قبول غير الداعية على ان يروى ما يقوى بدعته فيرد على المختار وبه صحح الحفاظ ابو احتياق
 ابراهيم بن يعقوب الجوزجاني شيخ ابى داود والنسائي في كتابه معرفة الرجال فقال في
 الرواة فمهمون ارفع اي يمتنع ماثل عن الحق اي عن السنة صادق للفتحة فليس فيه حيلة لان
 يوحى من حديثه ما لا يكون منكرا اذا لم يقويه بدعته انتهى ما قاله المتجه لان العلامة التي يسبها
 يرد حديث الداعية واردة في اذا كان ظاهر المروى يوافق مذهب المبتدعة ولو لم يوافق
 والله اعلم سوم اكمه معارضت باكمه وروايت معتبر في استنيز جماعة كثيرة انه كما ما استقام قابل يوفق
 وانكار ما است او يفرقه عن ما يوافق وروايت في فساد تقيده وانما صحيح وروايت في كونه صحيحا

اسماء خواجه که بخاری را در کتاب
توسعه از او نشان درایت
نموده اند

شیخ کردن پادشاه را در روایت
میرزا که در خواجه اشعار بود
اسماء صحابه که بخاری را در کتاب

بایست خصوصاً معجم بخاری که از تراجم الکتاب بعد کتاب مرسید انداز روایات آنما مست کمال خراج
والنواصب از انجمله مکرر موی این عباس که این فلکان در روایات الامامین ترجمه مکرر میگویدانه بروی وی
الخواجه و عهد الکریم شهرستانی در ملل و نحل هنگام قعه اداسمی خواجه ابتدا بعکس نموده و این معنی را بکشت
که او را پس نیست این ناعت بوده از انجمله عمران بن حطان که در خروج و حدیث اهل بیت علیه السلام درجه
عالی داشت اشعار در معجم این عهد انشا کرده بخاری ابو داود و نسائی از روایت میکنند شیخ عبدالحق و ابوی
در رجال شکوه میگوید عمران بن حطان قال العجلی تابعی بصرفقة قال ابو داود وليس اهل الا هواء
اصح حدیثا من الخراج و کان خارجا مدح ابن ملجم بروی عن عمرو بن مسمی و ابی ذر و جمع عنه
قناره و محارب بن ثار و غیره و بروی له البخاری و ابو داود و النسائی از روایت نموده و حوری است
که سرور در روایت معجم خواجه بود که از ابن عباس روایت نموده و حدیثی است از روایت میکنند شیخ و ابوی
در رجال شکوه میگوید بخنده الحوری که در فی جاء مع الاحول قال بخنده بن عامر الحوری الخفی
تابعی فری عن ابن عباس وی عنه کذاله ذکر فی کتاب محمد و ذکره المولف باب فسمه العنانه
عن یزید بن یزید قال کتب بخنده الحوری الی ابن عباس یسأله عن العبد الملوأ فیخضل المغمض
یقسم لهما الحدیث الحوری نسبة الی حوراء بمد بقصر اسم قویه بظاهر الکوفة اول جقاع
الخواجه فیما و خنده الحوری کان یقبهم انتهى از انجمله حریر بن عثمان جمعی است از رجال بخاری است و نسب
خروج و مرتبه علیا ترقی فرموده و به و حشمت امیه المؤمنین علیه السلام را نامزد میگفت و خود مثل اقرامی نموده
من علی را دوست میآورد که پدران و زوایا فیکشیدند و میگویند لهذا اسماء و لکمه اسماء که او را اسماء
معویه است و این قول او در میان غیره مذکور است و در تعزیه البغیة ابن حجر عسقلانی بر او گفته ثقة ثبت و فی النسخ
من المعرفان یزید بن هارون قال راایت رب العزة فی المنام فقال لی یا یزید که کتب حدیثه یعنی
حور بن عثمان فانه یسب علیا خطیب که از اعانم علمی بایست از تراجم بخاری و ابو داود ترجمه حریر بن عثمان
ذکر کرده و کفی بالله شهید از انجمله سده بن هند بن صفیانی شهر است که حاجی حوری بود و شیخ عبدالحق و ابوی
در رجال شکوه میگوید سمرقند بن حنظل صحابی مشهور که علی بن الحزیمه و الخواجه و من قال به و فی مد
و کان من الحفاظ المکثرین عن رسول الله صلی الله علیه و آله و از انجمله زید بن شعبه صحابی است متباین است
و کتب من الخواص که بخاری را در کتاب

ورسد که فرمود و حدثنای ابو بکر محمد بن داود بن سلیمان ثنا عبد الله بن محمد بن ناحیه ثنا رجاء
 بن محمد المعذبی شاعری و بن محمد بن ابی زریں ثنا شعبه بن مشعر بن ریاد عن علاقه عن عمه
 ان المغيرة بن شعبه سب علي بن ابي طالب فقال له اليه زيد بن ارفعة فقال يا مغيرة انك تعلم
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فحى عن سب لاصوات فلم تسب عليا وقد مات اراؤكم
 معاوية بن ابي سفيان که راسه ^{در بعضين} بنيت نبوى عليهم العمولة والسلام است و عدا و نهائى ابو
 باحضرت امير المؤمنين عليه السلام از غایت شهت محتاج به بیان است جنگ فید شاعر عدل
 بنفس و ففاق او است و سب حضرت امير المؤمنين عليه السلام را در عهد حکومت خود اختراع نمود و خود
 این کتاب سب منو و درم را بران ترخیص میکرد شیخ جلال الدین معوطی در کتاب بدو رسا و در روایت کرده
 که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام او را مخاطب فرمود و فرمود بنی انت السب علی الحدیث و نیز بعض
 مخاطب باین کلام معاویه بن نجیح است این نیز در منابع الاصول ^{در بعضين} است و روایت کرده ام و
 بن ابی سفيان امر بعدا فقال له ما صنعت ان تسب باقر فقال اما ما ذكرت فلا فاق الحق
 رسول الله فمن اسبه لان يكون في احد مني احب الي من حر النعم سمعت رسول الله يقول له
 و خلعت في بعض مغازيه فقال له علي يا رسول الله خلفتني في النساء و الصبيان فقال له
 رسول الله اما ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة بعدك و سمعته
 يقول يوم خيبر لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله قال
 فخطا و لنا فقال ادعوني عليا فاق له ارمد فقص في عينه و دفع الراية اليه فقبح الله
 عليه و لما نزلت هذه الآية ندع ابناءنا و ابناؤكم دعا رسول الله صلى الله عليه و
 عليا و فاطمة و حسنا و حسين فقال اللهم هؤلاء اهل انا و آلهم و بن الناحية است که از رسا می
 میغضبت حضرت امير المؤمنين عليه السلام در جنگ نین و درم را بر قاتل آنحضرت تحریض فرمود و خود
 بقاتل آنحضرت صف را گشت چون آنحضرت علیه السلام بر وی حمل آورد و تاب سطوت علمید بر وی نیاورد
 از غایت خوف و بر اس خود را از پشت زین بر روی زمین افکند و عورت خود را منکشف ساخت آنحضرت علیه السلام
 از نهیت دیار وی مبارک را زو کرد و انید و بفلسش نبرد و اوست انا بجملة بصرین الی ارطه است که او نیز از جنگ
 فغلان نبوت عليهم السلام و سکا امامت حضرت امير المؤمنين عليه السلام بود و در جنگ نین از خود مبارک

در روایت معاویه بن سب
 علی بن ابی طالب و سب کردن

ووزي باسفنوا اني شام بعزم محارب امير المؤمنين عليه السلام اسيب جلاوت ودرميان قاحت تاخسته
 كه انقضت اورا بر زمين انداخت عورت خود را كشت كرد و باي سيله جان بسلامت زد و باين همه جماعت
 و مردانكي به گاو بزن ست يافت و ملحق بدي اسد بن عباس را فرستاد و ابن عبد البر كه از شام بر علي بن الحسين
 و سفيان بن عيينه و بسير بن اوطاة بن ابي اوطاة القزقي يقال انه لم يسمع النبي صلى الله عليه و
 وسلم بن اوطاة عن النبي صلى الله عليه و سلم حديثان احدهما لا يقطع الا يادني المغازي
 والثاني الدعاء ان رسول الله صلى الله عليه و سلم كان يقول اللهم احسن عاقبتنا في الامور كلها
 واحسننا من خيري الدنيا و الآخرة وكان يني من عيان يقول فيه رجل سوء وقال ابو الحسن
 الدارقطني ابو عبد الرحمن بن اوطاة له صحبة و لم يكن له استقامة بعد النبي صلى الله
 عليه و سلم وهو الذي قتل طفيل بن عبد الله بن عباس النخعي في خلافة معاوية و هو عبد البر
 و قتل ذكر ابن الانباري عاصيه عن احمد بن عبيد بن عاصيه بن عجم بن ابي سفيان بن زهير
 بسير بن اوطاة الى النخعي اخبر عبد الله بن العباس اذ ذاك و هو عامل لعلي عليه السلام في كرب
 فدخل بسير النخعي فاني بن عبد الله و هما صفيان فذمهما الى خرة و كان بسير بن اوطاة
 من ابطال الطغاة و كان مع معاوية بصفين و امره ان يلقى عليا في القتال و قال الممثلة
 تمضي لقاء فلما طافك الله به و صرعه حصلت على دنيا و آخرة و لم يزل يشجعه و عينيه
 حتى راه فقصده في حرب فالتقى فصرعه على عرض لعلي عليه السلام منه مثل ما صرعه
 فمأذ كواله مع عمر بن العاص ذكر ابن الكلبي في كتابه في اخبار صفيان بن بسير بن اوطاة بان
 عليا يوم صفيان قطعته على صرعه فالتقى فلف عنه كما عرض له فمأذ كروا مع عمر بن
 العاص فمأذ اشعار ما كورة في موضع ما و في كل يوم فارس ليس تقم و عورته وسط
 العجاجة باديه و فلف لها عنه على ثنائه و ويخجل فيما في خلا معاوية و بدت ايس
 من عمر و قطع راسه و عورة بمرثيا احد حاذيه و فقولا العم و ابن اوطاة انظر
 سيدكم لا تليق اللثيث ثانيه و ولا تفرق الا الحيا و خصا كما هما كاتنا و الله للنفس واقية
 فلو اها لم تجو امر سنان و تلك بما فيها عود ناهيه و متى لقيا الخيل المغيرة صرعه و فمأذ
 و كونا بعدا حيث لا يبلغ القتي فخر كما ان التجارب كافيه و انما عمه اسد بن عمر كذا ريت حضرت

فمأذ عورة بن عمر بن
 بن ابي سنان كذا ريت
 بن ابي سنان

حضرت امیر المومنین علیه السلام با دو سنگ کاف نموده قناده و رزید و در وقت تسلط حجاج و در پیش او حاضر شد
گفت دست خود بپا تا بقرینت بخلاف و امامت عبد الملک بن مروان کبریم حجاج با آن تقصیر عتاد که با
الجبیت داشت گفت ویر و زان بیت علی قناده نموده بودی امروز آمد و کعبیت با عبد الملک بن مروان
بکنی دست من از بیت تو باز داشته شده اینک بای من حاضریت از آنجمله عبد القدر بن عمرو عاص و در جنگ
مصطفی بن شعیان معاویه و سران لشکر شقاوت اثرش مندرج بود و با و دشمنی با سواد الیان حضرت امیر المومنین
مخاربه می نمود و از آنجمله سائر اکثرین قاسم بن اصحاب جمل و صفین قاتل امام وقت نبوده و الحارثی را مستتر
میکرد و با و عتاد می رزید و با امام وقت جنگها می نمود و از آنجمله محمد بن ابی بکرست که الحارثی را امامت
می نمود و با امش قاتل نبود و با و عتاد می رزید و انواع امانت و تخلف با امام وقت یعنی عثمان بن عفان
رسائید شیخ عبد الحق بلوی در رجال مشکوٰۃ و ترجمه بلومی نویسد رزمی عن امه اسماء بنت عبد
غیرها من الصحابة و رمی عنه ابنه القاسم کثیرا و غیره من التابعین رزمی له النعمانی بن حاتم
حدیثا واحد اثنی ابی بکر مرسلان از آنجمله جماعت بسیار شیعیه که نکلامت و خلافت خلفای ثلاثه
و امامت ایشان قائل نیستند و با ایشان عتاد می رزندی ثین البنت از آنها روایت میکند و کتاب ایشان
از روایات آنها مکتوبست فیهی در کتاب میزان الاعتدال در ترجمه ابان بن تغلب میگوید انه شیع صلیک
صدوق فصدقه لنا و بدعت له و قال احمد بن حنبل ابی معین ابو حاتم انه ثقة و ذکرة
ابن عدی قال انه کان غالیا فی التشیع یعنی ابان بن تغلب شعیست بود و کلام و دقت است پس
صدوق او برای ما است و بدعت او برای اوست و احمد بن حنبل و ابی معین و ابو حاتم گفته اند که او ثقة است
و ابن عدی ذکر کرده که او در تشیع غالی بوده بعد از آن میگوید ان قبل کیف حکم بشفقة المبتدع مع
العدالة المناهية للبدعة ما خودة فی تعریف الثقة قلنا الغلو فی التشیع و التشیع بلا غلو کما
کثیرا فی التابعین تبع التابعین مع انهم کلهم كانوا من اهل الدین و الصدوق و النوع فلور در
حدیث هولاء مع کثر تمهضاع کثیر من الاثار النبویة و هذا مفسدة ظاهرة یعنی اگر گفته شود
چگونه حکم کرده شود مبتدع را که گفته است با آنکه عدالت که منافی بدعت است و تعریف گفته ما خودت میگویم
غلو در تشیع و تشیع بلا غلو در تابعین و تبع تابعین بسیار بود با آنکه همه آنها از اهل دین صدوق و ورع
بودند پس اگر حدیث همه اینهارو کرده شود بسیار از آثار نبویه ضائع کردند و این مفسد ظاهر است

[illegible]

لی بدلی سقند و با این همه در عرصه همه دانی کوس لمن الملکی نیز ندانند هلا نشی عجاب و مملکتی این اوست
و عوی سابق است که عجمه ائمه بن سکان را شرف و ادراک صحبت حضرت صادق علیه السلام حاصل نشده
چنان که عجم و جعفر و حضور است کلا یخین و لنعمه ما قبل الکل و کبک حافظه که سوم که در جرج کتب
عجمه و انا و دیت و سیر و قاریج که کور است که آنحضرت صلی الله علیه و آله حکم کرد و آن را با مروان از بدین
لیب علی با جریا و آله الف الف فقیه و سلام اخراج فرموده بودند و این معنی بعد تواتر معنی میسید و
و انوش بن العریض الملعود ابن الملعود ارشاد فرموده نیز صاحب شعیب و در ترجمه حکم بن العاص
نامیه بن عجمه اش بن عجمه مناف بن قحی القرشی الاموی عم عثمان بن عفان و ابو مروان الکامی نویسد
رسمی عن عائشة قالت لموان اذ قال فی اخیه عبدالرحمن ما قال الشهدان رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم لعن ابن العاص و انت فی جهنم و با این همه افعال شعیب بسیار از حد خارج شده و در جنگ کربلا
و را که نزد ابی سمنه از کاتب عجمه و از خیزش و شورش و در وقت بقتل رسانیده و در دست شعیب فرموده
کلا یخین العلماء الثقات فی ان مروان قتل طلحة یومئذین همه این امور در کتب اهل سنت موجود است
و با عجمای نیز با از روایت او درست بر نیاید و در صحیح بخاری و دیگر صحاح حقه و غیر آن روایات از پیوسته
نیز چون عاصم بن ابی بلتعنه افشای برادر آنحضرت علیه السلام نموده و در جنگا میکا آنحضرت عنایت فرمود
مصمم فرمود و در من کرد که کسی افشای این را نکند عاصم را کور بابل مکه نوشت ای گروه و دشمن غیر خدا
می آید شمار با لشکر می کشد لیل و سیر بخدا سوگند که اگر بیاید شمار آنها نصرت میدهد و او را خدا می و رستا
میکرد و اند و عده خود را پس فکر کنید بحال خود بنا بر ولایت آنحضرت فرمود که او را از مسجد بیرون کنند و مردم
یکی بعد دیگری دست بر پشت وی میزدند تا او را از مسجد بیرون کنند و او در این حالت بامید که آنحضرت بنا
او رحمت فرماید باز می نگریست و نظری روی مبارک آنحضرت می انداخت فرموده او را باز کردند و فرمود
من انبرم فودر که شتم و تو از خدای عزوجل مغفرت خواه و باید که دیگر کرد مثل این کار مگر می گذانی
مدارج النبوة نیز فرموده گویند که عاصم را کبار مهاجران و ارباب انش و پیشش بودند و این زلت از وی او سر
خفت آمد و آنحضرت او را با علی گری نزد متفرق ملک اسکن برید فرستاده بود و منتهی قال الفاضل الذی صاحب
ابو جعفر طوسی در عده می نویسد که الفسق با اعمال الجوراح لیس مانع من قبول الودایة اقول و بیستین
تشیع برین کلام هستی ناشی از جهل و بی فقه مقام و عدم اطلاع او بر اقوال علمای اعلام میقتضی است

۲۰۱
قال الکلی فی الصحاح فی
الطیلب الرابع عشر فی ان عجمه
الرافضه لا یثبت بدلیل من الغیبه
السلسله ان ان و الله شرف من الغیبه
بواو و اقامت عملی و ان قال ابو
الطیلب فی الله و الفسق با اعمال الجوراح
لیس مانع من قبول الودایة

که در روی اتفاق آنکه عملی فو قین عدالت شرط است و عدالت در عرف آنها عبارت از ملکه است و شخص
 که باعث و مایل شود و او را بر ملازمت تقوی مروت و امر و تقوی اجتناب از کبائر است و عدم اصرار بر صغائر و
 و تضرع تضرع است از بعضی خسائس و نقائص که مقتضای همت و درانگی نباشد مثل مباحات و نسیه و نما
 اکل و شرب و بازارد و بول و در شارع عام و مانند آن و در معنی کبیره اختلاف است بعضی گویند که کبیره
 گناهی است که خدا تعالی در کتاب عزیز و عید بعذاب بر آن فرموده باشد و بعضی گویند گناهی است که
 و در شرع حدی بر وی تعیین یافته باشد یا وعیدی واقع شده و بعضی گویند گناهی است که نبی از آن
 به لیل قطعی حد و یافته موجب تنگ حرمت دین گشته و بعضی گفته اند گناه کبیره هفت است و برین می
 استناد و روایات نموده اند از آنکه در صحیح بخاری صحیح مسلم از ابو هریره رضی است قال قال رسول
صلی الله علیه و سلم اجنبوا السبع الموبقات قالوا یا رسول الله هن قال الشرب بالله و السحر و قتل
النفس التي حرم الله الا بالحق و اكل الربوا و اكل مال الیتیم و التولی یم از زحف و ذنوب المحصنات
 المومنات الفاحشات و جماعه گویند که برگناه کبیره است بجهت اشتراک آن در مخالفت عام و نبی لیکن گاهی
 اطلاق کرده مشبه و صغیره و کبیره بر آن باضافه مافوق و ماتحت او بیس بوسه گفته اند و نیز در نسبت بر آن
 و کبیره است نسبت بنظر کردن و شبهت و محتاج به توضیح همین قول است چنانچه کلام امین الاسلام شیخ طبرسی
 مشهور است لیکن بعضی متأخرین تصریح نموده اند که علمای امامیه و رین باب اختلاف اند بعضی قائل
 بعضی از اقوال سابقه و بعضی اختیار کرده اند که گناهای همه کبیره اند و صف آن کبیره و صغیره و باضافه است
 و این قول را بر رئیس الطائفه شیخ مفید و ابن راج و ابی الصلاح و ابن ادریس و شیخ ابی طبری نسبت کرده و شیخ
 الطائفه در حاشیه الاصول نیز تصریح باین معنی کرده و فرموده است و علی اصلنا کل خطاء قلیل و کثیر و ظاهر
 این قول مقتضی است که در کتاب هر گناه رافع عدالت باشد چنانچه شیخ شهید ثانی قدس سره تصریح بآن
 فرموده شیخ بهائی طاب ثراه و ابی کلام آنها نموده و میفرماید قولهم العدل من یجتنب الکبائر و لا یصر
 علی الصغائر یعنی آن یاراد به آنکه اگر آن کفیر و الکبیر و لم یصر علی الا صغیره و هذا
 المعنی مانکان غیر مشهور و فهم لا یستطرون فی مصنفاتهم بل التعارف خلافه لکنه هو
 یقتضیه النظر بناء علی المذهب العداله علی ما یظهر من کلامهم ملکه تبعث علی کفر التفسیر
 عند توفاتهما و الا کجوع عدم الاصرار علی الا صغیر و الذنوب و انکان بکلیتها باینرا عند

عندهم لکن ليس کل کبيرة فحجة عن العدالة بل الکبيرة التي لم يکف عنها الا الاصغر منها
 والتي تبصر عليها انهم يظهر من ظاهر کلامهم ان العدالة لا یجامع من الذنوب الا واحد وهو
 اصغر الجميع ولعالمهم یریدون الاصغر من کل نوع من انواع الذنوب انکان نعيمه لا یحظر
 عما يشکال به حال شیخ طوسی نایب قدس درین مسأله که همه گناهان کبیره و الذنوب کبیره و صغیره و کبیرا
 باضافت است شخصی که از کبیرا بمعنی از معانی سابقه مجتنب باشد لکن اجتناب کبیرا بر این معنی در تحقق
 نباشد اطلاق فاسق میکنند بلکه بنا بر ملاح مشهور عدالت در تحقق است و مختار شش گانه چنین
 کس را که ثقة درین خود و مختار از کذب باشد روایتش مقبول است چه در قبول اخبار و عدم آن بر صدق
 و کذب را وی است و اجتناب از جمیع معاصی عدم ازاد درین باب غایب نیست ما نسب کاشی قدس الله
 در وافی میفرماید و بعد فای مدخل بفساد العقیده فی صدق حدیث المرء اذا کان ثقة
 فی مذهبه وای منافات للمذحیه بفضيلة ما مع المسامحة فی نقل الحدیث بر این قول
 مستلزم شناعتی نباشد بلکه بنا برین قول اگر عدالت از جمیع گناهان در روایت شرط باشد حدیث صحیح
 در نهایت قلت تحقق خواهد شد چنانچه بر نصف خبر مخفی نیست و اختلاف و در موعود عدالت کی از وجود
 اختلاف طلبی فوج حال مرجح و تعدیل و ایت است و نیز واضح گردید که جمیع بعضی علمای الهیست
 راوی شیعه را میشارند آن قبح نمودن او است بعضی صحابه را نه بجهت تحقق فسق و اقامه در و نزول امامیه
 و وجه اعتبار ساقط باشد پس آنچه از کتب رجال الهیست مانند بیان الاعتدال و السان المیزان و غیره
 و نهذیرت و دیگر کتب رجال الهیست بر عدم توثیق بعضی از رجال شیعه آورده و ساقط الایمان باشد
 و از و اثره صحت و سداد خارج دیگر آنکه مراوش شیخ طوسی از فاسق مجهول العدالت و ستور الحال است
 فاضل تبیین در روضه المتین میفرماید بعض المتاخرین اصطلاح علی ان مراده بالفاسق غیر معلوم
 العدالة و نزولین الفقهاء و این بیان و تفسیرها عدالت و در تحقق است چه عدل از و انباء عبارت است
 از کس یکم جرح و معروف نباشد و قبول کردن و ایت ستور الحال مختار رئیس الفقهاء الهیست البته
 است ملا علی قاری در شرح الشرح نخبه الفکر گفته و قد قبل روايته ای المستور جماعة منهم و حقیقه
 رضی الله عنه بغیر قید یعنی بصردون عصر ذکره السخاوی قبل ای بغیر قید التوثیق
 و فيه انه اذا وثق خرج عن كونه مستورا فلا وجه قوله بغیر قید و اخذ هذا القول

شدن ابو بدین پسین است شیخ طوسی مرتب ذیل الاحکام از حسین بن سعید روایت کرده عن القاسم بن محمد عن
 معاوية بن وهب عن عبد الرحمن بن حمزة عن زكريا بن ابراهيم قال دخلت على ابي عبد الله
 عليه السلام فقلت اني رجل من اهل الكتاب اني اسلمت وبقى اهل كلهم على النصرانية وانما
 في بيت واحد لم افرقه بعد اكل مطعامهم فقال لي يا كلون لحر الخنزير قلت لا ولكنهم
 لهم فقال لي كل معهم واشرب انهم كليني وركاني از معاوية بن وهب روایت کرده عن زكريا بن ابراهيم
 قال كنت نصرانيا فاسلمت وجمعت فدخلت على ابي عبد الله عليه السلام فقلت اني كنت
 على النصرانية واني اسلمت فقال اناي شئ رايت في الاسلام قال قل الله عز وجل ما كنت تد
 ما الكتاب ولا الايمان لكن جعلنا لا فورا يهدي به من يشاء فقال لقد هذا لانه توفى الله
 اهذ ثلاثا سل عما شئت يا بنى فقلت ان اموى ابى على النصرانية واهل بيتى وامى مكفوفة البصر
 فاكون معهم كل في القصر فقال يا كلون لحر الخنزير قلت لا ولا عيسونه فقال لا باس فانظروا
 فبرها فاذا ماتت فلا تكلمها الى عبدوك انت الذى تقوم بشاها ولا تخبرن احدا انك انتفى
 حتى تاتينى عني انشا الله فقال فانيته عني والناس حوله كانه معلم صبيان هذا يساله وهذا يساله
 فلما قدمت الكوفة الطفت لامى كنت اطعمها واغلى مرقوبها وراسها واخذها فقال لي
 يا بنى ما كنت تصنع من هذا وانت على بنى فما الذى امرى منك منذها جرت فدخلت
 في الحديقة فقلت رجل من ولد نسيما امرنى بهذا فقالت هذا الرجل هو بنى فقلت لا ولكنه
 ابن بنى فقالت يا بنى هذا بنى ان هذا من وصايا الانبياء فقلت يا امة انه ليس بكون بعد
 نسيما بنى لكنه ابنه فقالت يا بنى دين خير دين عرضة على فعرضته عليها فدخلت في
 الاسلام وعلمتها فصلت الظهر والعصر والمغرب والعشاء الاخرة ثم عرض لها عرض في الليل
 فقالت يا بنى اعد على ما علمتني فاعدته عليها فاقرت به وماتت فلما اصبحنا كان المسلمون
 الذين غسلوا وكنت انا الذى صليت عليها ونزلت في قبرها واكرموا بشئ انبت كه بعد شرف
 شدن ابو بدین استلام روایت کرده اند سلمت ومحمد ورمى مدار وچه فطرى الاسلام برون راوي
 شرطحت روایت نیت زیر که جمیع صحابه واکثر تابعین فطرى الاسلام نبودند حال انکه اجمع اهل
 برحت روایت اینها واقع است بالجمله آنچه گفته است از واره صحت وصداد خارج است بلکه مقدمه انکشاف

در کتب عابدات این قسم ساهد و ساقی بسیار واقع است و روایت از نصرانی و افولع کفار و رانها
موجود است از آنکه بعضی مطلقاً بشرت اسلام مشتق نشدند و حدیث ایشان روایت از وی میکنند و او را از
صحابی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می شمارند مانند عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب که او را ملاعب الالاسنه
نیز گویند شیخ عبدالحق دهلوی در بیان النبوه از ذکر حال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید عامر
مالک بن جعفر بن کلاب بن سید عامری کلابی بر بنی عامر بن صعصعه یفخ هر دو صداد و سکون عین جمله
و بر ملاعب الالاسنه نیز گویند و ذکر کرده است از روایت سلیمان بنی ابی جهم که می فرماید قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم الطاعون الغرق شهادة در استقبال بهمن مقدار ذکر کرده و گفته
که ذکر کرده است او را بر قاف و رصی به در احصا به در احوال می کلام بسیاری آورده و جماعه بسیار
مانند و از قسطنطین ابن شاکر و ابن شاهین غیر اینها را ذکر کرده که او را از صحابه شمرده اند و از ابو سعید خدری
آورده اند که ملاعب الالاسنه فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و طلب کرد و او برای در شکم
برادر خود پس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظرف شمره را پس بنوشانید او را شمره و به شد و بر چو
و دیگر نیز این حدیث را آورده که عامر بن مالک فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و التماس کرد
شمره را پس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و می طرف شمره را و نیز آورده که ملاعب الالاسنه آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم در تبوک پس عرض کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروی اسلام پیش قبول نکرد و می سلام را بعد از آن
بدید فرستاد سوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس فرمود آنحضرت ماقبول نمیکنم بهر چه مشرک را و در بعضی
حدیث ذکر تبوک نیست و همین قدر آمده که عامر بن مالک که او را ملاعب الالاسنه گویند نزد آنحضرت آمده عرض
کرد آنحضرت بروی اسلام را و قبول نکرد و بهر چه فرستاد و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبول نمیکنم
مشرک را و گفت عامر بن مالک بفرست با من کسی را که بخوابی از فرستاده های خود من پناه دهنده ام و او را پس
فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که روی را و ذکر کرده قصه چاه معونه را که سابق گفته است و گفت صاحب
اصحاب که احاطه کرده است کسی که شمره است او را از صحابه بخیری که واقع شده است از روایت آنکه
در سنت این صریح و اسلام را گفته است که آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و می سلام پیش و می سلام
و از بنی بکر که در آن عامر بن مالک صحیح بود پس نظر کرد آنحضرت بکس و ایشان را گفت تحقیق حاصل گردانیدم شما
این مرد را و اشاره کرد بکس و صحاک بن سفيان کلابی و گفت عامر بن مالک را تو عالمی بر جعفر و گفت ضیال گوشت

وصیت بکن با رسول الله صوبی چیز را پس دلالت میکند بر آنکه حاملین مالک عهد کرده اند از آن مسلمان شدن تمام شد
 کلام اصحاب شیخ عبدالحق بعد ذکر مفاد این عبارت میزاید تمام این قصه و قصه بر معونه در واقع است
 چهارم بجهت که در اینجا ذکر این ظاهرین مالک است گذشت و از اینجا معلوم میشود که دو فوق اسلام نیافت
 ولیکن حمایت و رعایت لشکر اسلام کرده و اینجا او را در عالم آن انحضرت ذکر کرده اند و ظاهر این عمل
 بجهت روایت اسلام دوست و الله بعد اعلم انتهى کلامه انوالی به مستعین کلام اصحاب نص است و آنکه
 روایتی در اسلام و نبوتیت و الا استلال آن روایت در اسلام اومی نمودند و بر روایت او استلال میکنند
 و استدلال روایت را صاحب تصانیف نموده میگوید که روایت از وی صحیح در اسلام نمی نیست
 پس عامل نبودنش بطریق اولی صحیح در اسلام او نخواهد بود چنانچه بر ضعف غیره نیست زیرا که بر اسلام
 را اومی جامع واقع است بخلاف اسلام حامل که اجماعی نیست پس استدلال بعمل نبودنش بر اسلام او
 باطل و مضحک باشد و بعضی از اینها بحث اند که اسلام آوردند و بعد از آن مرتد شدند در حالت ارتداد و اجماع
 بقا بصل او واجب پذیرند مانند ربعه بن امیه بن خلف حمی که در فتح مکه بشرف اسلام مشرف شد و در حجره الوداع
 و معسکریه با یون حاضر بود و بعد از تحال انحضرت صلی الله علیه و آله روایت حدیث نموده و در زمان
 خلافت نلیقه ثانی مرتد شده بر او مطلق کشته فصرانی شد و احمد بن حنبل برسد خود او روایت کرده است
 قال البخاری ما وقع لاحد فی مسندنا من ذکر حدیث بیعة بن امیه بن خلف الحمی و هو ممن سلم
 فی الفتح و شهد مع النبی صلی الله علیه و سلم حجة الوداع و حدث عنه بعد موته ثم لحقه الکفر
 فلعن فی خلافة عمر بالروم و تنص بسبب شئی غصبه يمكن توجیهه بعدم الوقوف علی قصه
 ارتداد او و قد قال شیخنا ما نصده و اخرج حدیث مثل هذا یعنی مطلقا فی المسانید غیر
 مشکل و لعل من اخرجه لم یقف علی قصه ارتداد او کذا فی شرح الشرح نخبة الفکر لما عاشر
 بر نصف خیر و انصح است که اعتذار سخاوتمندی غیر او در نهایت و همین مسافت است زیرا که قصه ارتداد ربعه بن
 امیه بن خلف حمی از مشاهیر قصص است و اکثر کتب سیر و احادیث مندرج است و واقف نشدن مثل احمد
 بن حنبل که را س رئیس محدثین است و هفت کلمه حدیث بیاد داشت باین قصه در کمال استبعاد است
 حصل سلیم از قبول آن است باینکه خالی از چند شق نیست یا آنکه احمد بن حنبل و قوف باین قصه داشت
 با وجود علم بان روایت کرده این معنی و دلیل آنست که مذاهب احمد و برین مسافت است که از کفار روایت شده

میتوان نمود و اگر مابین قصه باین همه اشتباهات و لغت و غلط و تحریف منطوق میشود و اگر باین قصه واقف بود
 لیکن از راه غفلت و جهل و ایت نمود و این امر عذر خواهد بود بعضی از علل آن امریست که در بعضی اسامی از ایشان
 بمقتضای ضعف طبیعت بشریه و تصور بین السیه در بعضی مواقع سهوی تصحیفی واقع شده باشد چه براه از
 مثل احمد بن حنبل که رئیس محدثین است و از بخت لک پنجاه هزار حدیث کتاب سند را انتخاب فرموده
 درین قصه که در نهایت شهرت است ایهام و اغفال واقع شود و اگر از علل ای شیعیه هم در بعضی اسامی ملاحظه
 که شد ترش نمایان مرتبه باشد اینها نا ایهامی و اغفال واقع شود و چندان بعید و مستبعد نخواهد بود و بعضی از علل
 که در اسلام آنها را از غفلت شده باز بحسب ظاهر و در هر که اهل اسلام داخل شدند مانند شعث بن قیس که بعد از
 مرگ گردیده بود و در عهد خلفه اول گرفتار شده اند و انکار اسلام نمود و جناب خلافت ماب اسلامش قبول
 فرموده و خود را در محمد از و اوج آوردند و در صحیح بخاری صحیح مسلم و جامع ترمذی و نسائی و ابوداود
 و ابن ماجه و مسند احمد و حنبل روایت او بخارج نموده اند و او را از جمله صحابه شمرده و حال آنکه در مطلقا با اتفاق منصفیه
 باعث خطا حاصل است و شافعی نیز در این باره مطلقا معطل میماند چنانچه فاضل عراقی در شرح الفیه
 تصریح باین فرموده و ده عبارت هان الرده محطه للعمل عندی حنیفه و نص علیه الشافعی
 فی الامم پس تاویل را بنفش شافعی و تفسیر او این قول شافعی بشرط اتصال او بروت مردود باشد و در جواب
 این در واقع افعال یعنی مرتبه را از جمله صحابه شمرده و ازین مرتبه روایت کردن توجیهات را یکیک بکار برده اند
 باینکه شمرده و از جمله صحابه از غفلت از حد او است و یا اطلاق صحابه بر بطریق توسع است باین معنی که او در
 طبقه صحابه است و حد را از روایتش برین وجه نموده اند که روایت از و بجهت جهل از رجال است یا روایت
 حدیثی است که او از صحابی دیگر روایت کرده یا بنا بر مذنب کسی است که تحمل در حالت کفر و او را در حال اسلام
 ترجمه میکند در شرح شرح نخبه الفکر از ملا علی قاری چنین واقع است ویدل علی رجحان الاول قصه
 الاشعث بن قیس فانه کان ممن ارتد و اتى به الى ابی بکر الصديق اسيراً فاعاد الى الاسلام
 فقبل ابو بکر منه ذللاً لاسی الاسلام و نزجده ای ابو بکر اخته و لم یخلف عمر ذکره فی
 الصحابة و لا یخرج احادیه فی المسانید غیرها و فیه انه کان ینفغان لا یكون فی
 المسألة خلاف مع انه خلاف فی ذلک فاعل مر ذکره فی الصحابة غفل عن ارتداد
 او لکنه فی طبقه الصحابة و من خرج حدیثه فیحفل ان یكون مر حمله بحاله و روحی حلیته

حدیثه الذي نقل عن غيره من الصحابة او على قول من يجوز الخلل في الكفر فلا داء في الاسلام
 والا فقد اصرح في شهادته بالولوية المستلزمة انه بطل ما رواه المرتد بغيره من الحديث
 فلا يجوز السماع منه ان يرويه عنه بعد ذلك انه وقال الحلي في حاشية شفاء العاصي
 بلا شعشع هذا لا يمتلئ السعة والحمل المسند قد اصرح بانه صحيح وهذا مما يقتضيه عند قول
 من يقول ان الردة انما تختص بشيطان يتصل بالموت اما من يقول ان الردة تبطل ان لم يتصل
 فلا بعيد هذا القول بل هو حنفية رضي الله عنه وفي عبارة الشافعي ما يدل على هذا كما
 قاله بعض مشايخي لكن الذي حكاه الرافي عن الشافعي انما انما تختص بشيطان انصالحا بالانوار
 والله اعلم انتهى وبعض النجاة انه كره بعد اسلام ظاهر في ثبوت وپناه منافقان فوه فغواي ما يضر احد
 شيئا الاظهر في قلنا ان سانه كلت روه از ايشان سر برين و على اني المست بنا بر اغراض از ايشان و انما
 اعراض من ايند مانند ابوسفيان بن يحيى شيخ عبدالحق و لم يوجي در مدارج النبوة انما استيعاب نقل كرده كه
 روايت ميكنند كه و في ثبوت وپناه منافقان بود از ان باب كه اسلام آورده و در جايلت منسوب به نب
 زنديقان و ديوان بود و حسن مي و في است كه ابوسفيان را كه بر ايمير المؤمنين عثمان وقتيكه رسيد
 خلافت بود حال انكه تا مينا شده بود بمرض قدس رسانيد گرديد است خلافت بسوي تو بعد از تيم
 و عدي بس بگويان شي امير را كه كان ان وقت ان كرك ملك من در بني يابهم بشت را و نه و نفع يابهم
 بزوي بروي عثمان رضي الله عنه و گفت بكن با تو تا آنچه بكند و بدر كرا و او را ايشان خود و ميشيخ و لم يوجي در
 كتابش كوره آورده كره است كه چون واقع شد در روز حنين هجرتي به مسلمانان ابوسفيان گفت بطلان
 انتهي روايت از و در صريح سده كور است از همه عبيد انكه ما اين همه اعتقادات شنيده بعضي الملوك با ميگويند
 اسلامش نيك شده بود و بهجت بطوع مخالفت كفر و نفاق كه در دانش رسني يافته بود و عمر فاروق از خزان
 او بطرف شام كرده ميدهشت چنانچه و اقدمي در تاريخ خود بان قضي فرموده ميگويه و اقبل الى المدينة
 من اهل مكة عظامهم و اكابرهم بالخيال و الحد يد الباس الشديد على اوالئهم ابوسفيان
 بن عكر بن حرب الفيدي بن هاشم و نظرائهم فاقبلوا يستاذنون ابا بكر في طرح الى
 الشام فكره عمر خو و هم الى الشام و قال ابوبكر كان هؤلاء القوم لنا في قلوبهم طراقة
 و حقا ئد و الحمد لله الذي كانت كلمة الله هي العليا و كلمتهم هي السفلى و هم على كفر

ومارد ويطهروا فورا لله بأفواههم ويأبى الله لأن يتوفروا ونحن نقول هذا ليس مع الله
 المتأخرى هم يقولون معه الهة أخرى فلما إن عز الله وديننا ونصر شر بعثنا السموخوف
 السبق لما سمعوا أن جندا لله قد نصر وعلی الروم اتونا لنبعث لهم إلى أعداء ليقاسموا
 السابقين المهاجرين أن نصار الصواب أن لا نفر بهم القصة بمعنى أن حملوا نكده ورجال تحملت
 كافر مودنه ما ند جبرین مطهر حج مسلم وخری وایت و موجود است انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم
 يقرأ في المغرب بالطور كان جاء في فداء أسارى بلاد قبل أن يسلم وفي رواية البخاري في ذلك
 أول ما قرأه إيمان في قلبي فخصيخ أنكم ما سبوا نكده كراي برابهم بعد شرف شدن او بدین اسلام وایت بنوده
 وراين امر باوجود وقوع شش ان محمد بن الحسن باجماع امت عیدی شناعتی نیت جناب سر کائنات علیه
 افضل التیمة الثمانية الزئیم واری بعد شرف شدن او بدین اسلام وایت فرموده انداگر تشیع فاضل
 ناصب برامید ویرن باید سماعی ورواجی داشته باشد قوم با بی را که درین از نسته علم فی و خروج برانوشته
 ورمده وانهام بیان اسلام ند میرسد که بر اهل اسلام بافتنا فی ناضل ناصب تشیع نمایند و بر طبق آنچه میگوید
 اقاوه فرموده لفظا باللفظ بگویند عجبت که از بعضی کافران وصرانی روایت کنند و او را از بیان صحابه
 میمانند مثل ترمذی الداری وری عنه بنیتم و سید محمد المصطفی وادرجوا تلك الرواية فی خبرهم
 الجواب الجواب ایت نموده انحضرت صلی الله علیه و سلم از ترمذی وری نصرانی از شایه اخبار است صحاح
 و دیگر کتاب معتبره تحریر نموده اند عجبت که از فطر جناب شیخ اب نكشته اگر چه استهماران معنی از نقل آن روایت
 بود اما بنا بر همینان قلوب متلدان حوام و کسورت استعظام این تشیع غیر وارود و فطر خاص عام مذکر آن
 روایت بطولها مبادرت نموده و حجج مسلم میفرماید حاتم عبد الوارث بن عبد الصمد و حجاج المشاعر
 كلاهما عن عبد الصمد اللفظ لعبد الوارث بن عبد الصمد قال حدثني ابي عن حماد عن الحسن بن الحسين
 بن دكان حدثنا ابن بريد قال حدثني عامر بن شراحيل الشعبي شعب هملان انه سأل افاطمة
 بنت قيس اخت الصفاك بن قيس كانت من المهاجرات الاول فقال حدثني حماد
 سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا تسنديه الى احد غيره فقال لي
 شئت لا فعلن فقال لها اجل حدثني فقال لي كنت ابن المغيرة وهو من خيار شباب
 قريش يومئذ فاصيب اول الجهاد مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما تأملت

تأملت خطبتي عبد الرحمن بن عوف في نفر من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم وخطبتي رسول
 صلى الله عليه وسلم على مولاة اسامة بن زيد كنت قد حدثت ان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم قال من احبني فليحجب اسامة فلما اكفى رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت امرى بيديك
 فانكفى مرشفت فقال انتقل الى ام شريك وام شريك ام راة هنية من الانصار عظمة النفقة
 في سبيل الله ينزل عليها الضيفان فقلت سافعل قال لا تفعل ان ام شريك امرأة كثيرة
 الضيفان فاني اكره ان يسقط عند خوارك او يكشف الثوب عن ساقبل فخيرى القوم
 منك بعض ما تكهين لكن انتقل الى ابى بن عمار عبد الله بن عمرو بن ام مكتوم وهو رجل
 من بني فزارة وهو من البطح الذي هوى منه فانتقلت اليه فلما انقصت عداق سمعته ينادي
 المنادي منادى رسول الله صلى الله عليه وسلم ينادى الصلوة جامعة فخرجت الى المسجد
 مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فكنست في النساء التي تلى ظهور القوم فلما قضى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم صلوته جلس على المنبر وهو يضحك فقال لليلزم كل انسان مصلاة
 ثم قال نذر ان اوجهتكم قالوا الله ورسوله اعلم قال انى والله ما جمعتكم لرغبة ولا
 ولكن جمعتكم لان عيوني الدارى كان جلائنا وانلجاء فبايع واسلمو وحدثني حديثا وافق
 الذي كنت احذركم عن المسيح الدجال حدثني انه مركب في سفينة بحرية مع ثلاثين رجلا
 من لحم وجماد فلعنهم الموج شمر في البحر ثم ارفعوا الى جزيرة في البحر حيث تغرب الشمس فجلسوا
 في قارب السفينة فدخلوا الجزيرة فلقينهم دابة اهلها الشعر لا يدون ما قبله من درجة مركبة
 الشعر فقالوا بل او ماتت قالت انا الجساسة قالوا وما الجساسة قالت ايها القوم انطلقوا الى
 هذا الرجل في الديرة فانه الى خبركم ولا شقاق قال لما سمعت لنا رجلا وقنا محان ان يكون
 شيطانه قال انطلقنا سرا حتى دخلنا الديرة فاخيه اعظم انسان بناه فطأ خلقا
 واشد ثاقا مجموعة يداه الى عنقه وما بين كنبه الى كنبه بالحد يد قنا ويداى قنا
 قد نذر على خبري فاخبروني ما انتم قالوا نحن اناس من بني كنانة فقمنا في قريتنا
 البحر حين غلظت فلعنهم الموج شمر افرأنا الى جزيرة فانا هذا فجلسنا الى قريتنا فاجل
 الجزيرة فلقينا دابة اهلها الشعر لا يدون ما قبله من درجة مركبة الشعر فقالوا بل او ماتت

٣١١

من قوله
 من قوله
 من قوله

من قوله
 من قوله
 من قوله

لا یخبره عدیه و فی الاقصاء المتاخرة یعنی جزم کردند بعضی محققین شافعیه بموجب علم بوجاهت نزد حصول ائمه
اعتقاد و آنچه بعضی محققین جزم بأن منوره غیر از فرزندان ساسانی تا آخره اتجاہ و مراجع ندارد و نوی فرموده
هنا صحیح یعنی بن کثرت و بی قاضی شهور از رجال ترمذی است نیز تجویز و ابرار بوجاهت و بی قاضی
میفرماید چیزی بن کثرت و بی قاضی شهور از رجال ترمذی است نیز تجویز و ابرار بوجاهت و بی قاضی
الحديث ولم يقع ذلك انما كان بيني والوالية بالاجازة والوجادة اخبر له التوماني
ووم انك ضمير شاذ لا راجع بمضمون بلية متقدمة است حديث ابي خالد شيذو له بران الطباط نادر و پیش از این
مثل باشد زیرا که مراد کتب از عدة من اصحابنا و است از اصحاب آن کتب نیست چنانچه زعم نموده است بلکه
از عدة من اصحابنا در هر مقام اشخاص علیحد و اند چنانچه خوشش رحمة الله علیه تصریح بآن فرموده و شراخانی
و دیگر علمای امامیه نقل از توفیه اند چه در کتاب کافی هر جاعده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی اقع است
مراد از عدة در اینجا معنی العطار و علی بن موسی الکلبانی و داود بن کوره و احمد بن ابراهیم و علی بن ابراهیم بن
باشتم است هر جا که عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن ابي خالد و توفیه مرادش علی بن ابراهیم و علی بن
بن عبد الله بن زینة و احمد بن عبد الله بن اسیه و علی بن الحسن است و هر جا که عدة من اصحابنا عن سهل
بن زیاد و روضه مراد و علی بن محمد بن علان که در کتب بهمان عنوان علی بن محمد المعروف بعلان اقع است
و محمد بن ابي عبد الله و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل کلینی است علامه علی در خلاصة الرجال میفرماید قال الشيخ
الصلوف محمد بن يعقوب الكليني في كتابه الكافي في اخبار كثيرة عدة من اصحابنا عن احمد
بن محمد بن عيسى قال المراد بولي عدة من اصحابنا محمد بن يحيى العطار و علی بن موسی الکلبانی
و داود بن کوره و احمد بن ابراهیم و علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن عبد الله بن
عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد فهم علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن عبد الله بن
اذنبه و احمد بن عبد الله بن اسیه و علی بن الحسن و کما ذکر است فی کتاب المشار الیه عدة من
اصحابنا عن سهل بن زیاد فهو علی بن محمد بن علان محمد بن ابي عبد الله و محمد بن الحسن و محمد
بن عقیل الكليني انتهى و فاضل استرآبادی نیز در کتب مجال خود ابر عبارت نقل فرموده بعد از آن میفرماید
النفخ علی علی محمد بن علان فی الرجال علی بن محمد المعرف بعلان و کما أنه علی بن محمد العلان
والظاهر ان محمد بن ابي عبد الله هو محمد بن جعفر لاسنك الملقبة وان محمد بن الحسن هو الصفا فلا

فلا يضر اذن ضعفه سهل مع وجود ثقة مع سهل في مقبلة انتهى بالكلية ان معنى لم يلج الى الاستاذ
 على كني من سوره انما ترضى بسعد وكنين الكواجره عنه من سوره بلال بن رباح بن صناعه علم دارايه
 تمام واراد زكرا كذا في تحقيقه على ما في التفسير في جمهور السحاب ما روته وقد راجعوا لنا ومنع من عمل است على الص
 بشروط امكن انما ودرس في دون من نودي رشح سلم فومود وفي الاستاذ المغض عن هوفلان عن فلان
 قال: ومن العلماء من سأل الشيخ الذي عليه العمل وقال: انما هي من احباب الحديث والفقهاء
 والاصول انه متصل بشرط كون المغض غير مدلس بشرط امكن لقاء من اضيف اليه
 اليهم بعضهم بعضا انتهى ببشراف تحقيقه على ما روته ان من حكم اعتبارا بشرط امكن لقاء
 نموده كذا يا واصل امكن انما ثبتت انما شرطت يانه الى غير ذلك اول مذهب علي بن مري وداوود
 صير في وشارب في شافعي مجموع في تحقيقه است ووم مذهب جميع انما است وسلم به من باب اختياره
 ووجوه في جامع بيان نموده والشراسا في صحيح او تكملة عنده است به حينه راجع صحيح سلم صحيح ابن قول
 سبكه الطين في طلب نفيد انما الزا اطلات فينه تشيده بذكر عبارات او بطولها ما روت نموده ويشوق
 في و اخر مقدمه كتابه ما هذا انصه باب يصح به رواية الرواة بعضهم عن بعض والتنبية
 على من غلط في ذلك قد تكلم في مفتاح الحديث من اهل عصرنا في تصحيح الاسانيد وتقسيمها
 يقول لوضربا عن حكايته وذكر فساد اصحاح الكافي يا متينا واذها صحتها اذا لا عرض
 عن القول المطرح اجري لاماته واخل اذ كفايله واحدا ان يكون لك تنبيها للجهال عليه
 غير انها خوفنا من شر ورا عواقب واعترا الجملة حداث الامور الى اعتقاد خطا في الخطئين
 والاقوال الساوقة عند العلماء الكشف في فساد قولهم رد مثالبه بقدر ما يليق بها
 من الرد اجبا على انما واحدا للعاقبة انشاء الله تعالى في زعم القائل الذي افتخما الكلام
 عن الحكاية عز قوله والاخبار عن سوء رايته ان كل اسناد للحديث فيه فلان عن فلان
 وقد احاط العلم بانما قد كانا في عصر واحد جاؤا ان يكون الحديث الذي يروي الراوي
 عن مري عنه قد سمعه عنه وشافه به غير انه لا تعلم له منه سمعا ولم ينفذ في
 شيء من الروايات انما التقياط او تشافها احد يشان الحجة لا تقوم عند بكل خبر
 هذا المحي حتى يكون عند العلم بانما قد اجتمع عامر في همامرة فصاعدا وتشافها بالحديث

٢١٥

في باب هذه العبارة
 على اصل نسخة صحيح سلم

بينهما او برود خبر فيه بيان اجتماعهما او تلاقهما مرة مرجحهما فافوقهما فان لم يكن عنده
علم ذلك لم نأت به رواية فخير ان هذا الراوي عن صاحبه قد افقته مرة وسمع منه شيئا
لم يكن في نقله اخبر عن روى عنه طرزالا والامر كما وصفنا حجة وكان الخبر عنده موقوفا
حتى يرد عليه سماعه منه الشيء من الحديث قل او اكثر في رواية مثل ما ورد وهذا القول
يرحم الله في الطعن في الاسانيد قول مستحدث غير مسبوق صاحب اليه ولا مساعده
من اهل العلم عليه ذلك ان القول الشائع المتفق عليه بين اهل العلم بالاجاز والرواية قويا
وجد يدان كل رجل ثقة روى عن مثله حديثا وجازئ يمكن له لقاءه والسماع منه لكونهما
جميعا في عصر واحد ان الروايات في خبر قط انهما اجتماعا ولا تشافيا بسلام فالرواية ثابتة
والحجة بها لازمة الا ان يكون هناك دالة بيينة تشهد بان هذا الراوي لم يلق من روى عنه
او لم يسمع منه شيئا فاما الامر فهو على الامكان الذي في فسرنا فالرواية على السماع ابدل حتى يثبت
الدالة التي تبيننا فيقال لمخترع هذا القول الذي في صفنا مقالته والذريعة قد عطيست جملة
قولنا ان خبر الواحد الثقة عن الواحد الثقة حجة يلزم به العمل ثم ادخلت فيه الشراجه
فقلت حتى نعلم انما قد كانا التقي مرة فصاعدا وسمع منه شيئا ففعل بهذا الشرط الذي
اشترطته عن احد يلزم قوله والا فله رد ليل على ما نزعتم فان ادعى قول احد من علماء
السلف بما نزعتم من ادخال الشرطة في تثبيت الخبر طوبى به ولن يجيد هو ولا غير الى الجاهل
سبيلا وان هو ادعى فيما نزعتم ليل لا يمتحج به قيل له وما ذلك الدليل فاقل قلته لا في جرد
رواية الاخبار فلما وجدنا يروى احدهم عن الآخر الحديث ولما عايناه ولا سماع منه شيئا
فلما اتهموا استخاروا رواية الحديث يلزم هكذا على الارسل من غير سماع والمرسل من الروايات
من اصل قولنا وقل اهل العلم بالاجاز الذين حجة احتجت لما وصفت من العلة الى البحث
سماع راوي كل خبر عن روى به فاذا اتاهمجت على سماعه منه لا في شيء ثبت عندى بذلك
جميع ما يروى عنه بعد فان عرب على معرفة ذلك وقفت الخبر ولم يكن عندى موضع
حجة لا مكان الارسل فيه فيقال له فان كانت العلة في تضعيف الخبر وترك ذلك الاحتجاج
به امكان الارسل فيه لم يمان ان لا تثبت اسنادا معضنا حتى تروى فيه السماع من اوله

اوله الى اخره وذلك ان الحديث الواحد علينا باسناد هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة
 رضي الله عنها فبقين نعلم ان هشام قد سمع من ابيه وان ابا له قد سمع من عائشة رضي الله
 عنها كما نعلم ان عائشة قد سمعت من النبي صلى الله عليه وسلم وقد يجوز ان الذي نقل هشام
 في رواية يرويها عن ابيه سمعت او اخبرني ان يكون بينه وبين ابيه في ذلك الرواية انسان
 اخر اخبره بها عن ابيه ولو يسمى هو من ابيه لما احب ان يرويها من سلا ولا يسند هالي
 من سمعها منه وكما يمكن ان في هشام عن ابيه فهو ايضا ممكن في ابيه عن عائشة رضي الله
 عنها وكذلك كل اسناد حديث ليس فيه ذكر سماع بعضهم من بعض وان كان قد عرفت
 في الجملة ان كل واحد منهم قد سمع من صاحبه سماعا كثيرا فاجاز على كل واحد منهما ان ينزل في
 بعض الرواية فيسمع من غيره عنه بعض احاديثه ثم يرويه عنه احيانا ولا يسمى من
 سمع منه ويشط احيانا فيسمى الرجل الذي حمل عنه ويترك الاسماء اقلنا من هذا موجود
 في الحديث مستفيض من نقل ثقات المحدثين ائمة اهل العلم وسند ذكر من رايهم على الجملة
 ذكرنا هذا استدلالا على اكثر منها ان شاء الله فخرج لان ابوب الجحستاني وابن المبارك
 وكيعا وابن غير وجماعة غيرهم يروي عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها
 كت اطيع رسول الله صلى الله عليه وسلم واخبره باطيقا اجدا وروى هذا الرواية
 بعينها الميث بن سعد داود بن العطار وحيد بن الاشعث وهيب بن خالد ابواسامة عن هشام
 قال اخبرني عثمان بن عروة عن النبي صلى الله عليه وسلم يروي هشام عن ابيه عن عائشة
 قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اعتكف يدني الي ناسه فارجله وانا حائض في ايامي
 ما لك بن ابي الزهري عن عروة عن عروة عن عائشة رضي الله تعالى عنها عن النبي صلى الله
 عليه وسلم يروي الزهري عن صالح بن ابي حسان عن ابى سلمة عن عائشة كان النبي صلى الله عليه
 وسلم يقبل هو صائم فقال شي بن ابي كثير في هذا الخبر في القبلة اخبرني ابوسلمة بن عبد الرحمن
 بن عمرو بن عبد العزيز اخبره ان عروة اخبره ان عائشة رضي الله عنها اخبرته ان النبي صلى
 عليه وسلم كان يقبلها وهو صائم يروي بن عيينة وغيره عن عمرو بن دينار عن جابر قال اخبرنا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لحوم الخيل ونهنا عن لحوم الهلية ورواه حماد بن زيد

عن عمرو بن بريح بنار عن محمد بن علي عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم وهذا الخبر في الروايات كثيرة
يكثر نقلها وفيها ذكر أنها كناية للنبي صلى الله عليه وسلم فإذا كانت العلة عند من صنفنا قوله قبل لم يكن
للحديث توهينه إذا لم يعلم الراوي قد سمع عمرو بن بريح عنده شيئا المكان إمكان الإرسال
فيه لزمه ترك الاحتجاج في سداد قوله برواية من يعلم أنه قد سمع من عمرو بن بريح عنده
في نفس الخبر الذي فيه ذكر السماع لما بينا من قبل عن الأئمة الذين نقلوا الأخبار عنه كما
لهم نارات يرمون فيها الحديث أرسالا لا يذكرون سمعوه منه وتارات يشتطون فيها
فيستندون الخبر على هيئة ما سمعوا فيخبرون بالنزول فيه إن نزلا وبالصعودان صعودا
كما شرحنا ذلك عنهم وما علمنا أحدا من أئمة السلف من يستعمل الأخبار ويتفقد صحة الحديث
وسمها مثل أيوب البجستاني وابن عوف مالم يروا من شعبة بن الحجاج ويحيى بن سعيد
القطان عبد الواسع محمد بن يعقوب من أجل الحديث وما موضع السماع في الأخبار
كما ادعاه الذي صنفنا قوله من قبل وإنما كان تفقد من بعدهم سماع رواية الحديث من
روى عنهم إذا كان الراوي ممن عرف بالتدليس في الحديث واشتهر به فحينئذ يبحثون عن عماد
في رأيه وتفقدوا ذلك منه حتى تنزاح عنهم علة التدليس مما ينبغي ذلك من غير شك
على الوجه الذي روي عن من حكينا قوله فاستمعنا ذلك من أحد من أصحابنا ولم نسمع من الأئمة
فمن ذلك أن عبدا لله بن يونس لا نصاري قد روى النبي صلى الله عليه وسلم قد روى عن الحسن بن
وعلى مسعود الاتصال وعمر كل واحد منهما حديثا يسند إلى النبي صلى الله عليه وسلم وليس
رأيتهم عنهما ذكر السماع منهما ولا حفظنا في شيء من الروايات أن عبدا لله بن يونس قد
حدثه أبا مسعود حديث قطولا وجدنا ذكر رأيه أياها في رواية بعضها ولم نسمع
من أحد من أهل العلم من مضى ولا من أدركنا أنه طعن في حديث الخبرين اللذين رواهما عبدا
بن يونس عن حديثه وأبو مسعود بضعف فيهما بل هما ما أشبههما عندنا من لا قبلنا من أهل
العلم بالحديث من الأئمة لا يتركون استعمال ما نقلنا ولا احتجاج بما انت من سائر
وهي في عموم حكينا قوله قبل وأهية مهيئة حتى يصيب سماع الراوي عمرو بن بريح في لود هينان
الأخبار الاحتجاج عند أهل العلم من يعم هذا القائل ونخصيها بغيرنا عن نقض ذكرها

ذكرها واحصلها كلها ولكننا احببنا ان نصيبها على ان يكون سمعة لما سكتنا عنه منها وهذا
 ابو عثمان النهدي ابو رافع الصائغ وهما ممداران الجاهلية وصحاب سول الله صلى الله
 عليه وسلم من البدرين هلم جرا ونقلنا عنهم الاخبار حتى نزلنا الى مثل ابي هريرة وابن عمر
 ودونهما وقد اسند كل واحد منهما عن ابي بن كعب عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا لا يسمع
 في رواية بعينها انما علمنا انما او سمعنا منه شيئا واسند ابو عمر والشيباني وهو من ادراك الجاهلية
 وكان في من النبي صلى الله عليه وسلم رجلا وابو عمر عبد الله بن خبزة كلاهما عن ابي
 مسعود الانصاري عن النبي صلى الله عليه وسلم خبرين واسند عبيد بن جبير ام سلمة راجع النبي
 صلى الله عليه وسلم عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا وعبيد الله بن من النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلم عن ابي مسعود الانصاري عن النبي صلى الله عليه وسلم ثلاثة اخبار واسند عبد الله بن
 بن ابي ليلى قد حفظ عن ابي الخطاب صاحب عليا رضي الله تعالى عنه عن ابي بن مالك عن
 صلى الله عليه وسلم حديثا واسند اربع بن جراح عن عمران بن حصين عن النبي صلى الله
 عليه وسلم حديثين وعن ابي بكرة عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا وقد سمع ربي عن علي بن
 ابي طالب روى عنه واسندنا نافع بن جبير بن مطعم عن ابي شرح الخواص عن النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلم حديثا واسند النعمان بن ابي عياش عن ابي سعيد الخدري ثلاثة احاديث عن النبي
 صلى الله عليه وسلم واسند عطار بن يزيد اللبي عن نعيم الدار عن النبي صلى الله عليه وسلم
 حديثا واسند سليمان بن يسار عن ابي نافع بن خديج عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا
 واسند محمد بن عبد الرحمن الجعفي عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم احاديث
 هؤلاء التابعين الذين مضى واثرهم عن الصحابة الذين سميناهم لم يحفظ عنهم سماع علمنا منهم
 في رواية بعينها ولا انهم لقوم في نفس خبر بعينه وهي اسانيد عند ذوي المعرفة بالاخبار
 والروايات من صحيح لا تخلو وهم في انفس خبر بعينه ولا تمسوا فيما سماع بعضهم من بعض
 اذ السماع لكل واحد منهم من صاحبه غير مستكمل كونه جميعا كان في العصر الذي تفقوا فيه
 وكان هذا القول الذي حدثه هذا القائل الذي حكينا في توهين الحديث بالغة
 التي وصفنا قيل من ان يرجع عليه ويشار ذكره او كان قولا عهدنا وكلاما خلقنا

احد من اهل العلم سلفه يستنكره من بعد هم خلف فلا حاجة بنا في ذكره باكثر مما نحن
 اذ كان قد اقام المقالة وقال بما القدر الذي صفناه والله المستعان على دفع ما خلف
 مذهب العلم وعلیه التکلان لاحول ولا قوة الا بالله واکثر تعريض اربابنا واکثر تعريض
 بعضی از اربابنا واکثر تعريض بعضی از اربابنا که موهم جمالت راوی است آن نیز صحیح البطلان است زیرا که
 جمالت در صورتی متحقق میشد که کلینی نصیح بر او راوی فرمود و بعد از بیاض و تبیین مرام جمالتی نماید محض
 اختصار این لفظ اختیار فرمود و بهجت رفع اشتباه تعیین ارباب و تبیین مرام نمود و مطلقا شغنی
 درین نیست حال آنکه مثل آن صحیح مسلم و روایاتی از ائمه در باب النبی عن اتباع من شباهت القرآن فرمود
 حدیثا عن ارجحنا بنی سعید بن مریه قال اخبرنا ابو عسان هو محمد بن مطرف عن بنی
 اسلم عن عطاب بن یسار بهذا الاسناد و نحوه نووی شرح صحیح مسلم میفرماید که حدیثی است
 از عطاب بن یسار که در این حدیث المقتطوعة فی مسلم و هی اربعة عشر هذا اخرها
 قال القاضی قلنا المانزری با علی الغسانی الجبائی فی تسمیة هذا مقطوعا و هی تسمیة باطله
 انما هذا عند اهل الصنعة من باب ایه المجهول و انما المقطوع منه ما حذف منه راوی
 قلت و تسمیة هذا الثاني ایضا مقطوعا عجزا انما هو منقطع او من عند الاصولیین الفقهاء
 و اما حقیقه المقطوع عند هما الموقوف علی المتابعی فمن بعد هم قولاه او فعلا او نحوه یا
 روایت مجهول بشما و تملای اعلام مانند قاضی نووی و غیر هم در چهارده موضع از صحیح مسلم واقع است
 نیز مسلم شرح او بیان کرده فرموده اند بخلاف کلینی که تصریح بر او فرموده پس احق فی تشخیص و برین باب مسلم
 و نظری باشد که کلینی و نهایت آنچه در معرض جواب از طرف مسلم و بخاری را مثال این مواقع میگویند نیست که در
 احادیث را بطریق متابعت تخریج نموده اند این جواب ملا علی قاری فی تعییف تزییف فرموده در کتاب
 میگوید و ما بقوله الناس من روی له الشیخان فقد فاز القطرة هذا ایضا من التجاهل و التسلل
 فقد روی مسلم فی کتابه عن اللیث عن ابی مسلم و غیره من الضعفاء فقولوا انما روی عنهم
 و کتابه لا اعتبار و الشواهد المتابعات و هذا لا یتقوى لان الحفاط قالوا لا اعتبار او متبرک
 بهما حال الحدیث و کتاب مسلم التزم فی وجهه فکیف یتعرف حال الحدیث الذي فیہ بطرف
 ضعیفه و اکثر متابع تعریض بر عرش وقوع لفظ شیخونه است این نیز از آنهاست که بهره از شعور تحصیل دارند

سادها الاغلب است چنانکه تمام الفاظ تعلیله بیاورد و جمع و دیگر صحیح است و رو یافته مانند لفظ ما بنشین گفت
 به مشوب چه را بپوشیدیم سوخت ما بنشین است و بر او لا و او نیز جاری شده و مانند از و نشود که تعلیل به است
 چهارم آنکه قول و اکثر اخباری که فیما بینهم من هذا القبیل نیز محض فطرت است زیرا که اگر او او نیست در
 اکثر ان لفظ عدّه من اصحابنا واقع شده است غلط محض است و اقرب است و بر تقدیر تسلیم با وجود افضاح
 و ارم و تعیین تبیین بهام و برادر این لفظ که شعرا و جهالت است شناختی نیامد و اگر مدعی اقلیت
 که اکثر اخبار که بطریق عمنه روایت شده اند کتب است که جهت شدت تقیه بطریق معموله روی نشده
 اخبار بطریق و جرات از آنها ما خود نموده با سلب غنچه بیان نموده اند نیز در حیز است بحدود
 بغیر دلیل و سند معنی نیست نیز گمان و اخفای کتب مع غنچه جهت تقیه از بعضی مشایخ امامیه بوقوع آمد
 نه از اکثر امامیه پس قیاس اکثر بعضی از حیزه سدا و خارج باشد و اگر او نیست که در سلسله حمایت آمده
 بغیر عنقه طریقی و دیگر از تحریف و اخبار و اثبات مسلک نیست و حیزه من است و دلیل جماع عدم مطالعه
 او است کتب امامیه را چه و اکثر کتب حدیث مانند اکثر معانی شیخ و موت و دیگران اکثر احادیث
 بطریق تحریف و اختیار و انبیا واقع اند و حیزه این معنی بر ناظران کتب امامیه اقلی است با ششاد و در
 بنا بر اطمینان قلوب عوام بر حیزه حدیث میادرت نموده میشود و از انبیا شیخ و موت و کتب بنامی
 الاخبار میفرماید حدیث المظفر بن جعفر بن المظفر العاوی السمرقندی فی حدیث الله عنه قال حدثنا
 جعفر بن محمد بن مسعود العباسی عن ابيه قال حدثنا احمد بن احمد قال حدثني سليمان
 بن الحبيب قال حدثني الثقة قال حدثنا ابو جعفر حجة بن حمزة بن صدقة قال قال لي رجل من امة
 وكان زيدا يقالي جعفر بن محمد عليه السلام فقال قل الله عن رجل في كتابه المصلي
 شيء اراد بهذا و اى شيء فيه من الاحلال و الاحرام و اى شيء فيه مما ينفع به الناس قال فاعتناظ
 من ذلك جعفر بن محمد عليه السلام فقال مسلكي حكاك لافك احل اللام ثلثون بالمعبر
 اربعون والصاد تسعون كم معل قال الرجل حدثتوني مائة فقال له جعفر بن محمد عليه السلام
 انقضت سنة احدا وستين مائة انقضت مائة احبابك قال فظننا فلما انقضت سنة
 احدا وستين مائة يوم عاشوراء دخل المسودة الكوفة و ذهب ملكهم في ذلك يوم كبري
 حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني رضى الله عنه قال عبد الله بن يحيى الجعفي

قال أخبرنا محمد بن بكير قال قال حدثنا جعفر بن محمد بن عمار عن أبيه قال حضرت عند جعفر
محمد عليه السلام فدخل عليه رجل يسأله عن كهيص فقال عليه السلام كان في
شيعتنا ما دام لهم يابزون لهم عين عالم باهل طاعتنا صامد في لهم وعدهم حتى يبل
بحر المنزلة التي وعدنا اياهم في بطن القنار فنجيم انك ابو اسحاق ابراهيم بن سفيان يابون صحح مسلم تمامه
مسلم ابون بريق فوات وسامع ان مسلم اخذ منه وده لملكه چند جزوا اما كن متفرقة بغير سماع فوات بريق و جاذ
يا اجازت اخذ منه بنابرین تغییر مجاول را میرسد گوید که بنابرین انکب شیخ خود روایت کن در
کتاب نسبت ان روایت بشایخ نیست و اینها میگویند که نسبت این اجازات بشایخ ثابت و درست است
لیکن این شایخ نابوشده و شنیده این روایات و اجزایا باریق سماع و فوات روایت ننموده و کار قر
مسلم و مسافه شدند بعد از مردن این شایخ این اجزایا روایات ما رسید بقراین دریافت که این اجزایا
روایات اصحیح است و درین جا عقل کار باید فرمود و وثوق این روایات باید نمود و مثاله ما قال
النفوی فی شرح المسلم قال الشيخ اكاام ابو عمر و بن الصلاح اعلو ان لا يراهي من سفيان
في الكتاب فاما يسمعه من مسلم يقال فيه اخبرنا ابراهيم مسلم و ائمه كذلك ان عن
اما ابون بريق الوجادة وقد غفل اكثر الرواة عن تبين ذلك وتحقيقه في هذا يستهوي تسميها
و اجازاتهم غير هابل يقولون في جميع الكتاب اخبرنا ابراهيم قال اخبرنا مسلم و هذا لقوت
في ثلاثة مواضع محقة في اصول معتدة فاولها في كتاب الحج في باب لحق والقيص
حديث ابن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال حر الله المخلقين
بروابة ابن غير فاشهدت عندنا في اصل الحافظ ابى القاسم الدمشقي ما صورته اخبرنا
ابراهيم بن محمد بن سفيان عن مسلم قال حدثنا ابن غير حدثنا ابى جندب عبيد الله
عن الحديث وكذلك في اصل خط الحافظ ابى عامر العبدى لا انه قال حدثنا ابو اسحق
و شاهدت عندنا في اصل قد يوم ما خذ عن ابى جندب الجلودى ما صورته من ههنا فوات
على ابى احمد حدثنا ابراهيم عن مسلم كذلك ان في كتابه الى العلامة قال الشيخ رحمه الله
وهذه العلامة هي بعد ثمان و رقوات و نحوها عند قول حديث ابن عمر رضي الله عنه
ان الله صا الله عليه وسلم كان اذا استوى على بعدة خارجا الى سفر فذكر ثلثا و عهده

وعندها في الاصل الماخوذ عن الجلودى ما صورته الى هنا قرأت عليه يعني على الجلودى
 مسلم ومن هنا قال حدثنا مسلم وفي اصل الحافظ ابن القاسم عند شيخه من هنا
 يقول حدثنا مسلم وان هنا شك القات الثاني لبراهيم اوله في اول الوصايا قول مسلم
 حدثنا ابو خزيمة زهير بن حرب محمد بن المنبث في حديث ابن عمر ما حث امرئ مسلم له شئ
 يريد ان يوصى فيه الى قوله في اخر حديث رواه في قصة خويصة ومحبة في قصامة
 حدثني يحنون بن منصور بن ثعلبة بن عمر قال سمعت مالك بن انس يحدث وهو مقفار
 ورفات ففي الاصل الماخوذ عن الجلودى في الاصل الذي بخط الحافظ ابن عامر العبدى ذكر
 انما هذا القول عند اول هذا الحديث وعنه قول ابراهيم ثنا مسلم وفي اصل الحافظ ابن القاسم
 الدمشقى شبه التردد في ان هذا الحديث داخل في القوات او غير داخل فيه ولا اعتمادا
 على الاول القات الثالث اوله قول مسلم في حديث الامارة والخلافة حدثني زهير بن
 حرب حدثنا شبابة حديث ابن هريزة عن النبي صلى الله عليه وسلم انما الامامة
 ويمتلى قوله في كتاب الصيد والدبا يخج حدثنا محمد بن مهران الرازي حدثنا ابو عبد الله
 حماد بن خالد الخياط حديث ابى ثعلبة الخنسي اذا رويت بسهم فبن اول هذا الحديث
 عا د قول ابراهيم حدثنا مسلم وهذا القوات اكثرها وهو نحو ثمان عشرة ورقة في اوله
 بخط الحافظ الكبير ابى حازم العبدى النيشاپوري وكان يروى الكتاب عن محمد بن يزيد
 العدل عن ابراهيم ما صورته من هنا يقول ابراهيم قال مسلم وهو في الاصل الماخوذ عن
 الجلودى في اصل ابى عامر العبدى في اصل ابى القاسم الدمشقى بكلمة عن هكذا في القات
 الذي سبق في الاصل الماخوذ عن الجلودى في اصل ابى عامر واصل ابى القاسم ذلك مثل
 كونه مني لى عن مسلم بالوجادة ويحتمل الاجازة ولكن في بعض النسخ التصريح في
 بعض ذلك او كله يكون ذلك عن مسلم بالاجازة والله اعلم هذا الخبر كلام الشيخ الفاضل
 الجليل شمس المكة كتب بعضي از مشايير شيوخ وفقهائى شافعية وانما ظننا انهم في قيس انهم كانوا
 ورياهم جياش تيجيك از قصايف خود مردم ظاهر كرده و در سكاني جمع كرده و بعد از ان تحال كونه
 بقرائن و ريفات شده كه اين كتب مقبول و مجمع بها است چه هر گاه زمان و فاقش نزديك شده شخصى

ابو القاسم محمد بن قيس

از همان خود داشت گویی که در فلان مکان است بجز تصانیف نیست لمناظره ای که میباید تصنیف این خالصه
 او بعد از خود باشد و در ظاهر نمودم و بر روایت میباید که در هر گاه وقت اختصار و هنگام شجاعت
 من برسد و محبت را علیه نگذارم بلکه خود دست خود و دست من بده پس اگر قبض کنیم و پیشتر دست را
 بدانکه آن کتب با درجه قبولی سید و پس از وقت آن کتب بر من بده را و در جمله بندگان و اگر دست خود را
 سازم و دست تر قبض کنم بدانکه کتب مذکوره بعد از قبول رسید و انداختن میگویم چون وقت موتش میگذرد
 و رسید من دست خود را و دست او که داشتیم دست ما قبض نکرد و بطلان داشت و دست که این امر علامت قوی
 و امارت این است که آن کتب با فیما قبولی صحیح بهاست پس آن کتب ظاهر است و روایت کنایه در شریعت
 خیر مخفی نیست که قبول شدن اعمال بدرگاه عزت و جلال موقوف بر اعلام الفیه است شیخ مذکور مسبب
 نبوت اختصاصی است که بوی این معنی بر کشف شده باشد کاشف باطنیه بحسب احتمال وقوع غلط در آن
 و امثال این ابعاض از وجه اعتبار ساقط است نیز جائز است که شیخ مسطور در وقت سکر است موت که وقت
 کمال تلقی و کرم نظر است بسبب خلل حواس و بول و انقضای صحت است این صفت آن یافته باشد که بر
 خود امانت دارد و بول و دفع قبض روح او از قبض و بطلان است باز داشته باشد نیز از کجا دریافت شد که
 جمیع کتب که در آن مکان یافتند و روایات شیخ است چه معلوم است که در وقت اختصار او و اگر
 خدا بسبب فقره و اجناس متشبهه را فراموش کرده و اما آن مصونه و مواضع محرومه نگاه میدارند مثل آن
 که ضمیمه آن مکان امصون و محروم پس نداشته کتب دیگر بآن کتب منضم ساخته محفوظ داشتند و شیخ را بسبب
 اشتغال بسکرات موت که جوان که ترین اوقات است از امور جزئیة فخلت دست او و اطلاع بآن حاصل
 باشد فخر این جمله را دلیل باینکه موجب کون و وقوع نفس تواند بود و با جمله بعد از شیخ آن کتابها نزد
 رسیدند و نظیر این دریافتند که روایات و احادیث کتب مذکوره قبولی صحیح بهاست در اینجا عقل امکان
 فرمود و وثوق این کتب و روایات را دریافت باید نمود مثلاً ما رواه ابن خلکان فی کتابه فیما یلیق
 ابو الحسن علی بن محمد حبیب البصر المعرف بابا و حلی الفقیه الشافعی قبل ان یملو بظهور شیعیان
 تصانیف و حیاته و انما جمیع کلماتی موضع فلما قرب وفاته قال لخص لک کتابی المکان
 کلمات تصنیف و انما لم اظهر لان لم احدثه خالصه لله تعالی فاذا عاینت الموت و وقت
 فی الزرع و جعل یدک فی یدک فان قبضت علیما و عصرهما فا علم انه لم یقبل من خاشی فاد

۲۲۴
 در وقت کلمات
 قبض و بطلان است
 و این حالت قادر بر قبض
 و این خبر مذکور باشد

صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین تسبیح شود پس نادان معصوم و یکره حج و جایز باشد تا برین قوم هم و تحقیق مقام
 بطریق تفهیم از امام مدام علیه الصلوٰه و السلام تفسیر نمود ای شیخ احمد منکر و بهر حال یکبار احمد بن حنبل
 از وی منکر آنحضرت علیه السلام فرمود سوا الله انک و هی عن ابی احسان یعنی چنانچه ذوات ما از یک نور اندا حاشا
 یا نیز از یک معدن و یک چشمه سار و نفوس کامله مانند ملائیکه متعالیه است آنچه در نفس مبارکه یک شخص از ماضی بگذرد
 در نفوس اشخاص دیگر نیز تکرر می شود پس باین اعتبار و لحاظ اسناد و سموات بر یک نام یا دیگری نمودن مضائقه ندارد
 باینکه این لحاظ اگر تسبیح و اسناد پذیرد بر کوار من کنی یا تسبیح والد ماجد و اسناد بر من کنی درجه تسبیحی دارد و هر دو یکسان
 است چون علم من علم الله است نیز آنحضرت جمیع معلومات و مرویات خود بر من قطعی فرموده و روایت کرده و من هر چه
 اخذ کرده ام از آنجا نیاورم و جمیع مرویات و سموات خود بر آنجناب عرض کرده ام از آنجا که در آنجناب
 توشیح ملکه حصص منتهی است این قاصدات و عوارض حدیث ثانی ندارد چه غالباً بر کتاب طلب ایجاب می نماید
 تا حدیث ضعیف بصوت صحیح بر آید هر چه با جمیع ثقیله و عدل ملکه حصص بر روش صحیح حدیث ازین قبیل
 ضعیف بصوت متقلب می شود بلکه چنانکه فعلی از قلب صحیح بود بعد از وقوع قلب نیز محتمل باقی می ماند لیکن چون فعلی
 نزد محدثین مذکور است فرموده است تریزدن نیست که مسیوات را از پدر من روایت کنی که در هر صورت رجوع
 به اسناد خفی خواهد نمود زیرا که در میان اسناد خفی و تدلیس تمایز اعتباری است چه سبط و اسطه اگر روایت اصل
 باشد بکنایه که هر چه صحیح باشد تدلیس است و الا اسناد و بعضی که باشد اسطه معاصرت در تدلیس عدم آن در اسناد
 تفرقه نموده اند باطل است چه اگر معاصرت در تفرقه کافی نباشد لازم آید که روایات مختصرین مانند عثمان بن
 و افراد او که معاصرت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند و بشرف لغای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشرفند
 هر گاه بخلاف اسطه روایت کنند تدلیس نباشد نه اسناد حال آنکه کافه محدثین قائلند که روایت مختصرین حدیثی
 از قبیل اسناد است نه تدلیس و بعضی بجهت ازین اخیال در تدلیس معاصرت و لغای و در شرط کرده این نیز از درجه
 صحت عاری است زیرا که برین تقدیر لازم می آید که بعضی صحابی که بر اسطه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت
 کنند واسطه از میان اینها خفته قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من رجع یا من رجع یا من رجع یا من رجع
 عرف محدثین است چه اینها صحابی یا بن یا اعتبار از جمله مسلمین می دانند از فرق مسلمین و سبب ذکر آنکه کتب
 از محققین علم اصولی مانند زکریا بن عقیل ابو حنیفه گویند و متابعتانش را صحابه و ائمه و مالک بن انیس و هر دو دیگر
 ائمه اعلام مرسل را مقبول و صحیح می دانند و بعضی نقل اجماع تا بحین بر حجت آن نموده اند و ملکه و طلقاً

مطلقا ثابتا كذب رانيت ملا على قارى شرح الشرح نجمة الفكر فمردود واعلم ان كون المرسل حداثا ضعفا
 لا يمتنع به انما هو اختيار جماعة من المحدثين وهؤلاء المشافعي طائفة من الفقهاء واصحاب الاجل
 وقال ما لا في المشهور عنه وابو حنيفة واصحابه وغيرهم راية العلماء كاحد في المشهور
 عنه انه صحيح صحيح به بل حكى ابن جرير اجتماع التابعين باسراهم على قبوله ولم يأت عن احد منهم
 انكاره ولا عن احد من الائمة بعد هو الى اس المانتين الذين هم من القرون الفاصلة المشهور
 لها من الشارع صلوات الله عليه وسلم بالخيرية وبالغ بعض القائلين لقبوله فقوله على المسند
 مطلقا بان مرسلنا فقد تكفل له هذا اذ الوبر في الحاله انتهى در يزودي كفته لا فوق بل في
 مرسلنا تابعي مرسل لان عدالتهم تثبت بشهادة الرسول ايضا خصوصا اذا كان ارسال
 مرسلنا التابعين مثل عطاء بن ابي ياح مرسل سكة وسعيد بن المسيب مرسل المدينة
 وبعض الفقهاء السبعة مثل الشعبي والنفعي مرسل الكوفة وابن لعائشة والحسن مرسل
 البصرة ومكحول مرسل الشام فانهم كانوا يرسلون ولا يظن بهم الا الصداق انتهى يرتد بر
 تدليس باشد نيز كذب يتحقق في مشهور مجرميت خصوصه تدليس از ثقات چنانچه در ما نحن فيه واقع است قال
 التدوي في ذلك ان التدليس ليس كذا بل المرسلين لا اتصال بلفظ محتفل بحكمه حكم المرسلين
 وافوا به يسار على زجر اهل حديث بل است مانند فتاوه واعمش وسفيان ثوري وسفيان بن عيينه و
 وابو اسحاق وديلمان كه جميع بخارى صحيح سلم وسائر صحاح سنة از روايات انها مطهرت تدليس ميكردند چنانچه
 سبق ذكرها في ملا على قارى وشرح الشرح نجمة الفكر كفته والصحيح ما قاله الجاهل من الطوائف ان
 ما رواه بلفظ محتفل المرسلين فيه السماع فهو مرسل ولا يثبت فيه كسبه وحدثنا واخبرنا
 وشبهها فتدريج مقبول صحيح به وفي الصحيحين غيرهما مركب لاصول من هذا الضرب كثير
 لا يصح كفتاوه ولا اعمش والسفيانين وهشام وغيرهم ودليل هذا ان التدليس ليس كذا
 واذا لم يكن كذا باوقدا قال الجاهل انه ليس صحيحا والراوى عدل ضابط وقد تبين سماعة
 الحكم بصفته والله اعلم انتهى وشرح الفقيه في القسم الاول تدليس لاسناد هو ان يقطع
 شيخه الذي سمع منه ويرتقى الى شيخ شيخه او مرفقه فيسند ذلك اليه بلفظ لا يقطع الاتصال
 بل بلفظ موهم له كقوله عرفلان او فلان او قال فلان موهم بان ذلك انه سمعه من

عنه واما يكون تدليس اذا كان التدليس قلا عاصم المروى عنه اول نفسه او يجمع منه او يجمع منه او يجمع
 ذلك الحديث انما دلسته عنه اما اذا روى غيره لم يدلس به بافظ مذهبهم فان ذلك ليس بتدليس
 الصحيح المشهور حكى ابن عبد البر في التمهيد عن قوم انه تدليس فجعلوا التدليس ان يحدث الرجل عن
 الرجل ما لم يسمعه منه بلفظ لا يقتضي ضرورة السماع والا لكان كذا قال ابن عبد البر على
 هذا فما سلم من التدليس حلا مالا ولا غيره ومثلهما خاضعت رواية وسمى الشيخ فقط
 فيقول فلان هذا بفعله هل الحديث كذا قال علي بن جعفر وكنا عند ابن عيينة فقال الزهري
 قيل له صدك الزهري فسكت ثم قال الزهري فقيل له اسمعته من الزهري فقال لم اسمعه من
 الزهري لا ممن سمعته من الزهري حدثني عبد الوهاب عن معمر عن الزهري اعلو ابن عبد البر
 حكى عن جماعة الحديث ثم قالوا تدليس ابن عيينة لانه اذا وقع الحال علي بن جعفر ومعمر ونظائرها
 وهذا ما رجح ابن حبان قال هذا شيء ليس في الدنيا الا كسقيان بن عيينة فانه كان يدلس
 ولا يدلس الا عن ثقة متقن ولا يكاد يوجب ابن عيينة خبر دلس في ذلك فلا بد من سماعه
 عن ثقة مثل ثقته ثم مثل مراسيل كبار التابعين فافهم لا برسول الا عن صحابي قد سبق ابن
 عبد البر في ذلك الحافظ ابو الفتح الدمشقي ابو بكر البزار في الجزء المذكور ان من كان يدلس عن
 الثقات كان تدليسه عندا هل العلم مقبولا ثم قال فمركب بنت هذا صفة وجبان يكون
 حديثه مقبولا وان كان تدليسا انتهى مختصرا يحصل كذا ابو بصير طريق تهتمت ان حضرت ابو عبد
 الله عليه السلام سؤال ابن مسعود انما غفرت ورجوب فرموا انه انما غفرت رواية بلحاظ انك في رواية
 بلغة صحت تحقق است سمعت جودا وادبر وبرايت ورجوع بارسان سكتة ليكن انك سمعت پدرم
 ازمن بلحاظ انك علم من علم ان حضرت است ومن جميع روايات وسموعات خود را بر ان حضرت عرض کرده
 بطريق روايت اکابر از اصاغيعه ان ارسال روايت کنی اگر چه درست است و تجوز ارسال در ان
 مجوز ليکن خالی از تکلف نیست بخلاف روايت سموعات من ان پدرم که بلا تکلف صحیح درست است
 درین افتاد جوابا صلا مخدومی نیست و کذب نمی شود و بجيت تحقق عدالت بلکه عصمت نزد
 بزرگوار از قلب نهاد انقلاب حواض صفات حدیث که علت موثره مظهر بودن قاسم تحقق میشود
 بر قایب و انشال ابن حبان وقع سمعت جودا وادبر وبارسان صحیح میشود و ارسال طریق سموعات را از کتاب

در ارتکاب آن نیز محدودی نیست صحابه کرام و تبعه عظام ارتکاب آن نموده اند و زهری که صحیحین از روایت عموماً
 بنوعی مومل ارسال بود که روزی حدیث بطریق ارسال وایت میکرد و چون از سوال کردند که این حدیث را از
 که سند کرده گفت از روی که بر در عبد الملک بن مردان وایت میکرد اخذ کرده و در نزدی گفته ارسال از
 فقیل لمن حدثک فقال جل علی باب عبد الملک بن مردان بر بقعه تیسلم که این قسم روایت راجع به تیس شو با هم
 محدودی ندارد و چه تیس چنانچه از باب اصول تصحیح نموده اند که ذنب سیت خصوصاً تیس از ثقات که قبول
 است و بسیار می باشد و حدیثی را بل سنت ارتکاب تیس نموده اند این عینه که صحیحین از روایت او موطوع
 اکثر اوقات تدلیس میکند و مومل در آن بود روزی گفت که زهری وایت کرد مردم متفسر کردند که زهری باقی
 این حدیث روایت کرده است ساکت شد بیچ جواب داد باز گفت زهری روایت کرد باز گفتند تو از
 زهری شنیده و برین باز گفت من از زهری شنیده ام و ندانم کسی شنیده ام که از زهری شنیده باشد بلکه من
 از عبد الوارث روایت کرده ام و او از اعم و او از زهری روایت نموده پس ترجیح ارسال زهری بر ارسال
 ابو بصیر ترجیح مروج و ترجیح تدلیس این عینه و دیگر تدلیس که از ثقات تدلیس و غیر تدلیس ابو بصیر ترجیح بیست
 خواهد بود و نیز بگویم که تجویز قلب بر صورت معینه است که غرض از قلب عوارض صفات حدیث نبوده باشد
 بلکه غرض از آن محض نفی و پس نامد باشد این معنی محدودی ندارد و با آنکه از رجال در وایت این سنت نیز قلب است
 شده استعیاب آن را بسبب این عیال خارج است و برین مقام بزرگ بعضی از روایات که ارتکاب قلب می نمود
 اکتفا نموده شد با آنکه عبد العزیز بن محمد بن عبد ابو محمد المدنی است که بخاری از روایت کرده و دیگران
 احتیاج با و نموده اند قال احمد بن حنبل حدیث عبد الله بن عمرو بن وهب عن عبد الله بن عمر بن الخطاب
 فمرو به که او قلب نهاد و حدیث عبد الله بن عمر بن الخطاب عن عبد الله بن عمرو روایت میکند قال البخاری
 کان من اهل الصدق و الامانة فکانه کثیر الوهم و لکی حسن بل اهل الحسن البصری که بخاری و مسلم
 و سایر اصحاب صحیح است از روایت کرده اند و از شایسته روایت است و او قلب تدلیس میکرد آن کسی که سماع
 حدیث از او نداشت بلکه قوم او از و سماع حدیث نموده بودند و راوس مذکور ترجیح بکار برده سماع قوم را بخود
 است و میکند و روایات که شیخ بقوم او روایت کرده بود بلفظ خطی تا حدیث روایت میکرد و در تقریر
 الحسن بن ابی الحسن البصری اسم ابیه یسار بالفتح التانیة و الهمزة الانصاری فاضل مشهور کان یسیر
 کثیراً و بدلس قال البزار کان یروی عن جماعة لم یسمع منهم فنجوز بقول حدیثنا و خطبنا

یعنی قومه الذین حدثوا وخطبوا بالبصرة و هو رئیس اهل الطبقة الثالثة مات سنة ست
عشر مائة وقد قارب الفسین روى له الجماعة نیز باب فطانت مخفی نیست که برگاه دوسیمه و ثانی
نور مجرب شد و روایت ما مع مناحد هما علیهما السلام بر کتاب تجرید و ده اگر کسی سمع احد ما از جناب
دیگری روایت کند محدثی نخواهد داشت و تجرید تجرید راوی ایست و عدم جواز تجرید راوی تبعه منوع است
و قائل شدن باین کمال بی انصافی است بطرفی که در قلب سنا و کذب تخفیف نمیشود و جامع نرمد نصیحتی
واقع شده قال سالت عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي محمد عن حديث النبي صلى الله عليه وسلم
من حدث عني حديثا وهو بديهي انه كذب فهو احل الكاذب بين قلت له من روى حديثا
وهو يعلم ان اسناده خطأ يخاف ان يكون قد دخل في حديث النبي صلى الله عليه وسلم
و اذا روى الناس حديثا من سلاسل اسناده بعضهم او قلب اسناده يكون قد دخل في
هذا الحديث فقال لا انما معنى هذا الحديث اذا روى الرجل الحديث لا يعرف لذلك
عن النبي صلى الله عليه وسلم اصل فحدث به فاخاف ان يكون قد دخل في هذا الحديث
ارسال و تدلیس نیز صریح علما علام از باب کذب نیست پس کذب ابو بصیر متحقق نشود و ووم اگر افشا
بعضی اسرار از اسباب قاصده و روایت نیست و الا لازم آید که روایات بعضی از صحابه کرام و از ائمه مطهرات
که از ایشان افشای اسرار حضرت رسول مخرجه صلی الله علیه و آله و سلم صدور یافته از حیث صحبت و اجتماع قبول
باشند و این معنی خلاف منفذ خصم است از انجمله معاذ بن جبل صحابی است که سر حضرت رسول خدا صلی
علیه و آله و سلم افشا فرموده و با وجود منع حضرت رسول از انکار آن بعدی تشهیر کرده که در کتب عامه مدون شده
و بر زبان بی تالاف میروا و اینها که اصلا قایل ذکر آن اسرار نبوده شائع و ذائع گشت روى سلمو فی صحبه
قال ابو یوسف شعبة قال نا ابا واکه اخو سلمو بن سلمه عن ابي اسحق عن عمرو بن معمر عن معاذ بن
جبل قال كنت روى رسول الله صلى الله عليه وسلم على حمار يقال له عفيف قال فقال يا معاذ
تدري حق الله على العباد وما حق العباد على الله قلت الله ورسوله اعلم قال فان حرام الله
على العباد ان يعبدوا الله ولا يشركوا به شيئا و حرام العباد على الله عز وجل ان لا يعزب من
لا يشرك به قال قلت يا رسول الله افلا ابشر به الناس قال لا تبشروهم فيه كلوا و امم المؤمنين
حفصة طهرن عملن ربك بسيم ابشانه انجناب نیز افشای راز حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

و سلم فرموده بود که طبع اقدس آنحضرت ازین حرکت مکرر شده ایلا کرد و قسم خورد که یک بار با ایشان از منزل و کند
 و یک بار در ایشان گرفت و خلعت و کوشه شیشی اختیار فرمود و فرمودت و بیرون نهاد و خلاصی سیاه بلخ
 نام را بر دروغه بنشانید که یکسالی در ستوری پیش او نگذازد و در مدینه آواز ه افتاد که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم از آن خود را طلاق داده چنانکه کلام مجید بان ناظر است و کتب معبر و احادیث و تفاسیر نیز شاهد صحت
 قال الله تعالی و اذا سألن الی بعض از واجه حدیثا فلما نبأت به و اظهر الله علیه عز
 بعضه و اعرض عن بعض فلما نبأها به قالت من انبأك هذا قال نبأني العلیم الخبیر ان تقوبا
 الی الله فقد صنعت قلوبكم اوان نظاها علیه فان الله هو موله و جبرئیل و صالح المومنین
 و الملائكة بعد انك اظهرت یمنی یاو کنیدی ای سومان چون باز گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعضی از زنان خود مخفی را که تخریب
 ناریست یا غسل پس خبر کرد حفصة عائشة را بان را و مطلع گردانید خدا پیغمبر خود را بران نشنا سازید خبر داد
 پیغمبر حفصة را بعضی از آن سخنان که او خیانت کرده بود و اعراض کرد از بعضی دیگر که مروت نموده بود و
 او گفت پس چون خبر داد پیغمبر حفصة را با آنچه خدا او را مطلع ساخته بود حفصة گفت که خبر داد با اینکه من از ترا
 آشکارا کردم حضرت فرمود که خبر داد مرا خداوند علیم خیر در تفسیر میاد ای آورده می داند علیه السلام
 خلا مبارک بود و عائشة او حفصة نعماتیه فیهم فخرم فیهم ماریة فلزلت الخ نیز میگوید و ان النبی
 الی بعض از واجه یعنی حفصة حدیثا خیرم ماریة او العسل و ان الخلافة بعدا لانی بکون عمر
 فلما نبأت به ای فلما اخبرت حفصة عائشة بالحديث و اظهر الله علیه و اطعم النبي صلی الله
 علیه و سلم هر الحدیثای علی افتائیه عرف بعضه عرف الرسول حفصة بعض ما فعلت و عرض
 عن اعلام بعض نکر ما فلما نبأها به قالت من انبأك هذا قال نبأني العلیم الخبیر انه وفت
 للاعلام ان تقوبا خطابا لخصصة و عائشة علی الاغاثات للمبا لفة فی المعاتبة انتمی مختصرا
 فتح الباری در کتاب الطلاق فرمود و اخرج النسائی بسند صحیح عن ابن النبی صلی الله علیه و آله
 كانت له امه یطأها فلم یزل به حفصة و عائشة حتی حرما فانزل الله تعالی مكالاة
 یا ایها النبی لم یحرم ما حل الله لك هذا مع طریق هذا السببه له شاهد مرسل اخرجه
 الطبری بسند صحیح عن نید بن اسلم التابعی الشمری قال صاب رسول الله صلی الله علیه و آله
 ابراهیم او ولد فی بیت بعض نسائه فقال یا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بیتی علی

فراشی نجعل علیه حراما فقالت یا رسول الله کیف حرم الحلال خلف بها الله لا یصیبا
 فقلت یا ایها الذی لم یحرم ما حل لله نیز فرغ الباری و کتاب التفسیر تخرج نوره و وقع عند
 بن مصعب باسناد صحیح الی سرق قال حلف سول الله صلی الله علیه و سلم لحفصة لا یفرق
 امته و قال هی علی حرام فذلت الکفارة لیمینه و امر ان یکرم ما حل الله ما خرج ایضا
 المختارة من مسندنا لیسیر بن کلیث عن طریق جری بن حازم عن ابوب عن نافع عن ابن عمر عن
 قال قال سول الله صلی الله علیه و سلم لحفصة لا یفرق حدان و ابراهیم علی حرام قال فلو یفرق
 حتی اخبرت عائشة فانزل الله قد فرض لکم فحلة ایما نکح اخرج الطبرانی فی عشرة النساء ابی
 مردویه من طریق ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی سلمة عن ابی هريرة قال قال سول الله صلی
 علیه و سلم بما ربه بیت حفصة فجاءت فوجدتها مقبالت یا رسول الله فی بیتی ففعل هذا
 معی دون نسائك فذکر نحوه و للطبرانی من طریق الضحاك عن ابن عباس قال قال حفصة
 یلتما فوجدته یطامس اریة فعاتبته فذکر نحوه شیخ عبد الحق و یونی رماح النبوة و در سوره
 انکه حفصة و رخانه خود بنود انحضرت و رخانه او ماریه قطیبه را طلبیده خدمت فرمود و حفصة شک و دو
 گریه کرد پس انحضرت ماریه را بر خود حرام گردانید و غش کرد که با دیگرى نکوید حفصة بماریه گفت پس این
 دو گاه عت عاب آمد که یا ایها الذی لم یحرم ما حل لله لا یلتقی مراضان و اجل انی
 حرام میکنی تو آنچه را حلال ساخته است خدا را می میخواهی خوشنودی از و اج خود تا آخر آیه این نیز سبب ملات
 خاطر مبارک گشت و سوگند خورد انتمی ازنا بجمعه جاطب بن ابی بلتعجه است که چون انحضرت صلی الله علیه و سلم
 عزم مکة معظمه فرمود مردم را منع کرد که افشای آنرا نکنند جاطب بن ابی بلتعجه بجانبا بل مکة نامه نوشت و خبر داد
 ایشانرا بابتش گردیدن انحضرت بر سر ایشان و مضمون نامه آنکه پیغمبر خدا کار سازى بشکری میکند و کمان بنمید که
 بجائی یگر غیر که خواهد رفت فاری بحال خود خواهید کرد و السلام و نامه را بر بنی و اواز قبیلہ نزمیه تا بقرون
 رساند پس مطلع گردانید حتی آنکا پیغمبر خود را بران پس گفت حضرت علی رضی عنہ و تیری و عوام مقداد بن
 اسود را که بر و ندر و وضع حاج را می باید در اینجا زنی را بر مروج سوار که با و می خطی است یکمید و خط اندی پس
 رسیدند ایشانرا بن و ایافته خط را که در رویها سرخ و کوه زده بود و پنهان کرده آوردند انحضرت
 پس طلبیده جاطب را و فرمود انحضرت چیست امی جاطب این کار که تو کرده و چه چیز را بر این داشت گفت

[illegible]

بلكه شریعت مورد و هدایت در جمیع ذوق اهل اسلام و در احادیث اهل سنت متعارض و اختلافی و غیر است
بنحیثی که زیاده از آن متصور نیست چنانچه در مباحث سابقه بوضوح انجاسیده و رجوع بکتاب احادیث
ایشان شاه عدل این دعوی است باطله صبی در آن نیست مگر نزد کسی که کفر حدیث را ماست مگر در
و در فحش آن تدرب نام حاصل نموده باشد و در حقیقت اختلافی نیست چنانچه بعضی تهرین علمای
تقریر باین معنی فرموده اند و دیگران که شیخ الطایفه و دیگر علمای امامیه عنوان ائمه نقالی علیه جمیع و تطبیق و اثبات
کنوده اند و کمال درجه وقت و مناسبت و در اقصای مرتبه صحت و مناسبت است آن موجود و اختلافی نیست
و متدبیر شمرن ناشی از قلت المعانی فطره و طعای کلام و عدم تطفیق بر امیانه است و دلیل است بر
فقدنش بر شریعت و حواشی تفسیر و استنباط و کانی در حسن لایحه و الفقیه و بر کتب که علمای امامیه در جمیع
و تطبیق روایات تصنیف نموده اند و هیچ نیست زیرا که در حدیث و ادوار کتب حقایق و وقایع
برای حکم و در ائمه حکم از حکمهای آنرا بکار و در جمیع و تطبیق که شیخ و در تفسیر است استنباط و ذکر فرموده
در مناسبت و وقت و مناسبت است اگر احیاناً بعضی وجهی غیر ضعیفی و بعضی واقع شده باشد بقیضه است

وقت يشبه ووهن يشبه السهولة فان اجزاء قد يكونه العمار قد ينو ليكن مجرى كدر واما في كمشعر تجوز
 وضوء الورد است فكر في موده وكمال صحت وشمات است فاضل فاضل خبات كجارد ووضوء
 اسقاط موده لاجرم اراء عبارات تهذيب الاحكام مناسب انسته بقول ان مبادرت موده وشمع لا ينجي
 الطهارة بالمياه المضافه كماء الباطل وماء الزعفران ماء الورد وماء الاسمن ماء الاشنان
 واشباه ذلك حتى يكون الماء خالصا ما يغلب عليه وان كان ظاهرا في نفسه وغير متنجسا
 والدليل على ذلك ما قد مناه من الالية وان الله سوغ لنا الطهارة بما يقع عليه اطلاق
 اسم الماء فاذا كان هذا المياه لا يطلق عليها اسم الماء الا بالتقييد يجب كالجوز الوضوء
 ويدل ايضا على ذلك ان الوضوء حكم شرعي وما يتوضأ به ايضا حكم شرعي والذي
 قطع الشرع الوضوء تساقط عليه اطلاق اسم الماء فيجب ان يكون ما عدله غير صحيح
 في التوضوء لانه دليل عليه ويدل على ذلك ايضا الخبر الذي قد مناه ذكره في قول ابن
 عبد الله عليه السلام وانه قيل له الرجل يكون معه اللبن يتوضوء به للصلاة قال انما
 هو الماء والصعيد وقد بينا فيما تقدم انه لا فرق بين قول القائل انما عندى كذا وبين
 قوله ليس لك عندى كذا في انه في كلا الحالين يقيدان ما عدلهما كبر بعلما وانه
 قال ليرجوز التوضوء بالماء والصعيد فلهذا المياه المضافه ليست مما يقع عليها
 اسم الماء على الاطلاق فيجب ان يكون منفية الحكم فاما الخبر الذي رواه محمد بن يعقوب
 عن علي بن محمد عن سهل بن زياد عن محمد بن عيسى عن يونس عن ابى الحسن عليه السلام لم يرد
 غيره وقد جمعت العصابة على ترك العمل بظاهره وما يكون هذا حكمه لا يعمل به ولو
 لاحتمل ان يكون اراد به الوضوء الذى هو التحسين قد بينا فيما تقدم ان ذلك يسمى وضوءا
 وليس احدا يقول ان في هذا الخبر انه سأل عن ماء الورد يتوضأ به للصلاة لا في ذلك
 لا بنافي ما قلناه لانه يجوز ان يستعمل للتخفيف مع هذا يقصد به الدخول في الصلوة من
 حبثانه متى استعمل الواجبة الطيبة لدخوله في الصلوة ومناجاة ربه كان افضل من ان
 يقصد به التلذذ به حسب ان جه الله تعالى في هذا اسقاط ما ظنه المسائل ويحتمل ان يكون
 اراد عليه السلام بقوله ماء الورد الذى وقع فيه الورد لان ذلك قد يسمي ماء الورد وان

وان لم يكن معصرا منه لان كل شيء جا وزغيره فانه يكسبه اسم الاضافة اليه والكان الملة
 المجاورة الا ترى انهم يقولون ماء الحب وماء المصنع وماء القرب انكان هذه الاضافات
 انما هي اضافات المجاورة و غير هاد في هذا السقاط مازنوه انتهى برساله نير واضح است
 اين كلام در كمال جود است محصل كه شيخ در تاويل اين خبر سه جزه ذكر كرده و يكى انكه اين خبر با انكه در كتب
 منكره واقع شده لكن شاذ است بنهايت شذو و زير كه اصل دران بويست كه از حضرت ابو الحسن عليه السلام
 روايت كرده و بغير او كه است اين خبر كرده و عصاره بزرگ عمل بظايرش اجماع نمود و بنين
 روايت معارض و ايات صحيحه نيز اندكش و عمل بران نيتوان كرد و دم انكه تاويل در وضو است
 بآنكه ماد اثنان لغوى است و عى طلائيت بآنكه معنى لغوى است كه تليف تحسين باشد مراد است و درين
 توجيه بعدى نيت نيز كه علمى اياست نيز در بسيارى از احاديث وضو اصل بر معنى لغوى آن بوده
 انا بجملة صحيح مسلم روايت كرده اذ انى احدكم ابله ثم اراد ان يعوذ فليتوضا بينهما وضعا شح عبدا
 و مراد ان الغيرة گفته بعضى حمل كرده اند از بر وضو معنى لغوى گفته مراد غسل فرج است و در حديث
 بركت الطعام فى الوضوء قبله و بعد به بر معنى لغوى حمل كرده اند و گفته اند كه مراد از ان شستن
 و ستم است كه رمانى در شرح صحيح بخارى در اثناى شرح باب غسل المرأة ايا بالدم فان قلت ما وجه تعلق
 الباب بكتاب الوضوء قلت انكان فى النسبة كتاب الطهارة بدل كتاب الوضوء فخلا تعلقه و الا
 فالمراد بالوضوء اما معناه اللغوى لانه ما نؤخذ من الوضوء و النظافة فيمنال و رفع الخبث ايضا
 بالجملة حمل وضو بر معنى لغوى در كتب شريفة احاديث الهست بعدى است كه مقام استيعاب آن را
 كنجائش ندارد و ناصب خود شش يوم در باب كيو و وضو را در حديث آن عليها عليه السلام صح على آ
 فدر جمله بر معنى لغوى آن حمل كرده فتد كه وجه يوم تاويل در لفظ ما و الوضوء است بآنكه مراد از ان معنى حقيقى
 ع و فوضو لغويت بلكه معنى لغوى است بطريق مجاز اين تاويل نيز به تبعها دى نازد و بيانش آنست كه انما
 كه بحسب اصل لغت موضوع براى ام عام بودند و بعد از ان سبب عليه استعمال در خصوص بعضى از
 مشتهر كرده عقيقت عفيه دران فروگشته اند مانند دابه كه موضوع است براى هر چه بر روى نين
 و ميزان كه موضوع است براى آكه وزن نيزه كه موضوع است براى هر چه در آب خيسانده شود و آكه
 براى هر چه اضافتى بود داشته باشد بعد از ان در عرف عام در بعضى افراد انها شته گرديده اند و

و در ذات توابع اربع و دویم در آنچه او را عمود و زبان گفتان باشد و سوم و چهارم در مایه های متعارف
 و ابل لسان و برین افراد مخصوص استمال نموده و این اطلاق شتبه گردیده و بنحیکه اگر کسی را بطلاق اینکاسب
 وضع لغت بر معنی عام مطلع نباشد گمان خواهد بود که این الفاظ موضوع برای افراد مخصوصند و با و
 این استمال آن الفاظ در بعضی احیان بر معنی اصلی آنها باین توسع و مجاز بعید نیست و فعلا بر این است
 لذا باینکه غیریست که با آنکه حقیقت عوفیه در سکر مخصوص گردیده در بعضی احیان بر معنی اصلی لغوی آنجا گردیده
 از آنکه حدیث لیلۃ الجن که از عبدالله بن مسعود بطریق ائمت مروی است آن رسول الله صلی الله علیه
 و سلم لما رجع الی عبدالله بن مسعود طلب منه الماء فقال عندی نبيذ التمر فوضا به بضعی
 علمای اهل سنت نبیذ را درین حدیث بر معنی لغوی حمل فرموده اند طبعی در شرح مشکوٰۃ و فرموده اند
 لیلۃ الجن قدره الا ابو زید عن ابن مسعود و انه صلی الله علیه و سلم اخذ ذلک النبیذ
 و هو جهول و قد صح عن علفه عن ابن مسعود انه قال لو انک لیلۃ الجن مع رسول الله
 صلی الله علیه و سلم وان ثبت فلم یکن نبیذا متغیرا بل کان ماء معدا للشرب نبیذا
 فیہ قمرات یلذبن بلوحته انتهى کرامی صحیح بخاری میفرماید قال محیی السنۃ لئن ثبت حدثنا
 لیلۃ الجن نقول لو انک نبیذا متغیرا الی اخر ما نقلنا عن الطیبری از آنکه صحیح بخاری میفرماید و
 سرتیه عبدالله بن مسعود انه سبى و علقه بن حمر المذحجی فقال لیا سرتیه الانصار و فی نفسه منیه الانصاری
 ابن جوزی بران اعتراض کرده که عبدالله بن مسعود مسمی قرشی مهاجری است توصیف با انصار و
 که بخاری را شده است شرح صحیح بخاری در معرض جواب می گویند که مراد از انصار یعنی لغوی آن است
 یعنی ناصر رسول الله علیه و الله انصار مصطلح بر پیشوند خبر غنی نیست هرگاه انصار و انصار علی که در نزد
 مخصوص که متقابل مهاجرین است حقیقت عوفیه گردیده است بر معنی لغوی حمل نموده اند اگر ما ملل و در انتر
 معنی لغوی حمل نموده آید چه شعله دار و چه در انصار و انصاری ما الورود درین باب فرقی نیست مگر آنکه
 که ما الورود حقیقت عوفیه عامه است و انصار و انصاری حقیقت عوفیه خاصه پس کی ازین دو اطلاق را
 تحقیق و تدقیق نام کردن و دیگر یا ضحکه صبیان شنیدن خود را ضحکه صبیان و خود را بالغ نصایبان نمودن
 با آنکه از کلام شیخ الرئیس مستفاد شود که ما الورود در معنی اضافی مجوز الاستعمال نیست و بعضی
 مواضع بطریق مجاز در معنی اضافی سیرت عمل میگردود و در چند موضع از قانون ایما یا بمعنی واقع شده

بلکه هر که مدعی حجت آنجناب شود که نصیحت شدت باشد روایت او را مستحضر شناسند و واجب القبول انگارند
 چنانچه از ابو یاسم و ابو یونس بن القاسم و بعضی محدثین علی بن ابی طالب و اصحاب بن اسحق و ابی اسیم بن حمزه و محمد بن ابی اسیم
 و جماعه دیگر که او عای رویت صاحب الامر نمود و روایات عجیبه و غریبه از آنجناب آورده ایشان احتمال دیگر را
 را نداده اند بلکه روایات را علی الزام العین نهاده و این قصه حجت که او اهل دعوی و اصحاب بلند پرستی
 و احوال امر چه قدر او عای احتیلا و تحصیل آن از خطا و دروغ نمودند و نصیحت امام را برای همین قافیات بر
 خدا واجب دانسته عصمت و فضیلت و نص جلی متواتر بر امامت او شرط کردند و در آخر با باین جهالات
 مویوم و مساملات و ایهالات در مقدمات عمده و بن شک کردن مدعی تحقیق و بی دلیل رفیق بر غرض
 و نهیق بر خلاف ریخته شده و مثل مشهور در حق ایشان صادق آنکه در این الموطوعه و تفهیم تحت المیزان انتهی قوی
 و یقینین چند وجه در دست اول آنکه قول عقب نگذاشتن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مخالف نقل
 ثقات علی بن اسباب است در عمده الطالب فی نسب ابی طالب فی باب ما علی هادی بقلب بالعسکر
 مقامه بسمر رای و کانت بسمی بالعسکر و امام ولد کان فی غایه الفضل و نهایه النسل
 اشخصه المتوکل الی اسر من رای فا قام بها حتی توفی عقب من رجلیه احداهما کلام بعد
 الحسرة العسکری کان من الزهد و العلم علی عظیم و هو والد الامام محمد المهدی ثانی عشر الایمة
 عند الامامیه و هو القاهر المنتظر عندهم مرای و لد اسمها نوح حسن ذکر خانی درین باب نموده
 و اقوال دیگر از رجال اعتبار ساقط است چه وجود و بقای آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام نزد امامیه جایز است
 است و نزد ایشان نیز از وجود و بقای آنحضرت بی شکی نیست و روایات جماعه دیگر که تنقیح و تصفیح احوال
 و آثار حضرت امیر معصومین علیه السلام نموده اند مناسط اعتبار نیست کما لا یخفی علی المنصف اللبیب
 و وهم لکن مناسط حجت روایت و قبول آن بر صدق و ثقه بودن او نیست و عدالت و توشیح سفر باقی
 امامیه که معاشرت باطنیه احوال آنها را تصفیح نموده اند بی شکی رسیده و دعوی غارت از اسباب
 قاصده روایت را و غنی نیست قول او بر غارت خود و غیر دعوی خود شایدهی نیاد و به با جماع لشعیه
 ممنوع و باطل است بلکه مقدم بر کسب چه جماع امامیه واقع است بر آنکه هر یک از مدعی و دعوی میباشند
 دعوی خود را بخارجی و کرامتی که با حجت المیزان قلوب موجب کون نفوس میشد میبودن مدعیان
 سووم آنکه قبول نمودن روایت مدعی روایت نیز که بلحاظ صدق و ثقه بودن مدعی روایت بر حجت

دوری ندارد بلکه مقدور در قبول نکردن است زیرا که بر قبول نمودن مطلق روایت ثقه اجماع است و آنچه
 قبول کردن روایات سازشقات و طرح و انکار نمودن روایت ثقه عدل مدعی روایت آنحضرت خلاف
 جامع باشد از اینجا است که عدل و محدثین ایستادگی و شیخ و والد فاضل بمصیبت روایت حافظ بلاد
 مدعی روایت آنحضرت است علی الراس العین گذشته قبول نموده و یکس از چهار روایت نقل
 مادی در انبیا غایب بنیق حارند است پس فرقی که مخالف عقلا و کاملین فریقین باشد منتفی
 بنیق حار خواهد بود نیز انکار نمودن روایت سایر مدعیان روایت و قبول فرمودن روایت حافظ
 مادی که مدعی روایت است مثل مشهور فرمن المطر و وقف تحت المیزاب بر ایشان مکرر وجود آنحضرت
 صادق و بلکه چهارم آنکه در قبول بوجود حضرت صاحب الامر و الزمان علیه الصلوة والسلام در روایت
 از انجناب امامیه متفرق نیستند آنحضرت و لوم باشند بلکه جمعی از علمای ایستادگی و محققین ایشان
 بر قائل بچهار آنحضرت اند و بعضی روایت بنابر آنحضرت علیه السلام نموده اند اما قول بوجود آنحضرت
 پس برخی محققین ایستادگی و عارفین ایشان مانند شیخ محمد الدین عربی صاحب نوامات کبیه
 و شیخ حسن حرانی و شیخ سیدی علی خواص و شیخ عبد الواب شعر اوست و دیگران نیز چنان
 بچهار آنحضرت اند شیخ عبد الواب شعراوی در کتاب بواقیت و جواب میگردد که بعضی العارفین و اول
 الالف محسوب من وفاته علی بن ابی طالب رضی الله عنه آخر خلفاء فان تلك المدة كانت
 من جملة ثمة ایام نبوة رسول الله صلى الله عليه وسلم و حالته فهداه الله تعالى بالخلفاء
 الاربعة البلاد و مراده صلى الله عليه وسلم ان شاء الله با لاف قوة سلطان شریعت علی
 انتهاء الالف ثم تاخذ فی الاضمحلال الی ان یصل الالدین غریبا کما بدأ و ذلک الاضمحلال
 یکون بلا یته مریض ثلاثین سنة من الفات الحادی عشر فنهال یتوفی خروج المهدی
 علیه السلام و هو من اولاد الامام حسن العسکری و مولد علیه السلام ليلة النصف من
 شعبان سنة خمسین مائتین و هو یاتی الی ان یجمع بعیسی بن مریم علیه السلام فیکون
 عمره الی ثمانی و هرسنة ثمان و خمین تسعین و سبعمائة سنة و ثلاث و سبعمائة و ثمان
 الشیخ المحسن الطالق المدفون فی کوم الرش المطلق علی بركة الرطل فصر المحر و ستة عشر الامام محسن
 حین اجمع به و وفاته علی ذلک شیخنا سید علی الخراسانی رحمه الله تعالى عبارة علی الدین

السابع من السنين ثلثة مائة من الفترجات واعلموا الله لا يد من خروج المهدي عليه السلام
لكي لا يخرج حتى قلا الارض حور وظلمة اجملا وها قسطا وعدلا لو لم يكن من الدنيا الا يوم
ولم يحد طول الله تعالى ذلك اليوم حتى يلى هذا الخليفة وهو من عترة رسول الله صلى الله عليه
عليه وسلم من ولد فاطمة رضي الله عنها خيرة الحسين بن علي بن ابي طالب والدا الحسن العسكري
بن الامام علي بن ابي طالب بن ابي لهب بن ابي طالب بن ابي طالب بن ابي طالب بن ابي طالب بن ابي طالب
بن الامام جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام زين العابدين بن الامام الحسين
بن الامام علي بن ابي طالب رضي الله عنه واطى اسمه اسم رسول الله صلى الله عليه وسلم
بأربعة المسلمين من الركن والمقام يشبه رسول الله صلى الله عليه وسلم في الخلق بفتح الحاء
ويؤثر عنه في الخلق بضمها اذ لا يكون احد مثل رسول الله صلى الله عليه وسلم في اخلاقه
والله تعالى يقول وانا على خلق عظيم هو اجمل الخبيثة اقله الا انه اسعد الناس به
اهل الذكوة يقسم المال بالسوية ويعدل به في الرغبة بآتيه للرجل فيقول يا محمد اعظم
وبين يدي به المال حتى ما استطاع ان يشبهه يخرج على فتوة من الدين يخرج الله ملا فارجع
بالقران يسمى جاهلا وجانا وبخلا فصح صالما شجاعا كن بما يمشي النصر بين يديه
يعيش خصا او سبعا او تسعا يفتقوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخط له ملاك
يستحق مرجش لا يراه على الكل ويعين الضعيف ويساعد على فوات الحق يفعل الخير
وتقول ما يفعل ويعلم ما يشهد بعلمه الله في ليلة يقيم للمدين سنة الرومية بالتكبير مع سبعين
الف من المسلمين ولدا سخا تشهد الممجة العظم ما دية الله يخرج عكا تبدا الظلم واهله ويقيم
ويخرج الروح في الاسلام بعد ذلله ويحييه بعد موته يضع الحجرية ويدعو الى الله بالاسم
ابن قتل من نارعه خذل يظهر من الدين ما هو الدين عليه في نفسه حتى لو كان رسول الله
حي الحكم به فلا يبقى في مانه الا الدين الخالص عن الراي يخالف في مال الحكمه مناهب
العلماء فيقبضون منه لذلك يظهر الله تعالى لا يحدث بعد ائمتهم جتهدوا طاهرا
في ذكره فأنه معهم ثم قال واعلموا ان المهدي اذا خرج يفرج به جميع المسلمين صا صمهم وعا صمهم
وله رجال الهيون يهتفون دعوه ونصرهم وهم الزبناء له يتولون انقال المملكة ويعتبر

ويؤيدونه على ما فعل الله له بانزل عليه عيسى بن مريم عليه السلام بالنبأ النبىء شارق
دمشق منكبا على ملكين صل عن عيسى وملا عن شماله والناس في صلوة العصر ففتحي
له الامام مريكانه فيقدم فيصل بالناس سنة النبي صلى الله عليه وسلم بكسر الصلبي وقيل
الحفر ويغضب الله اليك طاهرا طاهرا في زمانه يقتل السفاني عند شجرة بعلجة
ويخفف جيشه في الدنيا فمر كان مجوزا من ذلك الجيش بمر ما يجيش على يفتد وفيما جاء
زمانه وظلمه اوانه وقد ظهر في القرن الرابع الملاحق بالقرن الثلاثة الماضية في
رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو قرن الصحابة ثم الذي يليه ثم الذي يليه الثاني ثم
جاء بعدهم فترات وبعثت امور وانتشرت احواء وسفكت دماء فاختل الى ان
الوقت المعلوم فتهددت خيرة الشهداء واما بناء افضل الامناء انتهت عبارات اوقات
والجواهر بعض ازاها لم يزل يزود ووافى الامامية الاثني عشرية على ذلك الشيخ كمال الدين
محمد بن طحطحة الشافعي كان من اعيانهم وروى سائرهم والشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف الكوفي
والشيخ نور الدين علي بن محمد بن ابي اسحاق الملك من الصوفية ثم الذي يليه العربي الشيخ عبد الله
الشعراوي قد نص عليه في المتن الكبير باسمه ونسبه المذكر رافعي كلامه ما هو من بني تميم
انتهت فحاسب الامام بغيره في بعض اكاويلها على ما يستدركه ويرد ويتاخرت بالامامية كونه
ازا تخلص ما هو من بني تميم كذا في الامامية على ما يستدركه ويرد ويتاخرت بالامامية كونه
مشهور بغض الميراث كونه من بني تميم كذا في الامامية على ما يستدركه ويرد ويتاخرت بالامامية كونه
تصفة عظيمة فذكرها قال رحمه الله اخبرني فريد عصره الشيخ حسين بن علي بن انا فاطم
عصره لا حال الدين بها بل انما مسند وقته عند الحجازي ابو اعظم انا صوفي زمانه الشيخ
عبد الوهاب الشعراوي نا محمد عصره الجلال السيوطي انا حافظ عصره ابو نصر
راضون العيني انا مقرى زمانه الشيخ محمد بن علي نا الامام جمال الدين محمد بن عبد الجلال
زمانه عصره انا الامام محمد بن مسعود حدثت بلاد فارس زمانه انا شيخنا انا
بن مظفر الشيرازي عالم وقته انا عبد السلام بن ابو الربيع الخفجي محدث زمانه
انا ابو بكر عبد الله بن محمد بن شاوهر القلاشي شيخ عصره انا عبد العزيز بن شاذان الادبي

٢٢٢

[illegible][illegible]

کسی فرستاد و اندر قاج محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی است که خطوط تحت اظهار نمود دست و گفته که
مسئله از سائل می نویسم و در سوراخ درختی که بیرون شهر نیست یک شانه روز می گذاشته و ضمن آن آب
مکتوب میشد و روز دیگر بر می آورد و حکم توقیعات صاحب الامر و دیگر کاتبه ماضیه که در جواب آلات شیعیه تم
فرموده اند و بخطوط ایشان بزم این فرقه یافته شد مرجع است بر مریات صحیح الاسلامیه چنانچه سابق گشت
قال ابن بابویه فی الفقیه بعد ما ذکر توقیعات التوقیعات الواردة من الناحية المقدسة
فی باب الرجل یوصی الی رجلین هذا التوقيع عندنا بخط ابن محمد الحسن بن علی فی کتاب محمد
یعقوب الکلینی زیادة خلافا لذل التوقيع عند النجاشی علیه السلام و ذکر کذا تحت التوقیعات
لا اتفق بهذا الحدیث بل اتفق بما عندی من خط الحسن بن علی و درین جا عاقل را غور باید کرد که ثابت است
خط امام است چه قسم ممکن شود مع ان الخط بنسب الخط و جعل و تبیین در خط بعدی را نجاست که بعضی بلسان
جعلیان حکایت خط شخصی نموده بر آن شخص نه کرده اند و او تمیز نگرد و خط خود را کاشته مخصوص است
بعد زمان که خطوط این قسم بزرگان گذاشته را اگر کسی در عهد خود بطریق تمیز یک بار زیارت کند ازین
یک بار دیدن معرفت و خط و امینان از خطوط دیگر چه طور حاصل تواند شد حال اگر خط کوفی یافته
میشد و مردم میگویند که خط امیر المومنین است و بیج وجه امتیاز و معرفت حاصل نمیشد و تمیز با خط صاحب الامر
که کسی را ندیده و مهارت و منزلت آن خط که مدار معرفت و شناخت است بالمره مفقود است با خط امام
احتمالات بعیده و در آن کار احکام دین خود ثابت نمود و کمال سفاهت است و بیخود می این حرکت بلا شبه
از حرکات جنونی و سواس است انتهى قول بنسبتین آنچه درین مقام از استیلائی توجیهات فاسده شیطانیه
و غلبه قوهات باطله سوداویه ظلمانیه افاده فرموده و چند وجه در معرفت او این که جواب است و ثابت
سفر او غیر آنها قبل بانکه فاصله بعضی بیان آمده فلیتدکروا آنچه بافتنای صاحب ذرافع نوشته که شیخ
صدوق میگفت که من مسئله از سائل می نویسم و در سوراخ درختی که بیرون شهر نیست یک شانه روز
میگذاشتم و ضمن آن جوابان مکتوب میشد و روز دیگر بر می آورد و حکم کتب تحت و افتهای مخصوص است و کاتبه
یعنی و اثری از ان نسبت فاضل شریعی صاحب النواصی بنفایده و اما ما مذکور که در کتاب
الروضة المشتملة علی السؤال عن المشكلات و وضعها فی ثقبه شریعی الی اخر ما مر و در
فی نه افتدای محض و اما یجیب مثله الی المشایخ النقشبندیة و یجیب فی الطائفة الثانية عشر

من صفات صاحب الغواض اعترافه بخلاف ما ذكر به من حيث نسب الشيعة
 اتصافهم بسوء الظن و انكار بعضهم بعضا حتى انهم لا يصلون لذلك خلف كل اختلاف
 يتأتى منه همناسبة الشيعة الى مثل هذه المماقة والاختلاف الذي قد اخص به
 اهل السنة من علماء السوء ومشايخهم ارجى الشيخ صدوق على بن حسين بن موسى باقر
 با حسين بن روح که یکی از سفرای حضرت صاحب الامر علیه السلام است اتفاق ملاقات شد چند رساله از
 بناب و سوال نمود بعد از آن بصحابت علی بن جعفر بن اسود مکاتبه برای او نوشته التماس نمود که قیام
 بناحیه تقدیر سازد و آنرا بضمه سوال از قول فرزند نموده بود و در جواب وعده صدور یافت و فرمود
 که سرتنق و لدین فکرن مرین عین دعای آنحضرت ابو جعفر شیخ صدوق و ابو عبد الله متولد شدند
 و شیخ صدوق در مقام بیانات و مفاخره میفرمود و اما ولدت بدعوة صاحب الامر علیه السلام کفی بک
 فخر احرین مخمور بر تقدیر تنزل فرض تسلیم اگر چه غافل فرض وجود عفت است میگویم در سلطان خود مبین شد
 که گاه باشد که نفس نبی بادی در قوت بر تبه باشد که تاثیر در ماده کائنات و قدرت در طبائع موجودات
 بی توسط نفوس فکلیه تواند کرد و نسبت او با دو کائنات بدتبه باشد که هر چه تصور کند در حوادث
 شود و به صورتی که از او زوال او کنان زوال شهود پس ابرار اراضی از اله عینی احداث و حوادث و احوال
 و تبریه مستحق و تحنین بر دوش شجاع جامع و احضار غائب و انطاق صامت و اسئال که بنا بر بجز تصور نبی
 که باذن خدای تعالی است متحقق شود پس طلی ارض و شرف شدن بر خطرات انجاس طویل نام و اسما
 مسؤل خاص عالم دینی مرتب از مراتب باشد در یغوت بهرگاه مستغنی طالب خصوصاً بهرگاه
 اصناف و عقینیت و لطف رحمت و صلاح تقوی پر بهیز گاری و علم و عمل و دینداری و توفیق و ذکا
 طبع و طهارت باطن و صفای نفس نسبت تام در میان مفید و مستفید متحقق باشد بهر مدتی قلب بربان
 ملی ازان بیاد و ادب لیا بر جوع نماید اگر با نجاح مقاصد و مآرب فائز گردد و استجوابی نخواهد داشت و له
 و شیخ فاضل صاحب کتاب در ضمن فی بیشرات البنی الامین میفرماید الحدیث التاسع عشر اخبرنی
 سید المراد الله رکب فی رمضان الى مکان فاصابه الحر والتعب ففص فی ثلاث کاله
 نازی الذی جعلی الله علیه و سلم فاعطاه طعاما لذلک متخلفا من الارزاق الحلاوة و العسل
 و السمن کل حتی شبع و اعطاه ماء اباردا فشرب حتی روی ثم استیقظ و لا جرم له ولا

ما تم من حصول ما روت في درعداوت رسول الله صلى الله عليه وسلم بحار في حديثه يسار ما يفتح
 واقعة انه بجملة حديث عام بن سعد بن ابى وقاص قال كتب لي جابر بن سمرة مع غلامى نافع
 ان اخبرني بشي سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فكتب لي سمعته رسول الله صلى
 عليه وسلم يوم جمعة عشية رحل اسلى الحديث: يترجم في كتابه بنو روايمان كدوره كتب في
 بن بشار بالامة شوك مذكوره ودين باب يترجم ريت وشرح الشية لغة القسم الخاص من اقسام فخل
 الحديث المكتبة وجملي ايضا ينقسم الى عین احدهما الكتابة المقرنة بالاجازة وهى شيعية
 بالمناولة المقرنة بالاجازة فى الصحة والقوة والنوع الثانى الكتابة المجردة عن الاجازة
 وانما صحة جواز الرواية بها على الصحيح المشهور بين اهل الحديث وهو عندهم معدة فى السند
 الموصول فهو الاكثر من المتقد من المتأخرين منهم ابوب السجستاني ومضوء والليث بن سعد
 وغير واحد من السانعية منهم ابو المظفر السمعاني وانما اتوى من الاجازة واليه صار جملة
 من اصوليين منهم صاحب المصنوع فى الصحيح احاديث من هذا النوع وشرح الشيخ نجمة الفكر
 ملاصق قرى بكذا وقد ذهب الى صحة الرواية بالكتابة المجردة جماعة من الامعة بل كثير
 من المتقدمين والمتأخرين منهم ابوب السجستاني ومضوء والليث بن سعد وغيرهم هو الصحيح
 المشهور بين اهل الحديث ولو لم يعترفوا بذلك لاذن بالرواية كما تمركزوا فى ذلك
 بالقرينة وهى انه لا فائدة فى ارسال الكتاب سوى لاذن بالرواية كما احتجوا بالرواية
 بالكتابة المجردة صح هذا ولم يظهر لي فرق قوى بين مناولة الشيخ الكتاب للطالب وبين سله
 بالكتاب من موضع الى اخر اذا خلا كل منهما مراد ان اى لم يتبين لي صحة الرواية فى احدهما
 دون الاخر ان الطاهران فائدة الارسال والمناولة هو لاذن بالرواية لا مجرد اعطاء
 الكتاب لكن قد يقال فى كتابة الشيخ الى الطالب قرينة قوية على الاول جلا ومناولة الكتاب
 وهو فى بلدة انتهى وشرح خلاصة العلامة خفي فزوه للمكتبة وهى ان يكتب الشيخ لغاياتك حاصر
 بخطه اما مقرنة بالاجازة كان يكتب اجزت لل او جرحا عنها اى عن الاجازة بان
 يكتب الشيخ حد ثنا فلان واجازتها اكثر المتقدمين والمتأخرين وهو الصحيح المشهور ذلك
 عندهم معدة فى السند الموصول وفيما اشعار قوى بمعنى الاجازة ويكفى فى ذلك ان

این حرف المکتوب الیه خط الکاتب فی التصحیح بخلاف الیه علی الشفیعین انما ینزل صاحب کتاب
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمل میبندد مانند کتابیکه آنحضرت بیعت عمر بن مخزوم نوشته و از یکجکس مروی نیست
 که باین شبهات و شکوک انکار کتاب آنحضرت صلی الله علیه و آله نماید و بر آن عمل کند و الا آن حال آنرا که
 سفاهت مذکوره و شباهت بجرکات جنون و وسوسه نشنوده و فاضل اصیب که بعلم بالخیالیا مبتلاست بنا بر
 غلبه وسوسه و تغیر نفوس بر خاطرش اگر با شال این مبنیات تسکیم شود معذرت و سبب بالجمله عمل نمودن صحاب
 بکتابت آنحضرت از جهت انتساب آنخط بلا زمان آنحضرت علیه و آله اعلو و استقام بود اگر امامیه پیش آن
 و توفیقات حضرت صاحب الامر علیه السلام قابل شود و حسب شماعنی میگوید و سیم آنکه قول ادبائیات
 بر آنیکه خط امام است بر قسم ممکن شود مضمحل است زیرا که کلام در شیخ خاص است که معرفت خط امام علیه السلام
 و قرینه که موجب حصول ظن باشد آنها را حاصل بود و در شال این مقدمات ظن کفایت است در سلم فرموده
 و الکتاب کل الخطاب الی سالة کافیه لا شیء عا و عا و التعلیق علی البیئنه تضیق من ابی حنیفه
 فی التصحیح کتابة خط الطحطاوی هم آنکه قول و الخط ای شبه الخط منوع است و بعضا قائلی خبانچه بمقتضا
 حکمت بالغه صورتها خاص را مختلف آوریده افعال را نیز مختلف و متطهرت خلق فرموده و انما عالم از نظر
 خلل و فساد مصنون و مخروس اند و ر شرح بر دوی فرموده و الخط فلما یشبه الخط لان الله تعالی کما خلق
 الاجسام و متفاوتة اظهارها القدر ته خلق الافعال كذلك الخط لا یشبه الا نادرا
 و النادر لا حکمه و لا اعتبار لقوم الغیب فان له اثر الوفاء علی ذالم یظهر ذلك جازا لا اعتما
 د علیه از نجاست که صاحبیه درین باب مخالفت امام فرموده تذکره اعتبار نه نموده اند ابو یوسف اعمال خط
 در روایت و بحالت جائز میدانند و در حکم جائز نمیکند از محمد و همه متجویز اعمال خط فرموده در سلم فرموده
 عن ابی یوسف الجعفی ان آیه و التجلد و ان اصابک من عجل فی کل تیسیرا یا آنکه اشتراط
 تذکره و محفوظ بودن در سنن و رجس و سبک و معتبر است بجلات امارت که در آن عمل خط جائز است اگر چه
 نباشد بشرطیکه در متنش محفوظ چه مراتب خط و تذکره تفاوت اشخاص متفاوت است و بیشتر از تذکره و
 بتعطیل امارت میگرد و نیز تبدیل در امارت غالباً متعارف نیست زیرا که از امور و غیبیه است و بتغیر
 نمودن آن یعنی بتغیر غیر بد پس عمل باین معبرشته الامت حازه داشته باشد در شرح بر دوی و نکته و ان
 یحصل الذکر عمل به اخی الخط من غیر تذکره الا احادیث یضا انکان الخط بهذا الشرط و هو

[illegible][illegible]

[illegible]

طول عمر حضرت خضر و الیاس حضرت عیسی علی نبینا و علیهم السلام بقرائن ثابت شده است بحال عادی
 بدون طول عمر و نیز این است و طول عمر حضرت خضر و حضرت عیسی حضرت الیاس علی نبینا و علیهم السلام و سایر
 معمرین شاهد عدل این نبی است و کذب عربی او و قول مشهور که عمر طبعی یکصد و بیست سال است بشیر
 و دلیل بر این قائم نشده و آنچه در مقام استدلال برین مطلب بیان نموده اند و در وجهت یکی نقلی و محصلش اینست
 که زمان فساد باید که ضعف زمان آن باشد و سن آن کون چهل سال است پس زمان نقصان باید که بیست و سال باشد
 و مجموع یکصد و بیست سال بشود و ضعف کن بر مثال غیر غنی نیست قال العلامة الشیرازی فی شرحه
 للقانون هذا لا یصح شجة فضلا عن کونه حجة و هم یخبرونی عن معاذ بن ثابت که فرمود عالم نوط شمس است
 سنوات کبری و یکصد و بیست سال پس باید ثابت کرد که یکصد و بیست سال باشد سخافت این وجه غیر از اینست
 اگر چه اطباء بر مثنای بیرون زمان حیات استدلال نموده چنانچه در قانون مغیر آن معمرین است لیکن دلالت برین
 مدت بر اهل معام معین ندارد و امامیه عمر آنحضرت را غیر مثنای بی و دانسته اند و ثابت بال دلیل نبوده
 و در کتب الهیه مانند قرآن مجید و تورات و انجیل نصی اثبات اعمار طولیه در اتم سابقه دارد و است قال ابن
 قائل فلیت فیه الف سنة الاخصیة عام ایس نکار طول عمر ناشی از جعل مخالف کلام الهی باشد علامه
 در شرح کلیات و لواصف و او انکار طول و دلیل برین و افست میفرماید ما یجب ان یعلم مع ما علمت
 ان الاطباء و ان کذا حجة علی ان هذا الحیوة لا یدلها من حیة لکن ثلاث الحجة لا یفیدان
 العمر لا بد ان یتكون مقداً معیناً لقد جاء فی الکتاب الالهیة اثبات اعمار الطویلة و فی الامم
 السابقة و اثبات الاجسام العظیمة لهم قال تعالی فی حرج فلیت فیه الف سنة الاخصیة عاماً و لا
 له یک حجة الاطباء علی قولهم متروجة کاذکراً کالانکار اعمار الطویلة جملاً و انهم یسألون
 علی جن فاضل مکسب اصرار بر انکار طول عمر حضرت صاحب الامر و الزمان علیه الصلوة و السلام دارد و ازین
 عادی و بشار و رشادات علامه شیخ از می ازابله حکای اسلامی است موضح باشد و هم نکات مشک و مشک
 و فنی مقول البوریحان جبرئیل و ابو موسی و ما شاهد است و اثبات اصل طول عمر آنحضرت نیست بلی
 لازم آید زیرا که اصل طول عمر آنحضرت بقرائن ثبوت پیوسته و مشک که اقول ان علامه رموض اب استیفا
 بمعنی جمله همانند این است که قول بعضی غیر یا یعنی ان فوام العالم بالشمس مستقوماً الکبری ما به و عشرین
 او یستقوا و طول عمر نموده اند محصل استدلالی نیست که بر تقدیر بیستم نوط بدون فوام عالم شمس طول عمر معمر

در سقوت کبریا نیست چه محققین عالم نجوم مانند ابوریحان بیرونی و مائشاد الله مصری و ابو منشر بن خلفان
این شخصیت نموده اند و فاضل ماصب نیز نقل نموده و کلام آنها موی به موی کتب معتبره است بخلاف قول اول
که خاندان خصوصیت چنین حقیقت بی و یائنی نیست که قول بعضی جمله یقین را دست آورده و در بیان سراسر
آنها آورده و در اعتقاد به شریعت و فعل داده و قبح و بکار ما ثبت فی القرآن غیره من الکتاب الالهیه بکتاب چنانچه
فاضل ماصب برین مقام را بکتاب آن نموده از بهر عجب آنکه فاضل ماصب پروه حیا از رخ برانگندد بی و یائنی
خود را فاش نموده و این مقدمه را مایه افترا و بهتان مینماید فاعتبر و یا اولی الالباب سوم نگویید
طرح عمر و وقوع میل و نزد تجویل قرآن که مخفی نیست پس عدم وقوع میل و انحضرت نزد تجویل قرآن که کفر
قلیم آن قبح و در طول عمر انحضرت نمیکند زیرا که این قول در کلام متقدمین بطریق تمثیل واقع شده و ابوریحان
قصیح نموده که ابو منشر در زایچه مولودی که طالعش جوزا و زحل در سرطان شمس در جدی بود حکم کرده که
صاحب این زایچه نامدیده در اوسط زحل زنده میماند علامه شیرازی در شرح کلیات قانون سیرا بدین چکی
ابضاع این سعیدین شاذان فی کما ملأ کرانه مع این معشر فی الاسرار انه انشد لابی معشر
مولد این ملک سراندا بکمال طالع الجوزا و زحل فی سرطان و الشمس الجدی حکم ابو معشر
یعلیش و زحل الا و سطر قال هو لام اهل اقلید قد تقدم الحكم بطول اعمارهم صاحب حکم
ثروقال ابو معشر و بلغین الانسان اذ مات منهم قبل ان تبلغ دور حلال الا و سطر تعجبوا من
سرعة موده نیز علامه شیرازی در شرح کلیات مفرایه فکرات هذا الاقاویل علی عتراق هو لام
البیض با بکمال وجود هذا الاعمار الطویلة ثمران النوره و الا حقیل و القرآن مطابقه علی
الاخبار علی طول اعمار اولئک القداماء فوجبا لاعترا فیه قصی ما فی الباب انه لم یوجد
ذلك من زماننا فاعلم قطعا ان احوال هذا العالم یختلف باختلاف الاکرام منه و الا ممکنه
للبینان مالا یوجد عندنا فاما یحکم حکم علیه بالا هناح من البکار بطول عمر شخصی که باخبار نزد
نزد و قوه ثبت شده و در صلح کن الوقتی است و نظائر این متحقق الوجود و مائشاد ان ثمنون خلاصه است که
لوازم من وضع الخویشا است که جنابش مبتلا با نیست چهارم آنکه اگر چه اختلاف از منه و اماکنه درین باب
و خیل است لیکن اسباب غصیه و سلاویه دیگر مانند نظرات توابت مرصوده و غیر مرصوده و مستعدا و
غصوده و مزاج خاص و غیر ذلک الفتاوا و ان ظل و اسباب از حیله قوت بشریه خارج است و عقل

نمای عظام در او را که ان بجز معترف است در امثال این امور دخل تمام دارند و منقح موالیخ بلاد مشرق و بلاد
 روم بر این پنج بطن و در بعضی از سنه و اوان بهم رسیدن فواکه ربی در فریضه بالعکس در بعضی احیاناً شبیه
 بن معنی است و دستبند و سکاره محض است پنجم آنکه قول او بخلاف امامت ائمه نیز محل فطرت زیر که گوئیم
 امام و مکره وجود او ابتدای خلق و اقامت جمعه و باحاطت و تهنیت و پیش و در نیز منع است چایین معنی مستلزم
 است که غایت و چو عالی انتفاع موافق باشد و ان ظاهر سلطان است چنانچه در موضعش مبسوط است چه غایت
 نشی اشرف از او الغایه میباشد چیزی که برای چیزی موجود شود و منزلت او ان و خوا به بود باطل پنج
 درین مقام فاعل و فاعله ناشی از تفهید ان است حقیقت امام و فاعله او را عاقله عن سوره الفهم و ان
 عقا و فاعله بعد از انست که عوام الناس که ان میکند که حرکات افلاک و در انشمن قطع و مساکر ان مرجع
 و معنی اینها شبیه روز بر کر ان انتفاع ساخلات است مانند موالیه ثلثه و وقوع اشعه اینها برین مواد و حصول
 فعل و ان اختلاف از سنه و احوال فاعل و واقع چنین نیست بلکه افلاک و لو که ان سبب بر این
 و مقید بر امام تقدیر اند و حرکات آنها بجهت عبادت الهی و تقرب با و و شبیه بلاد اعلی است و از حرکت
 اینها انتفاع ساخلات بالعرض لازم می آید آنکه تعقل و ادات از حرکات اینها انتفاع ساخلات است بهمین
 نوع غایت اصلی و غرض ذاتی از وجود نبی و امام مصلح حال انست بلکه از وجود آنها قرب الهی و حصول
 بسوی الهامی است در افعال آنها که بان تقرب بنیاب عبادت می جویند اینها سبیل نجات و فوز است
 بسعادت مترتب میشود ششم آنکه جماع مورضین و منجمین در وقت ولادت آنحضرت علیه السلام چنانچه
 ادعای آن نموده در چیز منع است و دلیل قاطع آنست موالا محمد باقر علیه السلام در جلد اول العیون فرمود
 اشهر در تاریخ ولادت شریف آنحضرت است که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجری اقمشده و بعضی
 پنجاه و شش و بعضی پنجاه و هشت نیز گفته اند و مشهور است که ولادت آنحضرت شب جمعه پانزدهم شعبان
 بود و بعضی ششم شعبان نیز گفته اند و در کشف الغممه از بعضی مخالفین است و سیوم ماه رمضان و ایت کرده است
 انتی نیز از پنج محکوم میشود که روایت نیست و سیوم ماه شعبان که ذکر کرده است روایت شاذ است و کتب
 معتبره از ان اثری نیست و ششم آنکه سبعا و طول عمر و بقای آنحضرت علیه السلام و عدم سبب از او طول عمر
 و بقای حضرت عید و حضرت خضر و حضرت ادریس و حضرت الیاس علی نبینا و علیهم السلام ناشی از نعمت
 و عبادت چه سبعا و در امور غریبه در اول کون و سبعین آن بیشتر میباشد از استعجاب و یکمیش آن

مرفوعة ثمانية ساجد و در مرتبة ثالثة كثر عبادته ازمرة ثمانية و در مرتبة رابعة ازمرة ثالثة و همچنین چنانچه و حدیث
 سلیمان بن شاذان و عامر است و طول عمر و بقای آنحضرت علیه السلام در مرتبه رابعه بلکه خاصه و اربعه است پس در تمام
 از مراتب اولیه و سابعه و در مرتبه اخیر و از پنج مقام و سدا و خارج باشد نقل کلام از سبیل مقام حکم
 السید الجلیل ذوالنقاب المفاخر رضی اللہ عنہ بن طاووس قدس اللہ روحه فی بعض کتبه
 ما حاصله انه اجتمع یوم ما فی بغداد مع بعض فضلاء کثرت کلام الی ذکر الامام بن الحسن
 المحدث علیه السلام و ما یدعیه الایمانیه مر حیونیه فی هذه المدة الطويلة فتنع ذلک الفاء
 علی مر تصدیق بوجوده و یعتقد طول عمره الی الزمان و انکذا بلیغاً قال السید محمد الله
 فقلت له انک تعلم انه لو حضر الیوم رجل و ادعی انه مشی علی الماء لاجتمع لمشاهدته کل هل
 البهل فاذ مشی علی الماء و عاینوه و قصوا تعجبهم منه ثم جاء فی الیوم الثاني اخر و قال انما مشی
 علی الماء ایضاً فاشاهدنا مشیه علیه لکان تعجبهم قل و الاول فاذ جاء فی الیوم الثالث
 و ادعی انه مشی علی الماء ایضاً فبما لا یجتمع للنظر الیه الا قلیل من مشاهدا و لید فاذ مشی سقط
 التعجب بالکلیة فاذ جاء رابع قال فایضاً مشی علی الماء كما مشوا فاجتمع علیه جماعة من
 شاهده الثلاثة الاول ثم اخذوا یتعجبون منه تعجباً زاید علی تعجبهم الاول و الثاني تعجب
 العقلاء من نقص عقولهم خاطبهم بما یکرمون هذا بعینه حال المحدث علیه السلام فانکم
 و یرقم ان دریس علیه السلام موجود فی السماء من مانه الی الان و یرقم ان عیسی علیه السلام موجود فی السماء
 کذلک فی الارض موجود من منه الی الان و یرقم ان عیسی علیه السلام موجود فی السماء
 و انه سيعود الی الارض فاذ اظهر المحدث یقصد به هذه ثلاثة نفر من البشر قد طالبت اعماهم
 زیادة علی المحدث علیه السلام فیکف تعجبهم من ان یتکون لرجل من رتبة النبی صلی الله علیه
 و الله و سلم استوفوا احد منهم یتکون من جملة المانیه صلی الله علیه و سلم ان یعرجوا
 من عذرتهم و ذریته زیادة علی ما المتعارف من الاعمال فی هذا الزمان ان الله انما یتکون
 الاربعین الشیخ الباقی طاب ثراه و عاشیه یرقم بعد نقل عبارت شیخ بباغی مگویر هذا التفضل انما
 یستقیم لو شاهدوا الرجل الرابع و سمعوا دعواه و شاهدوا مشیه علی الماء و اما اذا اخبر
 جماعة غیر مولودین ان علی شط هذا النهر رجلاً قائماً یدعی بقتول رفع ان مشی علی الماء و هم

وهره که یسمعون صوته وکایرون شخصه لژاد التجرب کاکار بالاریه کاحال هذا فی المصد
لا نکل فلیعنه من المقصاح ثم قال ایضا فعلا من المقصاح قال اهل السنة لیس تجعنا علی ط
حیانه علیه السلام اما تجع عن غیبتنه و اخفائه مع کونه اماما منصوبا لهدایه
والارشاد وقد کلف الله اهل زمانه بانباعه والرجوع الیه فدیهم و دیناهم ثوابا کثرا
الشدیدان بحیث لا یطلع علی اخباره الا هبان بن بیان الخ وهذا الکلام صحیح فی الفراعنه
علیه ائمه السنیه و مشایخهم و اصاغهم و اکابرهم من الطعن و التشعیع علی اعتقاد طول عمر کله
علیه السلام و هذا لک الفاضل الناصب لطل السان التشعیع علی هذا الاعتقاد و استنزع علیه
و طعن لکل ما امکنه ثم قرأ لما وقع فی حق الانام شیخ لک کله و ذکر ان اهل السنة لا یجعون
من طول حیاة المهد علی السلام و هذا لک کتبهم و محققینهم کله قول او الدلیل فلیکمل بطول انالی یس
و لالت لیکنه بلکه بخلاف آن چنانچه بر این احکام نجوم ازین و زیایچه روشنست و مدت بدو و
اول کلام از رجوع کتبنا با اعلام الوری دریافت شد که از زیایچه بانی بقول در کتاب طوطی از شیخ
نصیح نقل فرموده است که در ظاهر امثال و اقوال او تصرف در آن نمود داشته بتقریر تسلیم و فرض هم فرض
تحریف از نسل و غیره کنایه آن گفت که زیایچه اول بخلاف طول عمر که قصه عراشه لالتی ندارد و من ادعی
البیان و موقع صاحب طالع و بدیت ثامن چنانچه در نجوم غیر تحصیل ششوست دلیل آن نمیتوان شد و زیایچه
از حدیثی که در انحلال اجل موجود و کلام مرگ است مرور زمان که در دوران به خطه و وجهه عمر او را می فرم
میکند تا آنکه با مقتضای علم بر سره آری اگر صاحب طالع بدیت طالع واقع میشد و لالت آن جزو
صورتی میداشت و لیس فلیس انحصار فرموده نزول و قدور بعضی ابار که درین مقام کلا وجهه و لو است فرض
عمر غیر مسلم است بلکه نزول در وجه بر انتهای کسالات نیز بالکلیه و لالت ندارد بلکه دال تبغیل آن است
محمی الدین بنی در غنیه فرموده ما ذاکان السعد البدر و نقص سدس ما یعطی و نیز در باره سعادت و کسرت
یشود و انکه بوجوب و ایت حواله الابرار که خوشتر در عاشی این مقام مرقوم فرموده و قدور زیایچه در
وجه و سیزده دقیقه و لو است پس تکلیف منته و وقوع صاحب طالع در بر یغوی من جهره لالتی قدس
فیه بکوب مخوس طالع ناصب کله که در وجهین طول قدور بدیت کست نیز دال برین معنی نیست چه جابرت کثر
کست و متوطا امری که باشد و رای قصر که مانده خوف از امداد و وقوع غیبت و اخفا و انقلاص طابری

اندر امور دنیا و مایه شاکل ذلک نظر از صغیر غیر اعظم بنظر خداوت نیز موی خوف از سلطان است علی بن
 مغربی در غنیة فرموده و دان نظر بای الشمس القمر من عداوة او کان معهما لجدّة خوف من سلطان و قد مر
 به که یک از وجوه طالع سه طالعی و صاحب النج است و در بیت الراج خصوصاً در درجه بیت و پنجم جوتا
 ناظر بطالع در این بنظر مودت و وجود دیگر معارض اثر نیکت قمر و مانع تاثیر آن میتوان شد با آنکه در کتاب
 سهرن سد بان که از کتب معتبره و پنجم اهل هند است تخصیص واقعه کرده که از خواص حلول زهره درین و درجه بطول
 عمر صاحب طالع است یکی که زیاد از ازان تصور نباشد و بودن صاحب ششم که در حمل است و در بیت ساد
 و جیت آن دلیل ضعف مدلولات است که مک و فنا باشد نیز ادعائی نکه وجوه مذکور و غیره با مصالح
 آن یکون دلیل علی قصر العمر یا بنظم دلیل قصر عمر است و نه دلیل سرعت طوایف ان غیبت و اختفا و انقطاع عکایر
 از تدابیر امور دنیا و دلیل عدم قوعل او است درین فن در شجره ثمره فرموده بطلمیوس میگوید که احکام غلبه
 ظن است و غلبه ظن میان کبان و یقین باشد پس اگر کمان از میان بر نیز یقین یابد و یقین حقیقت علم باشد
 نه غلبه و شک نیست که بنظم میان خم خود ده و در کنده و شوار تواند فوق نمود بلکه تواند میان خفته و در
 فوق کند همچنین اگر کسی که یه فوق توان کرد او از حقیقت این نعت خبر دارد و پس ثابت شد که احکام غلبه
 ظن است و غلبه ظن شامل بود صدق و کذب پس نباید حکم قطعی کرد آن جهت آنکه دستن کلیات احکام مکن نباشد
 و جزویات را نهایت نبود انتهی در مذاق الاسرار در احوال شیخ عزیز بن محمد نسفی گفته او از کلامان
 این طایفه بود انقدر حقائق و معارف و مصلح صوفیه که وی در کشف الحقائق و مقصد قصی تزیل
 و غیره بیان نموده است و در دیگر کتاب این طایفه نیست در کتاب مقصد قصی میگوید که جوهر اول روح محمدی است
 طایفه اسلام و جوهر اول او کار میکند یکی آنکه فیض از حق میستاند و هم آنکه خلق میرساند اکنون بدانکه انظرف
 جوهر اول که فیض از حق میگردد نامش ولایت آئده و این طرف جوهر اول که خلق میرساند نامش نبوت آئده است
 پس ولایت باطن نبوت آئد و نبوت ظاهری ولایت بر و صفت محمد از جن ولایت و نبوت مکتبی
 اکنون بلکه شیخ سعد الدین حموی میگوید که هر دو طرف جوهر اول با دو مظهر اند درین عالم مظهر این طرف
 که نامش نبوت است خاتم الانبیاء است و مظهر انظرف که نامش ولایت است صاحب الزمان است و صاحب الزمان
 اسمی بسیار دارد ای مردیش صاحب الزمان عالم کمال قدرت بکمال علم و قدرت را با وی همراه آید
 چون بیرون آید تاست روی نبی را از ظلم پاک کند و بعد از آنکه ستم کرده و مردم در وقت او آسایش

اساتید این بزرگوار شیخ سبط الدین حموی مرجع صاحب الزمان گنا بها ساخته است و مع حوی بسیار گفته اند و در اظهار
 اشرفی حضرت کجاست قدس سره نقل میکن که جمیع انبیا و ائمه و اولیا در مقام تحریر بودند بنابر آن حضرت رسالت بنا
 صلوات الله علیه و سلم این عالم بود و ساخته بود اللهم زنی تحریر این مرتبه و در حاکم صاحب قوسیل و اولیا
 چنانکه فرموده علی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل باید فهمت که العلماء در دنیا انبیا را همین
 مقام است و در مرتبه الاسرار گفته اند که یکایک این طایفه بهترین احسانا و محبت خیر است که عارف کامل را خدا در حق
 دست می دهد یعنی در ذات مطلق چنان محوی گردد که هر چند خود را می جوید نمی یابد حرکات و سکنت و شیئی از آن
 چنانچه حضرت رسالت پناهی علی علیه و آله و سلم آن کفر فرمودی اللهم زنی تحریر این ای پروردگار منی باید که این
 تحریر را اتقوا زنی تخصیص بعد الدین حموی بشو به پیوست که صاحب الزمان علیه السلام مایات حضرت مکرر گشت
 علیه السلام و السلام مشغول باشد و هدایت طوائف انام بودند چون بامر الهی نصبت اختیار فرمودند از
 انتظار انظار این احراض فرموده و بفرایغ بال مشغول سپرانی آمد گردیده و در ذات حقیقه آنحضرت محو غالی شدند
 بر تبه فنا فی الله رسیدند و مصوفیه میگویند که حرکات و سکنت صاحب این مرتبه مثل تو لم گیرد و او را در
 انصاف بطریق واضح گردیده که شجره فرق در قائم دیت نمیتواند کرد هر که او عالمی بین امر میکند و در حقیقت این علم
 بهره ندارد و پس عقل است که آنچه دلیل خصه خود تصور کرده لیل عزت طولی انان غیبت و اختفاء و انقطاع و تکلیف
 از دنیا بر امور دنیا باشد و حصول بعضی از این فغان نیز برید اختفاست و این معنی صبر دعوی علمیه است و تقاضا
 این احتمال ادلیلی که موجب ثبوت نفس باشد در کار است بر تقدیر تنزلی و تسلیم مقاسه کاملین که تمامان
 و طبعی مرکب از ارواها و اسامی زمین اند و بهیچ عالم محکوم حکم تعصا جریان ایشان است بر کافه تا منقباس مع
 الفارق است چه جائز است که منع تاثیر نخست بخوس و متاخر نشدن از نکایت آن از دیاد و سعادت
 سود و از خواص نفوس قسیه ایشان بپوده باشد لاجرم موت و حیات اولیای عظام را اختیار ایشان میباشد
 و در راه الاسرار و روضه احوال شیخ احمد عبدالحی نوشته که آنحضرت بعضی اوقات میفرمود که من مالک
 جان خود ام ملک الموت نتواند که بی رخصت من جان من قبض کند موت من با اختیار من است اگر نخواهم
 نمیرم و اگر خواهیم تا ابد الا با بدین معیت بمانم مگر آنکه باختیار خود بروم و او را خبر نباشد و در کمال
 عاشقان چنان جانی هستند که با جمیع ملک الموت بکنجه هرگز انتهی بر نصف خیر نمی نیست که حضرت
 صاحب الزمان علیه السلام اکمل اولیای کرام اند و پیوست و حیات ایشان بطریق اولی با اختیار

صاحب الزمان علیه السلام
 در مقام تحریر بودند بنابر آن حضرت رسالت بنا
 صلوات الله علیه و سلم این عالم بود و ساخته بود اللهم زنی تحریر این مرتبه و در حاکم صاحب قوسیل و اولیا
 چنانکه فرموده علی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل باید فهمت که العلماء در دنیا انبیا را همین
 مقام است و در مرتبه الاسرار گفته اند که یکایک این طایفه بهترین احسانا و محبت خیر است که عارف کامل را خدا در حق
 دست می دهد یعنی در ذات مطلق چنان محوی گردد که هر چند خود را می جوید نمی یابد حرکات و سکنت و شیئی از آن
 چنانچه حضرت رسالت پناهی علی علیه و آله و سلم آن کفر فرمودی اللهم زنی تحریر این ای پروردگار منی باید که این
 تحریر را اتقوا زنی تخصیص بعد الدین حموی بشو به پیوست که صاحب الزمان علیه السلام مایات حضرت مکرر گشت

ایشان خواهر بود و نخست محرم سال شصت اثری نخواهد داشت و لایلی که در زیاده چوبه انام و ان برقصه عروسی
دالات آن برقصه عروسیا کلی غیر مسلم است و در کتب نجوم ملایم نیز تصریح بآن واقع شده و در وقت
منصب بخت امیر المؤمنین علیه السلام در دیه یافته خوشی غیر از خوشی براج المخرج فی بیت الحمد فقطل و غنی
من کاوه سیاه علی مشتری عنده سوار و الزهره عن عن نفسی فاین الدوانی الخلق در اثنی عشر عن
نرسانیده است شاهی صاحب نیای خرد از رجعت و منج در خانه حل پس گفتم بگذارم از دور و خوب
بسیما شتر می بینم نزدیک من کیاست دفع میکنم از نفس خود و اوعا گردو شها با فرزند و روزی پسند
که عالی است و بزرگ است خانه بی بی منی و فواح فرزند و وجه خوب بخرم آنکه طالع مرقضی علیه السلام فرودم
در جعبه بپوده و صاحب طالع و منج و رجعت صاحب طالع و دلیل ضعف مصالح خامس شعر بعلم و تبه
نالیم علیه السلام چنانچه نجوم در ماتت اوست در لوفوق و مؤید نیست بگشتن آفتاب ابی تاظم و در آن
افانک انفسا کحل انتی کلاره در بعضی کتب معتبره آمده که چون بر ما من فرود حکم کنیز خواهد در علم نجوم
غالب است روزی باو گفت تو باین علم و نیز کی چیز ایمان می آری بر غیر گفت چگونه ایمان بیاورم باو
مال آنکه در بعضی او بر من غلبه شده زیرا که گفته است من غلام پیغمبرم و این را در هیچ ویدم زیرا که در طالع او
شده است که هر که در آن متولد شود می باید که پیغمبر نباشد پس کی از نکلا حاضر بود جواب گفت که ما از طالع او در
که اوست گوست زیرا که حکما اتفاق کرده اند که طالع مشتری زهره و عطارد و منج است و هر فرزندی که
با طالع او متولد شود می باید که همان ساحت برید و اگر مانند البته پیش از روز پنجم شود و ان پیغمبر باین طالع
شده و شصت و سه سال زندگانی کرد و این علاوه سایر معجزات اوست پس او را قرا کرد و مسلمان شد و مادرش را
ایزد خوا و مادر اصدانم کرد انتی با آنکه از لایل فلکیه نابیرین نایچ بطول عمر تنبها و متوان نمود و سعادت
و قوت حال جلیل و قند و ان و سعادت که خدا و نظر که اب نظر مروت بسوی آنها و اتصال نتائج بعضی از
کواکب ثابت که در علم اول دوم اند چنانچه درین زیاده واقع است و دلیل طول عمر می توان شد قال جلی
المعرب فی الغنیة با قلا علی حکیم او طوفوس من کثرت هیالجد طالع عمره و سرع فهمه متی
انقصر قوه الیهلاج مع قوه الکد خلاد علی قوه النفس و طول العمر و شجره شوره آورده چون
بیلج بود یا در خانه یا شرف خود بود و هر که خدا عطیه کبری خود دهد ان کمید و میت سال باشد و او را
مغرور و در غرضه فرمود اتصال الیهلاج با کد لکواکب الثابتة التي فی العظم الاول و الثانی یظلم لک

دلائل الملوك الثالثة في الملوذ وازن نور المنطق انكه و در بيان الكفاية انكه انكس معتبر و مجرم است
نصحه كه دليل ابو بكر بود و دليل عمر بن الخطاب و دليل عثمان بن عفان و دليل علي بن ابي طالب و دليل محمد
انحضرت عليه السلام هر چه است حامي الهويه ضعف هر يك است عالم عال بفار و قيان و عثمان بن عفان را خواهد شد و در پنج
نمل كه دليل عمر بن عفان است هر دو راجع و سابقه انكه اگر چه دليل ابو بكر قوت بسلامه دار و دليل عثمان
فني غشده زير كه اكراد و عدوات تهتمل و استعبداد داشت و در اين اوراق مجموع خود است و دليل حضرت
اسلامه الغالب اير الوهين على ارباب الباطل الصلوة و السلام كه مرجع است و در نهايت قوت است و در مقام
خود و در وسط السجته السلطه و دليل قوت و دولت عاقلان انحضرت است و مولود
انرا و صاحب كرامت و نظريه و آفتاب و مرجع و دليل عدم و در ظلم انحضرت است و دليل انحضرت
نيز از اين بنايچ با ثبات ميرسد و مظهر مرجع و دلائل في كنه بر شجاعت و جلالت و قنائل و قه و محاربه انحضرت
امور و ديگر نيز از اين بنايچ نه با طاعت و انانيت كه فاضل صاحب مدين مقام نهايت اختصار بكار برده
بود و لا جرم در جواب اين طبعي اجمال برين قدر كه انكسار است بر كمال لابي في تفصيل و توضيح و لا في غير مرجع
باشد و خوشي اين عاقلان كه في ثبات ثبات و مشكله اجوبه شكوكي است كه فاضل صاحب نه ناصر و برين ساله و
رجوع نايه دوم انكه دلائل ثاني دوم برصحه انحضرت محاورى و مدار و نيز كه بنايچ مذكور فاضل صاحب
خطه و بودن احكام آن ضلالت ندارد و باطله و در اين بنايچ مذكور كاشف و في وسط السلام بر ذرات عوام و در
چنان معقولات است كه در وقت طلوع سحر و بر چرخ كه آفتاب دران برج است طلوع ميكند و اين معني است
نظور يا شهادت و دليل احتياج ندارد و بمنزله مثل سابقه كرده و بعضي از فضلاء شيعه جنين بيقين نظر آورده
از قول يكسان همان در محرم است چيز كه بود و طالع اندر ضرر است اين كار جهان ايتان سبب با خطه است كه انحضرت
طالع هر روزه خورشيد پس فرض في انحضرت عليه السلام در وقت سحر و بودن طالع بران و در
در انوقت و برسد در نهايت خوليت است و وقوع استقبال و مقابلت نفس قهر و دست سوم ماه و چنانچه
زايه واقع است نيز از قبيل معقولات عاقله و مائل طلوع سلسله سحر است از همه غيبات انكه خودي و اوج و
او حامي تحريم و جمع فتوى متغير بران نشد كم انچه گفته كه لازم است كه هر مرقع حاوت كه از اين غير با و در سلك
بنظور آمده و باشد از اين غير با نيز از اين است هم بنظور رسد انچه مورد است و مخالف و ايات و احكام
كه در كتب فقهين با قهر است پس از اين رسد و خارج باشد منجوى در معالي التفسير في مرقوم و قال الشهاب

وما اوتى اية الا اوتى نبينا صلى الله عليه وسلم مثل تلك الاية وفضل على غيره بايات مثل
 الشقاق القربا بشارته وحين يلجذع على مفارقة تسليع الجزء الشجر عليه وكلامه البها
 والشهادة بى سالته ونج الماء من بين اصابعه وغرذاك من المعجزات والايات التى لخصه
 واظهرها للقلوب التى عجز اهل السماء والاخرى عن اتقان مثله انتهى معنى داود وشهدت بحسب من
 مكرهه ولو وشهدت بنعيمه على الله عليه وسلم ما ندان فضليات داود وشهدت بجنة مجرته
 شوق شمن قد بشاره انما له كذا شياخ نرا مفارقة او سلام كذا سنك رخت برودى غنى بكم
 وگو اى اودن پيغمبر او و جارى شدن آب ريمان بگفت تمان او و خوايى اينها از جزات و ايات كه با حصانى ايد
 و ناطق ترين آنها فخر است كه اهل آسمان و زمين از او رون مثل ان بنايز شده اند و آنچه در مقام سند گفته اند
 پيغمبر ما از غنى و نعمان بنهادى يا كز بش از ما سخن فيه نمانج است چه طول عجزت فوج بر طبق عادت اهل
 زمان بوده بخارق عادت كه كلام در ان است كه مى آنحضرت را مائت با حضرت عيسى على نبينا وعليه السلام
 درين باب است چه طول عجزت عيسى على نبينا وعليه السلام با اتفاق امت ثابت است و در بعضى ايات
 اهل سنت واقع است كه آنحضرت را موت طاريف شده بانه زنده تا وقت موجود زنده خوابنده ماند
 ابو حنيفة در معالم التنزيل و شمن انشاي تفسير كرمه اذ قال الله يا عيسى انى متوفيك و ارفعك الي غير
 قال بعضهم المراد بالتوفي الموت و روى على بن ابى طلحة عن ابن عباس ان معناه انى ميتك
 يدل عليه قوله تعالى قال متوفكم ملا الموت الاية فعلة هذا له تاويلان احدهما ما قاله
 و هب فوالله عيسى ثلث ساعات من النهار ترفع الله تعالى اليه و قال محمد بن اسحق التميمي
 لزمهمون ان الله توفاه سبع ساعات من النهار ثم احياه و رفعه اليه انتهى جناب سرور كائنات
 عليه و اله الصلوة و السلام بن بعد طريان موت باز زنده شدنى باقى ماند الى شاره شمس حبه الى
 و در مارج النبوة بعد ذكر اخبار كبرى و دالات بر حيات انبيا داره ميغرايد از اينجا معلوم ميشود كه حيات انبيا
 حيات ظاهرى نيادى است نه مجرد باقى بودن ارواح چنانكه شهيدان را و ارواح شهيدان نيز در ابدان
 مى نماند و صاحب تبيين از شافعية گفته است مالى كه از آنحضرت مانده بر ملك باقى است چنانكه در حيات
 حيات او بود و انتقال بلكان رفته چنانكه اموات را ميباشد و امام شافعية ابن قنبل را صحيح نموده فرموده است
 كه اين مافى شير صديق است رضى الله تعالى عنه و آنچه از امامها گذشته بود انتهى و گفته اند عيسى از اهل كثر

[illegible]

رسیده است با جمیع عالمی که ذکر کرده است با آنکه در کتب معتبره از ان اثری نیست از قبیل متناهیان و اولیای عالمی که
 باید فقیه و باید فایده اندازان و اولیای فقه و الزام باید داد و آنچه گفته است لفظ چراغ که تاریخ شهر
 ایشان است غلط بر آنکه در اخبار اوقات است و در هیچ کتابی از کتب مابعدی که از ان اثری نیست و در بعضی
 امامیه منع شده نوشته این چنین فرخات بعد از فضل و کمال او است و بر تقدیر تسلیم میگویم وجود و خروج
 و ظهور حضرت امام علیه الصلوة والسلام هر وقت موعود و اخبار حضرت مخبر صادق علیه الصلوة و الهی علیها
 علیه السلام که در ان عالم انحضرت اند باخبار ستواتره بقوت پیوسته و از توقیت تعیین وقت خروج فرموده
 باین همه اگر تناسخ سی و نه هزاره مطلق نیست بعضی اشارات ظنییه متناهی فقیهین مبنی بر کینه و ثنائی الحال ظن اولیا
 واقع نیست این مبنی هیچ وجهی در تعیین ثابت بالتواتر خواهد رسانید ظلمت شمس است که حدوث قیامت
 است و نشانه آن نیست تواتر ثابت گردید و تعیین وقوع آن حاصل است باینجای موعود علم الساطعین
 آن اشارات ظنییه متناهی که در تعیین او مطابق واقع نیست غلط استنباط و اجتماع او و تعیین آنچه تواتر ثابت
 انقضی خواهد رسانید چنانچه بعضی از علمای این امت زعم نموده بود که قیامت قبل از تمام الف با خواهد شد
 شیخ جلال الدین سیوطی برود آن کتاب را بکشف عن مخاوضه هذه الامة الکافیة نموده و از ضمن او حد
 و سبب سال یکصد و شصت و شصت از قیامت اثری پیدا نیست و نحو شمس الیکم این ساله فرموده که مدت این است
 که مدت یکصد و شصت سال زیاد میشود و زیادت یا نقص در سال میرسد و بعضی نسخ این ساله افاده فرموده بود
 که حدوث قیامت و سال هزار و دویست هجری مقدم خواهد شد از ان باز هم سبب سال شصت و شصت
 از قیامت قیامت نشانی نیست چنانچه مطابق متناهیان این تخمینات ظنی در تعیین وقوع قیامت نمیکند و از
 مطابق نشدن تخمیناتی که بعضی متجاسرین در تعیین وقت خروج و ظهور حضرت امام صاحب العصر و الزمان
 نموده باشند یقینی که از اخبار ستواتره از مخبر صادق و در نه علمای و علیم الف الف تیه و سلام حاصل
 هیچ نوع منتقض نمیشود و برین مقام نقل عبارت این ساله الحینان قلوب مستغیبه این امانا سبب موعود
 جلال الدین سیوطی میفرماید و بعد فقد کثر السؤال عن الحلیث المشهور علی السنة الناس ان
 اللی صلی الله علیه و سلم لا یمکت فی قبره الف سنة و انا احبب الیه باحل لا اصل له ثم جاء
 رجل فی شهر ربيع مر سنة ۸۹۰ معه ورقة بخطه ذکر انه نقلها من فتی الفی لها بعض
 اکابر العلماء من ادركته فيها انه اعتقد مقتضى هذا الحديث و انه يقع فی المایة الثمان

این قول از علم الساطعین است
 این قول از علم الساطعین است
 این قول از علم الساطعین است

العاشرة خروج المهد والجمال ونزول عيسى سائر الاشراط والنسخ في الصور النسخة الاولى وبعض
 الاربعون سنة التي بين النخبتين في نيف نيفة لبعث قبل تمام الالف فاستبعثا حدث
 هذا الكلام من هذا العالم المشار اليه وكومت ان اصرح برودة ناديا منه قلت
 هذا شي لا اعرفه فحاولني السائل حتى ير المقال فخذ لفظ بلغة مقبودة الى ان قال فاق
 الى ما سألوا وشرعت لهم مخرلا فان شاءوا عللوا وان شاءوا مهلوا واهمية الكشف عن
 مجازة هذه الامة الالف فاقول ولا الله دللت عليه الاثارة ان هذه الامة تريد
 على الف سنة ولا يبلغ الزيادة عليها خمسة سنة الى اخر ما قال في تلك الرسالة وفي
 تصانيفه وراخر ان رساله نوتة رايت في اخر بعض النسخ ماصوته وحكي بعض اهل التاريخ
 ان تاريخ الدنيا المزمع عليه السلام حين اهبط من الجنة الى طوفان نوح عليه السلام
 الف عام وما بين عام ومربطوفان نوح الى من ابراهيم الف عام ومائة عام ومربطوفان
 ابراهيم عليه السلام الى موسى عليه السلام الف عام ومربطوفان موسى عليه السلام
 الى من عيسى عليه السلام الف عام ومربطوفان عيسى عليه السلام الى من نبينا محمد صلى
 عليه وسلم خمسة مائة عام ومربطوفان الى الان تسعة مائة عام واربعة وعشرين سنة فجميع ذلك
 ستة الاف وسبع مائة سنة واربعة وعشرين سنة وعلى هذا يقال الباقي لقيام الساعة
 من يومنا هذا وثمان مائة اربعة وعشرين وتسعة مائة تسعة وستة وسبعون سنة لله
 قوله صلى الله عليه واله وسلم عمر الدنيا سبعة ايام من ايام الاخرة وبعثت في اخر اليوم
 السادس قال الله تعالى وان يومنا عندك كالفسنة فما تعدن والله اعلم بحقيقة ذلك
 نعم الكتاب بعون الله وحسن توفيقه انتهى وهم انكم قول او نيز دلائل قطعية عقيدة صواب اصول
 قائم بربطان اعتقاد طول بقاى ايشان ان قيام دلائل والبربطان اعتقاد طول بقاى انقضت او ما
 محض است بيان ان يومنا عندك لازم است نافرط در ان نوزد ايد وانچه درين تمام ذكره باطل ومع دود
 ودليل عدم تحصيل است اصول المار يا چه موافق اصول اثنا عشرية وجود امام نبوت نظام عالم من اجل
 است دلائل امکان اشرف مقتضى است نيز ذكره امام نبوت انك لا شرف كوان ارضيه است سبب وجود وبقاى
 ارض والكون لمضيه وخاتمة ذاتية خلق او است پس وجود وبقاى هو سبب وجود وبقاى وان نفع او سبب

ارتفاع ارض و سایر احوال است چنانچه مشروط انشاء الله تعالی در باب امامت بمعرض بیان آید و تقریر نماید
 و سلسله او هر چند لطیف است لیکن در نظام عالم واجب نیست بلکه نظام عالم کامی متضمن ظهور و تسلط اوست
 و درین هنگام عالم را نمی بیند و گاهی مقتضی عدم تسلط و کون و غیاب او درین عالم ظلالی باشد
 از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است ملک قوسه می در شرح تحریر چنین آورده که این مخلوق را
 عرقا محقق اما ظاهر و خفا و نور و لایبجلل حجج الله و بیناته و عدم تصرف او را هیچ بر عیت است
 که بسبب غایب بود و چون بلایع و نفوس آنها اطاعت و انقیاد او را ترک ننموده از بركات لطیف
 خودم مانند محقق طوسی در تحریر میفرماید و بعد از امام لطیف و قده لطیف آفریده و معنا متنی فائده وجود امام
 چنانکه سبق ذکر ایات تجرید و شش و حساب و تقسیم غنائم و فتح بلدان و جنگ و صلح و اقامت جمعه و جماعات
 و اقامت حدود و تعزیرات نیست چه فائده وجود او بقای زمین و زمان و سایر احوال است و این امور بوج
 و ظهور او مرتب میشود و در التماسیدن در شرح کافی میفرماید و ما یجب ان یعلم ان الغایة و الغرض
 موجوده که امام لیسر چند حصول اقامت حتی لو فرض امام لم یرجع الیه احد من الناس
 لغات الغرض من وجوده و کذا لو کان خا ملامستورا غیر ظاهر و قد اشارنا الی الاسباب العلة
 فی کذا الارض لا یخلو عجمه ما ذاهو فبدلک یندفع طعن جماعة من الخلفاء علی امامیة
 بانهم قالون بوجود امام قائم مده مدیدة مرعیان یعرف واحد شخصه یمتدی بنور
 و ارشاد لا فاما الفائدة فی وجوده و هذا الطعن غیر وارد حاصل افان الغایة الحقیقیة فی
 وجوده شیء علی ارفع من تعلم الناس منه و مع ذلک یلزم کونه حیث یكون هذا لیس
 ان اهتدا و اما عدم اهتدا بصر بنور و استضا اتمهم بضوء قلبهم من جهته علیه السلام
 بل حجة الناس لا حجة لهم و الحق بالظلمة الغاشیة یتم غلبة الهی و الشهادة علی نفوسهم
 الی ان یفتح الله من رحمة من عنده و یهب سراج عاطفة یکشف عنهم حجاب الظلمة و الهوی
 بنور الهدی المحجة البیضا انشاء الله تعالی و نیز نه و در شاهه امام اخذ مسائل از حضرت نیست بلکه نفس
 تصدیق بوجود آنحضرت و اینکه خلیفه خداست بر سر زمین امری است مطلقا و رکنی است از ارکان
 ایمان است تصدیق معاصرین حضرت رسالت پناه علیه السلام که در بلاد دور دست و واقع شده بود
 بوجود و نبوت آنحضرت پس شبهه نیست و چون خود امام بحجت شریعت بود و تکلیف مندرج شد نیز

446

قال الكلبى في طلب
الراج طرين الفضل الكبير
من الصلوات انى من
ان من الله ما لا يحصى
على العباد كل ما يحصى
وعلى الابد كما لا يحصى
غيب مكنى والفرج ينجى ١٧

[illegible]

شيخ محمد بن بابويه ركن بلخ فهاهنا ردت بعد وقوع نقصان در كلام اسفندي في سورة و نيز كلام ما نسبت بخيرني
 كه اعتقاد جميع فرق اماميه مستقيم و تصريح خود كه هر كره با نسبت بيك كاه قائل بوقوع نقصان در قرآن است
 كه و نسبت و هذه عبارته اعتقادنا ان القرآن الذي انزله على محمد صلى الله عليه واله هو ما بين
 الدفتين هو ما في ايدي الناس ليس باكثر من ذلك و مبلغ سورة عند الناس مائة و اربع
 عشرة سورة و عندنا الضحى و الم نشرح سورة واحدة و كذلك القيل و لا خلاف سورة واحدة
 و مرئسب اليها انا نقول انه اكثر من ذلك فهو كما ذكرنا ما روى مرئسب قراءة كل سورة
 من القرآن و ثواب مرئسب القرآن كله و جواز قراءة سورة تين في نافله و الضحى و سورة تين
 في فريضة تصديق لما قلنا لا في القرآن ان مبلغه ما في ايدي الناس و لكن ما روى
 من الضحى و سورة تين في الف ليلة واحدة و انه لا يجوز ان يختم في اقل من ثلاثة ايام
 تصديق لما قلنا ايضا بل نقول انه قد نزل من الوحي الذي ليس بقرآن ما اوجع الى القرآن
 لكان مبلغه مقدار سبع عشرة الفاية و ذلك مثل قول جبرئيل عليه السلام للنبى صلى
 عليه واله ان الله يقول لك يا محمد دار خلقى مثل ما ادا رى و مثل قوله ان تحضن النساء
 وعدا و هم مثل قواه عشر ما شئت فانك عيت واحب ما شئت فانك مغارقة و اعمل
 ما شئت فانك ملاقيه و شرف المومن صلواته بالليل و عن كذا كذا عن النبي صلى
 و مثل قول النبي صلى الله عليه واله ما زال جبرئيل يوصى بالسواك حتى خفت ان اخبر و ادر
 و ما زال يوصى بالجار حتى ظننت انه ينبغي سيورته و ما زال يوصى بالمرأة حتى ظننت انه
 لا ينبغي طلقها و ما زال يوصى بالملوك حتى ظننت انه سيضرب له اجلا يعقوبه
 و مثل قول جبرئيل عليه السلام للنبى صلى الله عليه واله حين فرغ من غز و الخندق يا محمد صلى الله
 عليه و آله ان الله تبارك و تعالى يا محمد ان لا يصعد العصر الا بنى قريظة و مثل قوله صلى الله
 عليه واله امرني ربى بمداراة الناس كما امرني باداء الفرائض مثل قوله عليه السلام ان
 معاشر الانبياء امرنا ان لا نكلم الناس الا لمقدار عقولهم و مثل قوله صلى الله عليه واله
 ان جبرئيل اتاني من قبل ربى يا محمد فقلت فوج به صدق قلبي قال ان الله عز وجل يقول
 ان عليا امير المؤمنين و قائد الغر المحجلين مثل قوله عليه السلام قل علي جبرئيل عليه السلام

علیه السلام فقال يا محمد صلى الله عليه واله ان الله تبارك وتعالى قد رزق فاطمة عليها السلام
 مرفوق عرشه واشهد على ذلك خاتم الانبياء ومثل هذا كثير كله وحی و ليس بقرآن ولو كان قرآنا
 لكان مقدما ثابته وموت ولا اليه غير مفصول عنه كما كان امير المؤمنين عليه السلام جمعه
 فلما جاء هربه قال هذا كتاب بكم كما انه انزل على نبيكم لم يزد فيه حرف ولم ينقص منه حرف
 فقالوا الاحاجة لنا فيه عندنا مثل الذي عندك فانصرف هو يقول فنبتدأ ولا يراه ظهروهم
 فاشترى انما قليلا فبشر ما يشترون قال الصادق عليه السلام القرآن احد نزل من عند
 واحد على نبي احد انما الاختلاف من جهة الرواية انتهى معنى اعتقادنا ثبت ان قرآني که فرستاد است
 از خدا تعالی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله همین است که در میان دو جلد صحیفهاست و او ثابت است که الان در دست
 مردم است بیشتر از آن نیست و بعد از سوره بای قرآن نرود و صد و چهار دست و نرود علمای امامیه الفحی المشرع که
 سوره است و لا یلف المکریم یک سوره و هر کس نسبت بکن بفرقه حقه امامیه ایکن میکند قرآن بیشتر از آن است
 آنکه کافیه و روایتی است و این مردی است از ثواب قرات هر سوره قرآن و ثواب تمام قرآن عوار خواندن بیشتر
 در رکعت نافله و نیمی از جمع و سوره در یک رکعت فزیه و هم چنین آنچه مردی است از قرآن تمام قرآن و یک
 شب آنکه جامعیت ختم قرآن رکعت از سه روز و یک قول ما است که قرآن همین قدر است که دست مردم است
 بیشتر از این نیست بلکه بگوئیم که نازل شده است پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم از ذی غیر قرآن که از حدیث قرآن
 گویند انقدر که اگر آنرا با قرآن جمع کنند بر آینه مقدار بنده هزاره شود مثل قول جبرئیل من غیر احدی از حدیث
 که خدا تعالی ترا میفرماید یا محمد و انما نزلت علی منی معنی ای محمد و اما بکن با خلق من چنانچه من را میگویند ثابت
 نموده تا آخر آنچه فرمود است شیخ خرمی علی در رساله تواتر قرآن میفرماید و هو ظاهر بل نص فی فصل الجمع
 علی ذلك من الامامية و غیر اشاره الی نقل خلاف بل حرج بتکذیب من نسب الجمع غیر ذلك
 الاعتقاد و قد صرح فی اول کتابه بان ما فيه هو اعتقاد الامامية و اوجده فی اول باب الجلال
 ما فی کلا بواجبه و العبارة واحدة فالجمع من غیر تغیر و ایضا فالحل علی ان قوله اعتقادنا
 مرصیفة المسکون لتعظیم نفسه لا وجه له و لا مناسبة بالمقام اصلا و کذا القول بان معه
 غیره لا جمیع الامامية اذ لا خصص فی تخصیص بعد دلیل لا یفهم ذلك و من جهة العبارة
 مع انه قد صرح و لا بما صرح و قاما اطلاعه علی حدیث معتقدین لا شک فیہ و التبعة

لا وجه لها بهذا اذ لم يستعملها احد من علماء الشيعة في كتبهم مصنفاتهم ولا في حروف وفتايم
 شيخنا الطائفة ابو جعفر طوسي في تفسيره وبيان في ما دام الكلام في زيادته ونقصانه فعلا يلزم به
 لان الزيادة فيه مجمع على اطلاقه والنقصان منه فالظاهر ايضا من هذا السلب خلافه
 وهو لا يثبت الصحيح من هذا ههنا وهو الذي نصرة المرتضى رحمه الله تعالى والظاهر في الروايات غلب
 انه ثبت روايات كثيرة من جهة الخاصة والعامة بنقصان كثير من ابي القاسم نقل شي من موضع
 الموضوع طريق الاحاد التي لا يرجع عليها الا في الاعراض عنها او قول التناخل بها كما انه يمكن
 تاويلها ما لو صحت لما كان ذلك طعنا على ما هو جازم بل الدخيل في ذلك معلوم صحته ولا يغتفره
 احد من الامتداد يدفعه رواياتنا مناصرة بالحد على قوامه والتمسك بما فيه وما يرد من
 اختلاف الاخبار في الفروع اليه وعرضا عليه فما وافقه عمل عليه ما خالفه يجتنب كما يلتفت
 اليه وقد روي عن النبي صلى الله عليه واله لا يدفعها احدا نه قال في مختلف فيكم التقليد ما ان
 تمسكتم بها لن تصلوا كتاب الله وعقل اهل بيتي وانما لن يفتقر احق براد على الحضور وهذا
 يدل على انه موجود في كل عصر كما انه لا يجوز ان يام بالقول بما لا يفتقر على القائل انما اهل البيت
 عليهم السلام ومن يجب اتباع قوله حاصل في كل وقت واذ كان الموجودين انما هم على
 صحته فينبغي ان ينشغل بمصيده وبيان عاينه ورواياه ما سواه انتهى يعني كلامنا في زيادته ونقصان
 انما الحكم است كه سزاوارست چه اجماع واقع شده است بر اطلاق باوت ان ما نقصان بران سزاوارست
 مسلمانان نیز خلاف است و همین است لاین ترجمه صحیح او همین است آنچه مرتضی رضی الله تعالی عنه از آنجا
 و نصرت کرده است و همین است ظاهر از روایات مگر آنکه روایات بسیار از طرق عامه و خاصه مروی است که در آن
 وارد و هر نقصان روایات بسیار از قرآن و نقل چیزی از ان از موضعی موضع و طریق آنها احادیث است که موجب علم
 نمیکند و پس در این احادیث از ان ترک نشاغل نیست چه تاویل آنها ممکن است و بر تقدیر صحست روایات مرجعین
 بر آنچه بین الدفتین موجود است نمیشود زیرا که صحست ان تحقیق معلوم است امده ای نامت اعتراض بران ندارد و
 نمیکند آزاد روایات از طرق مختلف است بر غایت قدرت ان و شک نیست و آنچه در دست و رجوع کرد و در وقت
 اختلاف اخبار فرعی بران معترض بود و روایات بران آنچه سوانق است عمل بران نموده شود و آنچه مخالفت است
 اجتناب از ان نموده آید و در حدیث متفق علیه که است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده انی مختلف فیکم

فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن یضلوا کما راعیه و عتقوا اهل بدی و انهم یالین یفتروا حق
 بر حاکم علی الخوض بیتی بدستیکه من گذرند و ام دریا شایسته بن را آنچه اگر تمسک ان نمایند برگزرا و نشود
 کتاب خدا و حقرت اهل بیت من این بر دو نیم جدا نمیشوند تا آنکه بر لب حوض یمن وارد شوند و ابرو را بر
 میکنند بر آنکه قرآن در بر حوض موجود است زیرا که جائز نیست امر تمسک نمودن چیزی که قدرت بر تمسک ان نباشد
 چنانچه اهل بیت علیهم السلام و انکه تابعین واجب است و بر وقت موجود است فاعل سید مرضی عالم الهدی
 جواب سائل السیات نیز مایه العلم بجهة نقل القرآن کالعلم بالبلدان الحوادث الکبار و الوقایع
 العظام المشهوره و اشعار العرب المسطورة فان العناية لشدت و الدواعی قوت علی نقله
 و حواسه و بلغت الحد لویبلغ الیه مما ذکر کما لان القرآن مجزئ النبوة و ما خذ العلم
 الشرعیة و الاحکام الدینیة و علماء المسلمین قد بلغوا فی حفظه و عنایتة العنایة حتی نقل
 کل شی فیہ مراجع ایه و حرکاته و حروفه و آیاته فکیف یحوزان بکرمه من غیر او منقوصا
 مع العنایة المصادقة و الضبط الشدید بیتی عالم یسحت نقل قرآن بانی علم بلدان حوادث کبار و قوت
 عظام مشهوره و اشعار عرب بطور است چه عنایت و دواعی نقل و مترش شد و متوفی کرد و بهر کس در اینجا
 از حوادث و بلدان ان مرتبه رسیده زیرا که قرآن تجزئ نبوت و ماخذ علوم شریعیه و دینی است و علمای اسلام
 در حفظ و حمایت ان باقصی العنایة رسیده اند تا آنکه معرفت بهم رسانیده اند چه چیزی که اختلاف و ارباب الغشوة
 حرکات و سکات و حروف آیات و پس بگویند جائز باشد که بلعوض عنایت صادق و ضبط شدید و غیر
 و منقوص باشد نیز بفرمان العلقه تفصیل القرآن ابعا ضه کالعلم ببلدته و جرحه ذلالت جری عالم
 ضروری که من الکتاب المصنفة ککتاب سبویه و المثلث فان اهل العنایة هذا الشأن یعلمون
 تفصیلا ما یعلمون من حلقه احتیاج ان لو ان مدخلا دخل فی کتاب سبویه با نافی الفهرست من کتبه
 یتمرد بیتی و علمانه لیس من اصل الکتاب کذا کما یلانی و معلوم ان العنایة بضبط القرآن
 و نقلها صدق من العنایة بضبط کتاب سبویه و دواوین الشعراء بیتی عالم تفصیل قرآن و اشعار
 و صحیح نقل مانند علم حکمت و جاری است و این باب بجای آنچه معلوم است از کتاب پای مصنفه اندک
 سبویه و ما زنی چه آنها که عنایت با این کار دارند از تفصیل ان آنچه میدانند از جمله ان با آنکه اگر کسی نقل
 بکند در کتاب سبویه با بی را و غرض از آنچه که در ان نیست که این شش تا خطه باشد و متمیز و معلوم میکرد که این باب

طبع است از اصل کتاب نسبت به چنین است قول در کتاب ما زنی که معلوم است که عنایت بنقل قرآن ضبطان جهاد و حق است از
 عنایت بضمیمه کتاب پیوسته و دیوان بامی شعر نیز بیفزاید که قرآن در عهد کرامت ممد حضرت رسول خدا صلی الله علیه
 و آله مجموع و موقوف و بطریق انجمن بنیان است و در مرض تنه لال بر این امر میفرماید این القرآن کان یلک من
 و یحفظ جمیعہ فی ذلک الزمان حتی عین جماعة من الصحابة فی حفظہ له و انه کان یعرض علی النبی
 صلی الله علیه و آله و یتلى علیه و ان جماعة من الصحابة مثل عبد الله بن مسعود و ابی بکر و غیره
 ختموا القرآن علی النبی صلی الله علیه و آله ختمات کل ذلک و یدل بآدنی تأمل علی انه کان محمدا
 من تبعه غیر منقول لا مبنی و ان مخالفت فی ذلک من الا مامیة و الحشویة لا یعتد بخلاف
 فان الخلاف فی ذلک مضائق قوم نقلوا اخبار اضعیفة ظنوا صحتها لا یرجع عنها علی المعانی
 المقطوع علی صحته اتفق برستی که قرآن در زمان رسالت نشانی آنحضرت صلی الله علیه و آله به پیش من در آن
 میشد و حفظ نموده میشد تا آنکه جماعت اصحاب برای حفظ او تعیین فرموده بود و بران جناب عرض نموده میشد
 و بحضور فائض النور آنحضرت تلاوت کرده میشد و جماعت اصحاب مانند عبد الله بن مسعود و ابی بکر علیه السلام
 کردند قرآن را بحضور آنسر صلی الله علیه و آله و یدل بر امور دلالت میکند بر آنکه قرآن در عهد کرامت ممد حضرت
 مجموع و مرتب و ناقص برانکه نه بود و هر که درین قول مخالفت نموده است از امامان حشوی یعنی محمد بن الحنفی
 اعتقاد می بخلاف اینها نیست چه خلاف نهادن بر این امر منسوب بقومی از اصحاب است که اخبار اضعیفة نقل کردند
 و لیکن بر دین صحیحین را باطل این روایات ضعیفه از امامان شیعی که صحیح آنها یقینی قطعی است احوال مرجع نموده
 میشود شیخ امین الاسلام ابوعلی طبرسی تفسیر مجمع البیان فرموده است و من ذلک الکلام فی زیادة القرآن
 و نقصانه فاما الزیادة فیه فجمع علی بطلانه و اما النقصان فقد ردی قوه و اصحابنا
 و قوم مرجحونیه العامة ان فی القرآن تغیرا و نقصانا و الصحیح من مذهب اصحابنا خلافه
 و هو الذکر نصره المراضی قدس سره و الله روحه و استوفی الکلام فیه غایة الاستیفاء فی جواب
 المسائل المطالبین انتمی ملا علی قاشی در رساله منهاج النجا توفیر هدایة القرآن کلام الله و وحیه
 و قوله و کتابه لا ینبایه الباطل من ین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و آله
 الح و انه قول فصل ما هو باطل لذلک ان الله تبارک و تعالی محدثه و منزل و و به و حافظه
 و هو المحکم علی الکتاب کلها و انه حق من قاضیة الخاتمة نو من بحکم و متشابهه خ^{صه}

وخاصه و عامه و عدا و و عدا و ناسخه و منسوخه و قصه و اخبار و الاقوال احمد من
المخلوقين ان ياتي بمثلها انه بعينه ما هو يد الله في غير في ابدنا من اليوم وليس بالكتبه ذلك
وما في بعض الاخبار عجل البيت عليهم السلام ما يدل على خلافه فهو ما اول كما ذكرناه في
كتابا لمسي بعلم اليقين انتهى كلامه يعني قرآن كلام خدا و وحی و کتاب است و نگاربان کتاب است از تبديل
و تحريف و او قول جدا کنند و میان حق و باطل است هر نسبت و خدای تعالی آفریننده او و فرستنده او
و پروردگار و نگارنده او است ازینکه تبديل و تحريف بیان راه بیاید و او از فاحشه تا خانه ششین است ایمان
می آید هم محکم او و متشابه او و حاصل او و عام او و وعد او و وعید او و ناسخ او و منسوخ او و قصه های او و اخبار او
و قدرت ندارد یکی از مخلوق که بیاورد و وعده او و وعید او و ناسخ او و منسوخ او و قصه های او و اخبار او
و زیاده و بیشتر از ان نسبت و آنچه در بعضی اخبار البیت علیهم السلام خبری است که دلالت میکند بر نفی آن
پس ان باطل است چنانچه ذکر کرده ایم ما آنرا در کتاب خود که سیم است بعلم اليقين و احادیثی که در باب فضیلت
احادیث بر کلام ائمه است که حضرت ائمه معصومین علیهم السلام فرموده اند اذا جاءكم حکم حدیث
فاعرضوه علی کتاب الله فوافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فذر عوه نیز دلالت
دارد بر اینکه در قرآن متداول تحریفی و تبديلی و زیادتی واقع نشده بجز آنکه کلام الهی معتد و موثوق است
و الا عرض حدیث بران فائده نداشتی بلکه عرض در صورت وقوع تحریف تبديل و زیادتی موجب غرابت
و باعث ایتقان مردم در تشویش و تحیر صریح می بود بالجمله قول راجع و مذاهب اکثر متحققین علمای امامیه است
که در کتاب الهی صلا غیر می تحریفی و زیادتی و نقصانی واقع نشده و روایاتی که دلالت بر وقوع آن دارد
باجود بودن آنها از قبیل اخبار احاد ماول اند بنا و ملات سیده و محمول اند بر محاسن
صدیه مثل آنکه محمد اند بر وقوع تحریف در معنی و بر اینکه منصوص چیزیکان متکون بود بلکه تا و می بود که باطل
نازل شده بود یا یا ای بود که تلاوت آنها منسوخ شده کشف باقی است یا تلاوت و حکم آنها بر منسوخ شده
یا وحی بود غیر قرآن و نیز نقصان در بعضی از ان قبیل بود که بحرف آن خطی در نظم قرآن راه نمی یابد مانند
نامهای اشخاصی که آیات در شان آنها نازل شده مانند اسامی مبارک علی و ابی عبدالمسلم السلام اما
منافقین و اکثر ان از قبیل اختلاف قرائت در بعضی مواضع مثل کان در روایات اهل سنت نیز اذین
است چنانچه عتبه بن اشجار الله تعالی بعضی بیان می آید و بعضی صلی حاصل شده اند بوقوع نقصان

مد قرآن مجید چندی این قول مرتجیح است لیکن قائلین این قول میگویند که تخریباتی بر معنی مذکور می ندارند و زیرا که
 مخالفه سوره الف با اتفاق تصحیح مذکور اند که در صدر اسلام بعضی از آیات بحسب آنکه تلاوت آنسب فقط
 یا تلاوت و احکام آنها منسوخ گردید و محذوف شد. و لغو در شرح برز و وی که از شما بگریه است و قول
 خفیه است میگوید و هوای تلخ التلاوة و الحکم جمیعاً بصرف القلوب عنها حائز فی القرآن فی جمیع
 البقی صلوات الله علیه و لم یستثناء فی قول له تعالی سنقرئک فلا تنسی الا ما شاء الله اذ لو لم یصل
 النسیان بخلاذ ذکر الاستثناء و عربی القائله و قوله تعالی و ننسی ایدل علی الجوان ایضاً و دلایل
 ما یسوی عن عائشة رضی الله عنها انها قالت کان فیها انزل عشر ضعات عجمیات فینسخ
 و روی ان سورۃ الاحزاب کانت تعدل سورۃ البقرة و قال الحارث بن العباس صلوات الله علیه و سلم
 اوتی قوافل من سید فلما یکبر شیئاً اى فلم یبق منه شیء لما رفع الله تعالی عن قلبه ذلك ثم یسبح
 تلاوت مکرمه و وجار است در قرآن بصرف قلوب از آن در حیات آنحضرت علیه السلام بحسب احتیاج
 او تعالی سنقرئک فلا تنسی الا ما شاء الله چه اگر نسیان تصور نمودی اشتباه نموده بودی و قول تعالی
 او ننسیا نمیه دلالت بر جواز یکبار و این مانند آنست که مروی است از عائشه رضی الله عنها که او
 گفت بود و انما نازل شد است و در هر دو مرتبه پس منسخ شد و این نسخ در هر دو مرتبه است که سوره احزاب برابر
 سوره بقره بود و گفته است حسن اود شد حضرت رسول خدا را صلی الله علیه و سلم فرمود پس فرمودش کرد اگر
 پس بود چیزی یعنی باقی ماندن این چیزی تحت آنکه بروشت خدا تعالی از او مبارکش اگر این در شرح برز و وی که
 و اما القسم الثانی و هو نسخ التلاوة دون الحکم فتمسکوا بالمعقول و المنقول ایضاً اما المنقول فمثل
 قراءه عبد الله بن مسعود رضی الله عنه فی کفارة البهیر فصیام ثلاثة ايام متتابعاً و قد
 كانت هذه القراءة مشهوره الى زمن الحنفیة و لکن لو بود جديها النقل المتواتر للذي
 ثبت بمثلها القرآن مثل قراءه ابن عباس رضی الله عنه فافطر فعدة ما یاب و اخر و مثل
 قراءه سعد بن ابی قاص رضی الله عنه و له اخ او اخت فلکن احداً منهما السامی و کراهیه
 عم السبع و الشیخه اذ انیاد اجروها البتة نکلاً من الله و الله عز و کلیم ثم لا یظهر بخلافه
 انهم اخترعوا ما ردوا من انفسهم فحیل علی انه کان ما یسئل ثم اتخدت تلاوته فی حیوة رسول الله
 صلوات الله علیه و سلم بصرف القلوب عن حفظها الا طوبی لا یلیق بالحکم بنقلهم فان

۲۷۷

نيز كه تاسيع كرم و ماله عن زيد بن اسلم عن القعقاع بن حكيم بن ابي نعيم عن عائشة ام المؤمنين قال
 امرتني عائشة ان اكتب لها مصحفها ثم قالت اذا بلغت هذه الآية فاذا في حافظوا على الصلوات
 والصلوة الوسطى و قوموا لله قانتين فلما بلغت اذتها فاملت على حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى
 و صلوة العصر و قوموا لله قانتين ثم قالت سمعنا امر رسول الله صلى الله عليه و اله و آله رويت
 في ذلك التفسير بن اسلم ان قنصاح بن عكرم بن ابوي نعيم عن عائشة ام المؤمنين كفت امر كرم ما عاينه كنه بن عكرم بن اسلم و مصحف بن
 كفت به كرم بن عكرم بن ابوي نعيم عن كرم بن اسلم ان حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى و قوموا لله قانتين بن عكرم
 رسيدهم بن عكرم بن ابوي نعيم عن كرم بن اسلم ان حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى و صلوة العصر و قوموا لله
 قانتين بن كفت شبيب بن كرم بن ابوي نعيم عن رسول خدا صلى الله عليه و اله و آله رويت في ذلك التفسير بن عكرم بن اسلم
 بن اسلم عن عمر بن نافع انه قال كتبت اكتب مصحفها لخصمها المؤمنين فقالت اذا بلغت هذه الآية
 فاذا في حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى و قوموا لله قانتين فلما بلغت اذتها فاملت على حافظوا
 على الصلوات والصلوة الوسطى و صلوة العصر ما حفظ ابن مروة بن الزبير عن عبد الله بن مسعود رويت كرم
 قال كتبتاه على محمد رسول الله صلى الله عليه و اله يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان
 عليا مولى المؤمنين ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس يعني بن عكرم بن اسلم
 بروم بن عكرم بن ابوي نعيم عن كرم بن اسلم ان حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى و قوموا لله قانتين
 نرسانيه بن كرم بن ابوي نعيم عن كرم بن اسلم ان حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى و قوموا لله قانتين
 كان يقر هذا الحرف و كفى الله المؤمنين القتال يعني بن عكرم بن اسلم ان حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى و قوموا لله قانتين
 رويت كرم بن عكرم بن ابوي نعيم عن كرم بن اسلم ان حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى و قوموا لله قانتين
 الجاهلية و الوحشية كما حرم الله المسجدا الحرام فانزل الله سكينته على رسوله فبلغ ذلك و عمر
 فاشددا عليه فبعث اليه و هو هيناء ناقة له فدخل عليه فدعا ناسا من اصحابه فيهم زيد بن
 ثابت فقال من يقرأ منكم سورة الفتح فقرأ زيد على قراتنا اليوم فقلط له عمر فقال له انك تكلم
 فقال تكلم فقال لقد علمت انك اذ دخل على النبي صلى الله عليه و اله و آله يعني و انك علمت انك اذ دخل
 احببت ان اقرأ الناس على ما اقر في اقوات الا لم اقر ا حرفا حيث قال بل اقرأ الناس
 و صحيح خود رويت كرم عن عائشة قالت كان فيما انزل من القرآن عشر ضعات معلومات هي من

هر چه از این جنس معلوم افتد رسول الله صلی الله علیه و آله و هم قیاماً از قرآن یعنی بر
 در پیجی که زودتر ستاده شده است از قرآن این کلام شرط رضاعت معلومات بحرمن یعنی در رضعه که سفین معلوم شد
 باشد وجود آن حرام میگرداند بر مفسوخ کرده شدند و رضاعت معلومات بر پنج رضعه معلوم یعنی این
 که ثمر رضاعت معلومات بحرمن این وفات یافت بر غیر خدا صلی الله علیه و آله و کمال این کلام که خمس رضاعت
 معلومات بحرمن ثابت بود و بر پیجی که خوانده میشد از قرآن مجید و روایات بهر منضمون بسیار اندر برخی از ایشان
 انشاء الله تعالی بعد مذکور شد و این و ایات روایات دیگر که بعد بعض بیان آید صحیح الالات اندر بر تنگی
 بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز اکثر ایات منسوخ التلاوت شدند و انکار بزدنی ناشی از فلت
 قبح است و حمل بر حمل عدم علم این مجایع علم از منسوخ التلاوت شدن امثال این ایات در کمال بعد
 و از اینجا است که مذکور بعضی صحیح است کتبات و مکتوباتی که در قرآن در بعضی از این کتب نیست و ازین است
 که این مسود و سورتین را که بالاتر است و انکتاب الهی است و در بعضی از کتب است و اسقاط نموده بود چنانچه فرمودی شریعت
 صحیح مسلم از قاضی عیاض نقل کرده باند که فاصله سبق ذکر یافت نیز شمار در احوال و تخریج قضا را بر نقل بعض
 و حذف بعض متن است بشرط عدم انحال یعنی اگر بعضی صحیح یا کتب یا برست قیاس نموده بنا برین وجه
 یا جواب اول و بنا بر ثبوت اقتضا و ایشان مقتضی حذف اسقاط بعضی ایات و سورتی که سبب آن
 ضلعه در نظم قرآن واقع نشود شده باشد اما تعالی صحیح است و ندارد و بعضی صحیح نسخ بعضی احکام و بعضی
 آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز بر وقوع می آمد و آنحضرت معلوم است و سلام علیه و آله و بعضی صحیح میگردد
 از آنجمله مسلم صحیح خود روایت کرده است از ابوهریره انه قال کنا قعود احوال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و معنا ابوهریره و عمر بن قفر ققام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من بین اظهنا فابطنا
 علینا و خنینا ان یقطع دوننا و فرعننا فمنا فکنت اول مرفوع فخرجت اشقی رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم حتی یقت حائط الانصار لینی الخار فدرت به هل اجد له بابا فله اجد فاذاب مع
 یدخل مزحرف حائط من ید خارجة قال فاحففت فدخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم فقال ابوهریره فقال نعم یا رسول الله قال ما شاننا قلت کنت بین اظهنا فابطنا علینا
 فخنینا فینقطع دوننا و فرعننا فکنت اول مرفوع فاتی هذا الحائط فاحففت کما یحتقر الشعل
 الناس یا یقال بابا هریره و اعطانی نعلیه فقال اذهب بنعده فاتی فی لقیق مر و له هذا

اینها قیاماً از قرآن یعنی در رضعه که سفین معلوم شد
 یعنی تمام ای که مذکور شد و بعضی صحیح است و بعضی احکام و بعضی
 از آنجمله مسلم صحیح خود روایت کرده است از ابوهریره انه قال کنا قعود احوال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من بین اظهنا فابطنا علینا فخنینا فینقطع دوننا و فرعننا فکنت اول مرفوع فاتی هذا الحائط فاحففت کما یحتقر الشعل الناس یا یقال بابا هریره و اعطانی نعلیه فقال اذهب بنعده فاتی فی لقیق مر و له هذا

[illegible]

خستین کسی پیش آمد و او عمر بن خطاب گفت چیت این غلبین ای ابو هریره گفت این غلبین پیغمبر خدا را صلوات الله علیه و سلم
فرستاده است مرا اینها را ای ای که برگزیده اوقات کنم که گواهی میدهند باین کلمه یقین از خود بشارت دهم و او را بپشت
پس بن و عمر بن خطاب بستان بن پس بر زمین افتاد و پیش گفت عمر بن خطاب که ای ابو هریره پس باز بر شستم پس پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم پیش ناری کردم و پناه جستم بپشت حضرت و رسید به آمد بالای من عمر بن خطاب که کردم نگاه دوی و عقب من است
پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چیت ای قوامی ابو هریره و چرا می گویی گفت که ملاقات کردم عمر را پیش و او من
اوطان حکم کن فرستاده بودی مرا باین حکم پس در حرم میان و بستان بن و ای بخت که افتادم بر تخته خود و پشت عمر
باز کرد پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ای عمر چه دشت ترا بر آنچه کردی و باز کرد و انیدی ابو هریره را گفت به
دو و من خدا می تو باد آیا بر آن سخن و فرستادی ابو هریره را باین غلبین خود و من گوی می میدان لا اله الا الله
قلبه و شبر و باخته فرمود ای او را فرستاده ام که این بشارت بد گفت عمر بن خطاب که این حکم را بگویم که من میگویم که اگر گنبد
مردم برین بشارت یابین گمب خود و عمل کنند پس بگویم و او هم با که عمل کنند پس فرمود حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
فما هم منتمی ترجیه اگر بعد از وفات حضرت صلی الله علیه و سلم و این بنا بر آنکه نوشتن کل قرآن بر مصحف محمد بن
صحابه واجب نبود اگر بعضی آیات و سوره نوشته باشند بعد از آن با جماع منوع التلاوت شده باشند مثل سوره بقره
و باطل بعضی از حدیثی که فاعل شده اند بر وقوع نقصان در کلام الهی آیات و سوره مخدوفه ساقطه و این را آنکه
منوع التلاوت می باشد که در این است و بعد از آن منوع التلاوت کردید ندانم آنکه نسخ تلاوت و حجاب
حضرت سرور کائنات علیه و آله افضل التلیات وقوع یافته باشد بعد از آنکه حال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر نسخ تلاوت آن اجماع شده باشد و دلیل ما که حرف کلمات و آیات مخدوفه ساقطه و درین از منوع التلاوت
است که کلینی در کتاب کافی در آخر باب فضل القرآن از سالم بن مسلم روایت کرده قال قال رجل هل یابى عبد الله
عليه السلام حروا من القرآن لیس علی ما یقرأ الناس فقال له ابو عبد الله علیه السلام که یمن
هذا القراءه و اقره کایفه الناس حتی یقوم القاء علیه السلام فاذا قام القاء قرأ کان الله علیه و سلم
گفت ای خواننده مردمی بر حضرت ابو عبد الله علیه السلام چند حرف از قرآن که بنویسند بر طبق آنچه مردم می خوانند و فرمود
آنحضرت بفرمایند باین قرأت و بخوان چنانکه مردم می خوانند تا آنکه قائم علیه السلام ظاهر شود و برگزیده قائم
علیه السلام خواهد خواند که خدا را بر حدیثی از آن حروف و آیات مخدوفه و قرآن منسوب بود بلکه تا وی بود که باطل
تأمل شده بود و وحی بود غیر قرآن که در عهد اسلام با قرآن بر یک کتب می نوشتند و درین از منوع التلاوت

عليهم السلام تلاوت و تعلم و تدريس مع ميسر مسكت علي بن ابي طالب و تدان اول امر فزوده اند پس اين قرآن مجيد و ترجمه از ايام حسين است عليه السلام كه مسكت بن محمد بن ابي نزار او اجابت و اول و ثلث و پانين معني و ما عايد و امير بقره است در قيامت و در چند حديث الكفا و و يشو و نا و عده شيخ طبرسي كن با تجميع حديث طبرسي و ايت كرده و بر وضع جات اقتضائو و شد فقال له علي عليه السلام يا طلحة ان كل اية انزلها الله على محمد هتكا با ملاد رسول الله صلى الله عليه و الله و خطيبك و ناويل كل اية انزلها الله و كل حلال و حرام او حدا و حكم و شئ يخرج اليه الامة الى ان قال طلحة لا اراد يا ابا المرحر اخبرني عما سالتك عنه من القرآن لا يظفر لنا فقال يا طلحة عما كفت عز جوابك فاخبرني عما كنت عتقو قرآن كله او فيه ما ليس بقرآن فقال طلحة بل قرآن كله قال نعم فقال ان اخذتم بما فيه بخوف من النار و دخلتم الجنة فان فيه جفنا و بيان جفنا و فوض طاعتنا اليكم بطوله ثقة الاسلام محمد بن يثوب الكوفي باسا و خود از حضرت ابي عبد الله عليه السلام روايت كرده قال ان هذا القرآن فيه مصابيح الدجى فليحل جال بصرة و يرفع الضياء نظارة فان الفكر جبق قلب البصير و از حضرت ابو جعفر عليه السلام روايت كرده و تعلمو القرآن فان القرآن ياتي يوم القيامة في احص جورة الحديث و از حضرت غير خدا صلى الله عليه و آله روايت كرده اذا التبت عليكم الفجر قطع الليل المظلم عليكم بالقرآن فانه شافع مشفع من جعله امامه فاده الى الجنة الحكيم و از حضرت محمد بن علي السلام روايت كرده قال ان القرآن هدى النصارى و نور الليل المظلم الحديث و از حضرت علي بن الحسين عليه السلام روايت كرده و انه سئل اى اعمال افضل قال الحال المرغل قيل ما الحال المرغل قال رفع القرآن و خفيه كلما حل اوله ارغل في اخوة و از حضرت ابو عبد الله عليه السلام روايت كرده و من قرء القرآن فهو غنى بعد غير از حضرت عليه السلام روايت كرده و قال القرآن عهد الله الى خلقه فقد بلغني الغنى المسلمون انظر في عهدا و ان يقر منه في كل يوم خمسين اية نيز از حضرت علي بن الحسين عليه السلام روايت كرده و كه حضرت ايات القرآن خزانة كلها ففتح خزينة بلقيان تنظروها نيز از حضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت كرده و البيت الذي يقرأ فيه القرآن يذكر الله فيه يذكر خبره لا يحضره الملائكة الحديث و از حضرت ابي جعفر عليه السلام روايت كرده كه حضرت فروم قرء القرآن فاما في صلواته كذا الله له لكل منة حسة و مرقية في صلواته جالس كذا الله له لكل حرف خمسين حسة و مرقية في غير صلواته كذا الله له لكل فخر عشرة حسا و در حديث و غير مانند اين روايت كرده و اين فخره افزوده و مر اسبق القرآن كذا الله له كل

لكل حرف حسنة از حضرت ابو عبد الله عليه السلام روایت کرده و مرقه القرآن في الحروف متع بصحة و خفیت
 و الدیة و لمكانا کافین نیز از حضرت روایت کرده و انه سئل عن تغزیل القرآن فقال افوا کما علمتم و تغزیهما
 از تفسیر عیسی روایت کرده و الصادق علیه السلام روایت کرده و ابانیه علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و الهی الخ الناس انکم فی دار همدانة و انتم علی سقر السیر بکم سرج و قد لا یتمر اللیل و النهار الشمس
 و القمر یلیان کل جدد یقر بان کل بعید یا تیان لکل و عوفاء عدا الجمار بعد الحجاز قال فقام
 المقادیر بن الا سق فقال یا رسول الله صلی الله علیه و اله ما دار الهدنة فقال دار بلاع و انقطاع
 فاذا التبت علیکم الفتن کقطع اللیل علیکم بالقرآن فانه شافع مشفع و ما جل صدقون
 جعله امامه فاده الی الجنة و مرجعه خلقه ساقه الی النار و هو الدلیل یدل علی خیر سبیل و هو
 کتابه تفصیل بیان و تحصیل و هو الفصل الیس باله لکن له ظم و بطر فطاهر حکم و باطنه عاظم
 انیق و باطنه عمیق و له تحم و علی تحم و غم و لا یخصه حجاب و لا یسبغ غرابه فیه مصابغ الهدی
 و منار الحکم و دلیل علی المعرفة لم یخرج فی الصفة و در کافی این فقره را زیاده و منوره و تظیل جلال صوره و لیست
 الصفة نظره بنیج معجب و مختص من سبیل ان التکریم و قلب البصیر کایمنی المستیر فی الظلم بالنیج
 فعلیکم بحس الخصاص و قللة التزیص و اعادیت که در باب غیب بر تلاوت قرآن و بیان ثواب قرات آن و در باب
 آن و شک بدین طریق امامیه و روایة بسیار است از خوف سامت و ملاکات برین قدر انکسافت و ووم انکسافت
 قول تحریف کلام الصوامیه نیز کذب صریح و بتناجیح محض است چه در عدم وقوع تحریف در کلام الهی عدم تبیل
 حر فی انان محرفی و کور میان علمای امامیه خلافی نیست کانه ممکن فزده متفق اند بر یکدیگر که با کسی تحریفی
 واقع نشده و یا حکما سر محمد باقر و امام حسن و امام حسین و اوصیای خود و عوای جمیع بر آن کرده و منبذ
 و الذکر الحکمیه هو القرآن الکریم قال الله تعالی نالحن زلزلنا الذکر و اناله لحافظون المراد حفظه
 عما تطرق الی الکتب السماویه و مرقیه من التحریف و التبدیل بان یزاد فی المتزیل ما لم یزل الله
 سبحانه او یبدل او یحرف شی من غیره اما بحسب اصل تزییل او بحسب نظره و تزییده و هذا
 کله موضع وفاق بین الامة لاجماع اتهمی و بعض روایات که درهم خلاف تصور است و اولی است تیره و نیست
 چنانچه حضرت امام ابی جعفر علیه السلام در رساله که بعد از خورشید انداختن بر این معنی نموده و میفرماید و کان
 من یفیه الکتاب انما کان من یفیه الکتاب یعنی من یفیه الکتاب یعنی من یفیه الکتاب یعنی من یفیه الکتاب

اینکه قائم استند حرف های آن بگویند و معرفت کردند عدد و اشیاء حاصل و سعی روانی می نماید و اهلداد با هر کیفیتی
 فی القرآن العزیز فی المعنی جعد للفظ و بایان مراد آنچه که در روایات واقع است مغلطه نمیشود و بر طبق قواعد
 اصولیه محلی بر مفسرین حق باید کرد و بنا بر این تقدیر آنچه در دعای معنی قریش که حرفا تکلف است مراد از آن نیز تخریف
 و رسمی است و آنچه گفته که دعای مکرر را از تنواتات می نثارند نیز اقترای محض است بچندک از علمای امامیه و حکام
 مسطور را از جمله تنواتات شمرده و آنچه اشعار نموده که در روایات امامیه بجا می آید المرفوع الی المرفوع و بجا نمیشود
 من اینک اینه از کی می بینیم در دو یافته مجموعا با اختلاف قرائت و بر بیان تفسیر و تاویل نیست چه حرف و چه معنی بجا
 بعضی دیگر که اشتهار می یابد و تفسیر است باید نیز مستقیما و بی غرض از اطلاق است بر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیها صلوة
 و السلام و حکام الهی واقع است قوله تعالی ان ابراهیم کان امة برایه مع و معین علیه السلام که نامشان حضرت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از ایشان علم اویند نیز اگر اطلاق است کرده شود مستبعد نیست ملاحظه فرمایید
 جرح شرح نخبه الفکر بعد بیان اینکه در احمد بن حنبل و شافعی از صفات لائمه موجب قبول آنقد است که قائم مقام
 عدو کشیم می توانند شد و بگویند و لذا قسمت مثل هذا الامام امة قال تعالی ان ابراهیم کان امة
 لانه یجتمع فیهم من الکلمات ملا یوجد متفرقة الا فی جماعه و لذا قال الشاعر و لیس من الله
 بمستفکر ان شیخ العالم فی احتیاط قد قبل فی الحدیث المشهوره علیکم بالسواد الا عظم الا و اع
 اعلام انشی شیخ جلال الدین سیوطی در انفعول و بیان انواع قرائت می نماید الثالث احاد و هو ما صح سند
 و خالف الیهم العربیه او لم یشتهر الا شتهار المذکور و لا یقر به و قد عقد المزمذی فی جامعہ
 و الحاکم فی المستدرک لذلك بابا اخر فی شیء کثیر ایصح الا سناد مرذول ما اخرجه
 الحاکم و طریق عاصم المحدثی عن ابی بکر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم فرماد که قول بر وقوع حدیث
 و اسقاط از کلام امیر مضمون کتاب حدیث امامیه است بلکه در صحیح بخاری و صحیح مسلم الهیست که آنرا از صحیح
 بعد کتاب امیر می بیند حدیث بسیار در روایت یافته اند که نص در وقوع حذف و سقط از کلام امیر بلکه در روایات
 میکند بر وقوع زیادت در آنچه در کلام امیر و مستقیما بیان درین مقام متذکر است لاجرم هر کجند حدیث گفتار نموده
 از آن بخاری و صحیح بخاری در باب نقاب عمار و حدیث رضی الله عنهما روایت کرده عمار ابراهیم عن علقمة قال قدمت
 الشام فسلطت کعبین ثرفت اللهم یسر لجلیسا صالحا فانیت قوما فجلست الیهم فاذا شیخ قد جاء
 حتی جف الی جفی قلت من هذا قال ابوالدرداء قلت انی دعوتاه ان یتسلی جلیسا صالحا فاجلس

فيسرك لى قال مرانت قلت مر اهل الكوفة قال اوليس عندك ابراهيم عبد صاحب النعلين والوسادة
 والمطهرة فذكر الله اجابة الله من الشيطان على لسان نبيه ابراهيم فيك صاحب من النبي صلى الله عليه
 وسلم الذي يعلم احد غيره ثم قال كيف يقرأ عبد الله والليل اذ يمشى فقرأت عليه والليل
 اذ يمشى والنهار اذ يجده والذكر والاثنى قال بالله لقد اقرايتها رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيه
 الى فيه نيزير بن ربه بن ربه روى عن ابي ابراهيم قال في علقمة الى الشام فلما دخل المسجد
 قال اللهم يسر لي جليسا صالحا فجلس لي الى الدرداء فقال مرانت قلت مر اهل الكوفة قال اليس فيكم ومنكم
 صاحب البر الذي لا يعلم غيره يعني حذيفة قال قلت بل قال اليس فيكم او منكم الذي اجاب الله على
 نبيه يعني الشيطان يعني عمار قلت بل قال اليس فيكم او منكم صاحب البوالة والسواد قال بل قال
 كيف كان عبد الله يقرأ والليل اذ يمشى والنهار اذ يجده والذكر والاثنى قال لى هو كاه
 حتى كادوا يستنزلوني عن شئ سمعته من النبي صلى الله عليه وسلم وثنايب عبد الله بن مسعود
 روى عن ابراهيم عن علقمة دخل الشام ووصلت وكعتين فقلت اللهم يسر لي جليسا صالحا
 فوايت شيخا مقبلا فلما دنى قلت ارجوان يكون استجاب لى مرانت قلت مر اهل الكوفة قال ان
 فيكم صاحب النعلين والوسادة والمطهرة اولم يكره فيكم الذي احب من الشيطان اولم يكره فيكم صاحب
 البر الذي لا يعلم غيره كيف قرأ ابراهيم عبد الليل اذ يمشى فقرأت والليل اذ يمشى والنهار اذ
 والذكر والاثنى قال اقرايتها النبي صلى الله عليه وسلم فالا الى فاضال هو كاه حتى كادوا يروونه
 وصحح مسلم نيزير روى عن ابي ابراهيم عن علقمة قال قد منا الشام فاننا ابو الدرداء فقال فيكم احد يقرا
 على قراءة عبد الله فقلت نعم انا قال فكيف سمعت عبد الله يقرأ هذا الاية والليل اذ يمشى
 والذكر والاثنى قال انا والله هكذا سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأها ولكن هو كاه يريدون
 ان اقرا وما خفي فلا تا به نيزير روى عن ابراهيم قال في علقمة الشام فلما دخل مسجد فجلس فيه ثم
 قام الى حلقه فجلس فيها فلما جاء رجل فعرفت فيه خورش القرم وفتحهم قال فجلس الى جنبى
 ثم قال تحفظ كما كان عبد الله يقرأ فذكر مثله نيزير روى عن ابراهيم عن علقمة قال لمقيت ابا الدرداء
 فقال لى مرانت قلت مر اهل العران قال مر ابيهم قلت مر اهل الكوفة قال هل تقرأ على قراءة عبد

عن مسعود قال قلت نعم قال فأقرأ الليل إذا يغشى قال فقرأت والليل إذا يغشى والنهار إذا تجلّى
والذكر إذا سعى قال فتحت ثقل فقال هكذا سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بجلال الدين رسولاً
وتفسيره ومنه يزعمه بالخروج ابن سعد وأحمد البخاري ومسلم وأبو داود في تأليفه وابن الضريس وابن
جوير بن المنذر وابن جابر البغلي في الدلائل عرابس قال أنزل الله في الذين قتلوا بيتر معونة قرأنا
قرآناً لا حتى نسخ بعد أن بلغوا قوماً أن القدا القينار بنا فرض عنا وأرضانا وأخرج مسلم وأبو داود
وأبو نعيم في الحلية والبيهقي في الدلائل عن ابن عباس قال كان في سورة نسمها في الطويل
والشدة براءة فأنسيتها غير أن حفظت منها لو كان ابن آدم أديان من مال لا ينفي وأدياناً
ثالثاً ولا يملأ من جفلة الزراب كان في سورة نسمها بالحق المجاز لها سبع لله ما في السبع
فأنسيتها غير أن حفظت منها يا أيها الذين آمنوا لا تقولوا ما لا تفعلون فكتب شهادة في أعقابكم
فقتلون عنها يوم القيامة وأخرج أبو عبيد في فضائله وابن الضريس عن ابن عباس قال
نزلت سورة شديدة خيرية في الشدة نزلت حفظتها أن الله سيؤيد هذا الدين بأقوام
لا خلاق لهم لفظ ابن الضريس ليؤيد هذا الدين رجال ما لهم في الآخرة من خلق ولوان
لا بن آدم وأدين من مال الحق وأدياناً ثالثاً ولا يملأ جوف ابن آدم إلا الزراب إلا من قال ففتح الله
عليه والله غفور حميد وأخرج أبو عبيد أحمد الطبراني في الأوسط والبيهقي في الشعب عن ابن عباس
اللبني قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا أوصى إليه أئمة فليأمنوا أوصى إليه قال فحدثني
يوم فقال إن الله يقول أنا أنزلنا المال أقام الصلوة وأيتاء الزكاة ولوان ابن آدم وأدياناً لأحب
أن يكون إليه الثاني لو كان له الثاني لأحب أن يكون إليه الثالث ولا يملأ جوف ابن آدم إلا الزراب
ويؤيد الله على من تأييد أخرج أبو عبيد أحمد الطبراني عن زيد بن أسلم قال كان في سورة نسمها
رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان ابن آدم أديان من ذهب فضة لا ينفي الثالث ولا يملأ
ابن آدم إلا الزراب يتوب الله على من تأييد وأخرج أبو عبيد عن جابر بن عبد الله قال كان في سورة
لو كان ابن آدم ملاً وأدم ملاً لأحب إليه مثله ولا يملأ جوف ابن آدم إلا الزراب يتوب الله
عليه من تأييد أخرج أبو عبيد البخاري ومسلم عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول لو أن ابن آدم ملاً وأدم ملاً لأحب له إليه مثله ولا يملأ عيني ابن آدم إلا الزراب

أكل الثراب يتوب الله على من تاب قال ابن عباس لا أكره أكل الثراب هو لم يخرجه المزار والبرص
 عن يدي سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الصلوة لو أن ابن آدم وادبا من ذنوبي البنية ناسيا
 ولو اعطى ناسيا لا يغفر الله ثالثا ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب يتوب الله على من تاب واخرج
 ابن الضريس عن ابن عباس قال كما نقرأ لا ترغبوا عن آبائكم فإنه كفر بكم أن ترغبوا عن آبائكم فكم بالخرج
 عبد المولى زان واحمد بن حبان عن عمار بن الخطاب قال أن الله بعث محمدا بالحق وإن معه الكتاب
 فكان فيما أنزل عليه آية الرجم فوجم وجهنا بعدة ثم قال قد كما نقرأ ولا ترغبوا عن آبائكم فإنه
 كفر بكم أن ترغبوا عن آبائكم واخرج الطيالسي أبو عبيد الطبراني عن عمار بن الخطاب
 كما نقرأ لا ترغبوا عن آبائكم فإنه كفر بكم ثم قال لا يدبر ثابت كذلك لا يزال يقول نعم واخرج
 ابن عبد البر في التمهيد عن طريق عبد بن عبد بن عمرو بن فريخة عن عمار بن الخطاب قال لا يكره
 نقرأ فيما نقرأ ما كتب الله أن نتفكر عن آبائكم كفر بكم فقال بل ثم قال ولا يدبر كما نقرأ الولد يقرأ
 وللعاشر الحرف فيما تقدم ذكره كتاب الله فقال ابن أبي واخرج أبو عبيد المصور بن حرمه قال قال
 عمر لعبد الرحمن بن عوف الرخذي فيما أنزل علينا أن جاهدوا كل جاهد أول مرة فأنه أخذها
 قالوا سقطت فيما استقام القرآن واخرج أبو عبيد بن الضريس وابن الأثير في المصاحف
 ابن عمر قال يقول أحدكم قد أخذت القرآن كله ما يديه مأكلة قد منه قوت كثير وكثير
 قد أخذت ما ظهر منه غير ابن أبي رباح في الأصول الثابتة بن عباس وأبو بكر قال كانت عكاشة ومحبته و
 ذو الحجاز أسواقا في الجاهلية فلما كان الإسلام فكاهم فاقموا في الموسم فذلت عليهم
 جناح أن تبغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج قواها البرعباس هكذا وفي رواية تبغوا و
 للحج فضلا من ربكم لوجه الحج وفي رواية أبو داود أنه قال ليس عليكم جناح فضلا من ربكم
 قل كما ولا يخرج من مواسم الحج وأما التجارة إذا الفاضل أخرج في أخرى له قال إن الناس في دول
 كانوا يسيرون على وعفة وسوق ذي الحجاز وهي مواسم الحج فخافوا البيع وهم حرم فأنزل الله تعالى
 على أهل الجناح عليكم أن تبغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج قال عطاب بن أبي رياح قد سمع
 بن عمر أنه كان يقرأ في المصحف في صاحب جامع الأصول في نزعة في أو أوقفه بن عثمان وأبو بكر
 كان أهل بيت من أهل بيت النبوة كان يقرأ في المصحف في صاحب جامع الأصول في نزعة في أو أوقفه بن عثمان وأبو بكر

اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ثم جعله بعض العرب يقول فلان كذا وفلان كذا وكذا
 فاذا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم ذلك الشعر قالوا الله ما يقول هذا الشعر كذا هذا الحديث
 او كما قال الرجل فقالوا ان لا يبرق قالها قالوا كانوا اهل بيت حاشية وفاقت في الجاهلية
 فكلم الناس انما طعامهم بالمدينة القرو والشعر كان الرجل اذا كان له بسار فقد مت ضافعة
 من الشام من الدار ملك ابتاع الرجل منها فحتم بها نفسه واما العيال فانما طعامهم بنهر وشعر
 فقد مت ضافعة من الشام فابتاع عمنى قاعة بن يد جلا من الدار فحتم به في الشعر بنه
 وفي المشربة سلاح درع وسيف فعلم عليه مرثية الليل فقبت المشربة واخذ الطعام ليل
 فلما اجتمع اتاني عمنى قاعة فقال يا ابن اخي انه قد هلك علينا في ليلتنا هذا فقبت مشربتنا و
 طعامنا وسلاحنا فحسمنا في الدار وسألنا فقيل لنا قد اينا بنى البندق استوقدوا في هذه الليلة
 ولا ترمي فها نرى كذا على بعض طعامكم قال وكان بنو ابرق قالوا خي نال في الدار والله ما نرى
 صاحبكم الا كلبيد بن حميل جلا ماله سلاح واسلام فلما سمع لبيد اخروط سيفه وقال لينا
 اسوق فوانته نحا الطنكر هذا السيف او لنبين هذا الرقة قالوا ليلت عليهما الرجل فمانت لصاحبها
 فسالنا في الدار حتى لم نشك انهم احبنا فقال لي عمنى يا ابن اخ لو اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر
 ذلك له قال فادع فأتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت ان اهل بيت منا اهل جفاء عمد
 الى عمنى ضافة بن يد فقبوا مشربة له واخذوا طعامه وسلاحه فلبوا علينا سلاحا فاما
 الطعام فلا حاجة لنا فيه فقال النبي صلى الله عليه وسلم سامر في ذلك فلما سمع بنو ابرق اقترعوا
 منهم وقال له اسير بن عروة تكلم في ذلك فاجتمع في ذلك اننا من اهل الدار فقالوا يا رسول الله
 بن النعمان عمه عمد الى اهل بيت ذكر منهم اسلام وصلاح بر موهب الرقة من غير بيعة ولا ثقب
 قتادة فأتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت فقال عمدت الى اهل بيت ذكر منهم اسلام
 وصلاح ترهمهم بالرقة من غير ثقب ولا بيعة قال فوجعت ولوددت اني خرجت من بعض الى
 ولم اكلم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله المستعان ظم يلبث ان ينزل القرآن انا انزلنا
 اليك الكتاب بالحق ليحكم بين الناس بما اراد الله ولا تكون للناسين خصما في الدين فاستغفر الله ما ظلت
 لتعادته ان الله كان غفورا رحيما ولا تجادل عن الذين يختارون انفسهم بالله لا يحب من كان خوانا

خزانا انما يستخفون من الناس ولا يستخفون من الله وهو معهم اذ يقرء له جمعا الحديث ظاهر بيان انك
که درین جمیع و اشیاء است و لا اله الا الله و بركه لفظ على السبق و قداده و را بنده ای تنزل می آید که می بیند و او اعلم از کلمه
بطریق حکمت باشد یا بر سبیل تأویل منزل من التشریل بعد از آن حمزه و ف ساکت شده نیز در جامع الاصول از کتب
روایت کرده فی ذی وایة و ما او قوام العلم الا قلیلا قال لا عشر هكذا فی قراءتنا نیز در جامع الاصول از کتب
و مسلم و ترمذی و ایت کرده قال سعید بن جبیر و کان یقرأ و کان امامهم ملک کان یأخذ کل سفینة صا
غصبا و کان یقرأ و اما الغلام فكان کافرا نیز در جامع الاصول آورده و فی ذی وایة البخاری لما نزل ان الله
عشیرة لک الا قرین و هطی المخلصین خرج رسول الله الحدیث ایضا میگوید من الماتی بجای الی
الرافق و ایتة لک من انکم بجای ایتة انکی من ایتة و نظائر آن که در روایات امامیه واقع است از قبیل اختلاف
قراءت است فقولان من موجب یعنی و نشیء بقرنه امامیه میگوید و چنانچه فی خاص یا یفوق حدیث بلکه در کتب
ابن است نیز مانند آن در بعضی تائید و مصادیق من مرجع و متابعت من مرجع و متابعت من مرجع و متابعت
الهدای بجای عمل الهدای و او بصیر و نجاهی و یعتقد و ارایت من اخذ الله بکرمه و فو لام و صدق
الفرع باجماعی تأیید یعنی آداب بجای ارایت من اخذ الله و اجعلنا من المتقین اما ما یجای جعلنا من
اما ما و نظائر آن که از حدیث خارج است شیخ ابوالقاسم عیسی بن عبد العزیز رحمی که از اکابر علمای اهل سنت است
در کتاب جامع الکبر بحران ذکره که قریب سی مجلد است هفت هزار روایت تحفی نموده صاحب فتح الباری چنین
روایت از ابن القلاء کرده و در شرح صحیح بخاری ذکر نموده است ابو عمر بن عبد البری نقل است اختلاف
قراءت که در سوره فرقان واقع است بموجب تنوع خود بنهاد و چهار موضع ذکر کرده است و صاحب فتح الباری
چهار و شش موضع دیگر از کتاب جامع الکبر بحران ذکره از تنوع خود بنهاد و چهار موضع ذکر کرده است و صاحب فتح الباری
بخاری ذکر نموده است بنا بر اقتضای مقام از تطویل کلام نموده بدگر آن مبادرت نموده میفرماید فی
له انق فی شیء من طرق حدیث عمر بن عبد العزیز لاهروا التي اختلف فیها عمر و هشام من سيرة الفراء
و قد زعم بعضهم فیها حکاه ابن التین انه لیس فی هذا السورة عند الفراء خلافا فیها فقص
خط المصحف سوئی له و جعل فیها سلاطین و سراج جمع سراج و قال ما فیها من الجلاء و لا یخالف
خط المصحف قلت قد تتبع ابو عمر بن عبد البر ما اختلف فیها القراء من ذلك من ذلك و ما زاد من الحجة
و من بعد هم من هذه السورة فاورثه من هذا و من هذا ما قد ذکره و ما زاد من الحجة

وفيه تعقب على ما حكاه ابن التين في سبعة مواضع وأكثر قوله تبارك الله نزل القرآن قرأ بالحق
وابن السوار نزل بالالف قوله على عبد الله بن الزبير وعاصم المحمدي على عبادة ومعاذ
ابو حنيفة وابو عبيد على عبد الله بن الزبير وعاصم المحمدي على عبادة ومعاذ
ابراهيم النخعي يضم المثناة الاولى كما الثانية منبينا للمفعول اذا ابتداء ضم اوله قوله ملا فيكون
قرأ عاصم المحمدي بالمتوكل يحيى برمع يضم النون قوله او تكون له جنة قرأ الا عشر وابو حنيفة
يكون بالثانية قوله ياكل مما قرأ الكوفون سوك عاصم ناكل بالنون ونقله في الكامل عن القسم
وابن سعد وابن مقسم قوله ويجعل للقرآن كثير وابن عامر وحسين مرتابعهم ابو بكر وشيبان
عن عاصم وكذا محبوب عن ابن عمرو وشيخ يجعل برفع اللام والباء قرأ بالجرم عطف على محل جعل
وقيل لا حكاما وهذا يجري على طريقة ابن عمرو بن العلاء قرأ نصب اللام عمرو بن دينار بن عبد الله
بن سليمان عبد الله بن موسى ذكرها القراء جازا على اعتبار ان له ينقلها وضعها ابن جني قوله ما
ضيقا قرأ ابن كثير والا عشر وعلى بن نصر ومسلمة بن حمارت بالتخفيف ونقلها عقبة بن يسار عن
عمرو وايضا قوله مقرنين قرأ عاصم المحمدي في جدين السميع مقرنون قوله ثورا قرأ المذكورون بفتح
المثناة قوله ويوم خسرهم قرأ ابن كثير وحفص عن عاصم وابو جعفر ويعقوب الاعرج وكذا
الحسن وقادة والا عشر على اختلاف ضمير بالثانية وقرأ الاعرج بكسر الشين قال ابن جني هي في
في القياس من ترك الاستعمال قوله وما يعبدن مردون الله قرأ ابن مسعود وابو نسيك وعمر
ديرم ما يعبدن مردوننا قوله فيقول قرأ ابن عامر وطلحة بن مصرف وسلام وابن حسان وطلحة بن
سليمان عيسى بن عمرو وكذا الحسن وقادة عفا ورويت عن عبد الوارث عن ابن عمرو بالنون قوله
ما كان ينبغي قرأ ابو عيسى السوار في عاصم المحمدي يضم اوله وفتح الفاعل قوله ان تخذ قرأ ابو الدرداء
ون يدان ثابت الباقروا اخوة زيد وجعفر الصادق ونصير بن علقمة ومكحول وشيبة وحفص
حميد ابو جعفر القاري ابو حاتم السجستاني والريعي في قرأ عن مجاهد ابو حاتم الحارث بن عمار
الحاء على البناء للمفعول وانكرها ابو عبيد وزعم القراء ان ابو جعفر نذر بها قوله فقد كان بكره حكى
الاقطامي مما قرأ بالتخفيف قوله بما تقولون قرأ ابن مسعود ومجاهد سعيد بن جبير والا عشر وحسين
بن قيس وابن جريح وعمرو بن زواوية ورويت عن قنبل بالثانية قوله ما يستطيعون قرأ حفص

الملائكة بألرفع رؤوسهم خارجة. بن مصعب عوفي حمزة وزيت عي معاذ
ابن حليمه بخفيف الرواه ضم الامم والا صل مثل الخذف تخفيفا روه

بورا جاجحي بن معمر وعمر بن دراز في بيت عن ابن مسعود وعطاه العباس
عن ابن جابر طاهدا بفتح الفون وتشددا لانه وفتح اللام هم

زين العابدين وجعفر بن محمد بن زين العابدين بن جعفر السمين وتشد يد الوأوب بحمزة وكذا قرأ الضحا
 لكر بالتخفيف قوله هروا قرأ حررة واسماعيل بن جعفر والفضل باسكان الزاء وحذف بالضم غير
 هم قوله هذا الغني بعث الله نرا ابن مسعود وابي بن كعب احبارة الله مريين قوله عن الهنا
 قرأ ابن مسعود وابي عن عباد الهنا قوله رايت محمد الهه قرأ ابن مسعود بمد الهزة وكسر اللام
 والنون بصيغة الجمع وقرأ الاخرج بكسره وفيه اللام بعد ما الفد هاء تانيث وهو اسم
 الشمس وعنه يضم اوله ايضا قوله ام يحسب السامي بفتح السين قوله او يعطون قرأ ابن مسعود و
 قوله وهو الذي ارسل قرأ ابن مسعود جعل قوله الرياح قرأ ابن كثير بن خنص والحسري قوله نشر
 قرأ ابن عامر وقناة وابو جاز وعمر بن ميمون يسكن الشين تابعهم هرون الاو وخارجة بن مصعب
 كلاهما عن ابن عمرو قرأ الكوفون سوعاصم طائفة بفتح اوله ثم السكر وكذا قرأ الحسري وجعفر بن
 محمد العلان سبانه وقرأ عاصم بموحدة بدل النون وتابعه عيسى الهذلي وابان بن تغلب وقرأ
 ابو عبد الرحمن السلمي في رواية وابي السميع يضم الموحدة مقصورا بوزن جلي قوله لفي به قرأ ابن
 مسعود بيشربه قوله ميتا قرأ ابو جعفر بالتشديد قوله نسقيه قرأ عمر وابو جيرة وابي عليه
 بفتح النون هي رواية عن ابن عاصم وابي عمر وكلاهما قرأوه وانا سى قرايجي بن احدث تخفيف
 اخره وهي رواية عن الكاسي وعن ابى بكر بن عياش عن ابى قتيبة المثال ذكرها القراء جازا
 لا نقلا قوله ولقد صرفناه قرأ عكرمة تخفيف الراء قوله لتذكروا قرأ الكوفون سوعاصم يسكن
 الدال مخففا قوله هذا ملح قرأ ابو حصين ابو الحو او ابو المتوكل وابو جيرة وعمر بن دشر نقلا الهه
 عن طلحة بن مصوف ريت عن الكاسي وقتيبة المثال بفتح الميم وكسر اللام واستنكها ابو حازم
 الجساني وقال ابن جني يجوز ان يكون اراد ملح حمدا ولا تخفيفا قال مع ابن ملح ليست
 فصحة قوله وجها قد تم قوله الرحمن فاسأل به قرأ زيد بن علي خير النون لغيا لفي قوله فاسأله
 قرأ المكبر والكاسي وخلف وابان بن زيد واسماعيل بن جعفر رويت عن ابن عمرو عن نافع فسل به
 بغيرهم قوله لما ناما قرأ الكوفون بالفتحانية لكر اخلف عن جعفر قرأ ابن مسعود لما ناما رابه قوله
 سراجا قرأ الكوفون سوعاصم سراجا بضم السين لكر سكر الراء لاهش وبجي بن ثار وابان بن تغلب
 والوازي قوله وقرأوا لاهش وابو حصين بالحس وبزيت عن عاصم يضم القاف وسكون الميم وعن

وعنه الا عشر فتح اوله قوله ان يذكره حمزة بالتخفيف وان يركب يتركه ورويت عن علي بن مسعود
وقرأها ايضا ابراهيم النخعي ويحيى بن ثابت والاعشى وطخينة بن مصروق وعيسى الهذلي والباقر واخوه
وعبد الله بن ادريس ونعيم بن ميرة قوله عباد الرحمن فقرأ ابن بكير بن عاصم العبد بن عبد الله بن محمد
والحسين بنين بغير الفاء والمتوكل وابو نعيم وابو الجراح ففتحوا كسرهم فحذانية ساكنة قوله عمن
فقرأ علي ومعاذ القارني ابو عبد الرحمن السلمي وابو المتوكل وابو نعيم وابو السميع بالتشديد مبنيا
للفاعل وعاصم الحمادي عيسى بن عمر مبنيا للمفعول قوله سبحانه فقرأ ابراهيم النخعي جميعه داؤه ومثا
فقرأ ابن بكير بن عاصم الميم قوله ولم يفتر فقرأ ابن عامر والمدنيون هي رواية ابن عبد الرحمن السلمي
عن علي بن الحسن وابن حبان وغيرهم بن ميسرة والفضل والازرق والجعفي وهي رواية ابن بكير
بضم اوله مر الرباعي انكر ابو حاتم وقرأ الكوفيون الامم تقدم منهم وابو عمرو في رواية بغير واو
وضم التاء وقرأ عاصم الحمادي ابو حيوة وعيسى بن عمر وهي رواية عن ابن عمر ايضا بضم اوله وفتح
الفاء تشديد التاء والباقر بن فتح اوله وكسر التاء قوله قواما فقرأ حسان بن عبد الرحمن
حاتم بكسر القاف وابو حصيد عيسى بن عمر بتشديد الواو ومع فتح الفاء قوله يلق انا ما قرأ ابن مسعود
وابو جابر يلق باشباع الفاء وقرأ عمر بن حفص اوله وفتح اللام وتشديد القاف بغير اشباع قوله
فقرأ ابو بكر عاصم برفع الفاء وقرأ ابن كثير وابن عامر وابو جعفر وشيبة ويعقوب بضعف بالتشديد
وقرأ طخينة بن سليمان بالنون المعتد بالتصغير فله يخل فقرأ ابن عامر والاعشى وابو بكر عاصم بالرفع
وقرأ ابو حيوة بضم اوله وفتح الحاء وتشديد اللام ورويت عن الجعفي ورويت عن علي بن الحسن
لللام وقرأ طخينة بن مصروق معاذا القارني وابو المتوكل وابو نعيم عاصم الحمادي بالمشافة مع حمزة
على الخطأ قوله فيه ممانا فقرأ ابن كثير باشباع الهاء وفيه حيث فابعه خضع عن عاصم صافيا
قوله وذريتنا فقرأ ابو عمرو والكوفيون سكون على صمد بالافراد والباقر بن الجهم قوله قرأه ابيد فقرأ ابن
وابن مسعود وابو هريرة وابو المتوكل وابو نعيم وحسين بن علي بن عمر بن رقرات بصيغة الجمع قوله خرون
الفرقة فقرأ ابن مسعود بن الجنة قوله ويلقون فقرأ الكوفيون سكونه عن ابن مسعود بفتح اوله
وسكون اللام وكذا قرأ الهزلي عن المفضل قوله فقد كن فقرأ ابن مسعود وابن عباس وابن الزبير صد
كن الكافون قوله فوف يكون فقرأ ابو السمالك وابو المتوكل وعيسى بن عمر وابان بن تغلب بالمشافة

القوافية قوله لزاما قرا أبو السماك بفتح اللام اسند أبو حنيفة الجعفي عن أبي زيد عنه ونقلها
 الهادي عن أبيان بن تغلب قال أبو عمر بن عبد الله بن بعلان أورد بعض ما أوردته هذا ما في صورة
 القرآن من الجوف التي يأتي أهل العلم بالقرآن بالله أعلم ما أنكرها عمر على هشام وما قول به
 عمر فقد يمكن أن يكون هنا حرفا أخرى لم تصل إلى ليس كل من قرأ الشيء فضل لا عنه ولكن
 أن فات من ذلك شيء فهو النداء ليس كذلك قال والدي ذكرناه نريد على ما ذكره مثله وأكثر
 ولكننا ننقل عنه ذلك معد لك فنقول لم يحتل أن هذا الشيء لم نطع علما على أن تركه شيء
 مما يتعلق بصيغة الأداء من الهجزة والمد والروم والأشباع ونحو ذلك ثم بعد ذلك إلى هذا وأسماء
 وضعت على الكتاب الكبير المسمى بالجامع الأكبر والجراد زخر تأليف شيخ شيوخنا أبي القاسم عيسى
 عبد العزيز اللخمي كراته جمع فيه سبعة آلاف وأية من طريق غير ما لا يلتزم وهو ثلثين مجلدا
 فالتقطت منه ما تقدم ذكره من الاختلاف بقارب ما كتبت ذكرته أولا وقد أوردته على ترتيب
 السورة قوله ليكون للعالمين نذرا قرا أديم السداسي بالمشاة مرفوق قوله واتخذوا من
 الهة قرا سعيد بن يوسف بكسر الهمزة وفتح اللام بعد ما ألف قوله عيسى قرا العلاء بن سبابة
 وموسى بن الحجاج بضم أوله وسكون الميم والسين المحملة المكسورة وقالوا نحو تصريف قوله أنشروا
 قرا أبو نعيم مختاتبة أوله وكذلك محمد بن جعفر بفتح المثناة الأولى وسكون الثانية قوله ^{يستطيعون} فاعلموا
 ما كنز بن أحمد بمثناة مرفوق قوله جنة يأكل منها قرا أسلم بن عمر جنة بصيغة الجمع
 مكة ناصتا مقرنين قرا عبد الله بن سلام مقرنين بالتخفيف قرا أسهل مقرنين بالتخفيف
 مع أنوا قوله أم جنة المختل قرا أبو هشام أم جنة بصيغة الجمع قوله عبادي هؤلاء قرا
 أبو زيد بن مسلم بفتح الياء قوله نسوا الذكر قرا أبو مالك بضم النون تشديدا للسبب قوله
 نأيت تطيعون صر قرا ابن مسعود ما يستطيعون الكواكب بن كعب ما يستطيعون ذلك
 حكي ذلك أحمد بن يحيى بن مالك عن عبد الوهاب بن مهران الأعمش عن أبي بصير عن
 أبي بكر بن عياش عن عيسى بن سيف بن سعد عن خلف بن قيس عن أبي ذر عن كلاهما عن عائشة بن أبي ذر
 قوله ومن يظلم منكم قرا يحيى بن رافع ومن يكذب بظلم ووزنها وقرا أيضا لرون الأعمش بكسر
 بالتشديد قوله عدا بأكثر قرا شعيب عن أبي حمزة بالثنية بدل الموصلة قوله لولا أنزل قرا

[illegible]

عن حمزة اشبا بكسر الهمزة وسكون قانيه بغير الف قبل الميم وفي عن ابن مسعود بصيغة الجمع ثاماً قوله
يبدل الله قواعداً لحمد عن ابن بكروان ابن عليه وابان ابن مجاهد عن عاصم وابو حمزة والبرقي
الاعشى يكون لوحداً قوله لا يشهدون الزور قراوا لمظفر بالله بن بدل الزاء قوله ذكر وادايان يصح
قرايمه بن اباد بفتح الدال والكاف قوله يا ايها الذين آمنوا قراوا قراؤه قوله اعبروا
معرف بن حكيم قوله لا تبالا قراوا وكذا ابو حمزة من رواية الكلبي عنه لكنه قال قراوا اعبروا
وجعلنا المنقر اماماً قال جعفر بن محمد وجعل لنا امام المتقين اماماً قوله ويجوز قراوا في رواية
بحارون قوله العود قراوا بحمد العرفات قوله يجزي قراوا ابن عمر بن الخطاب قال جمع قوله سلماً
قراوا الشارط سلماً في الموضعين قوله مستقراً مقاماً في عمران مقاماً بفتح الميم وقوله
كذلك قراوا عبد الله بن سعيد بن عفيف الدال فله سنة وخمسة موضعاً ليس فيها من التثنية
فلنصف الماد ذكرته اولاً فيكون جعلها احكاماً الله وتلث موضعاً والله سبحانه وتعالى علون
وقوع اختلاف في قراوات بنابر اربعة احاديث اهل السنة لطيفة في ما بينت كقفت رسالت بنما صلى الله
عليه واله وصلى الله عليه وسلم بحسب تيسر تلاوت وتيسل قراوات بكاف في التام خاص وعام كما اننا عامي بنو
وقلاوت كلام مجيد بربك في آياتها مشفوعة في دعوتها بحسب وجوبه ورسالت بنما في التام بنما في التام
خير الله شرعية والصلوات الله المأكل الذكر القضا الى ان فرود وود مرد ويا محاسن في مختلف كلام الله تعليم
فرود وود وديك انما صاحب وديك انما صاحب في التام بنما في التام بنما في التام بنما في التام بنما
في التام بنما في التام بنما في التام بنما في التام بنما في التام بنما في التام بنما في التام بنما
برائعت في التام بنما في التام بنما في التام بنما في التام بنما في التام بنما في التام بنما في التام بنما
بعثت الى امة اصبين منهم العجوز الشيخ الكبير والغلام والجارية والرجل الذي لم يقرأ كتاباً قط
في المسجد ان القرآن انزل على سبعة اعرف بخاري مخرج خود وروى باب انزل القرآن على سبعة اشخاص
خود از بن شهاب روايت كرهه قال حدثني عن ابن الزبير ان السور من خمسة وعبدالرحمن بن
عبد الله بن قاري اخبراه انهما سمعا عمر بن الخطاب يقول سمعت هشام بن حكيم يقرأ سورة الفارق في
حيوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسمعت يقرأه فاذا هو يقرأ على حروف كثيرة لم يقرأها
رسول الله صلى الله عليه وسلم فكانت سائراً في الصلوة فتصبرت حتى سلم فطلبته برهانه

[illegible]

۱- التائید ان آراء و على صحافین مورد دست ایما ان کیوں علی امتی فردا لی

حتى بلغ سبعة أحرف قال إن الله يأمرك أن تقرأ على امتك على سبعة أحرف فما حروف قرأ
عليه فقذا صابروا في أخرى له قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن أبي أوفى أقرئت القرآن فقبل
على حرف أو حرفين فقال المطلب الذي معي قل على حرفين فقبل على حرفين أو ثلث فقال المطلب الذي
معني قل على ثلاث قلت على ثلاث حتى سبعة ثم قال ليس منها إلا شاف كاف ان قلت معينا
عزرا حكما ما لم يختم به عذاب خمسة دابة حجة بعد أن أخرج النسيء الرواية الثانية مروية
مسلم له في أخرى قال قرأت رسول الله صلى الله عليه وسلم سورة فبينما أنا جالس في المسجد إذ سمعت
رجلا يقول خلافا قرأت فقلت من علم هذه السورة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تغارني حتى تأتي رسول الله صلى الله عليه وسلم فأتيت فقلت يا رسول الله ان هذا خالف
قرأت في السورة التي علمني فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرأها بين قرأتها فقال رسول الله صلى الله عليه
أحسن فقال الرجل اقرأ خالفه فأتى فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم أحسن ثم قال رسول الله
يا ابن أنزل على سبعة أحرف كما شاف وفي أخرى له ما حال في صدرك منذ أسألتك أني قرأت
أية وقرأها أحرفا إنما رسول الله فأتيت النبي فقلت يا رسول الله أقرئت أية كذا وكذا قال نعم
فقال الآخر لم تقرأ لأية كذا وكذا قال نعم قال إن جبرئيل وميكائيل أتاني فقعده جبرئيل عريين
وميكائيل عريين فقال جبرئيل اقرأ القرآن على حرفين فقال ميكائيل استرده حتى بلغ سبعة أحرف
كل حرف شاف كاف في غير أني أقرأ في غيري وسلم وأيت كروه ابن عباس أن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال قرأت جبرئيل على حرف فوجعت فزادني فلم أزل استزيدني يزيد حتى انتهى إلى سبعة أحرف قال
ابن شهاب بلغني أن تلك السبعة الأحرف لا يختلف في حلال لأحرام في غيري يخرج من يده ابن مسعود
أنه سمع جلا يقرأ أية سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ على خلاف ذلك قال فأخذ يزيد
فانطلقت به إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له فعرفت في وجهه الكراهية
وقال اقرأوا فكلها محسن ولا تخافوا من كان قبلكم اختلفوا فهل كانوا يقرأون في غيري روايت كروه ابن
عباس قال قال عراقي قرأتنا وأنا لن ندع من نحن أني يقول خذ مني رسول الله صلى الله عليه وسلم
فلا أتركه لشيء وقال الله ما نلخص مارية أو نلخصها في غيري وسلم وأيت كروه وعرفته قال كذا
نحوه ثم قرأ ابن مسعود سورة يوسف فقال جل ما هلكنا أنزل فقال عبد الله نقرأ ما علم

على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال احسن فينا هو كيه اذ وجدنا ربح الخمر فقال اشرب الخمر
 وتكذب بالكتاب فضربه الحد ورفخ الباربي فرموه ووطن قع عند الطبري مرطحن استحق عبد الله
 بن ابي طلحة عرابيه عرجا قال قرا رجل فغير عليه عرفا ختمها عند النبي صلى الله عليه وسلم
 فقال الرجل المرقبان يا رسول الله قال بل قال وقع في سبد عمر بن الخطاب رضي الله عنه النبي صلى الله عليه
 في وجهه قال فضربني صدى لا قال بعد شيطانانا لها ثلثا ثلثا قال يا عمر القرآن كله صواب
 ما لو جعل رحمة عذابا وعذابا طيرة است از يدي بر ابر قمر وايت كرده قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فقال اقواني بن مسعود سورة واقرا فيها زيدا ثابت واقرا فيها ابني بن كعب فاختلف
 قراءتهم في قراءة ايهام اخذ فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلي بن جندبه فقال علي بن
 كل اساع منكم كما علم فانه حسن جميل ثم ابن حبان ما كذا ابن مسعود وايت كرده انه اقرا في رسول الله
 صلى الله عليه وسلم سورة مران حم فوحت الى المسجد فقلت لرجل اقراها فاذا هو بقرا حروفا
 ما اقراها فقال اقرايها رسول الله صلى الله عليه وسلم فانا نطقنا الى رسول الله صلى الله عليه
 فاخبرنا به فغير وجهه فقال انما اهل من كان قبلكم لا اختلاف ثم اسما الى علي بن ابي طالب فقال
 علي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يامركم ان يقرأ كل رجل منكم كما علم قال فانطقنا فكل
 رجل منا يقرأ حروفا لا يقرأها صاحبه وريان علي بن ثابت واقعت كرده انه زينت حرف بيت
 ابو حاتم سي ورج ذكر كرده چنانچه در فتح الباري نقل انه ورموده ابن قتيبة عدد ما كور را بر انواع اختلاف
 قرات حمل فرموده وجود اختلاف قرات را در هفت نسخة ساخته ورفخ الباري در اثنتا عشرة باب
 انزل القرآن على سبعة احرف يفر ما يقدح ليل بن قتيبة وغيره العبد المذكور على جوه التفتيح
 بها الغاير في سبعة اشياء ما اول ما يتغير حركة ولا يزل معناها ولا صورته مثل وكذا
 كاتب لا شهيد بضم الواو ورفها الثاني ما يتغير بغير الفعل مثل بعد بين اسفارا نا واعد بين
 اسفارا نا بصيغة الطلب الفعل الماضي الثالث ما يتغير بنقط بعض الحروف المحممة مثل نشروها
 بالواو والراء الرابع ما يتغير بابدال حرف غريب من مشجج الاخر مثل طلع منصود وقوة
 على وطلع منصود الخامس ما يتغير بالتقديم والتأخير مثل جاءت سكرة الموت يا الحق
 في قراء ابى بكر الصديق وطلحة بن مصرف وزيد العابد بن جاءت سكرة الموت السادس

ما يتغير بزيادة نقصان كما تقدم في التفسير عز ابن مسعود وابن الدرداء لو قيل اذ انقضى النهار
 اذا انقضى والد كذا لا في هذا في نقصان اما في الزيادة كما تقدم في التفسير ثبت يدا ابى له في
 حديث ابن عباس فانذر عشر نكاح في دين مرهط من المخلصين السباع ما يتغير بأبدال كلمة
 بكلمة ترادفها مثل العن المنقوش في البيت صاحب فتح الباري فرموده هذا وجه حسن في فضل رازي فخصر قول
 ابن قتيبة نحوه ميزان الكلام لا يخرج عن سبعة اوجه في الاختلاف الاول اختلاف الاسماء من
 افراد وتثنية وجمع وتذكير وتانيث الثاني اختلاف تصريف الافعال مرابض ومضارع
 وامر الثالث وجوه الاعراب الرابع النقص والزيادة الخامس التقديم والتأخير السادس
 الابدال السابع اختلاف اللغات كالفتح والامالة والفرق والتخيير والادغام والالفاظ ونحو
 ذلك انتهى بالجملة الزين وامايت كراكتب عزير والبست تقول شد بوضع جوست كه بطن ابن وامايت در عهد
 مهد انحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بهيكيا صاحب يروحي كرا ان انحضرت متلفي بود ملاوت كتاب عزيز متينو والرا
 فوا تها بهم اختلاف واشتبه بعد از ارمحال انحضرت تازمان عثمان عمل اصحاب نيز بزين شيخ سترار دشت وقيضا
 بريك قرات نيميزد تانك اجتهاد جناب خلاف تايان ايشان انصاى ان كرا كو تران جمع كره ويره قراوت زير
 انصا فرمود وشيخ مصاحف را اصحاب علوم ما كرا كره و جو مختلفه را كه در مصاحف اصحاب بود و انفا و نفا
 نمود و ان مصاحف را كه مخالف قراوت انجناب بود خرق و حرق نمود و معني ياره كره و سوخت و صحيح كتابه
 روايت كره و حد ثنائين شهاب ابن افرين مال الله حد ثنائين ان حد بغير بين اليهان قدم على عفا
 وكان يغازي اهل الشام في فتح ارمينية واذر بيجان مع اهل العراق فافزع حذيفة لاختلافهم
 في القراءة فقال حذيفة لعثمان يا امير المؤمنين ادر لي هذه الامة قبل ان يختلفوا في الكتاب
 اختلاف اليهود والنصارى فارسل عثمان الى حفصة ان ارسل اليك العصف فنسخها في المصاحف ثم
 نزلها اليك فارسلت بها حفصة الى عثمان فارز يد بن ثابت عبد الله بن الزبير وسعيد بن
 العاص عبد الرحمن بن الحارث بن هشام فنسخوها في المصاحف وقال عثمان للرهط القرشيين
 الثلاثة اذا خلتكم نكرو زريدين ثابت في شيء من القرآن فاكتبوه بلسان قريش فانما نزل الوحي
 ففعلوه حتى اذا نسوا فكتبوا المصاحف عثمان العصف في حفصة وارسل الى كل رجل من حفصة
 ما نسوا من ما سوا من القرآن في كل صحيفة العصف ان يحرق في ربيع الباري فرموده قوله واما

مصحف وسعيد بن ابى حمزة
 في المصاحف

مسلم

وكثير بما سواه من القرآن في كل صحيفة او مصحف ان يحرق في رواية الاكثر في كتاب الحاء المجتمة والرواية
 بالتملة ورواية الاصيل بالوجهين المجتمة اثبت في رواية الاسماعيليين مجاويح وفاق
 في رواية شعيب عن ابن ابي د اود والطبراني وغيرهما وامرهم ان يحرقوا لكل مصحف مخالفا
 للمصنف الذي ارسل به قال فدل ذلك ان حرق المصاحف بالعراق بالناو في رواية بكر
 بن الاقيح فامر بجمع المصاحف فحرقها ثم ثبت في الاخبار التي كتبها مطر بن مصعب بن سعد
 قال دركت الناس متوافرين حين احرق عثمان المصاحف فاجتمع له اوقالوا لو سكرتهم
 احد في رواية ابى قتادة فلا فرغ عثمان من المصحف كتب الى اهل الامصار ان قد صنعت
 كذا وكذا ومحت ما عندي فاعلموا عموم ان يكون بالنفس والحقين واكثر الروايات
 صريحة في الحرقين فهو الذي وقع ويحتمل وقوع كل منها بحسب ما راي كل من يروي ذلك
 وقد جزم عياض بانهم غسلوها بالماء فحرقوها مبالغة في اذها لها وقال ابن عطية
 الرواية بالحاء المجتمة اصح وهذا الحكر هو الذي وقع في ذلك الوقت واما الان فالفصل اول
 لما دعت الحاجة الى زالة امر بما سواه من المصحف الذي سكت عنه المصنف
 التي نقلت منه وسماه المصحف الذي كانت عند حفصة وروىها اليها ولهذا استدرك
 مروان كلامه بعد ما واعدتها ايضا خشية ان يقع لاحدهما او ضموا فيها ما في المصحف
 استقر عليه كلامه لما تقدم ايضاً من خلافه في ذكره وطلع برقي اذا صاحب كرام رضى الله عنهم بود اذا تجدد
 عهدا من مسعود رضى الله عنه قراءات خود را راجع واقصا بر قراءات زيد را ترجيح ياد ورجع كلمه ترجيح مر مر
 سيد نهست واز قبول تلاوت بر طبق قوارش اياهم شكاف مينود و با خفاي مصاحف وكنان ان امر سينور
 تا سرجيا فعدم ان نشود ورجع البارى سينرايه والذى اثبتته الزهرى ما يتعلق بامر لا بغسل
 المصاحف وكان مراد ابن مسعود بغسل المصاحف كلها واخفاها لئلا تخرج فتعذر كما
 ابن مسعود راي خلافه ما راي عثمان صلى الله عنه ومرضه وافقه من الاقتصار على قراءة
 واحدة والعاء ما عدا ذلك او كان لا يتكروا قصار لما في عدمه من الاختلاف بل كان
 يريد ان يكون قرائته هي التي يعمل عليها دون غيرها لانه من الجزية في ذلك مما ليس
 كما يوحد من مظهر كلامه فلما فاته ذلك وراى ان الاقتصار على قراءة واحدة ترجيح

مرغرج عنده اختار استقر القراءات على ما كانت عليه وبرزوا بين اقتصار برقوات زينة
 انما تميزه وبنهاية ترجيح بخاري وكرت معتبر واما واث البست ورويت انما بنجله وخرج الكتاب
 وراثر ابن التفسير وراثنى شرح احاديث بابا جمع القرآن فزوده قد شق على ابن مسعود صرفه
 عن كتابة المصحف حتى قال ما اخرجاه الترمذي في اخر حديث ابراهيم عن ابن شهاب عن
 طريق عبد الرحمن بن قصى عنه قال ابن شهاب فاخبرني عبد الله بن عبد الله بن جعنة بن
 مسعود ان عبد الله بن مسعود ذكر ولدين من ثابت بن نوح المصاحف قال يا معشر المسلمين
 اعزل عن نسخ كتابة المصحف وبتولاها رجل والله لقد اسلمت وانه لفي صلب رجل كافر يد
 من يدين ثابت واخرج ابن ابى داود مرطريق جحيم بن مالك بالخاء المعجمة مصغرا سمعت
 مسعود لقدا خذت مرفق رسول الله صلى الله عليه وسلم سبعين سورة وان زيدا بن
 ثابت لصبي من الصبيان ومرطريق ابن يائل عن ابن مسعود بضعا وسبعين سورة ومرطريق زيدا
 حيث مثله زاد ان زيدا بن ثابت ذوا اثنين انجود ورجل قرات زيدا واث يكسبه كقوات زيد
 آخر قرات ابن مسعود كاخضت صلى الله عليه وآله وسلم جبريل عرض كرو عارضت بردايات وكر كقول
 كقوات ابن مسعود آخر قراتها است سقط ذلك الترجع ايضا وفتح الباري فزوده وقد روى احمد بن حنبل
 والطبري مرطريق عبد الله بن عمر والسما في ان الذي جمع عليه عثمان الناس يوافو العريضة الاخرة
 وعندنا كما كثر مر حديث سورة واسناد لا حسر قد صححه هو ولفظه عن القرآن قال الله تعالى
 ويقول قراء تها هذه هي العريضة الاخرة ومرطريق مجاهد عن ابن عباس قال اي القراءتين الذين
 كان اخر القراء قالوا اقراءه زيد بن ثابت فقال لا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يعرض القرآن
 كل سنة على جبريل فلما كان في السنة التي قضا فيها عريضة عليه مرتين كان كانت قراءة
 ابن مسعود اخرهما وهذا يغاير حديث سورة وموافقه وعند مسند في مسند مرطريق
 ابراهيم النخعي ان ابن عباس سمع رجلا يقول الحمد الاول فقال ما الحمد الاول قال ان عمر بن
 مسعود الى الكوفة معلما فاخذ ابقائه فغير عثمان القراءة فهم يدعون قراءة ابن مسعود بالحمد
 الاول فقال ابن عباس انه لا يخرج عن عريضة النبي صلى الله عليه وسلم على جبريل واخرج الترمذي
 مرطريق ابى ظبيان قال قال لي ابن عباس اي القراءتين تقرئه قلت القراءة الاولى قراءة ابن

ابن ام عبد بن عبد الله بن مسعود قال هل هي القراءة الاخيرة ان رسول الله صلى الله عليه و
 كان يعرض على جبرئيل الحديث وفي اخره فخصر ذلك ابن مسعود فعمل ما نفعه من ذلك ما لا
 واسناد صحيح واين مناقشات كذا ابن مسعود باب تنقيح قرات خود ونيو وازار سال مصنف خود با واستماع غير
 نسخ بان شد كه از بارگاه خلافت بعضي تغيير مودب معتدب كويده هم كوفي در تاريخ خود گفته ان عقلاً
 جعل قراءة عبد الله بن مسعود محجوزاً وضربه حين ابوان يرسل مصنفه الى عثمان لا علمه
 انه يحرر قد صار في شرح تجريد فرموده لما اراد عثمان ان يجمع الناس على مصنف واحد ويرفع
 الاختلاف بينهم في كتاب الله طلب مصنفه منه فابى ذلك منع كان فيه من الزيادة والنقصان
 ولم يرض ان يجعل موافقاً لما اتفق عليه اجلة الصحابة فادبه عثمان لينقاد انتهى وشرح
 وشرح تجريد اصطفاً نیز چنین واقع است برگاه اطلاع برين وايات حاصل شد پس توهم تخصيص برود و ايتا
 واليه بر وقوع زيادات ونقصان تغيير و تبديل كلكه وغير اينها از وجوه اختلاف در كتب الماسية و تفسير
 و درود و ايات ناصبه بر ضرب عبد الله بن مسعود در كتب فرق حقه كه ناشي از قرات تنوع اوست كتب الماسية
 از وجه اعتبار سابق باشد بختم كلكه و درود و ايات شعرا و وقوع تغيير در ترتيب قرآن غير مخصوص بكنه است
 و در كتب سيرة و الهست نیز مثل ان وارد است از انجمله در فتح الباري در اشاي حديث شقيق يفرغ فيه كلكه
 على ان تابع مصنف ابن مسعود على غير التاليف العثماني كان اوله الفاخرة ثم البقرة ثم النساء ثم
 ال عمران لم يكن بترتيب النزول اوله اقوال ثم المدثر ثم النون والقلم ثم المزمل ثم قريش ثم التكاوير
 سبح وهكذا الى الاخر المكي ثم المدني والله اعلم واما ترتيب المصنف على ما هو الان فقال القاضي ابو بكر
 الباقلاني يجهل ان يكون النبي صلى الله عليه و هو الذي امره بترتيبه هكذا يجهل ان يكون من
 اجتماع الصحابة الى اخر ما ذكره من احتجاج الجاهلين ثم قال ونقل صاحب الافق ان البسطة لبراءة
 ثابتة في مصنف ابن مسعود غير كفة وقد اخرج محمد بن ابي جهم بن مسعود عن عاصم بن لطفان ابن
 مسعود كان لا يكتب المعوذتين في مصنفه غير كفة وقد اخرج عبد الله بن احمد في اديار المسند
 والطبراني وابن مردويه مرطوب الا عشر عن ابي اسحق عن عبد الرحمن بن يزيد النخعي قال كان عبد الله
 بن مسعود لا يكتب المعوذتين في صحاحه ويقول انها ليست امر بكنا الله و موضع وكفر فرموده
 وكان ابن مسعود لما حصره مصنف عثمان الى الكوفة لم يوافق على الرجوع عن قراءته ولا على

اعلام مصحفه كما سيأتي بيانه في الباب الذي يلي هذا فكان تأليف مصحفه معاذ التاليف مصحف
 عثمان قال في موضع اخر وقد تقدم عمر على انه جمع القرآن على ترتيب النزول عقوبت النبي
 صلى الله عليه وسلم وشيخ جلال الدين سيوطي انما كان فرموده واما ترتيب السور فكل هو توقيفي ايضا لو انما
 من الصحابة فيه خلاف فجمهور العلماء على الثاني منهم مالك والفاضل يوكبر في اخر قوله ما استدل
 به لدا واخلاق مصاحف السلف في ترتيب السور فجمهور من تبعها على النزول وهو مصحف
 علي كان اوله افرأ ثم المدثر ثم نون ثم المزمل ثم تبت ثم الكوثر ثم التكوثر وهكذا الى اخر المكتئ
 والمدن وكان اول مصحف ابن مسعود البقرة ثم النساء ثم آل عمران على اختلاف شديد كما مصحف
 وغيره ايضا في اثنان الشيخ السيوطي قال في راسه في كتاب المصاحف انما شاهد بعقوبتنا انا ابو
 اسامة ابو جعفر الكوفي قال هذا تأليف مصحف ابن احمد ثم البقرة ثم النساء ثم آل عمران ثم الانعام ثم
 الاعراف ثم المائدة ثم نور ثم الانفال ثم براءة ثم هود ثم يونس ثم الشعرا ثم الحج ثم يوسف ثم الكهف
 ثم النحل ثم الاحزاب ثم بني سائيل ثم الزمر والاحزاب ثم طه ثم الانبياء ثم النون ثم المؤمن ثم سبا
 ثم العنكبوت ثم المؤمن ثم الرعد ثم القصص ثم النمل ثم الهافات ثم ص ثم شمس ثم الحجر ثم محقق
 ثم الروم ثم الحديد ثم الفتح ثم القتال ثم الظهار ثم تبارك ثم الحج ثم انار سلنا نوحا ثم
 الاحقاف ثم الرحمن ثم الواقعة ثم البقرة ثم الحجر ثم سأل سائل ثم المزمل ثم المدثر ثم تبت ثم
 احمد ان احسان ثم لقمان ثم الحجر ثم الحاقة ثم العنكبوت ثم الزمر ثم الزمرات ثم نون ثم احقاف ثم الحجر ثم
 المحقة ثم الرسالات ثم عم يساء لون ثم لا اقسم يوم القيامة ثم الزمرات ثم تبت ثم البقرة
 التي اذا طلقتم النساء ثم النازعات ثم التغابن ثم العنكبوت ثم النساء ثم النساء ثم النساء ثم
 والنبأ الزينون ثم اقرا باسم ربك ثم الحجرات ثم المنافقون ثم الحديد ثم تبت ثم الحجر ثم
 لا اقسم بهذا الليل ثم الليل ثم انما السماء انقطرت ثم الشمس ثم قصص ثم النساء والطارق
 ثم سبح اسمك ثم العنكبوت ثم العنكبوت ثم سورة اهل الكتاب هي لم يكن ثم الفصحى ثم شرح ثم
 الشريعة ثم النكاثر ثم الوهم ثم سورة الخلق ثم سورة الحديد ثم ويل لكل همزة ثم اذ لمزلت ثم
 العاديات ثم النحل ثم يلاذ ثم ارايت ثم انما اعطيتك الكوثر ثم القدر ثم الكافرون ثم
 اذ جاء نصر الله ثم تبت ثم المدثر ثم المفلن ثم الناس وايضا في اثنان قال ابن اشته ايضا واحمل

في السورة فمؤخره في قوله البقرة صلى الله عليه وسلم كما اخبر به جابر بن عبد الله

٣٠٢

واخبرنا ابو الحسن بن نافع ان ابا جعفر محمد بن محمد بن موسى حدثنا محمد بن اسمعيل بن ابي
 علي بن محمد الطائي بن ابي جري بن عبد الحميد بن ابي ليث محمد بن عبد الله بن مسعود ان ابا
 والنساء قال عمران ولا عراف ولا نعام والمائدة ويرش والميين براءة واخيل وهود
 ويوسف والكهف بنو اسرائيل ولا نبياء وطه والمومنون والشعراء الصافات والمثاني الاخلاص
 والحج والقصر وطس النمل والنور الانفال ومريم والعنكبوت والروم ويس والفرقان
 الحجر والعدس سبا والملائكة وابراهيم وصح الذي كثرنا ولقان والزمر والحاقة حمم الموم
 والجمدة وشمس ولا حاف والجاثية والدخان والممتحنات والانشاءات والحشر تنزيل
 والطلاق ونون والقلم والحجرات تبارك والتغابن اذا جاء للمنافقون والجمعة والصف
 قل وحي انا ارسلنا والمجادلة والمحنة ويا ايها النبي لم تحرم والمفصل لرحم والنجاة الطورا
 والفراريات واقهرت الساعة والواقعة والنازعات وسال سائل والمدثر والمزمل و
 وعيسى هل اتى والمرسلات والقيامة وعم يستاء لرب اذا الشمس كبرت اذا السماء انقضت
 والغاشية وبعج الليل الفجر والبروج اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك لبلد النحي
 الطارق والعاديات واراب والقارعة ولم يكن في الشمس وضحا والتين ويل لكل هزة وانود
 ولا يلاف قوريش والمهاكم وانا انزلناه واذا انزلت في العصر واذا جاء نصر الله والكوفز وقل
 يا ايها الكافرون ثبت وقل هو الله احد والعن شرح وليب فيه الحمد لا المعوذتين انما
 كثر من مرياف شكا به وعد سور بانيز دعات احف كثره اختلاف في استشيخ بلال الدين سيد علي الكتاب
 اجمالى فهو بعد ذكر اركان كلامه تعيين براتلاف فهو ويقرأ اما سورة فمائة واربع عشر سورة باجماع
 مريعتا به وقيل ثلاث عشرة يجعل الانفال براءة سورة واحدة واخرج ابو الشيخ عن
 روى في ذال الانفال براءة سورة واخرج ابن اشته عن ابن لهيعة قال يقولون ان براءة من
 يسألونك انما لم يكتب في براءة بسم الله الرحمن الرحيم لانها ميسر لوك وعمالك
 ان اولها لما سقط سقطه مع البسمة فقد ثبت انما كانت تعدل البقرة بطولها وفي مصحف
 ابن مسعود مائة واثنى عشرة سورة لانه يكتب المغزتين في مصحف ستة عشر لانه كتب
 في اخره سورة الحمد الخلع اخرج ابو عبيد عن ابن سير قال كتب ابن بكعب في مصحفه

三

فائدة الاختلاف في عدد اصحاب التي ارسل بها عثمان الى الافاق فالمشهور انها خمسة واخبر
 ابن ابي اودود مرطين حررة الزيات قال ارسل عثمان اربعة مصاحف ابدا بغير ذكره است
 قول ابو جهم حسان بن ابي وقير شيوخنا بغير تحقيق نص بان فرموده اند مقسم ائمة باقتلان مرجعهم كه كلام
 در آنهاست و از آنها برخي از افعال خير و رضيه عدم و احاطت حقوق ائمة بنوي في نصب حق خدات زبور و بقاء
 آن بغير رسول خدا عليها السلام و تحريف معنوي توان رفت و عددان موجود اند و حضرت بلكه باقاران
 توان و اخبار و آثار حضرت سرور ائمة جان براسي انما يجمع كثر و قبيح فقيه بودند كه از انما ائمة قسم امور
 صدور و بنا فاما ما مية مبع صحابه را مشهور و مجروح نيند انند بلكه بسياري از صحابه عظام را بجليل القدر و مذهب
 بلكه از ان و بسياري كرام ميدانند و توحيد محبت و توان مكان نامي پندارند و صيفه كماله كه في حق ائمة از ان و ائمة
 گویند و حكا كه از حضرت سيد الساجدين عليه السلام نوشته شد بعد از اين عرضي است و در مقام پند و نهي
 اقتضاي و دود و در حق البقرة از حضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت كه در خطبه فرموده اين القوم
 الدين دعوا الى الاسلام فقبولوا و هو اذ القان في حكمه لا و هيجوا الى الجهاد فاولوا للفتح او لا دها
 رسلوا السيوف اغتادها و احسنها اطراف الارض جفاز حقا و صفا صفا بعض هن و بعض
 ليجالا يدر و لا يعرون بالملون و العيون من اليك و خصص القبط من الصيام ذيل انشفاة
 من اللد ماصفا كالتوان من البسم على جهم غدا انما شعيع اولئك اخوان الداهية و جهم لنا
 ان نطاء الله و بعض الايدي من جهم شيع سعد و محمد بن زبير قتي ركب كتاب خصال باستان و
 از حضرت ابو محمد اسد عليه السلام روايت كند و قال كان اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم
 اثني عشر الفا ثمانية آلاف من المدينة و القين من غير المدينة و القين من الطلقاء و القين من
 ذل و لا و جهم كاحود و قد معتزل و لا صاحب اء و كوايكون لليلع بالانهار و يقولون
 اقتضوا و احضار قبل ان كل خبر الخبير و نود طامه باقر و جهم رجايا للكلوب فرموده كه اين ائمة
 حسن از حضرت صديق عليه السلام روايت كرده است كه اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و ائمة
 هزار نفر بودند و داشت جز هزار نفر از مائة و دود و هزار نفر از ائمة كه دود و هزار نفر از ائمة كه دود و هزار نفر از ائمة
 قدر مي نبودند كه بجز قائل باشند و در جهم نبودند كه كويند با ان همه يك قسم است و هر درمي نبودند كه بجز قائل
 صلوات الله و سلامه عليه و آله و سلم و گویند و معتزلي نبودند كه گویند خدا را در جهم پند و نهي

و درین خدایرامی خود بخونکینقتند و در شب روز گرم میکردند و میگفتند خدایا روح بای ما را قبض کن پیشانی
 نان میدادند و بخور میخوردند و ششتری در مجالس المؤمنین صد کس از شایسته و دو سالی صحابه را که نزد امامیه از جمله
 اصحاب نه و حین اندو کرد و بطریق اجمال اسامی آنها ذکر میشود و از آنجا ابوطالب حمزه بن عبد المطلب جعفر بن
 ابیطالب عباس بن عبد المطلب عبید الله بن عباس عبید الله بن عباس قثم بن عباس فضل بن عباس
 محمد بن عباس عبید الله بن جعفر طیار محمد بن جعفر طیار عون بن جعفر طیار عقیل بن ابیطالب عباس بن صهبه
 بن ابی اسب یا شعی عباس بن ربیع بن حارث بن عبد المطلب نوفل بن حارث بن عبد المطلب معیو
 بن نوفل بن حارث عبید الله بن ربیع بن حارث عبید الله بن ابی سفیان بن حارث عبید الله بن ربیر
 بن عبد المطلب جعفر بن ابی سفیان بن حارث یا شعی سلم بن عقیل ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب
 سعید بن حارث بن عبد المطلب عبید الله بن ربیع بن حارث عمر بن ابی سلمه بن عبد الاسد مقداد
 بن الاسد و سلمان فارسی و عمار بن ابی سفیان ابوذر جندب بن جناب و غناری یزید بن حصین ابی اسلی
 نائله بن سعید بن ماض بن امیه بن عبد شمس عثمان بن عقیف انصاری ابو البشیر مالک بن منال انصاری
 سهل بن حذیفه انصاری بکر بن حمله عدی عذیفه بن میان انصاری خزیمه بن ثابت انصاری ابو ابی
 بن زید انصاری ابی بن کعب انصاری سعد بن عباده انصاری قیس بن سعید بن عباده انصاری سعید
 بن عباده بن سعید انصاری حمیر بن عبد الله بن علی بن قثم بن عدی کنندی عادی بن حاتم طای اسلم بن
 بن شریح کللی ابی بکر یا اسلم ابو رافع برادر مالک بن انصاری عادی بن قثم بن عادی انصاری حارث
 خزرجی برادر سعید بن صخر انصاری سلمی خزرجی بشیر بن برادر سعید انصاری عقیب بن عمرو انصاری
 حارث بن سراقه انصاری حارث بن نعمان بن قبیع انصاری حارث بن نعمان بن سعید انصاری حارث بن شاک
 بن مغیره قشیری خزرجی حارث بن خزیمه انصاری عوفه از دی انصاری عبید الله بن بدیل بن وراق خزرجی
 عبید الرحمن بن جمل حمی امیر بن زراره ابو امامه خزرجی انصاری ابو البشیر کعب بن عمر بن قتاده خزرجی
 حمق خزرجی اسید بن حصیر بن مالک انصاری اشملی آوس بن ثابت بن المنذر الانصاری ابی بن ثابت انصاری
 ابی بن عماره الانصاری ابی بن قیس رقم بن ابی ارقم الحنفی ثابت بن زید ثابت بن قیس ثعلبی خزرجی
 الانصاری ثابت بن ضحاک الخزرجی الانصاری حرث بن زید الانصاری زید بن ثابت زید بن ارقم
 الخزرجی الانصاری عباده بن الصامت الانصاری حباب بن الارت عبید الله بن حباب بن الارت

٢٠٩

نتیجه و نشانه و رجا نیدن ظاهر عاقلان بنده حضرت خیر المومنین علیه السلام یافته چنانکه گشت
 و تواریخ نامی است و در اکثر مغان این کتاب روئی کتب معتبره و بعضی بیان آمده علامه فتاویٰ شریع
 خاصه غیره ملائق بین الصحابه و المخابرات و الماشهرات علی الوجه المسطور فی التواریخ
 و المذکور علی السنة الثقات نقل بظاهرا علی ان بعضهم قد حاد عن الحق و بلغ حد الظلم
 و القسور و الباعث علیه الحقد العناد و الحسد اللداد و طلب الملوک و ریاسات و المیل الی
 اللذات و الشهوات انتهى یعنی آنچه واقع شده است در میان صحابه از محاربات و مشاجرات بروحی که در کتب
 بر السنة ثقات مذکور است بظاہر شش لالت میکند بر آنکه بعضی از آنها از طریق حق انحراف و زبیده و بر ظلم
 و فسق رسیده بودند و باعث بران گنیه و عناد و حسد و لداد و طلب ملک ریاسات و میل لذات و شهوات
 چه هر صحابی معصوم است و هر که ملاقات با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نمود بخیر مرسوم نه قال المولوی کجاست
 بیت هر کار روئی به بسود و نداشت + دیدن روئی نبی سود نداشت + حاصل که از تداو از دیدن که باعث
 عدم قبول اخبار و روایات باشد از هیچ صحابه تحقیق نشده و وقوع آن از بعضی متکرم قبح و بعضی دیگر نیست
 با آنکه در این روایت حکایت از اول امر است که بعد از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اول بل این حالت تلماری شد
 نه آنکه جمیع اینها بر همین حالت مستقر ماندند چه بعد وقوع این بحث جمعی کثیر از صحابه بر جمع بحق نمودند چنانچه
 عثمانی حال امامیه تصریح بان فرموده که بسیار از صحابه را که در اول و بعد بسبب طریای بعضی شهادت نمودند
 فی الجمله و بعضی در خلوص عقیدت و صفای طوبیت راه یافته بودند بعد از آنکه مدت بعد از وفات ایشان
 رجوع بحق نموده متدی گردیدند و بر آئین حق و سداد و طریق استقامت و رشاد ثابت قدم و راسخ و کشفند
 اسامی برخی از آنها در کتب حال امامیه مسطور است فاضل استرآبادی در کتب خود در ترجمه جابر بن عبد الله انصاری
 علی الفضل بن شاذان انه من السابقین الذین حجوا الی امیر المومنین علیه السلام و زیارات
 ندل علی علو مرتبه و حرر عقیده و انقطاع الی اهل البیت علیهم السلام و ترجمه حسین بن علی
 یزید ساسان غریج نموده اناب الناس بعد کل اول مرانابا و ساسان و ابونعرا و شتیب و عمار و غیره
 خالده بن زید ابواب انصاری الفضل بن شاذان نقل کرده و آنکه السابقین الذین حجوا الی امیر المومنین
 علیه السلام و ترجمه خرمیه بن ثابت و الشها و تمین گفته قال الفضل بن شاذان انه من السابقین
 الذین رجعوا الی امیر المومنین زید بن صوحان و مهمل بن حنفیه انصاری و شتیب و عمار بن یاسر

مصعبه بن صفوانی اصحاب و مجاهد و بن حسان و عدی بن عاتق طائی و عمران بن حصین و قیس بن صبر بن مباد
 انصاری ابو شعیبه خزاعی بنید بن ابی قریه چند کس دیگر را از جمله سابقین نوشته و آنها که بعد این را عالم جوع
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده و آنها که در جنگ جمل صفین و نهروان و نخل رایث ظفرایت انحضرت
 علیه السلام حاضر بودند از حلیه بیان خارج اند با آنکه در روایت وقوع ارتداد صحابه بعد از انزال حضرت
 سرور نام علیه آله الصلوٰه و السلام امامیه متفرقه هستند و در کتب نادیده است و صحاحسته ایشان نگه
 در صحیح بخاری صحیح مسلم که آنها را اصح الکتاب بعد کلام الله میدانند روایات بسیار و دست که نصرت
 در وقوع ارتداد از صحابه به اشتغال انحضرت علیه السلام به عالم عقبی درین مقام بر چند حدیث انکشاف
 میشود از این بخاری صحیح خود روایت کرده و ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال بر د علی یوم القیمة
 رهط من اصحابی یجلیون علی الخوض فاقول یا رب احبب فیقول انک لا علم لک بما احد ثوابه
 انهم ارتدوا علی ادبارهم القهری نیز بخاری روایت کرده عن النبی صلی الله علیه و سلم قال بیننا انا
 قاهر اذا نزلت حتی عرفهم خرج من بینی و بینهم فقال لهم فقلت این قال الی النار و الله قلت
 ما شأنهم قال انهم ارتدوا بعد له علی ادبارهم القهری قرا اذا نزلت حتی اذا عرفتم خرج حبل
 من بینی و بینهم قلت این قال الی النار و الله قلت ما شأنهم قال انهم ارتدوا بعد له علی ادبارهم
 القهری فلا ارأه تخص منهم الا مثل حمل النعم نیز بخاری صحیح خود روایت کرده عن النبی صلی الله علیه
 و سلم انا فو طکم علی الخوض و لیرفعن معی رجال منکم لیختلجن فی فیقول یا رب احبب
 فیقال انک لاتدعی ما احد ثوابه نیز بخاری صحیح خود روایت کرده عن النبی صلی الله علیه
 و سلم قال لیردن علی ناس من اصحابی الخوض حتی اذا عرفتم اختلجوا و فی فیقول
 لاتدعی ما احد ثوابه نیز بخاری صحیح خود روایت کرده عن النبی صلی الله علیه و سلم قال انا
 فو طکم علی الخوض من علی شریک مرشبه لم یظأ ابدا لیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفونی
 بحال بنی و یدعهم قال ابو حازم فسمع علی العمان بن ابی عیاش قال هكذا سمعت من سهل فقلت نعم
 فقال له شهید علی ابی سعید الخدری لسمعته و هو یزید فیما فاول انهم منی فیقال انک لاتدعی
 ما احد ثوابه فاول سمعته المربعیر بعدی قال ابن عباس سمعنا بعدا فیقال سمعته
 بعد سمعته سمعته بعدا بعدا مسلم و صحیح خود روایت کرده عن ابن عباس قال اقام فینا رسول الله

صلوات الله عليه وسلم خطيبا بموعظة فقال يا ايها الناس انكم تحشرون الى الله خلائع عراة كما بدأنا
 اول خلق نعيده وعدا علينا انا كنا فاعليه الا وان اول الخلائق بكسى يوم القيامة ابراهيم الا
 بجوارحه رجل مرابتي فيوخذ بجم ذات الشمال فاقرن يا رب احباني فيقال انك لا تدري ما قد
 فاقرن كما قال العبد الصالح كنت شهيدا ما دمت فيهم فلما توفي فني كنت انت ارقب عليهم اني
 وان تغفر لهم فان انت العزير الحكيم قال فيقال لي انهم لن يراوا من تدبر علي عقابهم فلما فهم
 وفي حديث كعب ومعاذ فيقال انك لا تدري ما احدث بعدك من سائر ما تشهروا من روايت زودكم من غير
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول وهو بين ظمائرنا في اصحابه اني على الحوض انتظر من
 منكرو فاته ليقطع من دون رجال فلا قول لي ب مني مرابتي فيقال انك لا تدري ما عملوا
 بعدك ما زالوا يرجعون علي عتقا هم يترسمون فيهم من سائر ما تشهروا من روايت زودكم من غير
 وسلم يرد علي امتي الحوض وانا ازود الناس عنه كما يزود الرجل ابل الرجال عن ابله قالوا يا ابي الله
 انهم فانا قال نعم لكم سماء ليست لا جد غيركم تردون علي فبدا يحجل من آثار الضوء وليصد
 عن طائفة منكم فلا يصلون فاقرن يا رب هؤلاء مرابتي فيحيي ملك فيقول وهل تدري
 ما احدثوا بعدك من سائر ما تشهروا من روايت زودكم من غير ما تشهروا من روايت زودكم من غير
 انهم يردون علي امتي الحوض وانا ازود الناس عنه كما يزود الرجل ابل الرجال عن ابله قالوا يا ابي الله
 انك لا تدري ما احدثوا بعدك من سائر ما تشهروا من روايت زودكم من غير ما تشهروا من روايت زودكم من غير
 حتى انظر من يرد منكم فسيؤخذ من دوني فاقرن يا رب مرابتي فيقال هل شعرت ما عملوا بعد
 والله ما يرجعون علي عتقا هم فكان ابن منبكية يقول للنعم انا نغزو باذان فترجع عتبا
 ونفتن علي ديننا قال ابو عبد الله علي عقابكم يتكصرون يرجعون علي العقب الله روي
 روايت كعب قال مرابتي فيوخذ بجم ذات الشمال فاقرن يا رب احباني فيقال انك لا تدري ما قد
 السنن باخراهم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اسلمنا كما اسلموا جاهدا كما جاهدنا فقال
 صلوات الله عليه وسلم بل ليكن لا ادرى بلخندون بعدك فيكي ابو بكر ثم يكي شرقان اما لما ترون
 بعدك ابني كعب ثم يغير فدا صلى الله عليه وسلم برشدنا مني احد من قوموا اينما كنتم انتم كعب ثم يغير
 برانها يعني به ثبات دين وقوت ايمان من يركبتم ابو كعبا يا برادران اينما نسيتم اي من يركبتم

عليك وسلم اسلام آوردیم چنانچه آنها اسلام آوردند و جدا کردیم چنانچه آنها جدا کردند پس فرمود و منقرض
 صلوات الله علیه و سلم علی و لیکن من بر منی بایم که بعد من چنانچه خواهد کرد پس گریست ابو بکر و گریست و گریست
 ایابر سنی که مابعد تو باقی خواهیم بود و احادیث باینخصوص و بطریق متعدد متکاثره و در کتب صحاح الیمنت
 مرویست و این را بطریق احادیث و دلالت میکند که بسیاری از اصحاب بعد از آنحضرت عایه و آل الصلوة و السلام
 متولد خواهند شد اکثر علی الیمنت بطریق برجم نیست می در ظلام حین بر مافین بگویم میکنند یعنی اصحابی که بعد از
 علیه و آل الصلوة و السلام عاملان غلیظه اول را زکوة ندادند و این تخصیص که دعوی غیر دلیل است سمعیت
 لا جرم بعضی از علی الیمنت این تخصیص را قبول نداشته بنوع دیگر تخصیص فرموده بلکه در حقیقت قیوم نموده اند
 در شرح جامع ضمیمه میفرماید قبل هم اهل الردة بدلیل زیادیه صحفا صحفا و قبل اهل الکبا و الابداع و الظلّة
 المسرفون فی الجور و طس لحن و قبل المنافقون قال القاضی هم صفان المردون عن الاستقامه
 و العمل الصالح و المردون عن الدین انتهى محصل منی آنکه الیمنت را در تعیین این صحابه اختلاف است یعنی
 میگویند مراد از ان اهل ردّه است و بعضی گویند صحابه که کبریا بدعت و ظلمه اند که در ظلم و جور و الحما
 نور حق اسراف نموده اند و بعضی حص برنا فقیه نموده اند قاضی عیاض گفته مرتدین و وصف اندکی
 جامعه که از استقامت بر دین و از عمل صالح ارتداد نموده باشند و در تمیزی که از دین بر گشتند و مرتد شدند بجا
 لفظ ارتداد که اخبار از وقوع آن از صحابه واقع شده در کلام نبوی صلی الله علیه و آله و سلم چنین در کلام آمده است
 مطلق افع شده چنانچه قاضی عیاض فرموده که مراد از ارتداد او اعم است از ارتداد دینی و از ارتداد اوست
 عمل صالح و بعضی روایات که بطریق امامیه درین باب واقع شده و در حقیقت روایات مذکور مستند با حدیث
 نبوی است صلوات الله علیه و آله که نیز ارتداد را تعمیم نموده میگویند که مراد از ارتداد او از امثال این بواق است
 از ارتداد از دین و از ارتداد از استقامت بر دین و اعمال صحابه و ظاهر است که قسم دوم از ارتداد موجب
 رد اخبار و روایات شخصی که متصفت باین قسم ارتداد باشند نمی شود و مثلاً و این همه تعویلات و تسوئلات
 فقیهین معنی کلام است نعم آنکه قول او چنانکه احکام آنجا منسوخ شد بقرآن مجید یعنی این قرآن مجید است
 نسخ شد و تاخیر را غیر از آنکه کسی نمیداند آنکه از عجائب قایل است و حال بر عدم فعل او در علم اصول
 فقه زیه که در علم اصول مقرر شده جمیع علی اهل اسلام سوا قاضی بویک یا قاضی یا اتفاق دارند بلکه
 بعضی آیات کلام منسوخ شده و نسخ را بچند قسم تقسیم ساخته اند نسخ حکم و نسخ تلاوت و نسخ حکم و تلاوت

در احادیث

هر دو در قسم نسخ و کلام صد واقع شده بلکه بعضی آيات از بين بسبب آنکه ناخ و منوخ جز منوخ التداوت شده
 بلکه بعضی آيات ممکنه بجهت نبوی و مدیه و صلوة والسلام منوخ شده و هر سلم فرموده بچگونگی نسخ کتاب بالمسنة
 خلافاً لثأضی لنا بمکمل ثلاثه و لیس معتقداً بالخیلان الاصل عداده و استدلالاً بالصحة
 للارث نسخ الوصية للوالدين الاقربین و بدیهیست که ناخ و منوخ بغير علمای را نسخ کنی که نمیدانند و یا
 مستنزه بطلان قرآنیت بلکه مستلزم احتیاج شخصیست که عالم بعلوم قرآن باشد و اما یہ هم چنین میگویند
 که علم جمیع ناخ و منوخ قرآن ظهر و بطن آن بغير علمای را نسخ کنی که نمیدانند و یا مستنزه بطلان قرآنیت
 علمای که علمای اهل بیت و ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام و وارثان علم حضرت سرور انس و جان شوقین
 قرآن را مخصوص نمیدانند و این قول مستند با ما و اثبات کثیر و مستفیضه است که بطریق اهل بیت و جماعت
 صحاح است و دیگر کتابا حدوث اینها و ویست از انجمله حدیث ثعلبیین است که بطریق متعدد و روایات
 مسلم صحیح خود بخود چند طریق روایت کرده قلم رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما فینا خطیباً ما یدعی
 خابین مکة و المدينة فحمد الله و اشفی علیه و وعظ و ذکر ثم قال ما بعد ما بها الناس فاما انما ابشر
 یوشان یا بنی رسول بنی فاجیب اننا نراک فیکم التظلیل و لما کتاب الله فیہ الهدی النور
 فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به فحش علی کتاب الله و رغبه ثم قال اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی
 فلما حکم در سنه که از زید بن ارقم روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان تارک فیکم التظلیل
 کتاب الله و اهل بیتی و انما ان یفرق احسنی به را علی الحوض قال هذا الحدیث صحیح الاسناد علی
 شمس الطیخین و هر چه جامع ترمذی از جابر بن عبد الله روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فی حجة یوم عرفة و هو علی ناقه المقصود ان یخطب فسمعه یقول انما بها الناس ان نؤکم فیکم
 صرنا احد فیه یمن لمن اتصلوا اکابر الله و علق بنی اهل بیتی احد و در سنه خود بخود چند طریق روایت کرده
 از انجمله از زید بن ارقم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما خطیباً فینا بما یدعی خابین مکة
 و المدينة فحمد الله و اشفی علیه و وعظ و ذکر ثم قال ما بعد ما بها الناس فاما انما ابشر یوشان
 ان یا بنی رسول یمن عن رجل فاجیب ان تارک فیکم التظلیل و لما کتاب الله فیہ الهدی النور
 فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به فحش علی کتاب الله و رغبه ثم قال اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی
 فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی

روایت کرده قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تارك فیکر خلیفتین کتاب الله واهل بیتی واهما
 لن یتفقا حتی یرد اعلی نزلهم انا برسمیر غدیری وایت کرده قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 انی تارک فیکر الثقلین احد هما الاکبر من الاخر کتاب الله جبل عندی من السماء الی الارض وعتقی
 واهل بیتی الا واهما لن یتفقا حتی یرد اعلی اهل نزل احوال برسمیر غدیر وایت کرده واهما لن یرد
 علیه الله علیه واهما لن یرد اعلی فیکر ما ان اخذتوه لن تضلوا بعد الله علی الثقلین احد هما الاکبر من الاخر
 کتاب الله جبل عندی من السماء الی الارض وعتقی اهل بیتی الا واهما لن یتفقا حتی یرد اعلی
 الحوض نبوی وروایت کرده قال النبی صلی الله علیه وسلم ان تارک فیکر ما ان فیکر من ان فیکر من ان
 بعد احد هما اعظم من الاخر کتاب الله جبل عندی من السماء الی الارض وعتقی اهل بیتی الا واهما لن یتفقا
 یرد اعلی الحوض فانظر واکف تخلفونی فیما شیخ جلال الدین سیوطی در مشهور عند طریق روایت نموده از آنکه
 طبرانی باسنویش از زید بن ارم روایت کرده قال رسول الله صلى الله علیه وسلم ان تارک فیکر ما ان فیکر من ان فیکر من ان
 الحوض فانظر واکف تخلفونی فی الثقلین قبل واما الثقلان بار رسول الله قال الاکبر کتاب الله سطره
 بید الله وطره با بد یکو فیکر ما ان تضلوا لان الواو الا صغر عتقی واهما لن یتفقا حتی یرد
 علی الحوض وسانت لها ذلك رب فلا تقدر موهما فیکر ما ولا تعلموها فانهما اعلم منکم شیخ جلال الدین
 سیوطی در جمع الجوامع روایت کرده قال لما رجع رسول الله صلى الله علیه وسلم من حجة الوداع فقل
 غدیر بخروا وابد وجات فقمتم ثم قام فقال کافی قد دعیت فاجبت انی قد ترکتم فیکر
 الثقلین احد هما الاکبر من الاخر کتاب الله جبل عندی من السماء والارض وعتقی اهل بیتی فانظر
 کیف تخلفونی فیما فانهم ان یتفقا حتی یرد اعلی الحوض ثم قال ان الله مولاي وانا اولی
 من غیره اخذ اید علی ثم قال مکت مولا فعلی مولا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
 فقلت لزيد انت سمعت من رسول الله صلى الله علیه وسلم فقال مکان فی الدوحات
 احدا الا فداها به بعینه وسمعه باذنيه طرق فیکر ما حدیث انتشار امدت فی موضوع مناسب
 میشود بر منصف خبر که بعضی تامل انصاف در ملاویدی این روایات که از شهرها مانند عس بلویه و...
 حقیقت که ارجح روایات فضل در بر این است عبدالم السلام وراقتا و تنسک نمودن با نیکو شستن و...
 کریم اندواید بهر از هم جدا نمیشوند و علم قرآن و تاج و مضمون ان لما هو یفیر ان متنبیان من سیدین و...

و پندار نکند بر بر زمان موجود است در هر زمان یکی از این مقتدایان برین چنین نیز باید که موجود باشد و الا محزون
 و ترغیب تسکین با ناما موجود خواهد بود و بعضی از علمای الهیست و او انصاف داد و نهضی بر این معنی نمود است
 عبد الرؤف مناوی و فیض القدر شرح بیان حدیث و شیخ جلال الدین سیوطی در اشعاشی شرح حدیث ابن باز
 فیکر خلیفتین کتاب الله جل جلاله ما بین السماء و الارض و عربین اهل بیت و انما اهل بیتنا
 حتی یرد اعلی الحوض یرفع به زاد فی زیارة کلماتین و اشار باصبعیه و فی هذا و فی ذله لولا تلویح
 تصریح بانما کوا امین خلفهم او وصایته بحسب معاملتها و اینا راجعها علی انفسها و الا تسکد
 بما فی الدین ما الکتاب فلانه معدن العلوم الدینیة و الحكم الشرعیة و کون الحقائق و
 خایا الدقائق و اما العترة فلان العنصر اذا طاب عان علی فهم الدین فطیب العنصر و یدی
 حسر الاخلق و محاسنها یروی الی صفاء القلب و نزهته و طهارته قال الحکیم و المراد بعترة
 هنا العلماء العالمون فمهم اذ هم الذین لا یفارقون اسرنا انتهى نیز و فیض القدر میفرماید تنبیه
 قال الشریف هذا الخبر یفهم منه وجود من یکون اهلا للنقل من اهل البيت و العترة
 الطاهرة فی کل زمان الی قیام الساعة حتی یتوجه الحث المذکور الی التمسک به کما ان
 الکتاب کذلک فلذلک کما و اما انما اهل الارض فان ذلک هی اهل الارض انتهى نیز انما راز
 و تفسیر کبیر در اشعاشی تفسیر کبیر و لولا انقضا ما فی الارض جمیعاً ما الفت بین قلوبهم لکن الله الفیهم
 نفس منوره که صحابه پیش از شیوع نور اسلام بسبب تنها که تحصیل زلفه و دنیا و دین خصوصت و ائمه و محارب
 شدید به با هم داشتند بعد از استعاده ابعادت ایما بن شرف شدن بشرف متابعت سر و افس و جان
 و جد و اجتناب و ایشان و تحصیل کلمات باقیه اند و دینهم خصوصت و عبادت که بسبب حب جاء و مال سال
 و دنیاوی بران مجبول و مغلوب و در غیبت و الفت میدل گشت چون انحضرت علیه السلام و العترة و السلام ازین
 نانی بعالم جاد و انی اغافل و یومند و ابواب فتوحات و دنیا و دین بر روی روزگار ایشان مفتوح گشت از طریق
 مرضیه اعراض و ترک دنیا و تحبیه رضیه اقبال بر عالم حققی رجوع و ارتداد نمود و بصفتان جایلیت خود و دین
 با هم در کوشش و کوشش و مراد و در هذه عبانته و المسئلة الثالثة دلت هذه الایة علی ان
 القوم کافوا قبل شرعهم فی الاسلام و متابعة الرسول فی الخصومة الدائمة و العداوة الثابتة
 فقتل بعضهم بعضاً و تغیر بعضهم علی البعض فلما امنوا بالله و رسوله و ایلوم الاخرة و النجاة

المحصورات وارتفعت الخشونات وحصلت المودة التامة والمحبة الشديدة واعلم ان
 التفتيق في هذا الباب ان المحبة لا يحصل الا عند تصور حصول خير وكما المحبة معللة بهذا
 التصور المحصور فمتى كان هذا التصور حاصلًا كانت المحبة حاصلة ومتى حصل تصور شر
 والتمصان كانت النفرة حاصلة شران الخيرات والكمالات على قسمين احدهما الخيرات والكمالات
 الباقية الدائمة المبراة عرجات التغير والتبدل والثاني هو الكمالات المتبدلة المتغيرة
 وهي الكمالات الجسمانية والسعادات البدنية فانها سريعة التغير والتبدل كالزينة ينتقل
 من حال الى حال فلا انسان يتصور ان يحصل له في محبة زيد ما لا عظماء تحبه شر يخطئ به الله
 ان ذلك المال لا يحصل فيفضيه ولذلك قيل ان العاشق والمعشوق بما حصلت الرغبة
 والنفرة بينهما في اليوم الواحد مرارا لان المعشوق اغاير يدا لعاشق بماله والعاشق اغاير يدا
 المعشوق لاجل اللذة الجسمانية وهذا كإمران مستعدان للتغير والانتقال فلا جرم كانت
 المحبة الحاصلة بينهما والعداوة الحاصلة بينهما غير باقيتين بل كانتا سريعتي الزوال والانتقال
 اذا عرفت هذا فنقول الموجب للمحبة والمودة ان كان طلب الخيرات الدنيوية والسعادات
 الجسمانية كانت تلك المحبة سريعة الزوال والانتقال لاجل ان المحبة تابعة لتصور الكمالات
 وتصور الكمالات تابع لحصول ذلك الكمالات اذا كان ذلك الكمالات سريعة الزوال والانتقال كانت
 معلولة بها سريعة التبدل الزوال واما ان كان الموجب للمحبة تصور الكمالات الباقية
 المقدسة غير التغير والزوال كانت تلك المحبة ايضا باقية امانة من التغير لان حال المعلول
 في البقاء والتبدل تبع لحال العلة وهذا هو المراد من قوله لا خلاء يومئذ بعضهم لبعض
 عند الامتنين اذا عرفت فنقول العريكة نواقيل مقدم الرسول طالبين للمال والجاه
 والمفاخرة وكانت محبهم معللة بهذه العلة فلا جرم كانت تلك المحبة سريعة الزوال
 وكانوا باذني سبب يقعون في الخرب الفتن فلما جاء الرسول عليه السلام ودعاهم الى
 عبادة الله تعالى لا اعراض عن الدنيا والقبول على الاخرة زالت الخشونة والمحسومة عنهم
 وعادوا اخوانا متوافقين شر بعد فاته عليهم السلام لما فتحت عليهم ابواب الدنيا وتوجهوا
 الى طلبها عادوا الى محاربة بعضهم بعضا ومقاتلة بعضهم مع بعض فهذا هو السبب في

فی هذا الباب انتهى ينصت خبر منی نیست آنچه که در مقام فاعله فرموده معنی الی امامیهست و برین اشیائی
 و برین کلام و قول امامیهست که در الفاظ و عبارات پس این قول مخصوص بامامیه نباشد الله ولی التوفیق و علی بن ابی طالب
 قال الفاضل السامی الخیر من مال دین باین تفصیل گذشت و پاره نیست که خبر ایامی که که ناقلی باشد پس قول
 خبری باشد اندک غیر شیعہ غیر شیعه را خود اصلا اعتبار نیست زیرا که در صدر اول ایشان قاطع الاسنادند زیرا
 مناقضین و محرفین کتاب است و معاندین خاندان رسول بود و اندک شیعہ با هم در اصل امامت و تعیین امام
 و معاد ایشان اختلاف فاحش دارند و اثبات یک قول نبوده الا خبری زیرا که کتاب باین بر دیگر است بجهتی که الزام
 مخالفانند مسکت است پس اگر شیعت غیر و جیث آن موقوف بر نبوت آن بود و در صرح لازم آید نیز نبوت بودن
 خبری مسلم است که قول معصوم است یا بواسطه معصوم از معصوم دیگر رسیده و عصمت شخص ثابت نمیتواند شد
 الا خبری زیرا که کتاب مسکت است و عقل عاجز و مجز و بر تقدیر صد و نیز موقوف است بر خبری زیرا که مشاهده شد
 و مجز و بر کس با اتفاق فی ائمه و اجماع لم یجب قول معصوم در آن حجت است باز در نقل اجماع نقایس خبری و کما
 و عصمت شخص معین یا خبری یا بواسطه رسیده ثابت کردن و در صرح است و نیز حجت
 خبر موقوف بر نبوت نبی امامت است چون اصل ثابت شد فرج چگونه ثابت نشود باجماع نزد شیعه و اقوال
 از خبر اعتبار افاد و زیرا که گمان واقع از حد و تواتر ظهور آمد و اظهار غیر واقع و بر حکم اوست اخبار احاد خود
 بالاجماع و برین قسم مطالب معتبر نیست پس استلال خبر ممکن نیست انتی قول و بنسبتین این قول نیز ناشی
 عدم قول او در علم اصول فقه و اصول حدیث است و بچند وجه مردوست اول آنکه در اصولیین مؤثر
 که در تواتر عدالت رجال شرط نیست و بحث از رجال آن لازم ندانیم است که متفقین تصریح فرموده اند که بحث
 از متواتر در فرقی در این شرط اوست و در نفعه انکار و شرح آن از علماء قاری گفته فاما البحث شرط ط التواتر
 فی الاصل لانه علی هذا الکفیه لیس من مباحث علم الاسناد اذ اعلم الاسناد ببحث
 عن صحة الحدیث وضعفه لعل به لویتر له و مضافات الرجال ای حال اسناد الحدیث
 من العلة والبط و غیرها و صیغ الاداء کصمت و حدثا و اخبارنا و نحوها و المتواتر
 لا یبحث عن رجاله او عن صفاتهم بل یبحث عن العمل به من غیر بحث لا یجابه الیقین و ان
 و در عن الفریق و الکفره انتهى در سلم بعد ذکر شرائطی که در تواتر معتبر است میفرماید بشرط قدم
 و صمیم قره الاسلام العدة و الاسلام لثلا یرد اخبار النصارى بقول المیع و لواخبار

219

اجتماع با هم در مکانی از اکنه مجدی است که جعل تجزیه کننده اتفاق و قولوا ایشان با بر کتب و طریق تحصیل متعلق
این قوت بر تنج کتب تصانیف علمی اما نیست چه در روایت علی و مصنفین اما میوه بر زمان از کثرت کتب
که شک نیست در طبع هر مرتبه قوت بر وجود علمی و روایات و تصانیف بر تنج مخفی نمی تواند بود چنانکه مشاود
و او این شعر را بر تنجین اشعار پوشیده ستواند بود و تفرق علمی و روایات مذکورین در بلاد متباعده ملاقات
و صحبت با هم و عدم آن نیز معلوم است چنانکه در طبقه شعرا و گمان اینکه این کتب تصانیف متکثر و معمول و خلقت
باشند مانند کثرت که جمیع و او این شعر معمول و مخلقت باشند پس بدین کلام دور نیز میسر نباشد آنچه اهل سنت
وجود و خصوص مذکور و توازن میکنند که اگر خصوص مذکور موجود میبود هرگز نتوانست بر توفیر ادوای علی
و اگر توازن بر توفیر و افاده علم نیست مایه و لان ذلک بهر مناسط التواتر حال آنکه افاده علم کرده امام محمد را
در این بیان کند و خدا و ابا همان خود یاد کرده که خبر خصوص اثری که فایده ظن کند در دل های با نکرده فضلا عن
القطع جواب این شبهه چنانکه فاضل لایحی طاب ثراه افاده فرموده است که عدم افاده علم فایده باشد بنا بر دو وجه
تواند بود اول آنکه سابقا اشاره بان شده که علم حاصل توازن تواند بود که نظری باشد همچنانکه تواند بود که نظری
باشد و بپاش گفت که کاه باشد عدد و ناقلین مجدی و کیفیت نقل نوعی باشد که احتمال توازن مواضعه
بالبعدیه متعلق باشد اما حاجت بنظر و مایل نباشد مانند علم جلاد نایه و کاه باشد که چنین باشد بلکه نفی
احتمال و المود موقوف بنظر و مایل در احوال ناقلین باشد من حیث تباعد البلدان و تباین الاوطان و انشال
ذلک کما فی ما نحن فیه پس قیاس که شایسته اگر ملاحظه احوال ناقلین این خصوص علی و مصنفین اما نمی تواند
و تنج مصنفات ایشان کنند شک نکنید و صحت آن جزم کنید بعد از استعمال مواضعه میان ناقلین آن چه
دوم آنکه پیشتر دانسته شد که افاده علم در خبر توازن شرط است زائد علی الشرط المعینه بخلاف این بیان
از اعتقاد و جزم بنقیض مضمون خبر چرا اگر سامعین عاجز بنقیض آن باشند البته افاده علم تواند کرد چنانکه در جمیع
سبب نظریه بر بانیه پس طریق استقباض در طلب حق در انشال این مقامات نیست که طالب خود را امتدای
بین طرفی اختلاف کرد اندر بومی که اگر نقیض مذکور معتقد می که عمر بای را از خلفا عن سلف بر سران عباد
در زید بر دغا هر شود بلا مایل و توقف انقیاد حق تواند کرد و بعد از ان مایل و ملاحظه در خصوص مذکور در احوال
ناقلین این و تنج کتب و مصنفات علمی این سبب یا تاحی بر دغا هر شود و علم حاصل گردد و اگر چنین کند با
شرائط علی یاد سوکن یک نفر خراسانی یاد کرده من اصناف آن یاد بینا بر و ضامن می شود که البته علم حاصل شود

حاصل شود و حق ظاهر گردد و انتی چون گفته شد که محضت بسبب اینکه امری باطنی خفی است محمول بر ادبای معزولان
نبت دریافت آن محتاج بود و در نصیر عند احد است تعالی شانه و مخصوص در اله بصمت اید علیه السلام
نزد امامیه بنواثر ثابت شده اند نه بقول امام زید که در قواعد و دخول امام نزد امامیه شرط نیست و حجت آن
بنفس ذات اوست نه دخول امام در آن و لسان این قول امامیه کذب محض و بهتان است اری در جواب
نزد امامیه دخول مصحوم شرط است و این بدامن ذاک پس شبهه لزوم دور و رانبات محضت نیز مندرغ باشد
الکامل یعنی ثبوت نبوت نمی امامت امام نزد امامیه بر این حقیقه و نقلیه ثابت است پس تفریع فرع بر
نیز متحقق باشد چنانکه قول او نزد شیعه و ائمه از غیر اعتبار افتاد از خود دست و وقوع کتمان این براهین
در حیز من است چه از بعضی کتمان واقع شد و اگر کسی بگوید کتمان عمل بقضای تعویض نکند و بدیهی نیست و موقوف
خود مخصوص با متبرک العمل ساخته و از اشتباهی که ایام در رانهاست و در جناب حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
نیز امثال این امور واقع میشد که بر بعضی خصوص حضرت علیه السلام و السلام عمل میکردند و خصوص التبعیه
میدادند و مانع احکام آنحضرت صلی الله علیه و آله میشدند نشو ابدان بسیار است اثنا جمله حدیث ابو هریر است
که بسین ذکر یافت محصل مضمونش آنکه روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم لعین مبارک خود را با او
داد که در شتر مدینه در کوچ و بازار سازی کند که من قال لا اله الا الله - مستقیما با تقلید دخل الجنة
عمر فاروق در بازار باور رسید و خشونت آغاز کرد و او را بر زمین و بختور انداخت و حضرت صلی الله علیه و آله
حاضر شد و معروض داشت فلطم یعلمون یعنی پس بکنار مردم را که عمل کنند آنحضرت نیز فرمود و حاضر از جای
حدیث قریب است که بخاری و صحیح ابن عباس روایت کرده قال لما اشد بالنبی صلی الله علیه و آله
وجهه قال اتونی بکتاب کتب لکم کتابا لی تخلصوا بعدا قال عمران البنی صلی الله علیه و آله
علیه الوجع و عندنا کتابا لله حسبنا ما اختلفوا و کثر المخط قال قوموا عنی لا ینفع عند
اللتان مع خراج ابن عباس یقول ان الرزیه کل الرزیه ما حال یدرس رسول الله صلی الله
علیه و آله و این کتابه محصل مضمون حدیث شریف آنکه برگاه بیماری را آنحضرت صلی الله علیه و آله و آله
فرمود برای من اسباب کتابت بنیاد بنویسم برای شما کتابی که بعد من که راه فتوید عمر گفت پیغمبر را و این
بیماری غلبه کرده است نزد ما کتابت حدیث است ما را پس مردم اختلاف کردند و او از بدین حدیث
فرمود این پیش من بر نیز بدین نزد من تناهی و اختلاف منزه از نیست و نقلی همان بسیار است احصای

موجب خلعت میکرد و با جمیع جن ایشان احکام داد و امر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در زمان حیات و بی شکر
 میدادند و از پیش میرفتند و عاصی و عاصی را پس حالت مشاهده می نمودند چه آنرا ندید که بعد از وفات وی نیز بنابر
 که دانسته باشند نیز حضور می یافتند و مقتضای مسلمات و مقتضای عمل نمایند و در جمیع مصلحتها که برای خود و دست
 و سبقت ساخته بودند آن بود که خاطر معظم قریش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گرانست و طبایع جمیع مردم آن
 جناب منحرف بنا بر آنکه از قریش و از بابان قرن کم کسی بود که بر آنحضرت دعوی خوئی نداشته باشد و پدر و برادر
 و احام و اخوان و شخصی از قبیل و عشیره وی بر بست آنحضرت در راه خدا مقبول نشده باشد و عاصی و عاصی را از
 اشیان این عقاید استنباط حاصل شده ساکت مانند پس این مدد و توان از اخبار خلاف لازم نیاید بلکه از بعضی
 ضرری غیر سادشتم آنکه از آنرا ندانند و در قرآن از این نیست که بصحت نزول قرآن حکم کرد و ندیده و نگریست
 چه اینهمی ستر و صریح است زیرا که ایدیه و معجز علیه السلام نص فرموده اند بوضوح در احادیث بکلام
 و با اینهمان احادیث تأیید شده از آن قضا این برین معنی رو یافته خلاصه مضمون آنکه اذا جاء کمر حشد فاعلموا
 علی کتاب الله و ما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فذرہ یعنی هرگاه و بیاید شمار مردی پیش
 کنید آنرا بر کتاب خدا پس آنچه موافق باشد برکت بعه را پس بگیرید و آنرا آنچه مخالف باشد برکت بعه را پس ترک کنید
 بنا بر این قول صحت حدیث موقوف بر موافقت کتاب خداست و تحت کتاب خدا اگر موقوف بر موافقت حدیث
 و قول امیر علیه السلام میبود و در صریح لازم می آمد بلکه مراد این است که عمل در تفسیر مشابهاست بغير نص ایست
 علیه السلام جائز نیست و عرض حدیث بر او سخات و محکات قرآن لازم است نه بر تشابه آن هر چند این سخن
 و مضمون تمام دارد و شیخ در عالم نقد و امد بفرمانه در فوائد طوسی و هر سال اثبات قوا تر قرآن نیز نص این فرمود
 در مقام رد بر بعضی مفسرین خود میفرماید اما ساد ساختن اخبار الکثیره قدرت بر وجوب بعض
 الحدیث علی القرآن فلو وجب ض القرآن علی الحدیث لزوم الدور فی الجمع فی الغالب و لزوم
 فی البعض کاف فی الفساد و الا لازم باطل قطعاً و بیان دلالتهم علیه السلام قال اذا جاء کمر
 حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فذرہ فدعوی
 قول المعاصره لا یوافق تنزیل القرآن حتی یرد فيه حدیثانه هکذا نزل باطل لان الحدیث
 لا یثبت بالنزول صحته موقوفه علی موافقه القرآن صحه القرآن علی قول النظم موقوفه علی موافقه حدیث
 و انفع اللزم و البطلان فان قلت هذا یورد علی جمیع الاخباریین فی قولهم انه لا یعمل بالقرآن حتی یرد

لطفها و سببها من الشیخ و المرتضى فيها ادعایه من کتاب النکاح دعواه في خلاف الاجماع على
 ان الكتابة اذا سلطت انقضت عند ما قبل ان يسلم الزوج ينفع النكاح فيها انقضت و بين قسمة
 بر بانه كذا في شيخي و سببه ما يدور في سائر و غير ما يستقر عليه من مسائل كذا في ذلك و ان من استأثر
 فتمت من بعد و هو دوت اول انك نكحت نكحت نبي صلى الله عليه و آله و امامت عليه السلام نزاد امامية
 بذكر ان قلمه يقينية ثابت است پس اجماع که متفرع بران است تیر با ثبات و خواهر رسید و و م انکه عدم اعتبار اجماع
 صدر از ان ثانی نزد امامیه منسوخ و عدم اعتداد بانثانی که بر خلاف تالیفات خلیفه اهل حق است و انکه شریعت
 اعتبار اجماع نیست بلکه محکم عدم تحقق اجماع و راوی امور است زیرا که اجماع که عبارت است از اتفاق جمعی از
 ائمه است در عصری که ائمه را می شناسد و بر خلاف تالیفات خلیفه اول تحقیق نشد و چه حضرت امیر المومنین علیه السلام هم
 بن عبد المطلب عم الرسول سایر بنی هاشم رضی الله تعالی عنهم و جماعتی کثیر از اعاظم صحابه مانند سلمان فارسی
 و ابوذر غفاری مقداد و حذیفه و عمار یا سر و سعد بن عباد و قیس بن سعد رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 از قوم خزرج و جمعی کثیر دیگر که در آنوقت در مدینه طایفه اقامت نداشتند حتی طایفه ذبیح و ربیع و امیر در آنوقت
 شریک رضایان نبودند هیچ شریک از تحقق اتفاق اهل صل و عقد شروع در امر خلافت و امامت و تصرف راوی
 دینی و نبوی کانه مسلمین عالی از دلیل و اوصیت جویز خارج باشند و در ظاهر موافقت نیز بعد از تحقق شکست
 مدعی خلافت و فریب خوردن و گردیدن است بوی ائمه بر موافقت را می عطا و ملزم و العیة للاری
 لا یظاها للفظ محققین علی ای الاست نیز و او انصاف او و از او عای اجماع رجوع نمود و دلیل خلافت
 بیعت اهل صل و عقد قرار داد و اند صاحب ائمت نیز باید ثبت الامامة ببيعة اهل الحل العقد عند
 اهل السنة خلافا للشيعة لثبوت امامة ابی بکر بالبيعة كما ساق محمد بن یزید و اذا ثبت
 حصول الامامة بالاخيار والبيعة فالعلم ان المال لا يقتضي اجماع اذ لو قيل عليه لبل العقل
 والسمع بل الواحد الاثبات من اهل الحل والعقد كاف و یعلنا بان الصحابة مع صلایهم فی الوقت
 الكفوا بل لا عقد عمر لابی بكر و عقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان لم یشرطوا فی عقد هالجماع
 من فی المدينة فضلا عن اجماع الامامة و لم یذكر علیهم احد علیها انظرت لا غصا بعد ان
 هذا اتفق صوم انکه در مرتبة تبعه نیز حضرت امیر المومنین علیه السلام و عبد الله بن عباس و عثمان بن عفان
 و دیگر از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین با همین شریک داخل ان اتفاق نبودند و من سبب تغییر علی علیه

علیه و الله نیز از همین قبیل است و در بعضی مسائل در مباحث سالانه و تدریس ذکر یافته من شاو تکریر جمیع الی اختلافات
 انکه قول اول و بعد حدوث اختلاف و فرقی ایشان بفرق مختلفه و نیز مدفوع است زیرا که در جمیع یکدیگر بفرق
 علم بان حاصل شده و منقول گردیده و لکن قسم تشکیکات مسامحه ندارد چه در رجال قوازه و حالت و ضبط شرط
 نیست و اجماع احادیث مختلف فیه است جمعی که از اجتهاد میسر انداخته اند و احضار نمودند و در نزد شما
 که اجتهاد میسر اند نیز ساقط و ضعیف است چه این ایرادات از تبیین تشکیک و ضروریات است بر تقدیر
 میگویم که امور یکدیگر کرده و دلالت میکنند بر قسم بلکه بر تقدیر علم تحقیق اجماعی که در قرون ثانیه و تحقیق
 میشود خصوصیتی بامامیه ندارد پس ایرادش ترک الورد باشد چه در صدر اسلام و قرون اولی ثانی
 و مابقیه بکلیت که بنور اهل اسلام در بلاد بعیده و چندانی نداشتند شده بودند و کتب اخبار احوال مجتهدین
 به دولت تحت تحقیق می پذیرفت اجماع ممکن التحقيق بود و علم بان نیز امکان داشت اما در قرون
 بعد که اهل اسلام در مشارق و مغارب بضرر انتشار یافته است اخبار احوال مکتب شریعت و غیره دیگر
 اطراف و استعلام آنها در بعضی جماعیه خصوصاً راسی عالمی که حاصل اند که باشد در بلاد کثرت
 بوده باشد یا بنابر خوف مفسده انظار خلاف جمیع علیه و انظار از عقیده خود در این مسئله نگذرند
 قسم اول قریب بقدر و اشتناع عادی است صاحب علم نیز تسلیم این امر نموده و میفرماید اما اللذان فلا یتنام
 معرفه علماء الشارق و الغرب بل عیانهم فضلاً عن اقوالهم مع جوارحهم و جمیع البعض قبل
 قول لاخر قبل فیه الله همچون ضبط التاریخ بان یعلم ان هذا فی ظهر کذا علی کذا شریفاً
 و یعلم ان عمر اقل ذل الوقت کان علی ذل الحکم و هكذا اقول همچون کذبیه فی الاخبار
 عن الماضي بغير ضلال یعلم الا بافتائه و تکلمه فی ذل الوقت و تکلمه کل واحد کل احد
 حکم واحد ان صاحب اختلاف فیه فی مشارق و المغرب ما یحیل الی العاده کمالاً
 لمجواب الجواب بانکه در محاورات علمی بامامیه اجماع به و طریق اطلاق کرده میشود و یکی المطلق
 و لکن در اجماعی است که در زمان مقارب حدیث میگوید علیه السلام وقت امکان علم باقوال انما تنقح برینه
 باشد و دوم المطلق بجهانی یعنی اجماع و اتفاق اکثر علی کذا معنی شهرت در مقرب باشد و مراد از اجماع
 که در غیر این از منته زمان باو است آن میکنند و نقل متواتر یا احاد که مقررین برین معنیده عاکسند
 نباشد همین معنی است اکثر علی کذا معنی است در اکثر مواضع اجماع یا بر همین معنی جعل نموده اند و بنده علم

در ماضی خیالی اجماعی که مصنف حمی نموده که گفتن با ما هو اینشاء الله که ما بهر میگوید که ما و اجماعی که
و نظایر این بسیار است در عالم الاصول و فرموده و منع الاطلاع عادة علی حصول الاجماع فی زمانها
هذا و ما ضاهاه و الا سبیل الی العلم بقول الامام که نه هو موقوف علی جوه المجتهدین
المجتهولین لیدخل فی حمله و یمکن قوله مستورا بین قوالهم هذا بما یقطع بانتفاءه فکل
اجماع یدعی فی کلام الاحکام بما یقرب مرجع الشیخ الی زمانها هذا و لیس مستندا الی نقل
متواتر و احاد معتبره و مع القرائن المفیدة للعلم فلا بد مران براد ما ذکره الشہید فی الکافی
مر الشیخ و اما الزمان السابق علی ما ذکره المقارن بجمع ظهور الایمة و امکان العلم باقوالهم فیکفی
حصول الاجماع و العلم به بطریق التبع انتهى شیخ بائی طاب ثراه و زبدة الاصول میفرماید و قد
یجوز فی تسمية المشهور اجماعا و بما الخ به و قوله الشہید فی الذکر میفرماید الخ بعضهم
المشهور بالجمع علیه فان ارادوا فی الاجماع فهو ممنوع و ان ارادوا فی الجملة فهو قویب انتهى
انکه قول علی شیعہ را بلکه اثنا عشر را با خصوص من قبل ما بهم بخاذل بجاء و اقع است الی آخر القول نیز
مرفوع است زیرا که اجماع چنانکه داشتی در محاورات علمی اثنا عشر و منی اطلاق کرده و میشود حقیقی و مجاز
و مراد از اجماع در چنین مواقع الطمانی محابست نقل کردن اجماع و مخالفت ان نمودن ضروری نیست و اما انکه
بمخاذل بجاء و من علی ایسست را زیاد تر از اصناف ضاهف علی ایامیه واقع است چه در رساله
ببین نموده شد و ذکر کرده که در ان مخالفت اجماع واقع شده و سفراتی که از علی اهل سنت است میگوید که زیاد تر
بست هزار رساله از با جمعی است و امر بن جنس و می اجماع را مطلقا کاذب میدانند و در سلم فرموده قال
الاسخفی یفرط فی مسائل الاجماع اکثر من هشتاد الف مسئله نیز میفرماید قال السخا مراد می
الاجماع فهو کاذب قال الفاضل انما ما قبل من شک بان یا در شرعیات است یا در غیر شرعیات بپزد
این فقه اصلا قال شک نیست زیرا که در اصل منکوح قیاس اند و او را رجحان نمیدانند و اما غیر شرعیات و بعضی است
یا تجربه بدان را شویست هم الف عادت و احتراز از خطا در ترتیب صورت اشکال یا یعنی بدون ارشاد
امام حاصل نمیشود زیرا که هر فقه از طوائف او میان بقتل خود چیزها ثابت کنند و چیزها را منکر شوند و با هم
در اصول و فروع مخالف نمایند و بقتل ترجیح نیندازد و الا همان تخلف و تراحم در ترجیح متحقق خواهد شد پس
لابد و رای عمل حاکی امر جمعی باید که احدی را بمنجن را صواب و دیگر را خطا قرار دهد و این قسم حاکم و مرجع خیرانی

[illegible]

غیر از این بی و امام نیز تاج شد و چون ثبوت و امامت که دو قوت علیه عقل است در یک وقت نیست استلزام عقل بر
 محل اعتقاد نباشد و لهذا کلام در دو افلاخ شرعی است و امور شرع را این عقل صحت ثابت بخوان کرد زیرا که عقل از
 معرفت آنها بالغضیص عاجز است بالاتفاق آری عقلی که استدلال بر ثبوت باشد و اصل آن حکم را از شارع گرفته
 باشد می تواند قیاس چیز دیگر بر آن کرد ولیکن چنین قیاس نزد این فقه باطل است پس عقل را مطلقا و در امور شرعی عقل
 مطلقا خاصه چون در قواعد و کلیات شرع هنوز تردود و خطر است عقل را در چه خواهد بود ثبت العرش اولا
 ثم انفس انتی اقول اول به نستین پیش از شروع در مرام فی الجملة مطلقا و مخیر بر عقل نزاع در عقلای علام ضرورتا
 تا بکنان با اطلاع بر جعل و تخیل فاضل تا صیبا حاصل شده دفع منخرات و ایهامش بر خاص عام مبین
 کرد پس بدانکه موصل مطلوب تصدیق که آنرا محبت گویند بر سه قسم است یکی قیاس منطقی است و آن قولی است یعنی
 از چند قضیه هر گاه آنها را مسلم گذاشته شود و قول دیگر از آنها لازم آید و استدلال در آن حال کلی بر مال
 جزئی میباشد چنانکه کوئی کل انسان حیوان و کل حیوان جسم کل انسان جسم که استلال کردی از حال حیوان که
 کلی است بر حال جزئی می که انسان است دوم استقراء و آن تصحیف جزئیات است برای اثبات حکم کلی و استدلال از حال
 جزئیات بر حال کلیات است چنانکه کوئی هر یک از انسان فرس و بعیر و فیل و شکار و فک و فیل و در حال مضغ حرکت
 می دهد و همچنین پس جمیع حیوانات چنین باشند پس استدلال کردی از حال جزئیات که فرس و انسان
 و فیل و بعیر است بر حال کلی آنها که حیوان است و آن مفید یقین نیست چه جابر است که کلی دیگر موجود با و حاش
 چنین نبود و حکم کلی ثابت نشود مثلا سلاح و دشمنی با که در حال مضغ کل علی با حرکت نمیدهد
 همچنین در سوم تشبیه و آن عبارت از بیان مشارکت جزئی است دیگر او در علت حکم استدلال در آن
 حال جزئی است بر حال جزئی دیگر برای معنی که مشترک باشند در آن هر دو جزئی این قسم اخیر را فقهائیا قیاس
 و ارکان آن چهار است اصل فرج و حکم اصل و امر مشترک که گویا جامع علت گویند چنانکه کوئی عالم حرکت است
 پس حادث است مانند سبت که حادث است بجهت آنکه مولف است و این علت در عالم موجود است پس باید
 که حادث باشد و علت مشترک را بچند وجه ثابت میکنند اقوی اشتهار آن دو وجه است یکی از آن دو نیست
 و آن اقربان شی است بغیر خود و او جدا جدا چنانچه در مثال مذکور گفته شود که حادث و استلزام
 وجود او جدا جدا و است که بسبب وجود تالیف حادث شده و جدا در واجب قبلی که با تالیف
 تالیف از محدث منزه است و در آن علت بودن ندارد است علت و این تالیف علت محدث باشد

دومیه تقسیم وان ایراد اوصاف اصل باطل بعضی ان تا بعضی باقی علت راستین شود چنانکه علت خدا
در مثل مکرر تا تلف است با امکان شق دوم باطل است زیرا که صفات واجب با مرتب شکی نیست گفتند و حادث
نیستند پس اول تعین باشد این بر دو وجه ضعیف است اما دوران پس بجهت آنکه جزو اخیر علت نامد و شرط
مسلکی مدلول است با آنکه علت نیست اما سیه تقسیم پس بجهت آنکه جعل علت در اوصاف مذکور نه نوع است
نیز که تقسیم در دو مرتبه و اثبات نیست پس جائز است که علت غیر اوصاف مذکور باشد و بر تقدیر تسلیم صحت
از یکایه مشترک علت در اصل باشد لازم می آید که در فرع نیز علت باشد چه جائز است که خصوصیت اصل شرط
علت و خصوصیت فرع مانع علت باشد و تمثیل نیز تعین نیست بلکه اقاوه ملکی میکند و نقض از اقیاس میگوید
و ملکی قسم اخیر از جهت که تمثیل باشد که نزد فقها بغیاس موسوم است نزد امامیه باطل است و بطلان آن نزد شیو
نقض بدلائل عقلیه و تطبیقه ثابت نمود و اندر برخی از ان در اینجا معارض بیان می آید اما معقول پس یکی از آن جمله
این است که قیاس خلاف موضوع شرح است چه موضوع ان فرق در تناقضات و جمع و تضادات است بیا
است که بسیاری از احکام شرعی با وجود تماثل در محل مختلف اند مانند فرق در عهه طلاق و عهه وفات
که واجب اول سه قرض است و آن نزد فقهای امامیه در پنجایمی مله و در دوم چهار ماه و در روز اول
از غیر دخول بهما فاعدا سکود و بخلاف دوم مانند عید و روز مقدم بر آن روز ثانی آن که صوم در روز
سابق واجب است و در ثانی سنج در عید حرام است با وجود تساوی هر سه در حقیقت زمانه
و مانند نهی سارق که دست سارق قطع میشود بخلاف غاصب با آنکه علت که تصرف در ملک غیر است
در می نیز وجود است همچنین اکثر احکام با وصف مخالف حال تماثل میباشد مانند صد و جرم عمد و خطا
در وجوب فدا و کفاره که آن بنده از او کون است پس و ماه و روز و گرفتن پیش صحت سکین با طعام و آن
در صوم و قتل فطری الاسلام در روزه و زنا با متفق احصان پس بخلاف تماثل محال که مدارق
بجهت موجب تشابه احکام غیر اند شد و مکرر ضعف تمثیل که عبارت از قیاس فقهی است در کتب
بر ان نصیص و تنبیح فرموده اند رجوع بکتاب شیخ الرئیس و غیره و برین باب شاید عدل است بنا بر اطلاق
قلب نظریه بکرمی اقاویل با ورت نمود و میشود امام مایه در شرح عیون الحکمه فرموده و اما التقلیل
فی حکم علی العاتب بما هو موجود فی الشاهد ثم یقع هذا علی جوده اذ بعد فذاریه یکر شاعا
للعاتب الشاهد کما یقال انه تعالی عالم بالعلم کان الواحد منا عالما بالعلم و به تعالی موجود

موجود يجب ان يكون مختصا بالجملة ونحو ذلك ان الواحد منها يكون كذلك تارة يكون
 احقا للشاهد الغائب يقال لو قد الواحد على ايجاد بعض الاشياء بقدر على ايجاد كل الاشياء
 كما في حاقه تعالى وتارة يكون احقا لغيره الخ كما يقال للمعتزلة اجمعنا على انه تعالى من يد
 بالارادة فوجب ان يكون عالما بالعلوم تارة يكون احقا للشاهد بشاهد كما يقال للمعتزلة ايضا
 اجمعنا على ان الواحد ما يكون متحركا لاجل قيام الحركة به فوجب ان يكون دائما كان مذكرا
 قيام لا ذكرا به فثبت ان التقابل حاصل في هذه الصور الاربعة وكلام الشيخ مشعر بانه محصور
 برد الغائب الى الشاهد يمكن ايضا تصحيح كلامه فهو ان يقال مراده من الغائب المشكوك في
 فيه ومن المشاهد المعلوم المتفق عليه وحيدنا يكون لفظه ولا الاقسام الاربعة التي ذكرناها
 شرعا في موطنه ما يكون المشترك فيه علة للحكم في الشاهد انه ضعيف مرجح في الاول في ذلك
 المشترك لعله يكون علة لثبوت الحكم في الشاهد مرجح انه شاهد على هذا التقدير ^{ان} يرجع
 علة لثبوت الحكم في الغائب الثاني لعل ذلك المشترك ينقسم الى قسمين يكون علة ذلك الحكم
 احدا مع كل ذلك المشترك وحيدنا لا يلزم ان يكون ذلك المشترك علة لذلك الحكم ^{الشيخ} طلقا قال
 فان لم يكن هذين المانعين صحيحين الحكم معلل مفهوم القدر المشترك انقلب التقابل بوهاننا ^{ان} ان
 يكون صدق الشيخ فيما قال ذلك لا نا اذ اظنا عالمية الواحد منا معللة بالعلم فوجب ان يكون
 علمية الله تعالى ايضا كذلك فيقال علمية الواحد منا بالعلم المحدث يمنع ثبوته ^{ان} حتم الله تعالى
 ويقال العالمية فثمان عالمية جاثرة وعلمية واجبة والعلمية الجاثرة حتم الله تعالى
 هي المعللة بالعلم اما علمية الله تعالى فهي واجبة فلا يلزم تعليلها بالعلم اذ اعرفت هذا
 فنقول ان توجد هذان الملاكان فقد سقط الاستدلال ما لو ثبت ان العالمية مرجحة
 علمية جاثرة انقلب هذا التقابل بوهاننا لا نقول علمية الله تعالى عالمية وكل علمية معللة
 بالعلم ^{ان} فثبت ان علمية الله تعالى معللة بالعلم اما منقول ككتاب سنت واثار صحاب كرام وتبين علم
 باشهد يارست ^{ان} برز انجله يا من است كمنصت وريكو كتاب تبيان بر جيت مانه قول او تعالى شانهما
 في الكتاب مرثي ^{ان} نكر كويوم وكننا بيج جيزا نكر انكر بيان كروم اتر براسي شمارا نخر شمارا بان
 وقول او تعالى ولا طيبه لا بابس الا في كتاب مبين چه ذكر رطب يا من غيد تيرست وقول او ^{ان}

و نقلنا علیہ الكتاب فنیانا لکن شیء من ایت و نظایر این است بر این کتاب الی شغل بر قوانین
 و قواعد کلیه است که هیچ مسأله از احکام خصوصاً مسائل و احکام که امت را بان جمیع اشیاء است و واقع خواهد
 الی قیام الساعه از این قوانین کلیه بصورتی سهل الوصول چنانچه نشان استنباط مسائل جزئی از این قوانین کلیه است
 استنباط میتوان نمود پس جمیع احکام و جز آن از طریق یا بر نفیوت قریبه از فعل و کتاب موجود است این جمیع است
 گفته اند جمیع العلم من القرآن لیکن این علم عامه ناس از فهم مودعی ان قاصد است بر این قیاس فقهی مستغنی عنه باشد زیرا
 که بتوکیاس فقهی را بحث میکرد اند کتاب را کافی در امانت و تدبیر ان بی پندار و از ان جمله انانی است بر نبی از ان تابعان
 مانند قول او تالی و لا تعقل و الیر لب به علم یعنی بدینال و در چیزی را که زبان علم است و قول او تالی
 ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون قول او غشانه ان الظن لا یغنی عن العلم شیء او قوله تعالى ان یصلح اکثر
 امر فی الامر یصلحوا و عربی لعل الله ان یبتغوا لا الظن ان هم الا جهل و ان یصلحوا و امر
 یصلح عربی لعل و هو علم بالمتنبین خرج بالذلیل و بقی الدبایق متصل الی لال انکه خدا استقامت
 و بر این اشیاء کفار را بحث اتباع ظن نیست و در چیز را که او قائل باشد موجدیست که کفار گردانیده باشد
 و در قیاس مراتب هم خواهد بود و عمل بقیاس مع جرات تابع ظن است پس حکم محرم و مذموم بودنش واجب و آنچه بعضی
 در معرض جواب این است لال گفته اند که دلیل قاطع بر حجت قیاس قایم است پس در حقیقت عمل بقیاس مستند بنا
 بر حجت قاطع باشد نه بدلیل منقول و در فوج است چه دلیل قاطع که خصم مدعی است عقلی است یا نقلی اولی باطل است
 زیرا که عقل را درین که عمل بقیاس جایز است یا جائز نیست بخلاف نیست خصوصاً آنرا و اشاعه که تا فی حسن و قبح
 عقل اند و دوم نیز باطل است زیرا که دلیل نقلی قطعی یقینی در رسوم و قوانین بود که برین قواعد از رسید باشد
 و محتمل معنی دیگر سوا می یک معنی نبوده باشد و اگر دلیل که انانی قایم باشد حجت قیاس ضروری یکیش باشد و چون
 عمل انانی است مرتفع میگردد و اختلاف است درین باب باین نفع ناکسته علم فروع حاصل نشده و پس برین پیش
 که دلیل قاطع بر حجت و حجت قیاس منقول است باین نشانست که تک قیاس معنی بر دو مقام است یکی آنکه حکم
 در محل محل چنین علت است و دوم آنکه این علت در محل خلاف حاصل است پس اگر این دو مقام بر سبیل قطع و
 معلوم بود بود و بیان عقل و حجت آن خلافی نخواهد بود و اگر بر دو مقام یکی از انما نقلی باشد چنانچه
 در ما نحن فیه است پس تمام خواهد شد عمل بقیاس مگر مبتدع ظن و ان تحت تفصیصی که در احوال میکند بر این نشانست
 ظن مذموم است مندرج خواهد بود و ادعای اینکه عمل با عقائد رایج هستند بامارت را چنانچه در قیاس نقلی

در قیاس است تا آنجا که بگوید و حواشی بفرماید و دلیل است و با وجوه و تخصیص آمده ایست علیه السلام و صحابه
و تبعه کرام و قریح علمای میان مانند رئیس علمای اسلام و دیگران با این معنی که قیاس تنها مفید نظر است و غیرت
و باطل است و چون بشیرت و یوست که تمثیل ابروت فقها و موسوم قیاس است مفید علم و یقین نیست بلکه فاسد
ظن میکند پس احتمال آن بر طبق انصوص کتاب منعی عنه باشد اما سنت پس از آنکه قول آنحضرت است صلی
علیه و آله بر روایت ابو هریره ان النبي صلی الله علیه و آله قال یعمل هذا الامه برهه من الکتاب
و برهه من السنه و برهه من القیاس فاذا فعلوا ذلك فقد ضلوا و قول آنحضرت علیه و آله الصلو
و السلام بر روایت حوف بن مالک الاشجعی ستغرق امتی علی بضع و سبعین فرقة اعظمهم فتنة قوا
بقیاس الامم و بارانهم فخر من الحلال و یحلون الحرام و مانند حدیث و آنچه بر الاستیعان ان النبي
صلی الله علیه و آله و سلم قال لم یزل امری فی سرائیل مقبحا حتی حدثت فیهم اوکاد انسانا فانما
براهم فضلو و اضلوا و مات حدیث عبدالسدر بن عمر و العاص عن النبي صلی الله علیه و آله قال
ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعہ من الناس لکن یقبض العلماء فاذا التویق عالم
اتخذ الناس و ساء جمعا لا فاقوا بغير علم ضلوا و اضلوا و فتوی برای قیاس فتوی بغير علم
اما نامه پس از آنکه بر صدیق ایشان روایت که فرمود ای سماء نطلنی و ای ارض تقطنی لاقاک و کلب
الله بر آغشی و از عمر فاروق ایشان روایت که فرمود ایا که و اصحاب الرای فانهم اعداء السنن
اعینهم الا حدیث ان یحفظوها فقالوا یا لراي فضلو و اضلوا و ما سه نزع عثمان بن صفوان
علیه السلام روایت کرده اند که کس الدین بالراي لکان المسح علی باطل الخف و اولی مرطاض
و از حدیث صدیق ایشان روایت که فرمود و اخبروا زید بن ارقم انه احتج بحماده مع رسول الله
یفتول فی مسئلة العینة و ابن عمر فرموده انهموا الراي علی الدین فان الراي منا تکلف
و ظن بان الظن لا یغنی عن الحق شیئا نیز فرموده ان قوما یفتون بالراي لکن القرآن انزل
بجلا ف ما یفتون نیز فرموده ذر فی ما ارایت و رایت و انزل بسوء رضی الله عنه روایت
قواء که صلی الله علیه و آله که بکاهون و یخذل الناس مع ساء جمعا لا یفقیسون ما لکم بکرم ما کان
نیز فرموده ان حکمتی فی دینکم بالراي احل لکم کثیرا ما حرم الله و حرمتکم کثیرا ما حله الله
نیز در سماء متوجه گفته ان بکن خطاه فنی و من الشیطان و انزل بن عباس رضی الله عنه روایت

ان الله تعالى لم يجعل ان يحكم فحينه براهيه وقال تعالى لنبيه ليحكم بين الناس ارا الله
ولو يقل لما رايته نيز فرمود واياكم والمقاتلين فما عهدت الشمس الا بالمقاتلين نيز فرمود لا يفتي
نزيدين ثابت يجعل ابن الايمن اينا ولا يجعل ابن الايسار نيز انكار قياس وسيت شبي
فرموده ما اخبر ولد عن اصحاب احمد فاقبلوه وما اخبر ولد عن راتهم فالتقه في الحشر ان السنة
لم توضع بالمقاتلين مسروق گفته لا قبل شيئا بشي اخاف ان نزل قدمي بعد ثبوتها وازن سرت
مرويت که گفت اول من فاسد بليس وما عهدت الشمس والقمر الا بالمقاتلين الى غير ذلك من
الروايات التي يطول الكلام بذكرها واجمع حشرت طاهره نيز وقياس انكار فرمود ان ايشان نيز
وسن فرمود شيعيان خود را از حمل ما نيز و اماميه بخدا تو اتر سنوي سسيده هر که اطلاع بر اهل حقيقيه
بطلان قياس با ماله و عليه استنباط راوده داشته باشد بايد که رجوع بكتب اصول فقه اماميه نمايد
در نيغام اينقدر كفايت نيكنه هر گاه اينقدر مه مبهه شد پس بدانكه قول او بچند وجه مردود است اول
انكه قول او اما عقل پس نيز و اينفرقه اصلا قابل شك نيست نيز را که در اصل منكر قياس اند و اورا حجت
نميد اند انچه سده او خارج است نيز را که اگر دعائي و اوين است که نزد اماميه قياس منطقي باطل است اين
قول در حيز منع است و کذب بحث و افتراضی محض است چنانچه چکس از علای اماميه انکار قياس منطقي نکرد بلکه
فصل بر خلاف آن نموده اند و انواع دليل نيز دايما چهار است يک اتيان دليل عقل است و صحت آن بغير
منطق متصور نيست از اينجا است که در كتب اصول فقه اقسام قياس و شرائط و آنچه متعلق بانست ذکر کرده اند
و در كتب کلاميه و اصوليه ام بتعلم و تعليم منطق که کامل اين امر است فرموده و اگر مرد او ميت که نيز
اماميه تشييل که بعرف فقها باشد ان لفظ بقياس موسوم باطل است مسلم است ليکن از انکار ان انکار اصولي
عقل مطلقا لازم نمی آيد نيز را که انتفايي خاص مستلزم انتفايي عام نيست و فوق در قياس منطقي و قياس
از اين بيان که سبق ذکر يافت واضح است زيات بصيرت مستبصر آنرا از لزوم تکرار نيز شنيد و ميگويم
که اگر فرضا علت حکم شما اسکار و در خبر بطريق کليت از شارع متلقي نشده و نيز از بعض افراد شيعه
مانند شهاب انکوري اقع شده باشد و فقيه اراده استدلال بر شمول حرمت انواع خمر را نموده و در
اجتهاد بگويد که شراب حرام است و حرمتش از اين جهت نيست که در آن است و الا بيايست هر ناهي حرام
باشد و از جهت رنگش نيست و الا بيايست که هر چه اين رنگ داشته باشد حرام باشد و همچنين موه

[illegible]

در این فن محمدی شایان و مشهور گشته که از اهل بیت هم مشهور گردیده و شغل و شغل بر دوش و کلاه
 و این قسم به رعایت زکات و دیان آن فن از طرف خود واحد اش کرده و روح داده اند و بر احکام اصلی شریعت
 مثل سنت تراویح و حرمت متعه و غیر ذلک پس از آنجا صید بین بی باک چه بعید است که اتفاق خود باشند
 بر امر نبوت و نزول حق و ملائکه و در کثرت و در تنوع برای تحریف مردمان ترغیب ایشان فراتر رفتی
 شود و که اهل قوت را غرضی غاص و در میان نباشد اینجا اغراض الی حد و شکار وجود اند چه احتمال است که چنان
 به نام شکار و ایت این عوی و صد و بزره برای غرضی شده و باشد و سایر ایشان جهت طبع و طاقت
 راست کرده و ایشان قبول نموده تشهیر کرده و دنیا احتمال است که از کما بهمان تنجیه شیر شغیر و بود و در کسی
 نژادش پیدا شود و است او ملک و بی بی من بخواند و شمار افتد از او لاد و عجب زانف ناش کلام بی بی
 عاقل پس چنانسی با خیال فانی شکی نباشد و او در سرفراز و باشد و به صاحب شبنم و از کده و زمان ایران
 زمین که سید پوست و از کشتن نباشد و در خاطر خطور کرده باشد و به دنیا پرست را سیر بسایم کسی قصه
 فیض و امن کش طبع افتاده باشد و از بهر دیر جمعی میو جبه خبر و کتب قدیمه خود این ماجرا را دانسته نصیانه
 قدرت موافق سبک او برگزیده و فتنه و اخبار را با نوبت بلینه برای او درست کرده و او باشد و معاند
 بنور نبوت نزول نورست و طبعی محض اینها نموده و پروا ندارد که گریست با طاقت آنها و طاقت کشاید
 و بهر دو و با وجود اول جا جان و سبک این انراش اتباع نموده باشند باز دم را غلط افتاده و بنا بر طاعت و کلمات
 و نبوی نفسانی بی پرستی است و این هم غفیر لازم شده و در فتنه رفته حدیث و دینی و مذهبی قرا گرفتند
 و اکثر امور شرعیه بر غم شیعیه همین قسم داده و واقع است مثلا آنچه در تواتر غسل و عین شیعیه میگویند عین
 تشکیقات و احتمالات است که مذکور شد بلکه در اینجا یاد و تیره و تری که غسل بر عین نسبت به عین
 مشفق و کلفتی دارد و در قبول شفت و صبح نشستن این مطلب بر فائده و نبوی و ریاضه نیش و بخلاف امر
 نبوت که مقدمه ریاست عامه است که خلی که پس خطا نشین است و محل طبع و حرجن با این امور و از این
 لک که بان خود را بر او میدهند اگر اجتماع به یک کایه یا یک ایت نموده باشند عجب نباشد و نمایان دروغ
 این هم شده باشد که به گاه کسی ایشان سازت نمود و دجار به بر ناست لک کشید و خواب تباوه شود
 محض و کسان که در زمان تاسخ پیدا شده اند احتیاج حدیث روایت اوایل خود قوی ترند چنانچه شیعیه

۳۳۵

اصول و فروع و این فن قان نام
 و این فن شایان و مشهور گشته که از اهل بیت هم مشهور گردیده و شغل و شغل بر دوش و کلاه
 و این قسم به رعایت زکات و دیان آن فن از طرف خود واحد اش کرده و روح داده اند و بر احکام اصلی شریعت
 مثل سنت تراویح و حرمت متعه و غیر ذلک پس از آنجا صید بین بی باک چه بعید است که اتفاق خود باشند
 بر امر نبوت و نزول حق و ملائکه و در کثرت و در تنوع برای تحریف مردمان ترغیب ایشان فراتر رفتی
 شود و که اهل قوت را غرضی غاص و در میان نباشد اینجا اغراض الی حد و شکار وجود اند چه احتمال است که چنان
 به نام شکار و ایت این عوی و صد و بزره برای غرضی شده و باشد و سایر ایشان جهت طبع و طاقت
 راست کرده و ایشان قبول نموده تشهیر کرده و دنیا احتمال است که از کما بهمان تنجیه شیر شغیر و بود و در کسی
 نژادش پیدا شود و است او ملک و بی بی من بخواند و شمار افتد از او لاد و عجب زانف ناش کلام بی بی
 عاقل پس چنانسی با خیال فانی شکی نباشد و او در سرفراز و باشد و به صاحب شبنم و از کده و زمان ایران
 زمین که سید پوست و از کشتن نباشد و در خاطر خطور کرده باشد و به دنیا پرست را سیر بسایم کسی قصه
 فیض و امن کش طبع افتاده باشد و از بهر دیر جمعی میو جبه خبر و کتب قدیمه خود این ماجرا را دانسته نصیانه
 قدرت موافق سبک او برگزیده و فتنه و اخبار را با نوبت بلینه برای او درست کرده و او باشد و معاند
 بنور نبوت نزول نورست و طبعی محض اینها نموده و پروا ندارد که گریست با طاقت آنها و طاقت کشاید
 و بهر دو و با وجود اول جا جان و سبک این انراش اتباع نموده باشند باز دم را غلط افتاده و بنا بر طاعت و کلمات
 و نبوی نفسانی بی پرستی است و این هم غفیر لازم شده و در فتنه رفته حدیث و دینی و مذهبی قرا گرفتند
 و اکثر امور شرعیه بر غم شیعیه همین قسم داده و واقع است مثلا آنچه در تواتر غسل و عین شیعیه میگویند عین
 تشکیقات و احتمالات است که مذکور شد بلکه در اینجا یاد و تیره و تری که غسل بر عین نسبت به عین
 مشفق و کلفتی دارد و در قبول شفت و صبح نشستن این مطلب بر فائده و نبوی و ریاضه نیش و بخلاف امر
 نبوت که مقدمه ریاست عامه است که خلی که پس خطا نشین است و محل طبع و حرجن با این امور و از این
 لک که بان خود را بر او میدهند اگر اجتماع به یک کایه یا یک ایت نموده باشند عجب نباشد و نمایان دروغ
 این هم شده باشد که به گاه کسی ایشان سازت نمود و دجار به بر ناست لک کشید و خواب تباوه شود
 محض و کسان که در زمان تاسخ پیدا شده اند احتیاج حدیث روایت اوایل خود قوی ترند چنانچه شیعیه

[illegible]

نموده و معلوم گردید که بر تئید ایشان صادق الا حقا و الرسوخ بوده در اعلامی اسلام شریعت خواهیج وجه
 قصور گردند و در حفظ احکام ملت حقیقه میضا بنوعی ممانعت رو نموده اند که کتاب خدا را بهتر از جان عزیز
 خود می پنداشتند و دین الهی را در محافلت و حمایت فوق الانفس و المایع می نگاشتن و من سئل اراد و عاقبت
 فضلا عن العبادات همه اکمل نوبت میکردند و عوام صحابه را بجهت خوف بیست و برکت صحبت ایشان نیز
 بعین تیره داشتند و تابعین ایشان با حسان نیز بنا بر محبت ایشان و انعکاس اشعه انوار ایشان سلوک می نمودند
 گرفته و بکذا و فذا فقر و انشیاع و انقیاد این جماعه بر پیغمبر اعظم بوضوح حق بودند برای اینکه بی شک و تردید
 بگامه بر که از جماعه باریاب بلغ مؤلفه التکلیف بنسب بود که در پیش قدم صدر عیشیه و با شاد و احوال تحقیر و امانت میفرمودند
 ابو سفیان و انفع بن مالک که در مجلس خلعتی تانی با وصفی یاسنی که داشتند خوار بکاشیده و اندوخته صفیال جا
 یافته و فقر و مسکین اهل ایامی و خلایمان و کم اعلان اینها شش صبیبه عمار صدر مجلس بودند و عنه الاقتراد و الا
 و ملک سلطنت را بتویش و ندان و انقارب خود ندادند و قدیم اسلام و کثرت صحبت و شدت رقابت و
 در تقسیم این مناصب ملاحظه کردند و اکثر ایشان بعد از قتل و قتال جنگی جلال داشتند شدن بزرگان و انکار
 خود اصرار بر کفر و بعد از رویت سحرة خویایمان آوردند و اگر بقول گفته و تمییز اهل کتب بطین مال مناصب
 می گردیدند بایستی که در اول بلد انکار ایمان می نمودند و زمان را زور بر هم می زدند و پیغمبر خدا را توبه می کردند
 و چون بغیر مر و ایت ایشان ثابت شد و هوای نبوت و ظهور حجرات و نزول قرآن عجز بلغا از مبارزه
 یقین حاصل شد که فی الواقع چنین بود و نبوت صدق و صلح ایشان بشهادت قرآن و رسول و جماعه
 نامحدودی لازم آید بلکه بر وجه تاکید اعتقاد و مزید یقین است و الا فخص حال ایشان کافیست و احقا و
 خیر ایشان و صدق متواتر ایشان و اتباع سبیل ایشان و لزوم طریقه ایشان پس اگر شکیه بقرآن یا پیغمبر رسول
 یا جماعه شک نیست منزل کرده باشند از صرف شعبیت خود و شکی از مذاهب اهلست بر نحو لازم گرفته الا
 این شکات ایشان مثل لامع سر بایغش باب فی حقیقت ذلی ثبات خواهد بود پس واضح شد که باطل است
 پنج دلیل ادو لائل ایشان باست نمیشود چون دست بلمر اهلست زدند باین قرآن و اصول ملت مغنی عن
 شدن لا بد جمیع امور متواتره ایشان مثل نفوذی کار با تو که صدیق و فضائل منافق و رخص طبعی که
 خصی که مانند قرآن و اصول تواتر ثابت شده اند غافل باید شد و قبول باید کرد و الا تحکم فی اصل لازم خواهد آمد
 عملی که می نمود و فی شک و یگری بجا آوردن لطیفی ندارد و این فائده را باید که نزد دست مدعی کسی مفید است

هکله اقول فی مستقیم تسمیه یا مایه بر فسطایه فسط محض و سکاره صریح و انقباض تسمیه بر زرع و شش بلبل لاج
 و مجر و تفتیق نجی بجا نورست زیرا که از امانیه اصلا انکار حقائق اشیا منقول نیست و بپیک ازینما
 انکار ضروریات نمیکند چنانچه هر که اندک اطلاعی از افاق و ایل امانیه دارد و مانند کتاب نیمه و رست و دیگر
 سکار است بلکه مقدمه بر کس است و سفسطایه و حقیقت امانست اند توضع مقام نیست که حق تعالی شایسته
 نفس انسانی را در مبداء فطرت از اکثر علوم و ادراکات خالی خلق فرموده و او را قابلیت اکتساب علوم
 و معارف عطا نموده و این بر دو مقدمه است یکی است در اطفال شاید و بجهت تحصیل معارف علوم چند قوت
 که آلات نفس در تحصیل ادراکند برای او خلق کرده پس طفل در مبداء و او ادوات بحسب احوال و احوال طبع است میکند
 و بواسطه ادراک بصری بتدریج در میان الدین او و غیر اینها تمیز میکند بچنین تدریج ادراک آنچه متعلق
 بسایر آلات و قوی است او را حاصل میشود پس قطن او زیاده میشود و بواسطه احساس امور کلیه را مانند شگفت
 و مباهلت ادراک میکند و امور کلیه و ریه را بواسطه ادراک محسوسات تعقل میکند هر گاه در تکمال علوم و فنون
 مواضع جدالی او را حاصل شود علوم کسبیه بواسطه علوم ضروریه او را میکند پس اینها ظاهر شد که علوم
 کسبیه فرع علوم ضروریه است و علوم ضروریه بتفرع است بر محسوسات جزئیه و محسوسات اصول اتحادات
 باشند و فرع متفرع نمیشود بجز اینصورت است پس طبع و انکار حاصل معلوم طبع و انکار فرع باشد و چنانچه
 از اشاعه و تدریج بلبل است الا شش منقسم اکثر فضایی محسوسه را انکار میکند و انستقام انکار متداول
 تاییه است که فرع محسوسات است پس انکار کتبیا انکار لازماید و این عین سفسطه است مثلاً بعد از است
 غلبه میدانیم که مقدمات و قضایا بدیهی مانند حکم باینکه رویت بصری اشیا موقوف بر چند شرط است
 حاشیه و مقابله را نمی بینی یا در حکم مقابله بودن آنها عدم قرب مفراط و عدم بعد مفراط و توسط تصور و عدم
 بجانب عدم شفافیت و تدریجانی ادراک او را و امانست متکاین قضیه بدیهیه اند و رویت انده تعالی که
 مع کونه غایب و جسم و تدریج عر الیکان الجملة که جسم نیست و منزله از کلان و جهت است تجریر میکند
 و رویت اصوات و در احوال و طبع و رویت اعمی چون بشه اندلس انیر تجریر کنند چنانچه علامه وانی در شرح
 عقاید غصه به و غیر او در غیران تصریح بآن فرموده اند نیز ما را این قضایای بدیهیه حاصل است الحاد دلائل له
 حریک و لا حرکة ارادیه و الجسم الواحد لا یکون فی ان احد فی مکانین اینست این قضایا
 بدیهیه را انکار کنند و در فناوی برهنه گفته و در جواب گفته پزیده و نه ممکن است که گفته زیارت او ایسا میگفت

گفت مرد است نزد یک الهیست گفته شد چون بنا رفت حکم عملیان چنانست گفت قبله موضع کعبه است نه بنا ناظم
بنای و بجای گیرند و نماز میسوی و کذا زمره و بنویسند و منتهی الی غیر ذلک من القضا یا البدیهیه الی انکرو
و یطول الکلام بدان که هائیزه است حقیقه حاکم است باینکه هر که دریافت بکن که واحد نصف است بنصف است
میدانند که واحد نصف نصف است درین حکم شکلی و بری ممکن نیست و خلف این حکم از دو مقدمه سالف مکنی الهیست
حصول مقدمه ثانیه از دو مقدمه سابقه انفاقی حادی میباشند و از دو مادی علی عدا تمایز کج و وضعی از دو
که حکم در آن بلزوم احد الطرفین است و دیگر بر ابعی است نشوده اند پس نزد اینها مختلف مقدمه ثانیه از دو مقدمه
جایز است نیز نزد اینها جایز است که حقیقه مقدمه مذکور و العالم تنفیذ النفس جوهر محل شود و نیز بعضی بول
حسن و قبح احکام قائم نشود و حکم خصل از معزول میباشند و نظر در وقت اوجها به بل شانه عقلا بر حکم
الا قدمه از بنده اند چنانچه در باب آینده افشا الله تعالی تفصیل بمرض بن این بد پس اثبات اسما و تعالی
حقیقه ابراهیمیه که تنفیذ علی و ایمان تنفیذ نشود بطول الهیست ممکن نباشد پس این فرقه سلفیایه دین اند نیز
در معرض استدلال برین مطلب طبق آنچه فاضل ناصر باطنه فرموده میتوان گفت که ایشان نوت حضرت قائم الانبیاء
که ما خداین اصول برین قواعد است نسبت باین است از عبد الله محمد و عبد الله بن محمد و صاحب فیه و پیش به و انوار
و معاویه بن ابی سفیان مردان بر این حکم و اقرار اینها روایت کنند و معلوم است که اینها با ابراهیمیه
اشخاص روایت ندارند بکار بوسا ایا و بسا ایشا از حال علوه است که خود ایشان بکفر میباشند و هر کس که
میدانند و فی الواقع هم سلف ایشان چنانچه نوت حضرت قائم الانبیاء علیه السلام روایت کرده اند چنانچه
جسمیت و صورت و وجودت بودن او تعالی شانه نیز روایت کرده اند و دروغ بر بسته چنانچه روایات بسیار
درین فتح این باب و دیگر مباحث سابقه و آتیہ معروض میآید و خواهد آمد افشا الله و درین مقام نیز از اهل انبیاء
بزرگ چند حدیث مبارک نموده میشود مسلم و صحیح خود روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
خلق الله ادم علی صورته الحديث و مشکوٰۃ نیز این حدیث را تحریف نموده شیخ عبد الحق و دیگری را تحریف
فرموده که در حدیث آمده خلق ادم علی صورة الرحمن نیز این حدیث معادن جبل روایت کرده قال
صلی الله علیه و سلم ان صلی الله علیه و سلم وضع جنی فی المسجد فأتانی ربی فی احمر صورة
نیز در مشکوٰۃ از عبد الرحمن بن عیاش روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت ربی
عن رجل فی احمر صورة قال فیمر بخصم الملا الا علی قلت انت اعلم قال فوضع کفه بین کفی

فوجدت بردها این شدی ضلعت ما فی السموات والاارض وکذا لای نری لها هیم
ملکوت السموات والاارض ولیکن من المؤمنین گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
پروردگار خود را در نیکوترین عرصه گفت چه در کلام و پرسی از من در چه چیز خصوصت میکند ملائکه تم
و جواب پروردگار تو دانستی گفت پس شما پروردگار تعالی هست خود میان نشان من با فتم سردی
اورا در میان دوستان خود پیش انستم هر چه در آسمانها و زمین بود و خواند آنحضرت ای که حاصل مشتمل
این است که چنین بودیم ابراهیم مالک آسمانها و زمین و تا آنکه گروه ابراهیم از یقین کنندگان ابن اثیر در
جامع الاصول در ضمن حدیث طویلی روایت کرده از انجا برضیع حاجت اقتضار ننوده قال فیائیکم
الجبار فی صورت غیر صورته التي براوه فیها اول حرة فیقول اناریکم فیقولون انت ربنا فلا یحکم
الا الانبیاء فیقال هل یسکتم و بینما ینتبه یعرفون ما فیقولون نعم الساق فیکشف عن ساقه
فلیسجد له کل مومن یعنی پس می آید شمار اجبار در صورت غیر صورته که او را در آن صورت دیده بودند
پس میگویند من پروردگار شما هستم پس میگویند تو پروردگار ما می پس کلام میکند با او که تیریان گفت
یشود آیا میان شما و میان او علامتی هست که ان علامات را ایشانید پس میگویند آری ان علامات
ساق است پس نکشف می سازد او تعالی ساق خود را پس سجده میکند او را هر مومن و روایات با این معنی
در صحیح مسلم و دیگر صحاح بطریق متعدده مرویست در بعضی روایات آمده که بر فون رؤسهم و قد
تحول من صورته التي لم یزل اول حرة یعنی پس میدارند سرهای خود را حال آنکه برگزیده باشند
صورتی که در انصورت بار او را دیده بودند نیز در جامع الاصول از صحیح بخاری صحیح مسلم تخریج نموده
اما النار فلا یحتمل حتی یضع رجله اما و نزع پس منشی و پرنیشود تا آنکه بگذارد و پای خود را و در
روایت حتی یضع الله تبارک و تعالی رجله واقع است و بطریق متعدده روایت نموده اند مسلم
در صحیح خود بطریق صمدیه روایت نموده فلا یزال یدعو الله حتی یضلل الله تبارک و تعالی منه
فانما یضلل الله منه قال ادخل الجنة یعنی پس ما مدعیایکند خدا تعالی را تا آنکه بخند و خدا
پس چون بخندد و خدا را میفرماید داخل شو بشت را در صحیح بخاری صحیح مسلم از ابو هریره روایت کرده
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یذل ربنا تبارک و تعالی کل لیلۃ الی سماء الملبیة
حتى یقی تلك اللیل الاخر فیقول مزید حنی فاستجب له مریتغنی فاعفله یعنی

یعنی فرود می آید پروردگار تبارک و تعالیٰ در شب با آسمانی که فرود و پایان نیست از آسمانها نام گامی که
 باقی ماند سوم حصه شب که آخر شب است پس بگوید وی سجده یکست که در آن دعا قبول کند دعا گوشت
 که در خواست کند و بطلبد از من تا بدیدم آنچه می خواهد و طلبد یکست که آمد برشش خواهد از من پس بیامزم و اورانیز
 در حج مسلم این خرمه رویت فریباید به فیقول من یقرض غیر عذم ولا ظلم حتی یخفی
 الفی یعنی پیستر فراخ میکند و یکشاید پروردگار برود دست خود را و میگردد یکست که فرض بد کسی بر فقر که مال
 ندارد تا از آن فرض دادا کند و نه ظلم کند است که با وجود مال و غنا ظلم کند و حق کسی به تردید می عا که از میان
 از نابو یکصدیق روایت کرده اول من یصافه الحق عم یعنی اول کسی صاف کند با او حق تعالی عریض است
 و نظایر این بسیار است احصای آن از کتاب طلال میباشد در غنیة الطالبین که بنا بر مشهور منسوب بشیخ عبد القادر
 جیلانی است بر طبق صحاح چند حدیث تضمن نزول باری تعالی اول آورده و در مقام مومنین حاجت نکر
 میگردد و قال الحجاج فی حدیثه اذا کان یوم القيامة ینزل الجبار جلثانه علی عرشه ثلثة
 علی الکسی یوتی نبیکم صلی الله علیه و لم یقع دین بدیه علی الکسی فقالوا الحمد لله
 اذا کان علی الکسی هومعه قال نعم و لیکم هومعه و عن ابی هريرة قال قال الله عز وجل فی
 ظل من الغمام فیتکلم بکلام طلق ذلی الحدیث یعنی گفت حجاج در حدیث خود به که خواهد بود
 روز قیامت فرود می آید جبار جل اسم بر عرش خود و قد هما می او بر کرسی باشد او در پیشو نبی شمار هلالی
 علیه و سلم پس نشیند پیش روی او بر کرسی پس گفتند حمیدی را درین هنگام انحضرت صلی الله علیه و سلم
 بر کرسی با خدا تعالی خواهد بود و جواب گفت و امی بر شما لو بللو او با او خواهد بود و از نابو هر سه
 گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگاه روز قیامت خواهد بود می آید پروردگار در پرده با
 از ابر پس بکلام می آید بکلام فصیح تا آخر حدیث که در کتاب طرود کورست بعد از آن بنویساید انه
 تعالی یغفر کل الذنوب الا کف شاة کاشاء فیغفر له الذنوب الا کف شاة
 من یفتار من عبادة و شاة تبارک و تعالی العلی الا اهل الا اله الا اله الا اله الحسنی
 لا یعنی نزول رحمت و ثوابه علی ما ادهته المعذلة و الا شعریة بدستیکه خدا تعالی فرود
 می آید بر شب بسوی آسمان دنیا بر کین که نخواهد چنانچه خواهد پس می آید هر که اگر که ذنب خطا و حرم
 و عصیان از و صادر شده باشد بر کراختیار میکند از بندگان خود و نخواهد تبارک و تعالی که علی

و نیست مجوسی سخن مکرر و او را هست ساسی سخن نزول او تعالی یعنی نزول رحمت و ثواب نیست چنانچه
 کرده اند از آن منزله و اشاعه بعد از نقل چند حدیث که تضمن نزول او تعالی شانیه بسوی آسمان دنیا میفرماید
 قیل لا یصح بین راهویه مائده الاحادیث التي تحدث بنان الله تعالی یزول الی سماء
 الدنيا والله یصعد فانه یقره قال المسائل ان الله یقل علی ان یزول و یصعد لا یخزأ
 قال نعم قال فلم تنکره و قال یحیی بر معید اذا قال اللهم کیف یزول فقل له کیف یصعد قال
 الفضل بن عیاض اذا قال اللهم انی کافی بیزول فقل انما مومن یرب ففعل ما یشاء و عن یحیی
 بن عبد الله لما قبل له ارعندنا فو ما ینکون هذه الاحادیث فی الصفات و ان الله
 یزول الی سماء الدنيا فقال انما جاءنا بهذه الاحادیث من جاءنا بالسمع عن رسول الله
 صلی الله علیه و سلم الصلوة و الصوم و الزکوة و الحج و انما عرفنا الله بهذه الاحادیث یعنی
 شد اسحق بن راہویه بصیحت ایراجادیت که روایت میکنی یا رایان که خدا تعالی فرود می آید یا آسمان دنیا
 و خطی تعالی صعود میکند و حرکت میکند گفت سائل را که خدا تعالی را قیادیت که نزول صعود میکند و حرکت
 نشود گفت اری گفت پس چرا انکار میکنی این امر را و گفت یحیی بن معین هر گاه چیزی بگوید چگونه نزول
 خدا تعالی پس بگوید او را چگونه صعود میکند و گفت فضل بن عیاض هر گاه چیزی ترا بگوید که من کافرم خدا
 که نزول میکند پس بگوید او را من و منم پروردگاری که میکند هر چه را که میخواهد و از شریک بن عبد الله
 نقل است که گفت هر گاه که گفته شد او را نزول و ما قومی هستند که انکار میکنند این احادیث را در صفات که
 خدا تعالی فرود می آید و نزول میکند یا آسمان دنیا پس گفت ایراجادیت را همان اشخاص آورده اند که مستثما
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نماز و روزه و زکوة و حج با آورده اند و نشاخته ایم ما خدا را بگوین
 احادیث که این حال با آورده اند نیز و ساینها و زیوایات تخالف و تعارض دارند بعد از کتب معتبره
 صلاحتی نیست پس کذب ایشان را علی التبعین تحقیق شد و قوا تر کا زبان در و و عکویان را اعتبار نمی نیست
 سخن دیگر در سلوک هر که تقیم ملت خفیه که از زمان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیہ السلام تا این زمان در جمیع
 ملل و ادیان مسلم است مساوی با مایه را حطی نیست و سلوک این پنج قدیم پنجره و فرج نیست زیرا که در کلام
 بحر نظام الهی عز من قایل توصیف این ملت بحقیق واقع شده و معنی حقیق مائل است یعنی این ملت ابراهیم
 ادیان مائل است چه این ملت حقیقت و مطابق واقع و نفس الامر سوا این پنج ادیان باطل اند و حق مائل

حق باطل از بر باطل است هر چند بعضی باطل را بعض دیگر که ضا و دشمن باشد معتقد است لیکن با بعضی دیگر نیست
 داشته باشد. فی الجمله قریب است بخلاف طریقی حق که مانند خط مستقیم به حصول بین النقطتین منتهی در واقع است
 و بمنزله مرکز است که در نهایت بعد از جمیع اجزای ابریه است امام رازی در تفسیر کبیر در ضمن تفسیر آیه و اتبع
 ابراهیم حنیفاً یزیداً بالبحث الثانی الحقیف المائل و معناه انه مائل علی الاطلاق و ان کان بعداً
 ما سوا لا باطل و الحق مائل علی کل باطل و تحقیق الکلام فی بیان الباطل و ان کان بعداً
 عن الباطل الذی یفاده فقد یكون قریباً من الباطل الذی یجانسه و اما الحق فانه
 واحد فیکون مائلاً علی کل ما عداه کالمرکز الذی یکون فی غایة البعد عن جمیع اجزاء
 الدائرة نیز دین حق بمنزله خط مستقیم است که انحصار خطوط الواصلة بین النقطتین است و ادیان باطله مانند
 خطوط منحنیه و هر چند در میان خطوط منحنیه نیز بنابر نوعی تحقق است چنانچه از شمس تسبیح بان فرمود
 لیکن فی الجمله در میان اینها جهت قریب و موافقتی نیز حاصل است و در بعضی آنها مانند رجاء یا نجات که گفته
 الکفر صلیة واحداً بخلاف صراط مستقیم دین که بایست نامه و ضادات کامله با خطوط منحنیه دارند و بعد
 امامیه با جمیع ادیان و ملل تضاد تمام و تناسل کلی دارد چنانچه محققین بآن تصریح فرموده اند علامه دوانی
 در شرح عقاید عمده یزیدیه میفرماید قال بن المطهر الحلّی فی بعض نصوصه قد باحتمالاً فی هذا الحث
 من الاستناد نصیر الدین محمد الطوسی فی تعیین المراد من الفارقة الناجية فاستقر الوری علی
 انه یفنی ان یکون تلك الفارقة مخالفة بسائر الفرق مخالفة كثيرة و ما هی الا الشیعة
 الامامية فانهم یخالفون غیرهم من جمیع الفرق مخالفة بینة بخلاف غیرهم من الفرق
 فانهم متقاربون و اکثر الاصول تحقق لموسی و بعض سایل خود می فرماید انی عبرت جمیع
 المذاهب و فقط علی اصولها و فروغها و وجدت من عند الامامية مشترکین فی اصول
 العبادة فی الايمان ان یختلفوا فی اشیاء ینساوی اثباتها و نفیها بالنسبة الی الایمان و وجد
 ائمة الامامية یخالفون کل فی اصولهم فلو كانت فرقة من عداهم ناجية فکان کل
 ناجین فذل الی الناجی واحد هو الامامية لا غیر انتهى فاصل طبرسی رتخته الارز فرمود و ثبت
 مذہب شیعه این است از هر مذہب از مذاهب یهود و دو گانه اگر برسد بدترین مذہب از مذہبها که امام است
 گویند و از دهم امامی و اگر جمیع پرستی یکا! همچنین گویند و اگر چه هر یک از اینها دو و مذہب با یکدیگر

مداونی بود زنده لیکن چون ایشان از غاصه در به غصه با شیعه افتد با هم صلح نمایند و یک دست و یک دل می گردانند
و شمشیر کشند و در اتصال شیعه با ائمه انقضای کوشش نمایند و چون ازین کار فارغ شوند باز بر سر مخالفت یکدیگر
روند و هیچ ان این مذهب متنازع فیه و مختلف فیه و منجوس جلوه ناپسند است و یکی با او و در مقام ابا و افتد
باید که حق باشد زیرا که بدانکه رسول صلی الله علیه و آله گفت الا فقهة و احدا این طایفه اند و هم المراد بوجه
انقادی لا نری رجلا کما نعدهم من الاشرار انتهى پس ظاهر شد که سالکان مسالک ملت ضعیف و ضعیف فیم
حضرت ابراهیم امامیه شنا عشره اند که بی در و روضه کافی حدیث طویلی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
نموده و خبره آن که موضوع حاجت است و در مقام ذکر نموده می شود بطریق خطاب به ابو بصیر میفرماید فقال ابا
محمد البیر علی ملة الاثنی عشر شیعتنا و سائر الناس من ذلک براء یا ابا محمد هل یسر تک فی وایة فقال
حسبی مولانا محمد صالح ما زنده را بی در شرح میفرماید المراد بجملة ابراهیم اصول شریعه المشتقة کما لایحیه
و اسرارها و غیر ذلک مما لا یطراء علیه النسخ و هذا الفائدة مثل السوابق رجحه الدین الا
ارفعها و اسناها و اجلها و اعلاها لکونها غایة الکمالات البشریة المقضیة لسکر العبد
تحت الهویة الالهیة و فتور اضطراب قلبه فلذلک اذا بلغ الکلام الی هذا المقام قال حبیبی
لیسر للعبد مطلب اللشاق مقصد علما انتهى و مشکوکی که فاضل ماصب کر کرده و بچند وجه در توضیح آن
اول آنکه انحصار روایت امامیه نبوت حضرت قائم الانبیاء علیه السلام در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در جنس است زیرا که نزد امامیه جمعی کثیر و جمعی غیر از اصحاب کبار و مدح و طیل القدر بلکه در مدله او کما ارام
معدود اند چنانچه سبقت مشهور حادثه یافت و در متد علیه بودن این کار نزد امامیه شکی نیست و اشخاصی که این
در اولیای اهل بیت علیهم السلام بعد از آنکه اهل شیعہ بر جمیع نمودند نیز صدوق وثقه و مدد و دل بودند و اینها با شاعر
باطنیه تحقیق گشته نزد امامیه قبول الروایة اند که یکس از امامیه قائل بخلاف آن نشده پس امامیه نبوت حضرت
قائم الانبیاء علیه السلام را از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سلطان فارسی مقداد و مدینه و ابو جعفر
و عمار یا مضر مصعب بن یحیی و جعفر بن جابر انصاری و ابی برکت محمد بن عباس و جعفر بن محمد بن جعفر
کلین خبر و بزرگ داخل جواد علیه السلام سعد بن معاذ و بسیاری از اصحاب این امر و صاحب بیعة الرضوانی سائر
اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین روایت میکنند و بر تقدیر تنزل فرض سلیم انحصار روایت نبوت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام هم از آنکه جامع کثیره که از اصحاب اربعین نبوت حضرت علیه السلام زید و امیر خصاص

تمام و شهادت الالکلام و دشمنی و در عهد خلفای مکاره نیز در خدمت آنحضرت شرف اند و می شدند و بعد از
 غایب ثالث جماعه کثیر از اهل بدر و اصحاب بیعة الرضوان و سایر مهاجرین و انصار و تابعین با حسان
 اویس قرنی و غیره و بیعت با بنی نابت نموده در مکه جمع و صفین و نهروان در مثل رابت پادشاهیست
 بوده جانیهای خود را نشان نمودند تا برین تقدیر و این امامیه نبوت حضرت خاتم الانبیا را در حضرت
 امیر المومنین افضل و مهاجرین انصار داشته و با بیعت و بیعة الرضوان است و از حضرت فاطمه زهرا
 که سیده و نساء عالمی است و تسنن علیها السلام و از اهل بدر و بیعة الرضوان و سایر مهاجرین و
 انصار و تابعین با حسان که حق تعالی در کتاب خود بر صدق و صلاح آنها گواهی داده و قوله تعالی فان الله
 ھکذا وجب علی و صالح المومنین کہ فوا مع الصادقین او لکم هم الصادقون آیات بسیار
 در حق ایشان گمان خوشنودی و نشاندهای بر شاد فرموده و قوله تعالی قد ضلی الله عن المومنین
 اخینا یعونک تحت الشجرة الى غیر ذلک من الآیات و باز احوال امامیه را بر نفوس
 از اقران شریفه از احوال ایشان توضیح داده و معلوم گردید که اکثر الجماعه که امامیه را بیت نبوت و امام
 صادق الا اعتقاد و راسخ العقیده بوده اند و را عالمی علام شریعت خرابی و چه تصور نکردند برین
 قیاس با معین با حسان نیز بنا بر تاثیر حبس و انعکاس اشعه انوار ایشان برین سلوک لازم گرفته و ترا بعد از
 و انقیاد این امام به کرام با حضرت علیه السلام و الصلوٰۃ و السلام نفس بنا بر وضع و شهود حق بودند برای
 جلب نعمتی و دفع مضرتی و دوام آنکه روایت کشی که از اسلام بن قیس بلالی یعنی ان الحسابه ارنک الله
 بر نفع و حقیقتی قدی نیکند و بنده اول آنکه او از ائمه و درین روایت که مؤید باخبار فخریه است
 علی الصدیق علیه السلام و سلم فرموده ایما و انصا به چنانچه صحیح خارجی صحیح مسلم و دیگر احادیث است و غیر این روایت
 و چند حدیث از ان سابقانند که شد و اعظم است از ائمه و امینی و از ائمه و افعال صالحانست و فی
 روایت نیست که بعد از انرا حال آنحضرت علی الصدیق علیه السلام بعضی از صحابه از دین پرستانه انکار بعضی از
 ضریات دین اسلام نمودند و بعضی از شیوه انصاف و ملکات حمیده و صفات پسندیده و افعال
 است و افعال صالحه و مخلصه محبت امامیت رسالت علیه السلام و السلام که نشانی فلک است مگر علیه السلام
 الالمودۃ فی القربی اجبر رسالت است و از دیگران در سعه و الوارثه و که در عهد کرامت و آنحضرت نبی و
 و مندر بر این و در گذشته انواع فتنه و فساد و ظلم و عدوان یعنی و عدا و جور و طغیان است و در یافته نیکوئی و بر

اسحاق و در حق کافر رعایا معوج و معبود است در حق الهیت نبوت علیه السلام ترک کرده اند و تحقیق حضرت
 و برخانیدن ظاهر طاعت حضرت خیر الوزی بعضی بوقوع آمده چنانچه صحاح سته و کتب نیز فوائدی از آن نقل
 و انکار وقوع از حد و باطنی مکار به صریح است و قابل شدن بوقوع از حد و اصحابه یا بمعنی از حد و اطمینان
 نسبت بلکه علمای الهی است نیز از آن قابل اند و حضرت خیر صادق علیه اله الصلوة و السلام اخبار را فرموده
 و فرمود که من هیچ حدیثی را از رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ترد علی یوم القیمة هر
 حدیثی را که از من روایت شود و من آن را در حدیثی که از من روایت شود و من آن را در حدیثی که از من روایت شود
 علی ادبار هم القیمة و این حدیث با سناد متعدد و طرق متکثره و با اختلاف عبارات و صحیحین و سایر صحاح
 و غیر آن و می است قاضی و یا محقق تاویل از این روایت هم صنفان المروندین و عداستقامه و العمل
 و المروندین و عن الدین انفی و در بعضی التییر فرموده و شیخ هم اهل الکبائر و البدع و الظلمة و المدسین فی الحرج
 و طمس الحق انقی بوقوع این قیام بعد از من و صدق تواترات ایشان متفق می شود و و هم آنکه حکم بارتداد و حق
 جماعت است که نص بر استماع فرموده انکار نموده و اما آنکه انکار کردند یا انکار استماع نص علی اتفاق نیست و
 بهجت عدم تحقق انکار و حق انکار و حکم بارتداد و مندرج نخواهند شد فاضل شری میفرماید و اد الکشی بالصحاح
 ههنا من عدا ذوی القربی مرا حجاب البلی صلی الله علیه و اله و مر عدا ما ذکر فامر بشا هیه الصحاح
 المدامین علی ملازمة النبی صلی الله علیه و اله و سلم المسعین للنصارا الحلی فی شان امیر المؤمنین
 علیه السلام لاجع الاحصاء اصاغهم و اکابرهم و لهذا لم یذكر علیار و سبطین من کان
 منهم من بنی هاشم و تابعهم و اولیهم مع ظهور ان الکشی لم یقل انهم فقیه الطایفة الکثیر
 التي لم یكون من مشاهیر الصحابة المسلمین للنص سائلین عن نسبة الازداد الیه ثم ان خلوا تحت
 تابعية المروندین کاشتبه الامر علیهم بائله این وایت حکایت از حالات اول امر است که بعد از آن حال
 آنحضرت علیه اله الصلوة و السلام از اول و صلح این حالت طاری شده بود و آنکه جمیع اینها برین حالت متفق
 و متمم اند و نیز که بعد از وقوع این حالت و انحلال شیعه جمعی کثیر و جمعی غیر از صحابه رجوع بجن نموند چنانچه کتب
 رجال با مایه تصریح و تصریح بان واقع شده که بسیاری از صحابه را و اول امر سب طایف بعضی شهادت و شکوک فیه
 و حتی در موطوع عقیدت و صفای طریقت راه یافته بعد از آنکه تبت بعد قاتل حنایات آنی و جمیع بوج نموده
 و بر گزین حق و دساد و طریق استقامت و رشتا و ثابت قدم و راسخ و کم کشند اسامی بسیاری از آنها بطریق

بطریق نقل از کتب جالایامیه سبق ذکر یافت ظنیه کرده با بجمه وقوع ارتداد از بعضی موجب قبح و موجب دیگر
 دستلزم طریق نقل در صدق متواترات مجموع اصحاب بخیر و سوء آنکه خبر دعوت حضرت خاتم الزنobia
 علیه و اله الصلوٰه و السلام نبوت را و ظهور هجرات بردست حق پرست آنحضرت صلی الله علیه و اله در حقیقت
 آنحضرت بقی توان رسیده ثابت گردیده بود و طریقان ارتداد بر فرض تسلیمش بعد از ارتحال آنحضرت تحقق
 و شکیست قوا ضرری بان نیز ندارد و در انتقای ثابت بالبدیهه تاثری نمی بخشد چهارم آنکه بر فرض تسلیم
 و تنزل عدالت بلکه اسلام نزد محققین علمی اصول از شرایط تواتر نیست چنانچه در کتب اصول فقه معتبر است
 در رسم فرموده بشرط شقوق و منهم فی الاسلام العدالة و الاسلام ثلاثا بود اخبار النصاری
 بقتل المسيح و الجواب منع الاستواء و لواخیر اهل قسطنطنیه بقتل ملکهم حصل العلم نعم ذلك
 و خیال فی تقلیل العد و مولد عدم التواطؤ الشبهة فکلا و هینا فلو ان التواتر لیس
 مباحث علم الاسلام انتهى پس وقوع ارتداد مطلقا دستلزم قدح در صدق متواترات ایشان
 پنجم آنکه بر فرض تسلیم وقوع تحریف قرآنی احداث بدعات مانند تراویح و تجویز سبع خنین از بعضی
 قدح و راخبار جمیع صحابیت کما لا یجوزی ششم آنکه قول او تواتر و قتی مفید تعیین میشود و کما بل تواتر
 غرضی فاسد در میان نباشد از عجایب فایده و دلیل عدم توصل اوست در رسم اصول چه بچگونگی این
 در افتاد و تواتر تعیین طایرین شرط نموده در رسم فرموده للتواتر شرط منها تعدد المخبیین بعدا
 یمتنع التواطؤ علی الذنب عادة و منها لالاستناد الی الحسن فلا تواتر فی العقلیات منها
 استواء جمیع الطبقات فی مبلغ یفید الیقین و منها کونهم عالمین بالحق عند ادعای علم
 الا من علم انتهى هفتم آنکه سبب اصل نشدن ایشان را اخبار یهود و نصاری عدم تحقق شرایط تواتر است
 که استوای طبقات در بیان مخبرین باشد و قصد ناقلین است از حد و تواتر در مرتبه اولی با در سطحی تواتر
 در اخبار آنها تحقق نداشت نه اینکه تواتر تحقق شد و انا و یقین کرده چنانچه فاضل صاحب مکرر کرده
 چه این معنی از خبر رسد و خارج است و در حدیه گفته بشرط بعضهم الاسلام و العدالة کافی التمام
 و الا فاد اخبار النصاری بقتل المسيح العلویه و انه باطل و الجواب منع حصول شرایط التواتر
 اختلال فی الاصل و الوسط ای قصور المناقلین عن عدالت التواتر فی المرتبة الاولى و فی شی
 مما منهم و لذلک یعلم ان اهل قسطنطنیه و لواخیر و القتل ملکهم حصل به العلم به انتهى

علامه فتاوانی در شرح عقاید نسفیه و صاحب سلم دو دیگر متقدم در علم اصول کلام قدس و تفسیر بر این بود
 عیسی است که فاضل ناصب مقام با هر یک از ابا جعفر مخالفت نموده قول ضعیف را تحقیق انگاشته ان هذا
 لشیء یجاد بشتم بلکه عبارت از انجیل انصاف و شرف در او عای حضرت مسیح نبوت را از ظنون فاسده آنزیر که
 این کلام بطریق تمثیل واقع شده استفاوه نبوت حقیقی از ان در حق حضرت مسیح در حیرت غفلت من ادعی
 فعلیه البیان بهم لکمه کلیت قول او عند الاقدار ولایت و ملک و سلطنت را بخویشا و ندان و قاریب
 نداند و قدم اسلام و کثرت حجت شدت و مفاقت او را و تقسیم این مناصب حمله کردند و حیرت است
 تفویض نلیقه ثالث رتق و فتق امور اسلامی بدست مردان بن حکم که آنحضرت او را با پدرشان
 مدینه نمود و اخراج فرموده بودند و قسطنطین ساینه بنی امیه که خویشاوند و اقربای او بودند بر مالک اسلام
 و تفویض خلیفه ثانی ممالک سیعة الارضای شام را بریزید بن ابوسفیان و بعد از او برادرش معاویه
 بن ابوسفیان که از اطلاق و مولفه القلوب بقیة احزاب بودند و از اوصاف مذکوره که قدم اسلام
 و کثرت حجت و شدت مفاقت با عاری خصم بودند بلکه برای اعلام کفر مجاریات و مجادلات
 با سر کار کائنات علیه السلام کمر ازینها بوقوع آورده بودند و بدست بهم لکمه قول او اگر
 بقول الله یخفی عن الخدم من الله و انما یمعنی را در حق اکثر صحابه و ادایت نموده اند بلکه در حق یک
 و شصت شخص در حق او این امر را حکایت میکنند و در اول مکه اظهار ایمان نموده و در ظاهر مدینه بجز
 امور غیر سعی نموده پس تقریب تمام نباشد یا زوهم لکمه شهادت کتاب الهی بر صدق و صلاح
 اشخاصی کلام در آنهاست در حیرت است من ادعی فعلیه البیان و از زوهم لکمه قول او و قاریب
 استخفاف را فاعلمت انما است بر ما بنیه بر آنکه ایشان اموال خود را اخذ کردند از عیسی و عیسی و عیسی
 از بعد و مکتوب من انما است زیرا که اگر عرض او ازین کلام انفسیل المهرت باین است که اینها شیعه
 بعضی عیسی و بعضی شیعه ابوهریره و عمرو عاص و عبد الله بن عمرو و عاص و عبد الله بن عمرو و غیره
 شب و صواب و بن ابوسفیان بودند و اصول بن خود را ازین جماعه اخذ کرده اند و خلاف امامیه که
 شیعه با بن ابیطالب اند و اصول بن خود را از آنحضرت و اولاد او اخذ نموده اند و ابوهریره و بعضی
 عیسی و بعضی عمرو عاص و بعضی بن ابوسفیان و بعضی عبد الله بن عمرو و بعضی عبد الله بن عمرو و بعضی
 و از بدست یعنی از حضرت علی بن ابیطالب بن حسین بن علی السلام و تابع فضل فضل است یعنی بنی

وای از حضرت نقل کرد که چون در وقت نعلین بران باشد مسعود و قنبران نیست من ادعی تخلیه البیان را اگر
 مدعا می آید و تفصیل الهیست برانامه بهین جهت است که اصل سنت اصول این خود را از تقدایان خود بدو
 اخذ نموده اند و خلاف آنست که اینها بواسطه از ائمه خود حصول دین خود را اخذ کرده اند کلیت این قول مجرب
 منع است و قد قرئ از الزهراء و سداد خارج است چه تقدیم هر دو فرقه اخذ اصول این بقصد اینان
 خود بواسطه نموده اند و متاخرین بواسطه پس بگویم که الهیست نیز از تقدایان خود روایت ندانند
 مگر بواسطه و سبب ایشان از حال معلوم است که خود ایشان آنها را کذب نموده اند و تهم کذب سینه
 و فی الواقع هم سبب ایشان چنانچه نبوت حضرت خاتم الانبیاء علیه الصلوٰة والسلام روایت کرده
 همچنان جمیع و صورت حق تعالی نیز روایت کرده اند و در حصول و فروغ و غیبه و تفسیر مراد از این
 عشره طیفه مخالف تعارض دارند بعد که تطبیق اصلا ممکن نیست بلکه بعضی از بواسطه ایشان مانند ابو جریه
 و نظایر آن نیز تهم کذب اند پس کذب ایشان لا محاله تعیین تحقیق شد و تواضع ذبان و در ونگویان را
 که بجهت نامدی تشبیه فترای نموده باشند چنانچه در امور خلاف در او ان اهل اهل او را معنای است
 نیز و سبب الهیست اربع البیعت نبوت را با کلیه طریح و ولده التزام اتباع او امر و نواهی الهی و اقتضای
 حضرت رسالت پناهی ترک کردند و رای ضعیف خود را بر اقوال احکام رسول کریم راجع شده و ترک
 عمل بمقتضای آن بقول حسنینا کتاب الله تسک شدند و در اکثر مواقع رای خود را بر حکم کتاب تعالی
 نیز ترجیح میدادند و مرجع خارجی صحیح مسلم بطریق متعدد و روی است از اینک مسلم بنه شن روایت کرده
 ان رجلا من انصار محمد فقال انی احببت فلما احببته فقال لا تقص فقال عمار ما تذکر با المیزان
 اذا اتاوانت سرية فاجبتنا فلم نجد مائة فاما انت فلم تقص واما اننا فمعتك في التنا
 و صليت فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما كان يكتفي ان تخر سبيلك الارض
 ثم تخرج ثم تبيع بها وجهك وكتفي فقال عمر ان الله يا عمار قال ان شئت له احش والاشام
 بغیر مبالاة را می فسد خود را و کشت احکام انحضرت علیه السلام میدهشت و رای خود را
 بر حکم انحضرت ترجیح میداد و رجوع للاصول را کتاب البیعت روایت کرده باع معاوية ازان الله
 والفضة باكثر من ثمنها فقال له ابو الدرداء مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يبيع عن
 خلا و فقال معاوية اما ان افلا اریه باساق قال ابو الدرداء من عذیری معاوية عن

و هو خبری عداوتی که از آنکه اهل کلام بدوا و کافه اهل سنت در اتباع صحابه نظر نموده و امر و نهی صحابه
مقتضای خود ساخته اند و خبری که از آنکه از کلام ائمه حدیثی از احادیث نبوی علی قائله و الله الصلوة و السلام
مختلف احکام نموده باشد بران عمل نمی نمایند و متروک العمل می سازند یا تاویل بر طبق رای صحابه می نمایند
چنانچه بر متبع خیر واضح و واضح است نیز تجویز اعمال نفیاس نموده درین باب بحدی قوخل نمودند
که بعضی از ایشان تجویز نسخ کتاب الله بقیاس می نمایند پس اگر کسی به قرآن یا بخبر رسول تسک کند تنزیل
کرده باشد و از صرف تنزیل گری خود بر آمده و شوبلی از مذہب امامیه برخود لازم گرفته و الا این شکات
ایشان مثل لایع سرباب یا نقش بر آب بی حقیقت و بی ثبات خواهد بود پس واضح شد که بنا بر صحبت
پنج دلیل از دلایل ایشان راست نیست و چون دست بدامن امامیه زدند بقرآن و اصول ملت خفیه
قابل شده ندانند هیچ آموزه متواتره ایشان مثل نقض یوم غدیر و باب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و فضائل و مناقب آنحضرت و اولاد ائمه و دشمنی و سب و جلین و عدم جواز مسخ خفین که مانند قرآن و اصول
تواتر ثابت شده اند قایل باید شد و قبول باید کرد و الا حکم بی اصل لازم خواهد آمد آن کسی خوردن شکری
و گری بجا آوردن لطفی ندارد و این فایده را باید که از دست ندی که کسی نفی است قائل الفاضل است
و نیز از ابواب سابقه معلوم شد که بنای سب تشیع بر روایات اصحاب امامیه است از انبیه و احوال آنحضرت
نیز معلوم شد که اکثر ایشان دروغگو بودند و خود ائمه آنها را تکذیب فرمودند و هیچ امامی نبوده است الا
بعض اصحاب و امام لاحق تکذیب نموده اند بدلیل آنکه آن بعضی با مات او قائل نبودند و معتقدان
شخصی دیگر یا قائل بودند و موعظه ابی حسن بن که با صحابه امامیه دارند تکذیب
امام لاحق بلکه تکذیب خود آن امام را بسحوی می شمارند و بر روایات همه آنها اعتماد کلی دارند پس باید
و اصحاب رسول که کمتر از امام در تاثیر محبت نخواهد بود حسن بن می کنند و در روایات آنها را مقبول
نمی نمایند غایه مافی الباب آنکه بعضی روایات از انبیه مخالف روایات صحابه مخصوص در متدبر متدبر است
نزد ایشان رسیده و شکی صدق صحابه ایشان را پیدا شده باشد لیکن چون این مخالفت در اصحاب ائمه
جاری است و این شبهه در همه آنها جاری معذرتی قبول روایت فشرده پس در حق اصحاب
بجز مانع قبول روایت شود ما هه الا التعصب المحض و العناد الممت
و تحقیر جناب الرسول صلی الله علیه و سلم و الا هانة بتاتیر صحبت صلی الله

صلوات الله عليه وسلم لا حول الا بقوة الاباء الله حال آنکه خود ایدم خبر این مخالفت را بیان فرموده اند
 و اصحاب با بصدر و صنف نموده اند و در صحاح ایشان مروری و ثابت است لیکن غشا و تصبیه و شایسته
 کون و کوش ایشان را که ساخته است من کتاب الکافی فی باب اختلاف الحدیث بمحمد فک الاسناد
 عن منصور بن حازم قال قلت لابی عبد الله رضى الله عنه ما بالی اسئلک عن المسئلة
 فجئینى فیها بالجواب ثم جئید غیرى فجئید فیها بالجواب اخر فقال لانا نجلب الناس علی ابائنا
 والنقصان قال قلت فاخبرنی اصحاب رسول الله علیه وسلم صدقوا علیهم صلوات الله علیهم
 کذا یقال قلت فما بالهم اختلفوا فقال لانا نعلم ان الرجل کان یأتی علی رسول الله صلوات الله علیهم
 فیسئلک عن المسئلة فجئید فیها بالجواب ثم یجئ بعدک لک بما یخلف ذلک فینشئ اختلاف
 بعضهم ابضا جذا فلا اسناد عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله قال قلت له ما بال ائمة اهل
 عر فلان فلان عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا یتقون بالکذب فجئی منکم خلا
 قال ان الحدیث یمنع کما یمنع القرآن اتهمی کلامه اقوال و یستعین جواب شککی که در بی مقام
 ذکر کرده است در مباحث سابقه باستیاب و تفصیل مذکور است رجوع بان مباحث در جواب آن مقام را
 کافی است بنا بر توضیح مرام بطریق اجمال میگوید آنچه در بی مقام افاده فرموده است بچند وجه مردود است
 اول آنکه در و نگویدون اکثر اصحاب ائمه در حدیث است بلکه اکثر آنها ثقة و عدول از اهل علم و فضل بودند
 رجوع بکتابه حال شاهد عدل این دعوی است از قایل شدن بعضی بوقف و عقده امامت امام دیگر
 بعضی بسبب عوض شیعیه و قبح طعن امام وقت و اعتقاد فاسد آنها در و نگویدون این بعضی لازم
 نمی آید و بر تقدیر تنزل و تسلیم کذب بودن بعضی اعتماد کلی داشتن امامیه بر روایت آنها منوع
 است و ایراد امامیه روایات آنها را که بخت خود مستلزم اعتماد کلی داشتن امامیه بر آنها نیست بلکه
 ایراد روایات امثال آنها بنا بر متابعت و تشهاد و وجود دیگر است که در علم اصول همین شده است
 مشهور و ذکر یافت باجماع امامیه بر روایات که این اعتماد نیست و بر تفردات آنها عمل نمیکند بلکه در
 حقیقت اعتماد بر روایاتی است که از روایت اثنا عشریه ثقه در هر باب از ابواب و روایات غیر روایات
 رجال تسخیم کذب ایراد روایات آنها بنا بر متابعت و تشهاد و تقویت و تأیید و وجود دیگر است و موم
 آنکه حسن ظن داشتن امامیه با صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز ممنوع است چه بسیاری از

اصحاب کبار امامیه مدوح و مجلیل القدر بلکه در حدیث و روایات کمالی علی معبود و میدارند مانند سلمان فارسی صلی
و مقداد و ابوذر غفاری علیه السلام و فلکایر آنها و در کتاب امامیه روایات ازین کابر امامیه بسیار هست
که لا یخفی علی التقی الخیر و قدح در بعضی مستلزم مقدور نیست بلخص کلام در مقام آنست که صحبت قصه الصلوة
کلمه عدول نزد امامیه بثبوت نه پوسته لازم بحث و تمییز از احوال صحابه لازم میدانند پس هر صحابی
که نزد مسامحین آنها که بغاشرت باطنیه صدق و ثقه عدل بودند شش تحقق شد مدوح است و اگر غفلت
به ثبوت رسید غیر مدوح پس اصحاب رسول صلی الله علیه و آله مانند اصحاب ائمه و دیگر رجال برجسته اند
بعضی از آنها مجلیل القدر و مدوح و ثقه و عدلند و قول او اعتقاد و احادیث و جمیع و قدح اینها بر
نیست و بعضی بسبب طریایحه یا مستغنیان و وقت قایل شده بعد از احوال شصت و جمیع بحث نموده
یا بغاشرت باطنیه صدق و عدالت آنها نزد امامیه ثابت شده و از بعضی از کتاب نفی عظم عدول
و کذب انواع فسق و طغیان بثبوت پوسته عدم حسن خلق امامیه در حق و دو قسم اول در جمیع است
اعتماد امامیه بر روایاتی که از آنها در کتاب اهل بیت است پس مدوح و مجروح و غیره بعد از این سبب عدم
اعتماد امامیه بر آنهاست نه بجهت سوء خلق عدم اعتماد بران کابر امامیه و سوء خلق امامیه در حق قسم ثالث
مستلزم مقدوری موجب تعقیب جناب سالت مایه امانت بتأثیر صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله است
زیر که تأثیر صحبت مشرک و کفار فتنای موانع و هشتم او قابل تنقیح است به باران که در طایفه طایفه است
در طایفه لاله و دیده و شور و غم و سوخته و انکار اخبار سید خلیف و اختلاف در نسخ اخبار منسوخ است و غیره
اسباب یکیزه دارد مانند هم راوی و وقوع اشتباه در نقل یا در معنی و نقل حدیث بالمعنی بطریق فهمیم
بفهمش رسیده و مانند تعدد کتب نسخ در روایت تصور بن حازم و محمد بن سالم که فاضل نا حسب نقل نموده
بطریق مثال است و این هر دو روایت مختصر است از حدیثی که کلینی از همان باب روایت کرده و عین
تفسیر الهی فی قال قل لا یأمنون الا بالله و رسول الله علیه و آله و سلم انی سمعت رسول الله علیه و آله و سلم یقول
شیء من تفسیر القرآن الاحادیث عن نبی الله صلی الله علیه و آله غیر ما فی ید یدی الناس منک
تصدیق ما سمعت منهم رایت فی یدی الناس شیء کثیر من تفسیر القرآن من الاحادیث
من نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم انتم خالفتموها و توهمون خلاف باطل افتری الناس
لکلام من علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تعدی و یفسرون القرآن بأراءهم قال فاقبل علی

صلی الله علیه و آله

على فقال قد سالت فافهم الجواب ان في يدى الناس خاد باطلا وجد فادكن باثنا
ومنس خاد عا ما ر خاصا وحكما وعشاهما وحفظا وهما وقد كن على رسول الله صلى الله
عليه واله على عهدا حتى قام خطيبا فقال ايها الناس قد كثرت على الكذابة مكنب على
منعها فليتيقروا قعد لا من البنا تركن به عليه مزبوعا وانما انا كوا الحديث مرارعة
ليس لهم خا صر جل وافي بظن الايمان فجميع بالا سلام لا يثا ثرو ولا يخرج ان يكن
على رسول الله صلى الله عليه واله من غيرا فار علم الناس انه منافق كذاب لم يقبلوا منه ولم
يصدقوه ولكنهم قالوا هذا قد صحت رسول الله ورأه وسمع منه واحضوا عنه وهم لا يعرفون
حاله وقد اخبر الله عربنا فبين بما اخبره وجفهم بما وصفهم فقال عز وجل واذا رايتم تجمل
اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم ليرهم ثم يقولوا نعم فربوا الى امة الضلالة والذاعة الى النار
بالزور والكذب البهتان فولهم الاحمال وحلوهم قارب الناس وكلوا لهم الدنيا واما الناس مع
الملك والدنيا الا من عصم الله فهذا احد الاربعة رجل سمع من رسول الله لم يحفظ على وجهه
وهم فيه لم يتعدك يا وهو في هذا يقول مه ويعلم به ويرى به يقول ان سمعته من رسول الله
صلى الله عليه واله فلو علم المسلمون انه وهم يقبلوه ولو حار حوانه وهم فيه لفضده ورجل اناك
سمع من رسول الله صلى الله عليه واله شيئا من به ثم فنى عنه وهو لا يعلم به مع رضى عن
شى ثم امر به وهو لا يعلم تحفظا عن روجه ولم يحفظ الا ما سمع فلم علم انه منسوخ لوفده
علم المسلمون وسمعه انه منسوخ لوفده واخر رابع لم يكن يرب على رسول الله صلى الله عليه
واله مبغضا للكنب خوفا من الله وتعظيم الرسول لم يشهد بل حفظ ما سمع على وجهه
فجاء به كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص علم النافع والمنسوخ وعلم ما لا ينفع وفيه المنسوخ
فان امر النبي صلى الله عليه واله مثل القرآن يا منسوخ خا عا وفكم ومنشاه قد كان كين
من رسول الله صلى الله عليه واله الكلام له حمان كلام عام كلام خاص مثل ان قال الله عز وجل
في كتابه ما اناكم الرسول فخذوا نهاكم فانتهوا فيشته به على من لم يعرف ولم يرك ما عن الله عز وجل
ورسوله وليس كل اصحاب رسول الله كان يستلهم عن الشئ فيهم وكان فيهم من سأل الله
يستفهمه حتى ان كانوا الجحور ان يجيى الا عربى الطارى فيسأل رسول الله صلى الله عليه

حتی یسأله عنه اوقد كنت ادخل على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كل يوم كل
 ليلة دخله فقلت في اذ ومعه حبث دائرة علم احباب رسول الله صلى الله عليه وآله
 انه لم يصنع ذلك باصله الناس غیری فویما كان فی بیتی یا یذنی رسول الله صلى الله
 علیه وآله اکثر من ذلك وکنت اذا دخلت علیه بعض من ان له اخلاقا واثام عفی
 نساؤه فلا یقی عند غیری فاذا اتانی للخلوة معی فی منزل لم یرقم عنی فاحمله ولا احدا
 من بنی وکنت اذا سألته اجابنی واذ اسکت عنه وفيه وفیئت مسألی ابتداء فی حالته
 علی رسول الله اية من القرآن لا قرأ فی ايامه الا ما علی فکتبته بخطی وعلی ثوبا ولباسا
 وناحیه ما یسخره او یعظمها ومنتشرا وواعاها وواصها وحدثنی الله ان یعطینی فیهما
 وحفظهما فانا نسیت اية من کتاب الله ولا علما املاؤه علی کتبه منذ دعا الله لی بما
 دعا وما ترک شيئا علمه الله من حلال ولا حرام ولا امر ولا نهي کان او یكون لا کتاب
 منزل علی احد قبله من طاعة او معصية الا حکمته وحفظته ولم اترك حرفا واحدا
 وضع یدای علی صدائی دعا الله ان یلاقی علما وفعما وفعما وفعما وفعما وفعما وفعما
 منذ دعوت الله لم اترك شيئا ولم یبقی شی امر اکتبه انخرف علی النسيان فها بعد فقال
 کانت انخرف علی النسيان فاجعل بقی گفتم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که من ان شاء الله
 وبتعداد ابو ذر شعبه وام از تفسیر قرآن و انباری که ایشان از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله
 روایت میکنند بر خلاف آنچه در دست مردان است و از شما هم چه میشویم ما فی روایات سلمان بن عمار
 و ابو ذر است و بسیاری از تفسیر و حدیث که در دست مردان است شما همه بر خلاف آنید و میفرمایید که همه
 باطل است آیا این مردان عالم را بر رسول خدا صلی الله علیه وآله دروغ می بندند و بر این باغ و تفسیر میکنند
 پس حضرت متوجه من شد و فرمود چون پرسید که جواب ایشان و بفرمود بر سر تکه در دست ما می مردان
 حق است و باطل است درست است و دروغ است و ناخاست که کفش باقی است و منقش است
 که کفش زانی است و عام است و خاص است که تشخیص عام میدهد و حکم الدلالة است و ثبات
 سخن الله زانی است و خدا است که درست در غلط و غلط در درست که صحیح در غلط ایشان نام درست
 و تحقیق که در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله و سلم دروغ بران حضرت نیست اما که خانه

خواند و غیر مردی کرده مردمان دروغ بزرگ بسیار بسته اند پس کسی که عیاری من دروغ بند و بجای خود را
 در جهنم میباید باز بعد از آنکه این را فرمود و دروغ بر آنحضرت میبندند و رستیکه حدیثی که بشما میرسد از
 چهار کس است که ختم خدا رویی منافقی است که اظهار ایمان میکنند و احکام ظاهر مسلمانان بجای می آورند و با
 در کوفه و حج و در واقع کافر است همچنین شخصی گناه نمیداند و دروغ بسبق را بر آنحضرت و پیرواندارد و آنرا که دروغ
 بند و دروغ مطالبه بیوی او حاصل کرد و پس اگر مردمان بدانند که او منافق و کذاب است از قبول آنجا بگریز
 و تصدیق او نخواهند نمود و لیکن مردم میگویند که او بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم صحبت داشتند است
 و حضرت را دیده است و احادیث از آنحضرت شنیده است از او اندیشه اینانند و تفسیر حدیث را و حال او را
 نمیدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی خبر او حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم را با پنج خبر داد از
 لسان ایشان و اگر ایشان فرمود که چون منافقین بانی مبنی خوش میاید ترا بدر نمای ایشان و جسم جلال ایشان
 و اگر سخن میگویند کش میدهی و سخنان ایشانرا میشنوی پس هرگاه آنحضرت ایشانرا شناسد دیگری
 چون شناسد ایشانرا پس این منافقان مانند ایمان آنحضرت و تقرب جسدشان با مان ضلالت و پستی ایشان
 خوانند گان اقبس جهنم بلکه دروغها از جهت ایشان میبند و همتا نما بر اهل حق گفتند تا مقرب ایشان
 پس آن میشود ایمان این منافقانرا حکو متخاد و اندر بر سر مسلمانان مسلط گردانیدند و بسبب ایشان دنیا را
 خوردند و جمع نمودند و بدینیک مردمان تابع بادشاهان دنیا اندر کسی که حق سبحانه و تعالی بکار دارد
 پس این یکی از چهار کس است که در شخص است که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم چه چیزی شنیده است
 و خوب حفظ کرده است لفظ آنرا یا صبی آنرا تفهیمه و غلط فهمیده است و بعد از دروغ بر آنحضرت بسته است
 پس آنرا دوست دارد و بان عمل میکند میگوید که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیده ام
 پس اگر مردمان بدانند که او غلط کرده است بر آئینه آزار وایت نخواهند کرد و اگر خود بدانند که غلط کرده است
 روایت نخواهد کرد و مردم شخصی است که از رسول خدا صلی الله علیه و سلم حکمی را شنیده است که از حضرت
 بان امر کرده است پس بعد از آن حضرت از آن نمی نموده و حکم اول منوع شده و او نمیداند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 علیه الله وسلم از آن نمی فرمود و دیگر امر فرمود و او مطلع نیست بر حکم ثانی پس این شخص منوع را دارد و
 بان عمل میکند از آن ناخبر خبردار و اگر چه است که حکم منوع است بر آئینه ترک آن نمید و اگر مسلمانان شنیدند
 که این حکم منوع است بان عمل نمیکند و چنانکه کسی است که دروغ را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم

نه بسته است هرگز و دشمنی که است از ترس حق سبحانه و تعالی و بواسطه تعطف حضرت سید المرسلین صلی
 علیه السلام را فراموش نکرد است بلکه بر چه را شنیده است بعنوانیکه شنیده است حفظ کرده است و چنانکه
 شنیده است نقل میکند و زیاده و کم نیکند و ناسخ و منسوخ را میداند و ناسخ حل میکند و منسوخ را ازل نیکند
 و بدرستی که چنانکه در قرآن ناسخ و منسوخ است و یا و امر انحضرت نیز است و همچنین عام و خاص و محکم
 و متشابه و در دست و بسیار بود که سخن آنحضرت و وجه دشت و ایشان بنهاییند و کلام عام بود
 و کلام خاص بود و جمیع این حالت شریسته اند که دانند که چگونه جمع باید کرد و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی
 فرمود و بود و ما انما کلام الرسول خلق و ما نأخذک عنده فالتأمل یعنی هر چه میفرماید بشنود و از او امر را حل
 بکند و هر چه شمار از انان بنی کند شاخ و را از انان باز دارد پس امر آنحضرت مثل قرآن واجب الاتباع بود و چه
 در قرآن است از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام در کلام حضرت نیز بود و پس یکسان نیارایند
 بود و متشابه میشد و معنی فهمید را و خدا و رسول خدا را اصلی الله علیه و اله و سلم و چنین نبوده که چنین
 باشند که هر چه از آنحضرت شنوند فهند بسیار بود که می پرسیدند و حضرت جواب میداد و ایشان بواسطه
 عدم قابلیت نمی فهمیدند و بواسطه حیا مرتبه دیگر نمی پرسیدند تا آنکه دوست میداشتند که اعوانی است
 باید پرسید پس سوال ایشان را شاید مرتبه دیگر شنوند و فهند و شاید که حضرت جواب از انان و ناسخ تر
 بفرماید ایشان گریه پرسند چون انجماعت رعایت حیا میکردند تا بیکرک انجماعت ایشان فهند پس
 هر روز یک مرتبه بر آنحضرت داخل میشدم و هر شب یک مرتبه داخل میشدم و آنحضرت با من خلوت میکرد و یکایک
 و در یک روز و هر چه بگوختم می پرسیدم و جمیع اصحاب رسول خدا اصلی الله علیه و اله میدانند که آنچه با من میگوید و دیگر
 نیکو و بدترین آن بود که حضرت بخانه من می آمد و چون من بخانه آنحضرت می رفتم خلوت میکرد با من نه نماند را
 ارشاد میکرد که بخانه دیگر بروند و غیر من کسی با آنحضرت نمی ماند و چون بخانه من می آمد کسی را بیرون نمی کرد
 همه محرم آنحضرت بوده و هر چه پرسیدم جواب میفرمود و چون من خاموش میشدم آنحضرت سر میگردانید و میفرمود
 پس نازل شد ای نبی بر رسول خدا اصلی الله علیه و اله و سلم که از ابر من میخواند و من میگوختم بخط خود و تعلیم من
 مینمود تا و ایل آن را و تفسیر آنرا و ناسخ آنرا و منسوخ آنرا و محکم آنرا و متشابه آنرا و خاص آنرا و عام آنرا و ما
 میکرد از جناب الهی که نفهم و حفظ نمیکنم پس فراموشش نکردم آیا را از کتاب الهی و نه علمی را که بر من خوانده باشد
 آنحضرت و نوشته باشم از آن روز که این دعا کرد و نگذاشت آنحضرت چیزی را که حق سبحانه و تعالی باقی بگذارد

[illegible]

طرفه کار می عجب برای است احوال و تفصیل مقام و توضیح مرام شروع کرده می اید برای خدا استماع باید
 فرمود تا محبت و دعوی هر پس گردد و در بحث غیر کتب معتبره با سنت مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر
 صحیح سننه و سایر کتب معتبره احادیث و اصول فقه ایشان متغول غنوه نخواهد شد چنانچه در تمام این سلسله
 از ملامت است اما کتاب بعد از آنکه تنقیح و نقد آن بسیار در کلام اصدواق شده سوره بسیار که نامش
 احکام و مخصوص عومات بودند بدر رفته بلکه یک قرآن که در آن مختص عومات این قرآن بود تا هر یک
 از خاطر خاطر رسول کریم که مبلغ احکام الهی است محو مفسدی گردیده چیزی از احکام آن باقی نماند و بجهت
 باقی است بعضی نایب و بعضی ناقص این دهنست با آنکه بغیر از این کتاب با سوره ای که تسکات است
 کتاب بعد از سوره و به اعتبار ساقط شده مثل قرینت و انجیل قابل تسکات نمانده در شرح بزرگ می فرمود
 قال الحیران البیاضی علی الله علیه و سلم او فی قرآننا ندر نسبه فلو یکن شیء یمنی بر او و شبهه میفرمود
 صلی الله علیه و سلم قرآن پس فراموشش کرد و انحضرت آنرا پس باقی نماند چیزی و فرج الباری و صحیح
 بخاری و کتاب التفسیر و التناوی شرح باب مرقا لعم یقره لینی الا ما بین الدفتین و روایت کرده
 و قد اخرج ابن الصریس من حدیث ابن عمر انه کان یکره ان یقول الرجل قرات القرآن
 کله و یقول منه قرآن قد افق یعنی این عمر مکرده و ناخوش میشد که کسی بگوید خواندم تمام قرآن
 و میگفت آن جمله آن قرآن است که برداشته شد و مسلم و صحیح و ابوفیعم در طبعه الاولیا و عالم
 و مستدرک از ابو حریب بن ابی الاسود روایت کرده اند قال بعث ابو موسی الاشعری الفی
 البصرة فدخل علیه ثلثمائة رجل قد قرأوا القرآن فقال انتم خیار اهل البصرة و انتم
 فالتلوه و لا یطولن علیکم الا مدد فقسوا قلوبکم ما قست قلوب من قبلکم و انما کانوا یقرءون
 سوره کما تشبهها فی الطول و الشده ببراءة فاستقیمها غیر انی حفظت منها لولا
 ان ابی ادم و ادیان مر المال لا یبتغی ادیانا و التلوه و لا یملأ جوف ابی ادم الا التراب و کان
 یقرأ سوره تشبهها باحکام المسجات فاستقیمها غیر انی حفظت منها یا ایها الذین امنوا
 لم یقولوا ما لا تعلمون فکتبه شهادة فی اعناقکم و تدری فی ربانی بن کعب است کرده از رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال ان الله امر ان اقرأ علیک القرآن فقرأ علیه لم یکن الذین
 کفر اذ قرأ فیها ان الذین عند الله الخذیفه المسلمه لا الیهودیة ولا المجوسیه و

بعمل خير فحين يكفره فقرأ عليه لو ان لا يرد دم واديا من مال لا يتقى اليه ثانيا ولو ان له ثانيا
 لا يتقى اليه ثالثا ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب يتوب الله على من تاب ثم روي عن
 حماد بن عمار عن ابن عباس عن ابن عمر عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم ان الله اذن
 ان يقرأ عليه القرآن فقرأ لم يكن الذين كفروا من اهل الكفا والمشرية ومن تبعهم الا لو ان كان
 آدم سالا اديا من مال فاعطيته سأل ثانيا فاعطيته سأل ثالثا ولا يملأ جوف ابن آدم
 الا التراب يتوب الله على من تاب ان ذات الدين عندنا لحقيقة غير اليهودية ولا النصرانية
 ومن عمل خيرا فلا يكفره الا بعد ان كان له هذا حديث صحيح الاسناد وخرج بخاري رويته كرويه عن جلقه
 قال كتابنا محمد بن مسعود سورة يوسف فقال جل ما هكذا انزلت قال قرأت على
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال احسنت وجد منه رجع للغر فقال الجمع بين ان
 تكذب بك الله وتشرب الخمر فخر به الحد ما لم يرد رويته كرويه عن ابن عباس عن ابن
 بن كعب انه كان يقرأ اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية ولوحدهم
 لعنهم المجدد الحرام فانزل الله سكينته على سوله فبلغ ذلك عن فاشند عليه فبحث
 اليه وهو بهذا فاق له فدخل عليه فدعا ناسا من اصحابه فيهم زيد بن ثابت فقال
 مزينا منكم سورة الفتح فقرأ زيد على قراتنا اليوم فغلط له عمر فقال له اني نكلم فقال تكلم
 فقال لقد علمت ان كنت ادخل على النبي صلى الله عليه وسلم ولم يقرأ ثمخى الله تعالى اليه فان
 جئت ان اقرأ الناس على ما قرأت والام اقرأ احرفا فاما جئت قال بل اقرأ الناس بعد
 ان كان هذا حديث صحيح الاسناد على شرط البخاريين رويته كرويه عن ابن
 عباس قال يا ابن عباس اني سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول انا انا مشي في طريق مرطوق المدينة فاذا
 انارجل بياديني من بعدى انا ابن عباس فاذا احد امير المؤمنين عمر فقلت اتبعنا على ابن
 كعب فقال هو اقراها اسمعتك فقرأت نعم قال فاسل معي سولا قال اذهب به الى ابن
 كعب قال فالتفت لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ابن كعب قال فقلت يا ابن عباس اني سمعتك فقرأت اية من كتاب الله فأتانا
 من بعدى عمر بن الخطاب انا ابن عباس فقلت اتبعنا الى ابن كعب قال بل معي سوله فا
 اوتبعنا ما كنا قرأت قال ابن نعم قال فرجع الرسول اليه فأنطلقت انا الى صاحبتي قال فاجع عمر

عمر إلى ابن فوجد لا قد فرغ من غسل راسه ووليد يدرى لحيته بعد ما أقوال ابن مرجان
 بأمر المؤمنين أن تؤاتوا طالب حاجة قال فجلس معه مولان له حتى فرغ من لحيته
 ودرهب جانبه إلا من من لحيته ثم ولاها جانبه إلا سيح حتى إذا فرغ أقبل إلى عمر لوجه
 فقال ما حاجة أمير المؤمنين فقال عمر يا سيح ما يبط الناس فقال ابن أمير المؤمنين إنى تلقيت
 الطمران وهو رطب فقال عمر يا الله ما أنت بمنته وما أنت بفار ثلاث مرات ثم قام ^{نطق}
 بعد أن أركبته هذا حديث صحيح الأسناد في حاكم رستدرك أن أبو سلمة وأبوت كرهه قال سمعت أبا نصر
 يقول أقرأت علي بن عباس فما استقمته به منهن إلى أجل مسمى قال أبو نصره فقلت ما تقرأها
 كذلك فقال ابن عباس كل نزلها الله كذلك بعد أن أركبته هذا حديث صحيح الأسناد في حاكم
 رستدرك أن عمر وأبوت كرهه عمر ابن عباس أنه كان يقرأ هذا الآية النبي أولى بالمؤمنين من
 أنفسهم وهو أب لهم أن واجههم بها ثم حاكم رستدرك رواية كرهه عن علي رضي الله عنه
 عنه أنه قرأ والحج والعمرة فأنشأ له هذان البيت بعد أن أركبته هذا حديث صحيح الأسناد
 وفتح الباري في رواية النسائي وكان ابن يقرأ بأخذ كل سفينة صالحة غصبا وفي رواية
 إبراهيم بن إسماعيل بن سفيان كان ابن مسعود يقرأ كل سفينة صالحة غصبا وأسلم بطريق محمد
 رواية كرهه اندعن علقمه قال دخلت في نفر من أصحاب عبد الله الشام فسمع بنا أبو الوليد
 فأتانا فقال فيكم من يقرأ فقلنا نعم قال فأنك أقرأ فأنشأ إلى فقال أنتم أقرأت والليل إذا يغشى
 والنهار إذا تجشأ الذي كرهه إلا أني قال أنت سمعتم أم في صلبه سمعتم فسمعنا أن سمعتم أم في
 النبي صلى الله عليه وسلم وهو لا يأتون عليه في روايت كرهه أبو عبد الله في حديث
 عن قول الله تعالى يا أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلاة فاسمعوا لله ورسوله ذلكم خير
 كان عمر بن الخطاب يقرأها إذا نودي للصلاة فاسمعوا لله ورسوله ذلكم خير كان عمر بن الخطاب
 في حديث انتقد بطريق النجاشي وأكرهه شاذ في رواية ابن أبي عمير ابن عمار في حديث
 كرهه ثابت شده كه بسیارى از قرآن و فوج كرهه و ساقط شده است مانده در سوره تمام كه بروايت سلم
 و ابو يعقوب حاكم انابو موسى شري يعقوب رسيده است و يعنى از سوره اكثر يا مانده سوره اشزاب فانها كانت
 مثل سوره البقرة كرهه انرا ده ايت ص و سوره النعام سمعته و مانده سوره براءه كرهه سوره براءه

حاکم در مستدرک روایت کرده عز بنه قال قال لی بن کعب کان قرأ سورة الاحزاب وکان یبغض
 قال قلت ثلاثاً و سبعین اية قال قطعت خطا قال لقد رأيتها و انها تعدل البقرة و لقد رأيتها
 فيها الشیخ و الشیخة اذا رأنا فامر جهمها البتة نکال الاموال و الله عزیز حکیم و الله عزیز
 هذا حدیث صحیح الاسناد و در تفسیر بدانکه نیز این حدیث روایت کرده بکاین حدیث از حدیث
 مشهوره است که در کتاب معتبر و اصول فقه ابست روایت کرده اند و رفع الباری گفته و حدیث لی
 بن کعب کانت الاحزاب بقدر البقرة و حدیث حذیفه ما تقرن بر جماعتی بر ایه بعد انان فرموده
 و کلما احادثت بحیث و الفاظ و کلمات که از کلام ساقط شده است بر طبق روایات ابست بسیار
 پاره انان از دیالوژی که قبل از آنکه فاصله مذکور شده دریافت شد مانند عبارت و هر هطل فمهم
 المخلصین بعد و اندر عشتیر قل الاقربین ساقط شده روایت مسلم مانند لفظ قد و سرور
 که بموجب قرات اعش قد تب بود و مانند لفظ صفوة العصر انما قرأه و حافظ علی الصلوة و
 الوصلی و بعلی بن ابیطالب بعد ازین عبارت و کفی الله المومنین القتال چنانچه حافظ بن
 مردویه از این مسود روایت کرده اند که کان یقرأ هذا الحرف و کفی الله المومنین القتال بعلی بن
 ابیطالب و کان الله قویا عزیزاً و ان علیاً مولی المومنین بعد از اینها الرسول بلغ ما انزل
 الیک من ربک بالبحر و الرثبات انقدر نقصان در قرآن نمیدانست با امامیه متفق اند که در حدیث
 چه اگر بالفرض امامیه بقول یک سوره تغیر نموده باشد از روی صحیح مسلم سقوط و سوره تا بحقیق
 و سقوط سوره و بعد و سوره نقل نیز از کتاب ابست مخصوص است چنانچه سبق ذکر یافت و در قروح
 نقصان در سوره احزاب نیز اتفاق است بلکه در روایت امامیه برابر سوره انعام بود و موافق روایات
 صحیح ابست برابر سوره بقره بود که زیاده از ضعف سوره انعام است و در قروح نقصان
 لم یکن فی ابست با امامیه متفق اند و فی کتب است در کم و کین است دوم آنکه علاوه بر این است
 که ابست سیکون که بمعنی از الفاظ در کتاب بعد از خصای کاتبه افش شده است که امام رضی الله
 تعالی عنده بر این متنبه نشده و توفیق تصحیح آن میافشد حاکم در مستدرک روایت کرده عن مجاهد عن ابن
 عباس فی قوله لا تدخلوه تا غیر بنو نکر حتی تشاءنوا قال خط الکاتب تستاذن
 بعد از آن گفته هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشیخین ثعلبی و تفسیر و این تفسیر در کتاب

کلمات الاحزاب بقدر البقرة
 و حدیث حذیفه ما تقرن
 و کلما احادثت بحیث

9

قال تعالى: ﴿لَا تَقْرَأُ لَهُمْ أَهْلًا﴾

بسم الله الرحمن الرحيم

و هو على ما مضى

19

10

Figure 1

۱۰۰

10

10

[illegible][illegible]

تسبیح زلالی لون
میان بخت و عشق
دلی کز عشق و دل
حبیبان الطاف
مالای علی حب الی
نخون قید تنهم
و سلم دیوان صلی

حضرت نیشابور مثل حضرت عباس عم الرسول و اولاد او و مثل حضرت زبیر بن جعفیة عم رسول و کثیر اولاد
 حضرت زهرا را نیز و دشمن دارند و بدگویند مثل زید بن علی بن الحسین که خیلی عالم ذی تقی و متبرع بود و از
 مردانیان شهید شد و پسر او یحیی را که ابرو بی نهایت نیز و دشمن دارند و همچنین ابراهیم بن موسی کلمی از یحیی بن
 جعفر بن موسی کلم را و او را ملقب بکذاب کرده اند. سل النکاه و از کبار اولیاء الله بود و بایزید باسط می
 از و اخذ طریقت کرده و غلطی شهرت یافته که بایزید بیعت صادق است و جعفر بن علی را که برادر حضرت
 امام حسن عسکری بود و نیز ملقب بکذاب کرده اند و حسن بن الحسن المثنی را و پسر او محمد را که مایه نفس کشی
 است مرتد و کافر شمارند و ابراهیم بن عبد الله و زکریا بن محمد باقر و عبد الله بن الحسین بن الحسن محمد بن
 القاسم بن الحسن یحیی بن محمد را از احمقانه زید بن علی بن الحسین نیز کافر و مرتد دانند و جماعتی است منه
 حسنه را که قایل بامامت و بزرگی زید بن علی بوده اند و حال و گمراه دانسته حال آنکه کتب اربع و کتب
 احادیث و دلالت بر صحیح سکنه بر آنکه اکثر اهل بیت حسنین معتقد امامت زید بن علی و فضیلتان بزرگوار
 بوده اند و جماعتی عشریه و در حق آن بزرگوار اعتقاد کفر و ارتداد و غلو دارند و چنانچه در باب
 معاد و از کتب ایشان منقول خواهد شد و جوش هم ظاهر است زیرا که تنکوی امام مثل مسکنه نبوت یحیی
 کافر است و الکافر مخلد فی النار و این همه بزرگواران منکر امامت امام وقت خود بلکه امامت ائمه
 نیز نبوده اند و طایفه قلیله از آن عشریه بر آن رفته اند که اینها در اعراف خواهند بود مثل حضرت حجاب
 عم رسول و بعضی گویند بعد از عذاب شدید و شفاعت اجداد خود نجات خواهند یافت و این مرد و قول
 را یکت مرد و داند و موافق قواعد اصول ایشان همان قول اول است زیرا که شفاعت و نصرت کفار باطل است
 مقبول نیست و اعراف دار انخل و نیست و معجزا بودن ایشان را در اعراف و جوی که اینها منکر امامت بودند
 و منکران امامت کفار اند با وصف اینکه روایت میکنند که محب علی کایدا خلل النار و محبت ایشان با
 امیر المؤمنین پنج شصت سال تا نصیبت این فرقه را تا شایباید کرد که چه قدر بزرگان که میگفتند با این
 و برادران ائمه بودند چه مرتبه امانت و استخفاف بنمایند و در حق چند کس معذوران اهل بیت که اینها عشر
 بعضی اقارب ایشان باشند و در پرده محبت هزاران عیوب قبیح نسبت کنند و استخفاف و امانت با
 از حد نمایند بالاتر از خوارج و فواصی ع و دشمنان با او و این دست و بعد از تتبع کتب
 در روایات ایشان تفصیل آن قبیح و عیوب که شمس نعمت الهمار جوهر میگرد و لیکل در اینجا چند

چندین از کفریات ایشان بطریق نمونه از خود ارسائی تحت می فتنه انتی اقول در بیست و هفتمین بحث و در دهم
اول آنکه مسلم که عترت در ائمه ائمه ب شخص یا مگویند لیکن مراد ایشان از این حدیث شریفه بیع انا ب
و حضرت علی امیر علیه السلام و سلم نمیستند زیرا که از تسکیت تعلیق مطلق اذعان بوجود آنها و احترام ایشان نمیستند
مراد نیست بلکه مراد از آنکه شش با ذیال این هر دو بزرگ و اتباع و امتثال او امر و نواهی نیست پس میگویم
مراد از عترت در این حدیث شریف یا یکی عترت است بنوعی یا افراد یا بعضی هم یا بعضی معین از اهل بیت است
چون تسکیت مجموع عترت عبارت از اتباع اجماع عترت است و آن موقوف است بر معرفت اجماع آنها و معرفت
انها بنا برین تقدیر سبب انتشار آنها در اطراف و اکناف و مشارق و مغارب عامل الذکر بودن اکثر آنها در مقام
تعمیه بلکه تعمیه مستحیل عادی است دوم نیز مراد شریف اندر آنکه تسکیت اتباع بر فرد و عترت سبب انتشار
آنها در اطراف اکناف و اکناف خول و اکثر آنها متعد است و مذاکست مسلم فاسد دیگر است که در بعضی تفویض
آیه همین شیخ و انتشار ائمه افعالی سوم نیز بهطل است چه از تسکیت شخصی با وجود عدم معرفت اکناف قبیل کلین
مال و اطلاق است و تسکیت بعضی یعنی از عترت یا بعضی که تسکیت بر شخص از عترت که اتفاق شود
که اتباع بعضی از جمالی که از او بعد از حالت خارج بود در ملک انواع حقوق و نفوذ باشد و ترک عمل بقول
صالحین عترت را فاعض ضلال باشد و این معنی بر بی البطوان است و امر بان اغوا فریب است پس معنی شد
که مراد بعضی معین است که کلمات علییه عامیه و انجوش قدسیه تخصیص باشد تا تسکیت با او و بعد از فضیله
و وسیله خروج بذروه کمال باشد و انانیت ترجیح بلامرجح لازم آید و مخصوصه این صفات ائمه و صومین
علیهم السلام اند پس مراد از حدیث در حدیث تعلیق ائمه و معصومین علیهم الصلوٰه و السلام باشد
اگرچه عترت یعنی انجوش جمیع قاریب استند لیکن در اصل در حدیث تعلیق و واجبات اتباع و مفروض الطایفه
نمیستند بیچایان اما سبب عترت بودن آنها معنی لغوی میکنند بلکه جمیع بنی عبدالمطلب بلکه جمیع بنی
علی اختلاف القولین سخن میسر میدهند و داد و خس را بنا بر این است و استقامت و تقییم آنها لازم بلکه استقامت
فنی و ایت ماسوی ائمه و معصومین علیهم السلام از انجوش است میکنند بلکه آنها را داخل در حدیث تعلیق
از عدم دخول با سوا ائمه معصومین از قاریب آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث تعلیق و ائمه
بتسکیت حرمت آنها لازم نمی آید اگر کسی بعضی از ایشان که حایت ائمه معصومین علیهم السلام در حدیث
انجوش و عباسیه نمود باعث بر جسد و قتل ائمه و علیهم السلام گردید و علی ایضه در کتب خود کتب

بینان نموده اند مانند زیر بن الحسین که در نزد عبد الملک بن مروان سعایت حضرت محمد باقر علیه السلام نموده است
 شهادت آنحضرت گشته و مانند علی بن اسمعیل بن جعفر و بر وایتی دیگر محمد بن اسمعیل که برادر زاده حضرت امام
 موسی کاظم علیه السلام بود سعایت آنحضرت در نزد مارون الرشید کرد و بخریدار غلامی بمحیی بن خالد برگشت
 که وزیر رشید بود و نزد آن ملعون رفته و اکاذیب فراوانی بسیار رساند و آنحضرت کرده بر آن امرت غضب و
 افسال این خندان فتنه انگیز گفت که هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصری بوده باشند درین شهر تو خلیفه و در مدینه نبویه
 موسی جعفر تو خلیفه است و از اطراف عالم خارج برای آدمی آمده و هزار نه بهر رسانیده و اطوال استلح بسیار جمع کرده
 است و این اکاذیب باعث بر آن شده که مارون الرشید آنحضرت را از مدینه طیبه برار اخلافه برده محبس
 نموده و آنحضرت را بهر شهادت رسانید و عمده اللالب میفرماید قال هذا بنی خدام کتاب
 موسی کاظم علیه السلام بنجان ابن اخیه محمد بن اسمعیل صهولایه التبعی به التسلط
 من بنی العباس قال ایضا انقص البغاری کان محمد بن اسمعیل بن الصادق مع محمد بن اسمعیل
 علیه السلام یکتب له فی السر الی سبعه فی الاغانی و غیر الرشید الی الحجاز سعی محمد بن اسمعیل
 به الی الرشید فقال ما علمت ان فی الارض خلیفه یجیئ الیهما الخراج فقال الرشید
 ویکان انما من قریب موسی بن جعفر و اظهار امر و فقبض الرشید علی موسی کاظم
 و حبسه و کان سبب هذا که دخل محمد بن اسمعیل عند الرشید و خرج معه الی العلل
 و مات یغفل و دعی علیه موسی بن جعفر بدعاء فاستجاب الله تعالی فیه فی اولاده
 انتهى اما جعفر بن علی را دی که با وجود آن کتاب انواع فسق و فجور عوی یافت نموده سعایت و کلام
 ناحیه مقدسه و خلیفه و نصرت و مذهب کذاب کرد و در بعضی محذوری نیست در کتب مرجع و تقدیر اینست
 از بن اسمعیل - بار واقع - که اکثر سادات عظام صحیح الثبوت و تقیید و کفرین نمایند رجوع بکتاب
 رجال اینست شاهد عدل این دعوی است نیز بغوی قاعده کلیه الشیخین که در سبب التفتین فسق
 و من سبب الشیخین نقل من التفتین عن اکثر سادات صحیح الثبوت قریب بمجاوب حضرت امام
 صلی الله علیه و آله دارند و در عترت آنحضرت داخل اند نزد اینست که فرود حبس القتل و التقذیر اند که
 آنکه دعوی دشمن و دشمنان را بهر شهید را رضی الله عنه و حکم بکفر و ارتداد و خود او در زمان اقرار
 محض و کلام بر صریح است چنانچه در ابواب سابقه شمر و ماسبق ذکر یافت که زیر شهید نزد امام برید

بن الحسن بابا میه نیز از نئون فاسد است امامیه و از اصحاب صادق علیه السلام شمرده و جمع و تحویل مذکور
نعم استرا و سی و کتب خود و میگردد ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب
الحاشی المقتل سنة خمس و اربعین و مائة خمس بقین من ذی القعدة مر اجاب الصادق
و نسبت تکفیر حسن بن حسن بابا میه نیز از نئون امامیه است امامیه و از اصحاب حضرت امام جعفر الصادق
علیه السلام شمرده اند همچنین سنا و تکفیر عبد الله بن الحسن بابا میه اقرار است فاضل استرا و سی و میفرماید
عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب الحسن بن علی بن ابی طالب الهاشمی مر اجاب الصادق
فاصل که امامیه ابن اشخاص اصطلاحاً بابیه و جمع نموده اند و از آنجا که ابن عاظم از اکابر و مشاییر حال اند
استرا و اینها منقذی از تو حین است و اسناد تکفیر محمد بن عبد الله بن الحسن ملقب نفس زکیه زکریا بن محمد فاسد
و محمد بن عبد الله بن احمد بن یحیی بن عمر از اسناد زید شریع بابا میه نیز از فرائض حضرت و کتب حرج
و تعدیل امامیه ساسانی بن زکریا مذکور نیست فضلا علی الحرج و در کتب دیگر نیز تصریح تکفیر و ارتداد نبیا
واقع نشده و مراد از محمد بن القاسم بن الحسن اگر محمد بن القاسم بن یحیی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
و کتب جلال امامیه و از اصحاب حضرت صادق علیه السلام شمرده اند و ترضی بحرج او نموده و اگر شخص
دیگر است و کتب حرج و تعدیل مذکور نیست مجرد خروج سیف کلات بر انکار امامت امام وقت ندارد و عموم
انکه اسناد تکفیر بابیه محمد بن الحسن را شناعتی ندارد و زکریا محمد بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب
مخدوم وجود ندارد و ملقب نفس زکیه محمد بن عبد الله بن حسن مثنی است و محمد پسر عبد الله است زید حسن
مثنی و متبادر بقسم زید پسر حقیقی است چه مارم انکه دعوی تقلید بابیه جعفر بن موسی را کذب فرائض حضرت است
و کتب بابیه مذکور کتب انساب اثری از ان نیست و عجایب از عمدة الطالب حاشیه بطریق اشتعا و آورده
و هی هذا و ولد موسی کاظم ستین و لدا سبعة و ثلاثین نبیا و ثلث و عشرين ابنا و حرج مخفی
خمس و لعمریه بقوا بغیر خلافت هم عبد الرحمن و عقیل و ابوالقاسم و یحیی و داود و منهم ثلثة
هم انان لیس لاحد منهم کرم سلیمان و الفضل و احمد و منهم خمسة فی عقابهم خلافت هم
الحسین و ابراهیم و اکبر و هارون و زید و الحسن و منهم عشرة اعقبوا بغیر خلافت و هم علی ابی
الاصفه العباسی و اسمعیل و محمد باقر و حمزة و عبد الله و عبد الله جعفر و مراد که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است و محمد بن
ابن عباس است همین تدوالات دارد و که جعفر از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است و محمد بن

منکر انجمنی نیست در تلقیب المیه او با کذب لائق ندارد و بگویم که خبر خروج سمیع لیس انکار نامستقیم
 نیست زیرا که فرض تمامی این کار بر از خروج سمیع است و سخن و سزا و انذار است و رضی و محذور
 پسندیده و انانیت رسالت بود چنانچه در احوال شیهه شیهه سبق ذکر یافت که آنکه نمیکند بدست
 نفسه بل کان بد عوالی ارضی مرالی محمد صلی الله علیه و آله و آله بکفر و بدعت و ابدیات او بدعت
 صادق علیه السلام مردی است که فرمود خدا تعالی رحمت کند عمر اگر تسلط بر بلاد اسلام و ظفر بر عمر
 فرجام نمی یافت بر عدو خود و می نمود و آنچه در احوال محمدی این عمر و دنیا شیهه انقیام از عمر و الطاهر
 نموده نیز نصرت و اذن و دین مردم و هذه عبارتته هو ابو احسین نجفی بن عمر و هو صاحب
 شاهی احادیثه الزیدیه لحنه در شرح بالکوفه داعیا الی ارضی مرالی محمد کان من رده
 اندر کمال عقل الظاهر بالسلطنت محمدی بنفسه فی حق و ظهر بالکوفه بام مستعین
 بخاربه شور بن عبدالله بن طاهر فضل جلیل راسه قالی محمد بن عبدالله بن طاهر بالکوفه
 فخره لیس آنکه فضل علیه ابوهاشم و داود بن القاسم الجعفی قال تیار لهما بقتل مولی
 رسول الله صلی الله علیه و آله حیا العی منه در برقه بر تنزل و تسلیم فرض تحقق انکار این
 و ثبوت قول تکفیر بعضی ازین کار با المیه میگنیم که اگر فرشته که فرستاد فرق است و از حکم تخلیه کفر
 مشرک و زار و عدم قبول شفاعت و حق اینها حکم تخلیه کافر شد و عدم قبول شفاعت در حق اینها
 لازم نمی آید پس در اخلو و نبودن اعراف و نجات از عذاب بشفاعت شفعی عصای با بعد تحمیل و نوب
 منافات باین قول نداشته باشد و عدم قبول محب علی در مار مشروط بشرط است که عدم انکار امامت
 معصومین علیه السلام باینکه است چنانچه در قول قائلین بکفر علیه در بدست نیز مشروط بشرط است که
 با امت آیه هدی علیه السلام را با بجه چنانچه روایت حضرت امام رضا علیه القیه و الاثنی عشر و امامان
 شریک المعاصر در بعضی است شهم الکثر جمع و تخلیه بعضی سادات که در کتب جمع و تعدیل المیه در روایت
 نصب خروج المیه و امانت و تحقیر المیت علیه السلام لازم نمی آید چه در جمع قولی در جمع فعلی فرق
 بین است و ثانی اشهر و اقوی از اول است و کتب خارج شایسته ترین که اکثر ایه و خلفای اموی و عباسی
 و غیر ذلک که امانت انما انقیضه رسول الله و امام مفعلة من الخلفاء میباشند و صاحب حقوق المیت
 عصمت و طهارت نموده و دقیقه از دلائل بنگرست و باره آنها فرمود که داشت از دین و وجوب

و منه ام الحسین بن عبد الله بن جعفر الطیار

آمینا با انواع بحسب تقویم شید که در ویدکیان جمعی بابی و او مجرب تر شان برین شیه شتر گردانیدند و لنعم ما
خالت یغیب بخت فیاطه علیها السلام علی ما خرجہ الشعارین مر جلعط ما هل السنة و کتابہ
الذی علی لیبیان احوال المشائخ الصوفیہ مشعر ما ذا تقولون قال لیسکم ما ذا فعلتم
وانتم اخر الامم و بعترق و باهل بعد مقتدا منهم اساری منهم مخرج بدم و ما کا
هذا اذا نصحت بکم ان تخلصونی بشوقی فی حبی و در هر عصر پنج بر عزت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم از غلطا و ایدیه است از انواع جور و جنگا گشته اند برین شس و این من الاست و بلسنت
در اکثر این امور محمد و ساجون زیاده و یا در غلطا بودند انکار آن انکار متواتر و مانند انکار وجود و کذب و بعد خود
مسموع و معتبر است بحسب آنکه تا صبیح العذار دید و دانسته قضیه تشیع را منکر ساخته و لنعم ما قیل
اذا لم یستحق فاحص ما شئت هفتم آنکه آنچه گفته که بطل شبرت یافته که بایزید بسطامی مرید حضرت
صداق علیه السلام است محل تامل است زیرا که اگر چه صاحب جوابه الاسلام را انکار شرف شدن بایزید بسطامی
نموده است آنحضرت علیه السلام بنوده و کلام خود را بیکلام شیخ محمد رو کافی و خواجہ محمد حافظ بخاری مؤیدین
که او بعد وفات آنحضرت علیه السلام تنوید شده است لیکن بسیاری از اکابر علمای فریقین مانند امام قزلباشی
ملکی و کتب کلامیه خود و سید رضی الدین علی بن طلاس در کتاب طرائف اعلام علی در شرح تخریر تصدیق
مختلف آن کرده و نضوح اند که بایزید بسطامی با دراک شرف ملاقات حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد
الصداق علیه السلام شرف شده ستای هر کار فیض آثار آنحضرت بود و این بر اندامی را بیخ خود
نیز فیض بر نفعی نموده میفرماید ابو یزید البسطامی خدا را با عبد الله جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام سنین عداید تا و کان یحمید طیفور المسقا لانه کان سقاء دار الانقی
شیخ فرید الدین عطار در تذکره الاولیاء آورده که او مدت و دوازده سال خدمت حضرت امام جعفر صمد
علیه السلام کرد و نیز در تذکره الاولیاء آورده روزی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام او را فرمود
آن کتاب را طاق فرود گیر گفت کدام طاق امام فرمود منی شد تا اینجا هستی این طاق ندیده گفت که در آج
کار که پیش تو سر برارم که بنظر او نبوده ام و شیخ شرف الدین نجفی سنیری در شرح کتاب اب المریض
گفته چنانچه در کتابها این طائفه مسطور است از جمله مشایخ طبقات هر که اهل طریقت و فقه بوده است و در
شیخ خود بوده است چنانچه سلطان العارفين ابو یزید بسطامی در مذکبات نام جعفر صادق رضی الله عنه

بود و در طریقت و سبب نیست مرید بر غیر در سبب شیخ خود بودن شیخ رکن الدین علامه و اوله سمنانی در پیش
 مجاز نوشته که بعد از آن خواجه ابابکر بدست امام جعفر صادق علیه السلام و مرید و سالک
 یافت و مجاهدت کشیده تا انوار علوم سر بلند علی حاصل ساخت و مدت عرش بنا بر شصت و هجده سال بود
 و در سال فاش صاحب حیات انا سراد و قول نوشته یکی عیسی ارمی و کشید و تلمیذ و دیگر تلمیذ است
 و تلمیذ و تلمیذین بنا بر هر دو قول ملاقات او با آنحضرت علیه السلام حکایت و آنچه در تاریخ تولدش نوشته شده است
 اعتبار نیست نیزه صاحب مرآت الاسرار نوشته است پس نکم بلفظ او در حقش شود که سماعه با قولی عامی و محکم
 فرموده من زیاده بقول ابابکر بابت بیخ باشد که محکم است قال ابی حمزه ان ابن ابی عمیر را مدوشت
 صاحب عصر زمان با مرتبه جبار بر سران یافت بود که از مدت جزا سال بخوف جبار کمال
 منتهی شد و مرکز او جوار افتاد و در مریض شدن عیاض و تسلط چکنیز که بعد از قبول اسلام خود را محبت
 ابابکر یافت و بعضی از ایشان بدست شیخ اختیار کرده بودند و بعد از تسلط نفویه بر عاقبتین و خراسان
 که معاش شیعه است و مردم غیر این کرده است و بعد از درج این بدین رسلطین که بنی بنگاله و امارت
 و وزارت این فرق و مردم است هرگز بنی آید و ادراک الطمینان حاصل فی این انتهی قول و دستین این
 او بنی ازین عکسیت و اضاعت از شهنش ملاقات الموت است زیرا که تاخیر در ظهور و فرج امام علیه السلام
 با وجود انقلاب و انقضاض عیاضیه تسلط چکنیز و نفویه و جنوبیه و شرقیه اسلام و مطلق تسلیم
 جبار و هرگز خوف امام نیست زیرا که دشمن تاخیر ظهور و عکسیت جبار است که علم آن مندرج حکیم مطلق
 وقادر بر حق است و امام با امام و تلمیذ او دریافت آن نمرده باشد با جمله ظهور و انتخاب موقوف بر وقت
 موعود و سبب شرافت چند است که ادراک بشری دریافت آن بجز رؤیای معترف است اح امور صلیح ملک
 خیر و انند بهر که در بادشایان چنین باشد که رعایا ملک او انضال انخاص بکنه دقایق خاتم
 اسرار انما یتوانند رکن عیسی سلط که موقوف بغیر کسی میوید با امام و نایب دات الهیه بودند با جناب
 ملک الملوک و جبار و بجا برده عزشان با این همه عظمت و قدرت که فوق آن ملک نیست کفار و کفرین
 و مدعیان الوهیت را تا مدت و قرن ها ملت تشعیده و حضرت سرور کائنات با ملک آخر با زیاد
 از چند هزار کس شریف بیعت آنحضرت استعساد یافته بودند و بادشاه حبشه با آن خلیف و حکم انفرج
 و خدم در زمره سابعاش مشرف گردیده بود و استیصال بادشایان نیزه را که بنام رعایت

قال الکامل فی الصلوات
 بان الصلوات اربع و اربعون
 و کتاب الصلوات و غیره
 ان شیخ اکثر من ثمان مائت
 الناس من الصلوات و غیره

خانه انحضرت سودا و آب نود و دو موقوف بر وقت مقدر گشته تعبیل در ابلان آن فرمودند و بیکدیگر می
 ۴۰۰ صبح بدلی و هر اسب پنجاب که در محضر آن امامیه با بر قتل آن بزرگواران احقاق و دارند و در آن وقت
 است است پس سنا و بر قتل اینها لغو محض است **قال** انما فضلنا صبیحکم ام انکم ان حضرت صادق بر هیچ کتب
 ایشان را بستم که در مورد با معاشران تبعه خدا مدته حواریان و فرزند و چون لکواند اندامش غرض
 ایشان خیر و میان عظمی را سراج است و این جانب یک نسبت کرده است و قول من بعضین روایت است که اگر
 در کتب امامیه نمی توانست آری این خیر و انقال از اموال صامت و ماطن که در غایت و غیر جمیع
 علیه السلام است تا وقتی که حقوق ایشان را بشناسند و در آن عاجز نیست چنانچه کلینی از ابو نصر
 کرده عن ابی جعفر علیه السلام قال کل شیء قتل علی شما ذل الا الله الا الله وان محمد
 رسول الله فان لنا خمسة ولا یحل لحدان یثیری من الخمس شیء حتی یصل الینا احدا
 جانب من ایشان بر شیعیان از احلال و صلاح فرموده و اندر این جاری کرده و غایب است شیعیان جای که جمیع
 امام علیه السلام در آن است بر شیعیان ملال و مصلحت است یعنی شاعری ندارد و روایات مطابق آنچه ذکر نموده
 و کتب امامیه بسیار است از آنچه شیخ ابو جعفر طوسی در تہذیب الاحکام از عید الله بن سنان روایت کرده و **قال** قال
 ابو عبد الله علیه السلام علی کل امر اغفر و اکتب الخمس ما اصاب الفاطمة علیها السلام و لم یطع
 امرها من بعد ما مر ذریعتها **الحج** علی الناس لئلا لهم خاصة یضعون حث ثا و او حرم علیهم
 الصدقة الا من احلینا من شیعتنا لطیب لهم بها الوکالة انه لا یس من شیء عند الله یوم القیمة
 اعظم من الزنا و انه یقول صاحب الخبر **قول** یارب مل هولاء بما ایتوا کلهم من غیر ذنب
 روایت کرده است **قال** سالت ابا عبد الله علیه السلام عرقل الله عز وجل و اهلوا انما اغفر
 مرشی **قال** خمسة و الرسول الذی التی فی **قال** ابو عبد الله لم یفقه علی کتبه شر اشارید
 شرف **قال** فی الله الا فاداة یوما یوم الا ان جعل شیعتی فی حل لیکونوا یزکیان از با
 علیه السلام روایت کرده و **قال** ان شد ما فیہ الناس یوم القیمة ان یقوم صاحب الخمس **قول**
 یارب خمس فقد طبعنا ذلک لشیعتنا لطیف و لا ذلک و لکن ذلک اولاد قهوی شیخ ابو جعفر طوسی
 ابو جعفر علیه السلام روایت کرده و **قال** قال میرزا معین علی بن بابن طالب علیه السلام لعل الناس
 بطون و فرجهم و لا یفهم لم یور و انما حبنا کلا و ان شیعتنا من ذلک و اباء هم فی حل

قال کل من علی
 الان من انفسه السیاح فی الزمان
 و من الحکمة فانه یزکیان
 علی ان سائر شیعیان افرغ دریم
 و انما در دوا فی السلام
 سنا و جمیع القیمة **قال** شیخ
 محمد و ابی سنان و زید و جمیع
 سبحان الله و سبحان
 ۲۲ ص
 طاعت و غیره
 خداوند است و حال آنکه
 اسما و بنی القیام

[illegible][illegible]

که البتول چو خوش معشوق است و کلام خصلت خیمه را بدامن پاک آید بظاهر مطهر می بندد و دیگر در حق خدا میسر
و حضرت حسین علیه السلام را با سوزنی ثابت می کنند و در حق حضرت عمو و پدر و بزرگان همه با نهایت بیگانه
چیزی بیستی و بی غیرتی اعتقاد دارند این لفظ را اولی بزرگان زبان نمی آید علی الخصوص کراخ و غوغا و استیلا
و المسمی بکاین بزرگان خود امر است که از آن لغو باش نیز از آن اعتذار واجب است باز از این بی ناوید
و در چنگار افتادند که خود را به در میان قفس کرد و اندرین بسبب که رانی ناموسی شد و هرگز من نبود
فعل فوج بر زبان نیاوردند و عار کردند و احتمال آنکه در انقضای طایفه رسول بن قسم فعل خبیث واقع شود
و لو جبر که با هر پنج مسلمان نیست تا در انقضای الایمانه انتهی القول به استیعید در دو دست بچند وجه
آنکه بر تقدیر قلم است و است و محفوظ بودن آن آنچه افاده فرموده تسبیح و تهلیل و تهنیت منشأ آدم
تجلیل مرام کار است چه و او ازین بکلام آن است که در پنج اول نکاح است که در خانه آن عالیه بفرید طایفه
اولیا بطریق اجبار و اگر او بنا بر طاعت وقت واقع شد به سبب فوج آن طریق اجبار و اگر او را غیر
نصب فرموده اند و یعنی هیچ گوشت خبیث و مع وضوح الحرام تا غیره بالا الفاظ عقده نکاحی انبیر
طبیط ظاهر و ایما باشد اصلا مستلزم نماندست چه تجویز خروج در مقام ضرورت و مضطر از باب نخست
چنانچه تجویز تمام است در حالت محض و طهارت و قائلین نقیه بگویند که شارع فعلی را که بطریق تقیه
واقع شود مقام مأمور به قرار داده پس در بنا آوردن آن اعتسالی امر الهی است و ایمانی مقتضی اجتناب
پس وقوع زنا لازم نیاید چنانچه هرگاه جابری شخصی را در طلاق دادن و به پیش از این بنا به معرفت گویند
خصیعت جبهه با و صفت آن اگر آن جابری بکلیج با آن زن بکشد و زنا و امام اعظم ابوحنیفه کوفی را متحقق نمیشود
و آن جابری را نیست خصوصاً هرگاه و بکلی مسلم منکر شعار الاسلام و تمسک بسیار به امر است رسول الهی
باشد سبب مرضی علم الهی در کتاب تفسیر الانبیاء فرمایند فاما انکاح فقد ذکرنا فی کتاب التلخیص
الجواب عن هذا الباب ثم سألوا بیانا انه حمید السلام ما احبب عمرانی نکاح بینه الا بعد
تعدا تمام تراجمه و مناظره و کلام طویل ما توارفت مع سبب احکام و ظهور فایز ان
یخفیة منها وان اعیان رضی الله تعالی عنه لما ایلمن الا من رضی الی الوحشة و و فرغ
ساله علیه السلام در ما الیه ففعل و فرج حاشه و ما یجری علی هذا اوجد معلوق
انه علی غیر اخذ لا یتار و بینا فی کتاب الایمانی که ناسا انه لا یمنع من یصل الشرع

الشاع ان يتكلم بكلامه منكم لا يحسنه الا حنانيا ولا سيما اذا كان المتكلم مظهر للاسلام
 وانفسا في ذلك الشريعة تاتى الحق ان لا يترك احد منكم ان ياتى سادابان من هذه طائفة من هؤلاء
 تاتى الشان امية انان حقيقه خود سادابان من شنيع باشتاب منون است پس آنچه ناصبه تكان با ن خود كويج
 مستل نيت با حول والاقوة الاباء و دوم انكه استباد و توقع لفظ فرج مستور الاسلام است و زبان كاز ناسر كمال
 هم نيتي بخت و رواق زار شاي بخت كويج فرخايد چه در كلام اكي چند جا ذكر ان عفو مستور الاسلام و اسي
 جازي سد و قوله لغاي الحافظين فرج هم حضرت عاشق صدقه و رحا و محافل نام عضو مخصوص حضرت
 سه و ناعلم عليه الله الصلوة والسلام كه مستور الاسلام است بر زبان ميرزا بخاري ابو داود و ما كانه عاشق صدقه
 روايت كرده اند قالت كان النبي اذا اراد بغسله من الخبايا بداء بغسل يديه قبل ان يدخلها
 الا انه شعر بغسل فوجهه الحديث و ان كان عاشق صدقه بطريق سه و در كشتي تعد و وار و است كيه
 و زمزمي ابو داود و نساى انيسروست صغوان كاز سماحيات است روايت نمود و انكه نسا قالت ان النبي
 صلى الله عليه و لو قال عيسى ذكرا فلا يصلى حتى يتوضا يتردى انزور و ايت كروحيه
 فوجه فليتوضا سوم استدلال از عادت و دوم از ازل و او باش و ندر و ستان و حيت جابليت اين
 بر عدم جواز ذكر مثال اين قانع و در نهايت استعجاب است اگر قول و فصل اين بامت مناطا اعتبار بوده با
 بايد كز نيز شويگر كز نيز مبدفات شوي سابق و مطلقه فون ان ادوار است جز نداشت باشد كه اجتناب بخير از اين جاب و حوا
 الناس و ستان و ان امر بزميت كرا بر امر و ارا قج جو نيز اين ميدان چه چهارم كه معارضيت بر و اباي كاز است
 انكه حضرت ام كلثوم رضى الله عنها ذكر كرده اند ان انما عبد الله و كذا في شاي جزمه ام كلثوم و ايك كده
 ان عمر بن الخطاب خطب على ابنته ام كلثوم فلذكر له صنعها فقيل له جلد غدا يده فقال على ابنتها
 انك فان نصيب في امر انك فارسل بها فكشف عن البيت ساقها فقال له كذا انك امير المؤمنين
 لطمس عينك انتهي ان عمو صراحت كنه بل صر عجمي و انه خطب ام كلثوم مر على فاعتل بصعوبة
 احد الامم اخيه جعفر فقال له ما اردت الساء و نيز گفته و في اية انه لما اكثر تردد الى علي بن ابي طالب
 بصعها فقال له ما احبني على كونه ترد داليا و الا ان سمعت رسول الله صلعم يقول كل حسنة
 و سبب صحتي قطع يوم القيمة الا حسني نبي سبي هم فار ما على نبي ذريت و بعث بها اليه فلما راها
 قام لها و اجلسها في حجره و قبلها و ما لها فلما قامت اخذها فاما قال لها اني لا يا فتى حيت نبي

در میان آید انقدر محبت و مهارت را در پیش او گرفتار و چون عمر بن خطاب را دید او را گرفت و در شرفین
 کشید و بوسه داد و سبحان الله چه بگفته است که از زبان ایشان هیچی آید نزد یک است که کسان فریاد و برین
 بشکافد اول رحمت آن سید و مقصود الیه این فکده که البتول چرخش و سورا و سب که اجنبی او را در کنار
 گرفته بهمه بگیرد کشف ساق او نماید و که از محبت همیشه را بدین پاک ان ظاهر طهری بندند و دیگر و حق
 حضرت علی و حضرت سید بن عباس عم الیه را و سایر معنی ما شتم چه قدر بی حفاظتی و بی اوستی است میکنند
 و به بی حیثی و بی غیرتی انکار و اجماع و را سید را ندور و حق حضرت حمزه خود چه قدر کافر نعمتی و عصیت تا بکنند
 که با بضعة الیه و بی معرفت زاده خود چه فعل قبیح از وصا در شان را زایل او باش نیز این قسم بی حیثی و بی
 واقع نیست و صوفیان و فقه نیز از خود و خود مرگب این نوع سودا و سب نمیشوند بکلیف با بنه الیه و ال
 با زاریان بی را ویدم در سنگا ملافاغیه فکده مار که خود را به در انیان لقب کرده بودند بر گاه دریافت
 نمود که کار به بی ناموسی منجر شود و اول استخوان خود را جوهر نمود یعنی طعنه شمرید بر رخ کردند بعد
 از ان خود کشته شدند و هر که نام سیادت بر خود می بست ناموس او از دست آن مکان محض ناموسا و سب
 انکه با بضعة رسول بیک این قسم فعل خبیث و عمل شنیع بغیر نکاح شود بی جبر او که با هیچ سلطنت
 لا حول لا قوة الا بالله قال الفاضل الناصب چهارم آنکه گویند که حضرت نبات و اخوات خود و غیر
 فخره بر بی سید اندیش حضرت سکینه که در نکاح حصعب بن نبیر بود و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 خود را در عقد کفره و فواحش آوردند چنانچه در کتاب بنی نساب ثبت است و در بیعت استحقاق کار او که
 و بنی قریظ اگر او را ز کافر در قول او گویند حضرت نبات و اخوات خود را کفره فخره میدادند و شرک است
 این قول کذب محض است چه چنانکه امامیه قائل با این نیست و اگر او را از ان بیعت است به جنتی که فخر
 بکفر صاحبش نشود که او را کافر تا اول گویند یا منافق که منظر اسلام و مسکن سائر مشرکین است و مسلم
 و محمد و بی ندارد و فواحش انکه انکس المشاکین حتی یومنون الا لا یتضمنون و محرم نکاح با مشرک است
 و بر حرمت مطلق نکاح با سبند کذا می و نیز بیج با منافق و دلیل قائل نیست و نیا سب بر دیگر است
 الفارق چه منافق اگر چه مرتد در حقیقت حکم نیست و فساد و شر مشرکیت شدید تر از فواحش ان
 استافقین فی الدنیا لا کلا سفل و در عینی و تقویت الیه گرفتار است لیکن حکمت الیه اعنی مقتضی آن شد که
 احکام مشرکین منافقین و دار دنیا انهم ممتاز و معزیه باشد و اینجا است که شرکین با فواحش فاعلوا

۳۷۷

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

صحيح و صحيحه فحان است ظاهره وقت طبع صحيح و شدت مرضي که بمطابق است اين کلام سر نزود باشد والا شيا
عويست نان فيج تربست که بمثال اين سخاوت و ايمه نکل مايد چه بره که اندک بهره از عقل و شعور دارد و سخت
که اولاد و قرآن در روايت مسطور مذکور است تا ضريحه طر حاراج ماو باشد تا ناگاه ما نمي تربست است راجع
بقرآن نيز نموده بلکه راجع بغير است يعني پس از اذانت دست مبارک خود را از حدک لفظ ائمانه در روايت
مذکوريت پس قول فاشي از غلط فاشي و شغل بر تحريف باشد روايت از کي در مثال اين واضح ميگران که اين
قبيل نقل المعنى است و در غايت کاکت است بزرگ اولاد و اين امثال اين امور از نقل المعنى محض نظير است
که ايا افراد روايت را وى است و زياده را وى هر گاه آفته باشد مختلف فيست بعضى بايد زياده باشد و بعضى
معيده خواند تا قائل اند کيف هر گاه مسموم کذب افزا باشد جناب که فقط درين کيکت في جاي ياي خير مسموم کذب
افشا و نيابت و نقل از کتاب نوده اند چنانچه در اکثر مقامات تنبيه بران نموده باوصاف اين مذهب است
چگونه نيادت محروم معقول باشد و بر تقدير منزلت تسليم نقل المعنى در روايت حديث از وى کتب نموده
باين شبح الصلح بعد بيان اختلاف در جواز نقل حديث بالمعنى و عدم ان يغير ما في قرآن هذا
اختلاف لا نزاع جارياد ولا اجراه الناس فيما يعلم فيما تقفنه بطون الذك و ليس لاحدان
يغير لفظ شي من كتاب مصنف و يثبت بدله لفظ اخر بمعناه بما كان عليهم من ضبط اللفظ
و الحمول عليها من المخرج النصيب لا غير موجد فيما اشتملت عليه بطون الاوراق و الكتب
و روايتي که کيفي و کتابا بحمد و ربان فضل الله عز وجل رسول الله صلى الله عليه و آله صلى الله عليه و آله عليه السلام
ان يبين بهم الاماني حضرت ابو عبد الله عليه السلام روايت کرده چنين است قال سمعت يقول ما اثن
ولا يذ على بن ابيط الي عليه السلام و كان يقول رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم
على علي يا مائة المؤمنين و كان مما اكد الله عليهم ما في ذلك اليوم يا زيد قول رسول الله صلى
عليه و آله من الله و رسوله فانزل الله عز وجل ولا تقضوا الايمان بعد تو كيد ما
و قد جعل الله عليكم كفيلا ان الله يعلم ما تفعلون يعني به قول رسول الله صلى الله
عليه و آله هما و قولهما ام الله ام رسول الله ولا تكونوا كالتي نقضت غزلها من بعد فوات
انكافا تتخذ و ايمانكم دخلتكم ان تكون ائمة هي ان كي ما بتمتكم قال قلت جعل فداك
ائمة قال اي الله اجمع قلب و انا نقر ااري قال فقال ما اري و ارمي يده فطر حها

فصل فی بیان
مذاهب و اقوال
و تفکیک
و تفریق

[illegible]

علیه السلام مثل ذلك وفیه ولكن الله جلله ذنوب شیعة علی اثنی فقلنا جمع الیسان
 کما علی الطوبی اثنی ظاهر از الحاق وراقین بوده باشد و الاشان غیر شش اثنی فینحسرت که با مثل
 این مقالات متوجه شود باجماع اند فلان این ایرادات غیر وارد و تشکیکات بار و بر هر کوفی بجهت از شعور
 واضح است چه تفسیر بحر قول برفض علی عهد ورنه یار و بر طبق قواعد عربیت هیچ کلمه دخلی در این نیست
 قول و افعال قلبیه را بقول و کلام در هیچ لغت تغییر نمیکنند و راجع به است چه محققین را باب لغت تصریح
 بخلاف آن نموده بر تغییر کردن افعال قلبیه بقول نص فرموده اند و در کلام نبوی علی قائم و الله الصلوة
 و السلام نیز باید این واقع شده و جمیع البحار سیف را بید شبحان الذی تعطف بالعباءة و قال به الحیجة
 و اختص به لنفسه خوفان بقول بقلان ای محبته و اختصاصه و ظاهر است که محبت
 مانند برفض از افعال قلبیه است و تخصیص برفض علی بعدم جواز تغییر از ان بحر قول که بنحوی حک الشیء یعنی
 که از شرط محبت برفض علی علیه السلام ناشی گردیده بغیر تخصیص است و لفظ کلام درین کلام لا کلام شو
 محض بیفاده است و تفسیر استغفر لک بک بذنب است و تعقیب آن بدگر و متین مومنات نیز خطا
 و محلی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله از مدور مصیبت و ذنوب منزله و معصوم است و اسلام
 قابل باین قول اعم است از ایمان و امت شامل سلب و مومنین است و تعمیم بکلیه در محاورات فصحاء و در
 کتابت نیست الله و واقع است که احصاء از او قاطر طول الی بیاید قوله تعالی میکان عدا و الله ملائکته
 و رسله و جبریل و میکائیل قوله عن مرقات فیها فاکهة دخل و رمان بین ذکر مومنین و موت
 بعد ذکر امت غالی از فائده نباشد چنانچه زعم نموده است نیز این ایراد مشترک الود است چه در کتب
 معتبره است و درین کرمیه تاویل و تفسیر مذکور است واقع شده است چنانچه باندک فاصلا از کلام قاطع
 عیاض واضح میگردد و ابواب الجواب در حدیث مفصل بن حمر بن خطا واقع نشده زیرا که شیعہ علی علیه
 تابع علی است و تابع حضرت علی علیه السلام تابع حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و لا شک فی
 زیرا که حضرت علی از اصحاب کبار است و تابع اصحاب کبار تابع پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و بزر
 مقدمه نزد خضر از تقررات است و اسناد فعل تابع پیغمبر در محاورات فصحاء بسیار واقع است و کلام
 نیز واقع است امام الرازی در تفسیر کبیر در تفسیر کبیر قل الذیر استکبر و امر قومه لیس جمل یا شعیب
 و الذین امنوا معک مرفق بیننا و لتعودن فی ملتنا قال اولو کما کارهین قدا فترینا

علی الله الکذب ان عدنا فی ملتکم الایه الاشکال فیه ان یقال ان قولهم تعدون فی قضا
 یدل علی انه علیه السلام کان علی ملتکم التی فی الکفره وهذا یقتضی الیه علیه السلام
 کان کما اقبل ذلک ذلک فی غایة الفساد وقوله قضا فتربنا علی الله کذا بان عدنا
 فی ملتکم یدل ایضا علی هذا المعنی والجواب ان اتباع شعبک کما اقبل دخولهم فی دینه
 کما انما طوبوا بخطاب تبعه واجروا علیه احکامهم انقی کلامه بعبارتیه پس انچه
 بزعم ما نحن خود از این موضع ششما ذکر کرد از صلواتی ششما خارج است و قول او بعضی تفسیر است
 فوان بایه نسبت کنند که هرگز بر قوه احد عربیت درست نمی نشیند و کما و ف ذکر شود و دعوی بغیر
 دلایل و ناشی از عدم تدریس بر فون عربیت و فون عربیت محب در آن است که ندرومی شب و روز در درس
 و تدریس و وعظ و تذکره و مطالع کتب حدیث و تفسیر شغل دارد باوصف آن سبب اعوجاج فکرم
 بکلان میشود که سامعین بر تصور علم حضرتش در فون عربیت و نادانیت او بر توفی و عدم فکرم
 در علم تفسیر حدیث استدلال کنند بر مردم را سوء اعتقاد و کمال علم او که او شایسته نشینان بیضا
 قرب او می آید حاصل میشود و همین آنچه در عایشه این مقام نوشت که بلکه در مسائل دیگر در تفسیر
 روایات ایامی می آرند که صریح با اعتبار عربیت خطا و غلط است از آنجمله است روایت ابن بابویه اعتقاد
 خود فی باب الاعتقاد فی اخبار الواردة فی الطب قال کان فیما مضی یسمی الطیب بالمعالج یقال
 موسی بن عمران یا زبیر عن الداء قال منی قال فما یصنع الناس بالمعالج قال یصلب
 انفسهم فسمی الطیب طبیا لذلک فان هذه الروایة یدل صریحا علی ان الامام لم یعرف
 بلین لفظ الطیب و الطیب انقی از در جسد او خارج است چه بر قدر بر مخوف و بدین روایت از او هم
 و در این طریق تربیت نسخ میتوان گفت اگر چه طیب شمع است اجوف است لیکن فصحا از افعلی موسی بنی
 در حدیث الحسن علیه السلام باقی مناسبتی که در آنجا بوده باشد و در اینجا نیز چنین است چه لفظ طیب
 را طیب بزرگواری و بهین قدر و در وجه تسمیه کافی است چنانچه فاضل اعظمی در میزان الحکمه
 شرح تفسیر لا حول فی قوله که از لفظ داء و شمع بطریق التزام جمع و شمع مفهوم میشود و باعتبار ذلک اینها
 تریع و شمع است و هذه عبارة یفهم معنی الجمع و التسمی من لفظ الجمع و التسمی باعتبار
 ذلک لفظ علی لفظ الجمع و التسمی انقی نیز انحصار معاهیم کلام فضا و معنی حقیقه در غیرین است اگر

اگر چنین بودی بسیار می نمود و از آنجا که در آنجا از هر جهت خارج و علی بن ابی طالب را در هر حدیثی که می فرمود
 چه طاعتی که بر دلالت عقیدیه است و تخلص شفاعت می فرمود و الا براد المذکر لا یتاق بالوضع لان
 السامع ان كان عالما بالوضع لا لفاظ له بكن بعضا او وضع من بعض والا لم يكن دالا
 عليه ويتاق بالعقلية لجواز ان يختلف مراتب الملزوم في الوضوح انتهى و در هر دو جهت از این
 معنی حقیقی آن ملازمیت بلکه بطریق کنایه و اشارت به معنی شیء بزرگوار از هر شیء پر طیب یعنی صلاح است و صلاح
 لازم معنی طیب است زیرا که طیب در لغت یعنی پاک شدن است و نفس معنی عاریت آن آمده که کافی الصراح یعنی اگر چه
 شافی حقیقی او قعالی و شفا از جناب قدس است لیکن سبب ملازمت اعمال قدا میر صلاح و استعمال او و تیر
 ابدان مرضی از غش مواد و نجاست مساوی کفایت که باعث زوال صحت و مانع است و او است پاک میشود و صلاح
 می آید و موضوع صحت را استعداده و صلاحیت و قابلیت فیضان شفا و صحت از بعد از فیاض شفا نشانه بیرون
 با جمله ملازمت اعمال صلاح استلزم صلاح بدن ایشان است لاجرم طیب طیب می نامند یعنی صلح بدن ایشان
 نیز سبب جمیع معالجات ایمان قلب را الهی صبی و تائید کفایتی که از زرائع نفسانیه است از نفس حاصل شود
 و نفس مان پاک میکند و غنمی استلزم صلاح نفس است لاجرم باین جهت طیب طیب می نامند یعنی صلح
 نفس اماره را زنی در نفسیه کبیر فرموده ان الانسان اذا قال فلان طویل الخجاد کثیر الرواد فاذا
 قيل ما معناه یحیی ان معناه انه طویل القامة کثیر الضیافة و لیس المراد به انقص
 طویل الخجاد هو انه طویل القامة بل المراد ان المقصود من ذل الالكلام هو هذا المعنی و هذا
 النوع من الکلام سمی علماء البیان النعید عن الشیء بالکتاباة و التعارض و حاصله بر جمع
 حروف احدی هو الاشارة الى الشیء بذکر لوانه انتهى از همین باب است تفسیر نام شامی که در ذیل السامع
 ان لا تعولوا به اولی ان لا یكثر علیکم و احتمال دارد که از باب انشاء باشد و تقدیر چنین بوده باشد
 و یطیب بدن الله نفوسهم با آنکه اجوف بودن طیب بر مقام شمع است چه ممکن است که ضامع باشد و چه
 ان بر طبق قواعد صریحین هیچ میتوان کرد که طیب بر طیب بود و در وقتی قاعده صریحین که لازم عیناً
 بیانیدل میگفتند چنانچه در احب احب و املت املت گویند دوم حرف تضعیف بیانیدل کردن از طیب
 حاصل شد و خبر عن الاستقبال قلب کردن عین باجمای لازم و لازم باجمای عین بر دو طیب شد و شواهد
 قلب بسیار است و رجوع بشافیه و شروع ان و دیگر کتب صرف مشغول از اطال و ذکر ان است از انکه تا کنون در حدیث

تیر لمام رازی در تفسیر کبیر فرموده و تیرم باب ایاتم جمع نموده بعد از آن قلب کردند تا می شد علامه بخشش می گفت
فرموده که تیرم باب ایاتم بر وزن فعلی جمع کردند بعد از آن قلب نمودند تا می شد و چنانچه بعضی مکتب صوفیه در جز
نفسیه گفته اند که در اصل صغوی بود و بجهت اشتغال قلب نمودند معنی شد و در حروف المعارف نیز فرموده و قیل که
هنا کلام صغویا فاستقل لا و جعل صغویا و لفظ طیب نیز واقع شده در صرح اللغات گفته ما ابطیه
و ما ابطیه مقلوب انتهی بلکه احتیاج قلب نیست چه در کتب لغت مانند صرح اللغات و غیر آن و بعضی سیاق نیز
تصیح واقع شده که در ضاعف یکی از و حرف تضعیف بیاید مثلاً و چنانکه وینار وینج و ناز و وینش وین
از النون بیاید و ناز وینار شده و شرح مقامات حریری میفرماید ناز وینار کان فی الاصل نازا و نال و نال
و هذا الجمع علی ناز و نال فابدال من احدی حرفی تضعیفه باء و چنانچه بعضی مکتب تصوف گفته اند که
صوفی مشوب بصفه است اما الفاعلین باب او بدل کردند صوفی شد و در حروف المعارف گفته و قیل یعو صوفیه
نسبت الی الصفه التي كانت بفقهاء المهابین علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
در عایشه میفرماید فابدال الفاء الی وائی و اللجائن بلینها فی الخارج و قلب فتح الصاد لتوافق الواو
این توجیه در مبادی صبا که مشغول بقزات رسائل صرف نمود و خاطر رسیده روزی در محفل خوشید مشاغل
استاد می الاصل الا فم العالم الفهم الفاضل الا علم السید رضی بن سید مسلم نعمه الله فرموده بر سر منبر حاضر بود
مر بر بر سر منبر اشتغال داشتند و در آشنائی گزین حدیث شریف توجیهات بیان فرمودند که برین و بوجوه است
رتبه و درجات و مرتبه نظیر شفق و سوز و کی طار زمان علامی برین عالمه شد نشان فضل و کمال داشتند جبار می و
معروض ناشیه نشینان بساط قرب نمود که موافق قواعد صرف توجیه ممکن است توجیه مذکور را گذارست فرموده
ان بساط خاطر استعان کردید و بر نقدیر منزل میگویم غایه باقی الباب است که درین وایت مساجد و لفظ اتفاقاً
و امروان چنین است و روایات است که در باب طبع واقع شده خطای معنی بوقوع آمده و صحیح بخاری که
اح الکتب بعد کن با سید انداز عایشه روایت نموده قال حملی الله علیه یا عایشه اما شعرت ان
اقتانی فیها استغفیت ما تانی رجلاً فبقدا احدهما عند راسی الاخر عند جلی فقال احدهما
لصاحبه ما دجع الرجل فقال مطبوک مسخور قال و مرجه ای و مرجه قال لبید بن اعصم سلم
این حدیث را روایت کرده و هذا لفظه حدثنا ابو کریب قال حدثنا ابن غیر عن هشام عن ابیه عن
عائشه رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله یحیی من یحیی من یحیی یقال له لبید بن الاعصم فالت

نالت حتى كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحمل اليه يفعل الشيء ما يفعله حتى كان في الليلة
 في عار رسول الله ثم دعا ثمره عاتره قال يا عائشة اما شعرت ان الله فيها استقيته اثنان
 رجلان ففعلنا حدهما عندنا سبي الاخر عندك جلي فقال الذي عندك سبي للذي
 رجل اول الذي عندك جلي للذي عندك سبي ما وجع الرجل قال مطبو قال مطبو قال
 لبيد بن الاصرم قال فرأى شيئا قال في مشطا او مشاطه وجب طلعه ذكر قال فابن هو
 في بيروني وان قالت فانما هار رسول الله في اناس من اصحابه ثم قال يا عائشة لكان
 ما وها نفاعه الحناء لكان لظلمها رأس الشياطين قالت قتل يا رسول الله صلى الله
 عليه وسلم افلا احرقته قال لا اما انا فندعا فان الله فكوهت ان ادى على الناس فانما
 فداقت چدين روايات مصدق قول كفارت الكراين واليا حجج بود و عقا و سوار بود ان حضرت
 احد ابي اسلام را مي رسد كه بر حدم حوا اتباع ان حضرت صلعم باين نوع اجتناب كفت كه ان حضرت با اتفاق
 و موافق سحر بود و اقوال و افعال سحر كه عقلش زائل شده باشد و ناط اعتدال است و سحر و سلب الفضل است
 مقتد ابودن ندارد و ادعوى شرك كن بنمايين اني مقتد را بر جنابا قدس الى عز اسمه بطريق نقل از كفار
 كرمين يا و اتباع ان حضرت قهر نميش ميكردند فرموده اذ يقول الظالمون ان يذهبوا لاجلا
 مسجورا ليني يا و كن اى محمد چون گفتند تنگاران يعنى شركان مصحابه كه شما متابعت ليكنيد و از پي نيزيد
 گروه جدا و كرده شده و الينى او را سحر كرده اند و عقلش زائل شده است و ادعوى موافق پس بجهت است كه
 پس بكن در اين عقا و مشارك شرك كن انه و حجج بنمايين حج مسلم كه انما را صح الكتب بعد كماله مقتد
 غير قصد بيق واق شده است و نص خود است كه سحر و ان حضرت تاثير كرده بود و ان حضرت سحر و سلب الفضل
 شده بود و ظاهرا است كه دفع اين مفسله سحر و نكته يك كار و ايت تجسيم نوع تاثير و بعضى افعال هم
 مسلم نميد و سحر را يعنى ساحر بنمايشن خلاف ظاهرا است پس يك كار و نكته باين روايات بايد نمود و اين
 شرك كن يعنى ان يذهبوا لاجلا مسجورا بر خود گوايا بايد كذا قال الفاضل الزمخشري ثم كلف
 ايد روايت كند كه ايشان از جهاد منع مي فرمودند باوصاف كه در قرآن مجيد كمي مرين امرنا كيد و نفيه و فرمود
 بر بر نفس كذب پوشيده نميت پس ايقاع مخالفت كند في التقليل حال كذا تمه حديث تعالين ان اجابت
 هم روايت كرده اند كه ان يتفرقا حتى يردا على الحوض ازين عبارت صريح سحر و عقا و ميشود كه بنمايين

سرفت توایع مذابب حضرت ظاهر و باطن که مردم را بشان دروغ خواهند بست و آخر خواهند کرد باینست
فرموده است و آن بیعت است که رویانی که از ایشان شنویم بر قرآن عرض کنیم هر چه بقرآن قبول داشت صحیح است
و هر چه را قرآن نگذیب کرد افتر است و قرآن محفوظ است و اثر لایق است تا آنکه میار باشد از حضرت حکم شریعت
موت و طبیعت مکانی و بعد زمانی و دیگر لواحق دارند که تکمیل بابت دروغ بندی و آخر سازی است بخلاف
قرآن که بسبب شهرت و قوت اثری دارد پیش هر کس هر وقت و هر مکان موجود است و در حفظ الهی محفوظ است
الباطل من بین بدیده و لا من خلفه تذیل مر حکیم حمید نقی قول و بدستقیم چند در دست
اول اگر اسناد و ابواب منع از جهاد مطلقا با ما میگذرد صریح و انشائی خاص است چه روایات و وجوب جهاد و
بواسطه محافظت سرحد بلاد اسلام و روایات و وجوب جهاد هرگاه که کفار بر بلاد اسلام هجوم نمایند بطریق
بعد تو از معنوی سیده اندرجی کتب عادی که در اطراف و انکاف سایه و دایره اند شاه عدل
میر معینی که بنام کاتب است از بخیر کلینی در کافی این حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که قال
رسول الله الحیر کلک فی السیف تحت ظل السیف لا یقیم الناس الا بالسیف و السیف
مقالید الجنة و النار نیز از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده قال افضل الاشیاء بعد
الفرائض الجهاد نیز از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اما بعد فان الجهاد باب من ابواب
الجنة فتحه الله لخاصة اولیائه و سید غنم منه کرامة لهم و نعمه فحرها و الجهاد دنیا
و درع الله الحصينة و الجنة الوثیقة فمن تركه رغبة عنه الله نوب الدنیل و شمله
البلاء و فارق الرخا الحدیث بطوله نیز از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده
ان الله عز وجل فرض الجهاد و عظمه و جعله نصرة و ناصرة و الله فاصححت دنیا و الدین
الا به الی غیر ذلک من الاحادیث التي یطول الکلام بذکرها اری رجما و انشائی و رجما و اری
شرط باذن امام معصوم میدانند و این معنی مخدوری ندارد و چه اول و چه دوم و نزد اهل سنت نیز شرط
بچند شرط است که در کتب فقهیه و غیر آن مذکور است حاصل که چنانچه با تحقق شرایط نزد امامیه واجب است و با تحقق
آن مخفی و نزد جمیع اهل اسلام نیز چنین است مگر آنکه ماسوا امامیه از آن امام معصوم را شرط نمیدانند و شرط
از آن امام در جهاد انشائی است و اقسام دیگر بلا اشتهار از آن امام معصوم واجب است کلینی از حضرت امام
ابو الحسن الرضا علیه الصلو و السلام روایت کرده قال قلت له جعلت فداک ان رجلا من اهلک

موا لیک بلغه ان رجلا يعطى السيف الفرسى في سبيل الله فاتاه فاخذها كمنه وهو
 جاهل بوجه السبيل ثم لقيه اصحابه فاخبروه ان السبيل مع هؤلاء لا يجوز وامروه بما
 فقال فليعمل قال قد طلب الرجل فلم يجده وقيل له قد شئخص الرجل وقال فليطلب ولا يقتل
 قال ففي قزوین ديلم وعسقلان ما اشبه هذا الثغور قال نعم فقال له بخا هذا قال الا
 ان يخاف على ارضي المسلمين رايت ان الروم دخلوا على المسلمين لم يبتغ لهم ان يمنعوهم
 قال براهط ولا يقتل بل ان اخاف على بيضة الاسلام والمسلمين قاتل فيكون قتاله لنفسه
 وليس للسلطان قال قلت ان جاء العدو الى الموضع الذي هو فيه مرابطا كيف يصنع قال يقاتل
 عن بيضة الاسلام عن هؤلاء لان قتيوس الاسلام درو سدين محمد صلى الله عليه
 بالجمعة شخص من بني اقسام جهاد بغير ايشه ده و بخی جابر طرق اماميه دست و شخص عام لغواي
 مامان تمام الا وقد خشي شخص و درو سدها شخص عومات تخافت تنافى با كلام الی لازم می آید
 و درم انکه سناد و مخالفت بین الثمانيان با ماميه انشوا با سده است فکله قارب بر عکس ج ا ب است و انکه
 بعودة اند شقی ا ب ب است نبوی علیه السلام دست برد ايشه ده و تفسير و تاويل کلام الی عنوان ضعيف و
 مستقل دانسته رجوع درين باب بيان گفته ايا درين ميسر نيکنند حال انکه تتمه حديث ثقلين اين عبارت هم
 روايت کرده اند که بنی تيفر قاضی بردا على الخوخى از اين عبارت صريح سناد ميشود که بغير خاتمه
 معيار سؤقت اقوال و مذاهب عترت ظاهر و با حنايت فرموده و ان عرض انا و ايشان قرآن است
 و جناب ان مشويان نيز بر اين معنی نص فرموده اند چنين عبارت تفسير تاويل کتاب سده سار لانا انکه
 مردم تحريف معنوی کلام الی خواهند نمود با عنايت فرموده است و ان همين است که کلام الی بر جناب
 اما چه کرام که تشفيق قرآنند عرض کنيم و معرفت خاصه عام و ناخ و منسوخ ان و تفسير تاويل تشابه است
 از جناب ايشان اخذ کنيم چه عالم بعاثي قرآن حترت ظاهره اند و حديث ثقلين و ديگر احاديث است
 در بطنی که تفسير تاويل قرآن مجيد بقول ناقصه و اراي کلامه حکم ضعف منيه بشه يا مثال فلف
 خطا و نسيان و تعصب انانيت و ديگر لواحق دارد که کلايه باب و غ بندگی افرا سازنی را حکام نمی است
 نيز بخاست که اخضر صلی الله عليه و آله نهي از تفسير قرآن يا سي فرموده چنانچه ترجمه و ايت کرده عن
 جندب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال في القرآن براهيه فاصاب فقلنا خطا

نیز از این عبارات روایت کرده قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من قال في القرآن بولسيت مؤمنا فله الجنة
 بخلاف حضرت طاهر که علوم ایشان بواسطه و بواسطه از جناب سرور کائنات علیه السلام افضل الصلوات
 والسلام مأخوذ است و علم و جناب بواسطه و بواسطه از جناب قدس الهی متقدس است بنا بر این می فریض القدر
 میگوید قال الشریف هذا الخبر يفهمه وجوده من يكون هلا للفساد من اجل البيت والعقود
 الطاهرة في كل زمان الى قيام الساعة حتى يتوجه الشك المذكور الى التمسك به كان الكتاب
 كذلك فلذلك كانوا امانا لاهل الارض اذا ذهبوا الى اهل البيت عليه السلام و كانوا امانا لاهل الارض
 سوهم لکه اگر چه گفته است صحیح باشد لازم آید که جمیع عومات قرآنی باشد نه بعضی و این عبارت با سوسه
 الی الطهر سرور کائنات علیه السلام و الله اعلم و السلام با حادیث نبوی صحیح نباشد چه قائل باشد که باید که
 فقیر گوید که جناب سرور انام علیه و الله الف تحیه سلام باخبار و اعلام الهی معلوم داشتند که کلامین
 بر آن حدیث در وضع و افتخار خوانند و این حدیث است و هست را بر این معنی الطاهر و او نه بنابر این معیار معرفت احوال خود
 با حدیث فرمودند و این حدیث است که روایاتی که از جناب شیخین بر قرآن عرض کنیم هر چه را قرآن مجید
 پس صحیح است و هر چه را کذب است و قرآن خود را متواتر است و این حدیث است با کلمه میار باشد اند و آیا
 که بواسطه روایات بنابر سید و هر روایت را بحکم بشریت نسیان و خطا و عدم تحفظ و تحفظ و لی احتیاطی عدم
 توجع از کذب با حق و از کذب کید باب در وضع مندی و افترا سازی است بخلاف قرآن که بسبب شریعت تواتر
 پیش هر کس در هر وقت و هر مکان موجود است و در حفظ الهی محفوظ و کلامیه الباطل من بین یدیه و کلام
 خلفه تفریق من حکیم محمد قال الناضل الناصب نه که تجویز جمیع مطلقه بجناب ایشان نسبت کنند
 و این در حقیقت تجویز نیست معاذ الله من ذلك انتهى اقول و پسنفین اگر مراد تجویز جمیع مطلقه
 بطلاق شرعی است اسناد این قول با مایه کذب صریح و افترازی فصح است و اگر مراد تجویز جمیع مطلقه
 بطلاق غیر شرعی بدعی است مسلم است و محمد وری ندارد چه وقوع مطلق بطلاق غیر شرعی در غیر شرعی
 و او این حدیث است پس تحقیق زمانه متفرع بر وقوع مطلق است باطل باشد و تحقیق این معقول و کذب فصحی
 من شاء فلیر مع البها قال الناضل الناصب هم آنکه باری کردن بتفصیل و تفصیل در عین تاجیه و تاجیه
 نسبت کنند عاشا بهم من ذلک اول نماز که احظم امکان دین است چه بای تعب باری است دوم آنکه این
 باری که ام لطافت دارد استحقاق قول و پسنفین کلامش صریح است و آنکه امامیاسناد و کتابی است

قال الناضل الناصب نه که تجویز جمیع مطلقه بجناب ایشان نسبت کنند
 و این در حقیقت تجویز نیست معاذ الله من ذلك انتهى اقول و پسنفین اگر مراد تجویز جمیع مطلقه
 بطلاق شرعی است اسناد این قول با مایه کذب صریح و افترازی فصح است و اگر مراد تجویز جمیع مطلقه
 بطلاق غیر شرعی بدعی است مسلم است و محمد وری ندارد چه وقوع مطلق بطلاق غیر شرعی در غیر شرعی
 و او این حدیث است پس تحقیق زمانه متفرع بر وقوع مطلق است باطل باشد و تحقیق این معقول و کذب فصحی
 من شاء فلیر مع البها قال الناضل الناصب هم آنکه باری کردن بتفصیل و تفصیل در عین تاجیه و تاجیه
 نسبت کنند عاشا بهم من ذلک اول نماز که احظم امکان دین است چه بای تعب باری است دوم آنکه این
 باری که ام لطافت دارد استحقاق قول و پسنفین کلامش صریح است و آنکه امامیاسناد و کتابی است

این فعل بحسابیه معصومین علیهم السلام میکنند ما شاهدیم عرض کلا یعنی کذب صریح و افتراف محض است
 کتابی از کتب امامیه از آن اثر نیست من ادعی غلبه البیان بری در روایات امامیه و ادعیه است که روای
 بخد مت حضرت ابو عبد الله علیه السلام عرض کرد که شخصی در نماز واجب با ذکر خود بحث میکند حضرت
 فرمودند که چرا چنین میکنی عرض کردم که چنین کردم چونست فرمودند که باکی نیست یعنی نماز باطل است
 در تفسیر زعمه صدر بن میسر روایت کرده و قال حدثني ابو القاسم معوية بن عمار عن ابی عبد الله
 علیه السلام قال قلت له الرجل یبحث بذکره فی الصلوة المکتوبة قال ما له فعلت
 عبت به حتی مبهدة قال لا بأس من امر مذوری نیست چه رسانید من است قونی غلبه
 نیست که بارگذا بآن نماز فاسد شود پیش استحقاق در روایت این حدیث با امامیه عامه نمیشود قال فی
 الناصب یزید و هم انکه تجویز نماز با وجود الودگی جامه نجاسات غلیظه بحساب میرسبت گفته تعالی جناب
 عرض کلا قبول و پسندین نسبت نمودن امامیه تجویز نماز با وجود آلودگی جامه نجاسات غلیظه مطلقا
 بحسابیه معصومین علیهم السلام در حیز منع است رجوع کتب امامیه که در اکثر اطراف عالم سائز و ارا
 شاهد عدل این عوی است و تجویز نماز با وجود آلودگی جامه نجون جرات و قروح در حالتی که خون
 نایست یا خون که از در هم نفلی باشد چنانچه روایاتی که در کتب امامیه مرویست محمد و بنو هار و شیخ
 و والده فاضل نسب در کتابه سوسی فرموده مائل عربستان عربین عا که عرابیه ان المذوب
 مشرمة اخبره انه دخل رجل علی عمر بن الخطاب حمدا لله فی الليلة التي طعن فیها
 ما یقظ عمر لصلوة الصبح فقال عمر نعم ولا حظ فی الاسلام لم یترك الصلوة فصلی عمر
 ووجهه بشعب بعد اقل این روایت گفته قلت و علیه اکثر اهل العلم یعنی اکثر اهل علم برین
 توان اندیز و سوسی باب یقظ القلیل من النجاسة میگوید مائل عربستان عربین عا که عرابیه ان المذوب
 سالوم بن عبد الله یخرج من المصلا دم حتی یختصبا صابعا ثم یقله ثم یقع و یقع
 بعد از آن فرموده و قلت علیه اکثر اهل العلم و القلیل عندا لخصیة ما کلا اقل موالد
 و عندا لشفاعة فی وجه القروح وجه انه یعنی عقیله و وجهه انه یعنی عقیله و وجهه انه یعنی عقیله
 و يعرف الکثرة و الغلة بالعادة نیز در کتابه که در باب من بر جرح سائل یقظ له یقع خمسة
 و ثوبه من فکما یخرج مکرور و المشهور من مین هب الشافعی ان لد ما میل و القروح و موضع

کلا قال الکتاب فی النجاسة
 و النجاسة و النجاسة
 و النجاسة و النجاسة
 و النجاسة و النجاسة

قال النجاشي في الصلاة
 ان زكاة الجنين في البطن
 الحامي والاربعون قوله
 الحامي والاربعون قوله

الفصد والحجامة اذا كان دمه ما ينم سيلانه غالباً فاكما المستحاضة يجب غسله لكل بقية
 يجمع النوى للعقر قلبه كثيرة نعوم البلوى في اكل الكبدية ان كان يحسن
 الثوب قبل الصلوة جازان يغسل ولا فلا انتهى قال القائل الناحية من اذنه يخرج من جانبه
 مودعاً بينا يثان سبت كنده عاشهم عن ذلك انتهى اقول وبنيامين بن ميمون في مقام افاده فرموده كذا
 معض افتراي صريح است كرسى شيخ طوسي وكيومر بنين روايت بنود الجنين في البطن امه اذا اشعر
 وادبر فذ كانه ذكاة امه الى غير ذلك من الروايات واین حدیث مطابق حدیث
 سرور انما هست عليه واله الصلوة والسلام ثم يذبح ابو داود و يكره است بطرق متعدده و روايت
 كرده اند و در جامع الاصول از ابو سعيد خدری روايت كرده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
 ذكوة الجنين ذكوة امه بن ابراهيم رحمه الله وفي رواية ابو داود و قال قلنا
 يا رسول الله تعبر الناقة و تذبح البقرة و الشاة و في بطنها الجنين انلقيه ام ناكله قال كوة
 ان شئتم فان ذكوة ذكوة امه و في اخرى له قال سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من الجنين فقال كوة ان شئتم الحديث نيز از جابر روايت كرده قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ذكوة الجنين ذكوة امه اخرجه ابو داود و نيز در موطا الزبير بن عوف
 كرده كان يقول اذا حضرت الناقة فذكوا في بطنها في ذكاتها اذا كان قد تم خلقه و ثبت
 شعراً فاذا خرج من بطن امه ذبح حتى يخرج الدم من جوفه بالجملين اين حديث از احاديث
 مشهوره است كرامت از ائمتي في قبول نموده در روايت ان تغني اندكيك در معنى ان اختلاف واقع شد
 و منشأ اين اختلاف روايت در اعياب است در بعضى روايات ضم هر دو ذكوة واقع است و در بعضى
 اول نصيب هم و در بعضى نصيب هم و در روايت اول كفاير ذكوة ام واضح است و بنابر روايت
 دوم كذا نصيب كوة دوم تقير خافض باشد نيز در انهما ما معنى خفاي نيت زيرا كه جابر است خافض
 مقدر في باشد و حديث ابن عمر نص است درين پس محصل معنى اين باشد كه ذكوة جنين داخل ذكوة ام است
 در روايت سوم هم كلى از هم مطلوب نيت چه جابر است كه تقدير جنين باشد و عن الجنين لم يذ كوها
 فان ذكوة ذكوة ذكوة امه و ب. ب. اين تقدير جمع در روايت رفع و نصب حاصل ميشود
 بخلاف مثل ذكوة الام او يذ كى تذكيه مثل تذكية الام و مثل ذكوا الجنين مثل ذكوة

[illegible]

ولو نظر الى قرح مطلقه صار راجعا ونظر حتى ثبتت المصاهرة لا تغسل الصلوة كذا في المختار
 وروى في عاقله سيزيد ولو نظر الى كتاب في النكاح في صلوة عرفهم لا تغسل صلوة بالاجماع كما
 في التاثير خاتمة نيز وروى في عاقله سيزيد ضرب الدابة في كل ركعة لا ولو ضربها ثلاثا
 في كل ركعة فسد ارندى وحمل شيئا يلا او صعبا او ثوبا على عاتقه او مروح بكما وروى
 او اغلق الباب او حل السراويل او حل زرا القميص او اصل الدابة او خلع اللجام واللباس
 او بيضه او نزعها كالاتهي از جناب سرور امام عليه السلام في تحية وسلام بر ابي يان وروى بعض ارباب
 از قبيل معاوية صاحب شجرة روايت كرو عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم لو يصل تطوعا والباب عليه مغلق فاستفتح فغشي فتفتح لي ثم رجع الى مصلا
 نيز روايت كرو عن ابي قتادة قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم لو يوم الناس واجامته بثلث العا
 على عاتقه فاذا ركع وضعها واذا ارفع من السجدة احادها كفت ابو قتاده وروى في مختار كرو
 امامت ميكروم وروى او مال الكرام منبت خاص كفت المختص بود بچرخ كوع ميكروم تحت مني وادار
 وچون برسيدت سر از بزم باز برسيدت بركت قال الفاضل الناصب چهارم من مزمع از تعليم
 دين مرزان باجناب يست كند رشى الشيخ الطائفة عن ادع بن حرقا سالت با عبد الله عليه السلام
 عن امره في قري فها يرى الشافعي عليها غسل قال نعم لا تقبلوا من فخذ منه حلة ودين صورت
 لازم في كبره جناب يد راضى باشد بخواندن نماز در حالت جنابت كذا كفت بالاتفاق قال كبره رضا
 بالغير نيز كفت بالاتفاق معاذا الله من ذلك نيز راضى باشد بحمل كفله لاجات شريعت وروى ناقص
 بنص الامامة قارح في استحقاقها عازم للعدالة والمودة وازين صريح تروى في دين باب روايت صاحب
 محاسن كذا كذا في علمه السلام آورده اند قال لا تعلموا هذا الخلق اصول دينها حسان ابدالين
 قبيح وحكايت شنيع است كسبت بايد كند وچون ايشان تعليم اصول دين مردم را منع فرمايد وچون تعليم
 تعليم كنند ع كذا كذا كبره نيز وچون كذا كذا كبره نيز وچون كذا كبره نيز وچون كذا كبره نيز وچون كذا كبره نيز
 چه مدعانت تعليم مسئله احكام بزبان مطلق نيست تا مخدومى لازم آيد بلكه فرض منع تعليم دين از وقوع
 احتياج باوجودش از استغناست ودين امر اصلا و مطلقا قبيح نيست زيرا كه وجوب تعليم تعليم اكثر مسائل دين
 خصوص مسائل اين مسائل نادره الرقيح مطلق نيست بلكه وجوب تعليم دين و معروف بر متفقا وروى

ورسیدن وقت امتیاج به بیان نیست شیخ عبدالحق دلوئی در ترجمه مشکوٰۃ در نشانی شرح حدیث ظاهر
 فوضیة علی کل مسلم میگردد مگر در اینجا علم ضروری وقت مسلمان است مثلاً چون در اسلام وارد و
 بروی صورت صانع و صفات وی معلوم نبوت رسول و جزان از آنچه صحیح نیست ایمان نی آن چون وقت نماز
 در آمد واجب شد آنوقت علم احکام صلوة و چون رمضان آمد واجب گردید تعلیم احکام آن هرگاه ملک
 نصاب گردید واجب شد تعلیم احکام رکوة و اگر پیش از آن مرد و تعلیم نکرد عاصی نباشد و چون زن
 علم حیض و نفاس و جزان از آنچه متعلق به احکام زن و شوهری است واجب کرد و علی بن ابی القیس از
 ابی جاسر است که حضرت یکتا پناه صلی الله علیه و آله با آنکه تبلیغ احکام بر آنحضرت واجب بود و تعیین سائل
 با صاحب بتدریج میفرمود اکثر خواص اصحاب که شب و روز در ملازمت آنحضرت شرف اندوز
 بودند اکثر مسائل ضروری طهارت و صلوة معلوم نبود با وجود آن قشع بن یان اکابر عظام عالم
 نمیشد و انتقاد صلی الله علیه و آله و سلم در صحیح خود روایت نموده عن ذر عن سعید بن عبد الرحمن
 بن ابی اناسیه ان رجلاً من انبیاء الانبیاء فقال انی اجنبت فلم اجد ماء فقال لا تصل فقال عمر
 لما تذاکر یا امیر المومنین اذ انا و انت فی سرية فاجتنبنا فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل
 و اما انا فتمسکت فی المیزاب صلی الله علیه و آله و سلم علیه السلام ان یکفیک ان
 تضرب بیدک الارض ثم تنقع ثم تمسح بها و کفیل فقال عمر انی الله یا عمر
 قال ان شدت لواء احداث به و نظایر کن بسیار است و سرش نیست که در اصول قدسین
 تاخیر تبلیغ رسول صلی الله علیه و آله حکم را تا وقت حاجت عاجز است و ظاهر است که هرگاه وقت تبلیغ
 پیش بر مفسد باشد مصلحت تاخیر راجح خواهد بود و شرح عفسه می گفته اذ قلنا يجوز تاخیر
 البیان بعد تبلیغ الحكم الى المكلف مجلاً فذاخیر الى رسول علیه السلام الحكم الى وقت
 الحاجة احلاً بالجمان اذ لا يلزم فيه شيء من المفاسد اما علی تقدیر منعنا لتاخیر
 البیان فقد اختلف فيه و المختار جواز لنا القطع بأنه لا يلزم منه محال لذاته
 ولو عرح به لم يمتنع وعله واجب علیه لمصلحة فی تاخیر قالوا قال قالی بلغ
 ما انزل الیک الامر للوجوب هو للضرورة لا لم يفد فائدة جديدة لان وجوب التبلیغ
 فی الجملة ضروری یقتضی بالعقل الجواب بعد تسلیم ان الامر للوجوب بانتفاء التجهيز و انه

علی الفور آنه خلاف المختار و ما ذکر نموده ضعیف لجواز تقویه ما علم بالعقل بالنقل علی
 ان هذا الامر ظاهر فی تبلغ لفظ القرآن لانی کل الاحکام انتمی برسم فروه المختار و جاز
 تاخیر تبلیغ الحكم الى وقت الحاجة لنا الا يلزم منه محال و لعل فيه مصلحة قالوا بلغ
 ما انزل اليك الامر للفور لا وجوب التبليغ مطلقا معلوم عقلا قلنا فانما تقويه بعقل
 بالنقل اقول يدل علی خالف ما بعد لا وان لم تفعل فما بلغت رسالته انتمی پس تأخیر تبلیغ حکم
 تا وقت حاجت نیز هست چو از خواهد داشت بلکه هر گاه تقدیم آن متعل بر پسند باشد مانند مصدق شدن
 حبیه کران بر حبیه که منقضی بنهاسد باشد در نیصورت مصلحت تاخیر راجع و تقدیم تعلیم بحیث شتمال آن باشد
 مرجع خواهد بود و مودای حدیث شریف نیز همین است پس تشنجی فاضل نا صبی ریتقام که ناشی از عدم تعلیم
 و علم حصول است ساقط باشد و مراد از اصول دین در حدیث صاحب خاص علوم حقیقیه و معارف بقیه است
 و فشران علوم و حقائق بر غیر ایشان که فهم آن در ای طوق حصول و اذ بان ایشان است و انهارا انقلع اذان
 متصور نیست و همچنین هر معاند مکار که نگذیران کند و استخفاف بآن نماید و قائلش را سقوط بحق سازد
 عقلا و نقلاند موم است لاجرم حکمای تقدیم سائل حکیه را در کلام خود بر مؤثر بیان نمیدوند و از اصحاب
 و اذاعت آن در میان نا اهلان منع میفرمودند تا با تعلیق در روز و احوال و خنایر رضایات و اذاعت
 نشود و از این جهت که شخصی در پیش این سیرین آمده و حوض نمود که در رو یا مشاء و نموده ام که مسلک لای در
 اعتنا و خنایر تعلیق بینایم تقدیرش چنین نمود که تو حکمت بغیر ایشان تعلیم کنی و در واقع چنین بود و بقی از
 که جهری روایت کرده و لا تحدث بالحکم عند السفهاء فیکذبون ولا بالباطل عند الحكماء
 فیقولون و لا تمنع العلم اهل فئاته و لا تحدث غیر اهل ففتحقل و ان علیک فی علم
 حقا کان علیک فی مالک حقا نیز شیخ جلال الدین سیوطی در جامع صغیر روایت کرده آفة العلم
 النسیان و اضا عته ان تحدث به غیر اهل عبد الرزاق و سیوطی رفیض القدر گفته اضا عته
 اهل و اتلافه و اهلا که ان تحدث به غیر اهل من لا یفهمه او لا یعمل به فحقا
 له به اهل ای جمله بحیث صار مهلا و اهلا که لعدم معرفته بما حدثت او لعدا
 الانقام به و کلام هو متغافل او مستخف به قال لقمان نقل الصخری هو موضع الی سر من
 انقام من لا یفهمه انتمی بالجمله و امثال این تشنیعات که در حقیقت تشنجی بر حکمای عظام و بر جناب جبر

حضرت سرور انام است مضائقه نیست فان البلیة اذا عمت طابت والله تعالی فی الفضل
والاحسان قال الفضل الناصب یزید ویم ترک عمل با و امر امده نسبت بعبادیه و از مد خصم صاحب
باق و حضرت صادق علیه السلام در کایشان ترک تقیه میگوید حال آنکه از حضرت صادق روایت کنند التقیه دینی
و دین ابائی پس این حضرت در دین ابائی کلام چه قبح یافتند که ترک دادند انتی قول بیستین اگر
مرا دشمن این است که حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما الصلوة والسلام و امام بطریق
کلیت ترک تقیه میفرمودند و در حین سب و تحقیر از امام میبایست و ابرام و بختا بآن مقتدایان نموده و اگر در
او بطریق جزییت و بعضی اوقات است منافی التقیه دینی و دین ابائی نیست زیرا که در اصول فقه
شده است که احکام شرعی بر دو قسم است بعضی عینیت است و بعضی خصصت و شرح بر دو قسمی که اکتب
معتبره اصول فقه مخفی است میفرماید العیمة فی الاحکام الشرعیة اسم بها هو اصل متغایر
متعین بالعوارض سمیت عریمة لانها مرجبت کانت اصولا کانت فی نهاية التوکید
حفا صاحب الشرع و هو نافذ الامر واجب الطاعة و المخصوصة اسم لما هی علی اعداء العباد
و هو ما یستباح لاعداء مع قیام المصلحة و مسلم نیز مثل این گفته میفرماید بالحکم منه رخصة و هتقی
عنده عمر جسد الی ایسوف قلنا و تقیه نزد علی بن امامیه داخل در رخصت است و مانند سایر احکام متقسم
بر پنج قسم چنانچه شیخ شهید اول طلب تراه و در قواعد تصریح بآن فرموده اول واجب ان در وقتی است که در
اعمال آن حکم باطل ضرر و هلاک خود یا بعضی مومنین باشد دوم تجب ان بگامی است که خوف ضرر حاصل
نمود لیکن توهم ضرر اهل بایضرا کمتر از قسم اول باشد یا تقیه یا مو تقیه بوده باشد مانند ترتیب رسیج حضرت علی
علیهما السلام ترک بعضی فصول اذان سوم مباح و ان تقیه در بعضی مباحات است که نمل آن نزع عامه
بر ترکش ترجیح دارد و از ترکش ضرری عاید نمیشود چهارم مکروه و ان تقیه در مستحبات است و ربما یکنفر
حاجل و اصل عاید نشود و خوف التباس ان عوام بدست بود و غم حرام و ان در وقتی است که از ضرر عاجل
امن حاصل بود و یور قتل مسلم چنانچه حضرت ابو جعفر علیه السلام مروی است انما جعلت التقیه لخنف
بها الدماء فاذا بلغ الدماء فلا تقیه و جاری است که احدی با علیه السلام مقتضای میری الشاهد
مکلا بری الغائب را و تانی شرط وجوب استصحابا بتحقق فی شد ترک آن میفرموده باشند و عدم علم
ان بجهت عدم تحقق شرایط است نه در صورت تحقق شرایط پس عدم اعمال آن و بعضی صورت اوقات است

قال النکاح فی الملک
الاول من الفصول الساجد العشر
الاربع و الخمسون ذکر اصول فقه
فی کتاب التعمیم و فی شرح
ابو جعفر و انوار العارفين فی
التقیه و الاماثل الاول فی تعالیه
و فی الاصل الفقهی فی کتاب التعمیم
فی التقیه ۱۰

قال القاضي في المطلب الاول
من القصد السابع من القواعد
السابع وادخل في المطلب الاول
زكاة الذهب والفضة وغيره
المسكوكين

با حديث مذكورناشته باشد قال القاضي الما صاحب شأن زكوة مغلان افض صريح كتابا لمده بجنابا نسبت
كنهه اذ ايقاع مخالفت فيما بين الثقلين نابند مردم را و درین متخیر سازند گویند که در زکوة و سیم مسکوک
حضرات ایشان زکوة واجب نباشسته اند و خود هم نداده اند معاذ الله متخیر باشند که حضرت را در وعید
والذين يكتزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله واخلوا بما يدروا من الغنم وادخلوا في الغنم وادخلوا
اقول وپسندین قوم مخافت فخصيص زکوة بزکوة سیم مسکوک با افض صریح کتابا نموده خطی است ناشی از
عدم نفهم بودن زکوة در کلام الهی در ثقیین زکوة اجماع واقع شده و اکثر احادیث فرضیت زکوة که در کتب معتبره
است مانند صحیح بخاری صحیح مسلم و جامع ترمذی موطا و دیگر صحاح مستند است که حاکم و غیره در مستدرک
جلالی الدین سیوطی و غیره آنکه از جناب شارح علیه السلام فتعین مردی است و در باب قضایا نشان داده
شده و حاصل قول شود بلفظ ورق و درقه و غیره و یاد افتد آن در لغت عرب یعنی در سیم مسکوک است چنانچه
صاحب قفاوس صراح الاثمة و مجمع البحار نقصان نموده اند بلکه در بعضی احادیث تخصیص بلفظ درهم و سنا
واقع شده پس قول امامیه درین مقام موافق نصوص باشد و مخالف آن بر تقدیر تنزل و تسلیم در رؤوس قضایا
بلفظ مطلق و سبب فسخه و محذور بودن آن اخبار و فرض صلاحیت تعارض آن با احادیث صحاح و سبب
و فسخه که در آن اخبار واقع است محمول بر ذهب فسخه مسکوک است چه در اصول فقه مقرر شده که در وقت
تعارض اخبار اصل اخبار مطلق محمول بر متعبد بفضل لازم است نیز اکثر احکام شرعی محمول بر تعارف است
متعارف معهود و غالباً در اکثر شیخ و شری و دیگر مسائل متعبد فسخه مسکوک است لاجرم ذهب فسخه را
که در بعضی احادیث مطلق واقع شده بر مسکوک حمل نموده اند و اصالت برات نیز مؤید آن است و توهم
مخالفت با کیه الذین یکتزون الذهب والفضة نیز ساقط است زیرا که ای که میسوق براسی نمیخواهد
مال است مطلقاً خواه زکوة او نموده باشد یا نه چنانچه با حاکم از فسخه بر تصریح آن فرموده اند اما ما را بکار
دیشا پوری در تفاسیر خود میفرماید القول الثاني ان المال الكثير اذا جمع فهو الكثرة المذكورة
ادیت زکوة تمام لم یؤید و اجماع الذاهبون الى القول الثاني بعموم هذه الآية ولا شك ان
ظاهراً دلیل علی المنع مرجع المال و احادیث بسیار بطرق است نیز نص است و را که گفته اند مردم مال بسیار
خواه زکوة آن داده باشند یا نه از آنجمله امام رازی میفرماید کثیر روایت کرده قال علی رضي الله تعالى عنه كل
مال لا دحل اربعة الف فهو كثر ادیت منه الزکوة و قد دحل من ابی هريرة كل صغراء و بضاء

الحرم

وبيضاء او في عليها اصحابها همون وعمران الدار المنة كان اذا اراد ان يعيد تقدم بالمال
 صعد على موضع مرتفع ويقول جاءك القطار رحيل النار يشعل الكنائز في كفي في الجباه
 والجنوب الظهور والبطون وما نظره ابو ذر غفاري صلى الله تعالى عنه با الى شام مشهور معروف
 ودر موضع لاني مذکور شد ودر تقدیر تزلزل تسليم انکه مراد از کذا مالي است که زکوة آن نداد و با ^{بسته} ^{بسته}
 وعيد در حضور است که زکوة واجب شد و او امانده و شود و در صورتیکه زکوة ازان اسقاط باشد
 ترک واجب تحقق نخواهد شد و وعيد مرتب نخواهد گشت با جمله در وجوب کوة تحقق نصاف کفایت
 نیکند بلکه با وجود تحقق نصاب کوة شرط دیگر نیست و تحقق آن شرط با وجوب کوة متحقق میشود و با
 انشای آن منتفی میگردد و چنانچه خفیه نامی بودن مانع فاضل بودن از حاجت اصلیه و غیره بودن شرط
 میکنند و در باب و شرح و قایده و دیگر کتب معتبره فقه خفیه مذکور است و در باب فروع انشاء الله تعالی
 السلامان عبارات آن کتب منقول شود و نزد مالک احمد و نزد شافعی بنا بر یک قول و نزد بسیار یکی
 صحابه مانند عبد الله بن عمر و عائشه صدیقۀ ایشان و اسامی اهل بکر زکوة و در حق و نیز بر نیست در طحا
 از نافع روایت کرده ان عمر کان خطی بناته و جواریه الذ هب لا یتخرج من جملتهن الزکوة
 نیز از قاسم بن محمد روایت کرده ان عائشه كانت بنات اخيها اعمى تامی فی حجرها و هل للخطی
 فلا تزکیه صاحب جامع الاصول در شرح مسند شافعی گفته ان هر قال باسقاط الزکوة الخطی
 لم یفرق بین کثیره و قلیله حملا علی اصل الباب یدل علی ذلك ما رواه هشام بن عروبة
 عن فاطمة بنت المنذر عن سماعة بن بکر انها كانت تخطی بناتها الذ هب لا تزکیه خوا
 من جسدین انما الی اخرها قال و در بودن اینها و سبب فضا شکلی نیست پس اگر مراد از ذب فضا را
 در انصون کم و در فضیت زکوة وارده اند و اطلاق ذب فضا و مطلق مال باشد بتفسیر مخصوص
 و ذب بتفسیر تعبدی نمی آید اسقاط زکوة از مال غیر نامی مال حرام و اسقاط از مال حلالی و نیز مخالف
 کلام ائمه و واضح و عید باشد قوله تعالى خذ من أموالهم صدقة يطهرهم و تزکیهم بها
 و قوله تعالى الذین یکنزون الذ هب الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعلاک
 الذی یرمهم علیها فی نار جهنم فتکون بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم فلما کان ذفر
 لا نفسکم فذوقوا ما کنتم تکتزون الی غیر ذلک الجواب الجواب از ملاقات نصب خروج

الحاکم فی المستدرک
من القصة السابعة
السنن جواز شیء الزیادة
فوق حد الموت التوبیسا
و ادادها و ادلا و ادیها

فاضل ناصب یک نیست هرگاه تخصیص نعوم کنایه بر روایات است و واقع میشود مانند تخصیص کبریا
بما سوا علی ال اطهار و تخصیص نعوم مع و از بر قبول جمعیت بما سوا می رود و از مختار از معنی فقیه
می پذیرد و تخصیص کبریا روایات امیه معصومین که معاضد بر روایات اهل سنت و رود می یابد آنرا
مستترم کفیه و تحقیق می نگارد و معنی ناصب نگار که در نصب حدوث المیت اخبار تصبیب
از ائمه و اقوال خود برود است مانند نامه اعمالش سیاه یا و بالنون و العدا و قال الفاضل ان
هغه هم لکنه گویند که جامه دریدن و گریبان پناک کردن مرد دل و زنا زود فوت پس و در دیگر اخبار
حضرات امیه جایز داشته اند معا و امه که ایشان را در بی صبر از جمیع کفنه کان داخل نمایند و از شدت
قرانی که در حق صابران وارد است خارج می سازند و در عید لیس مناسبتی البجوب شامل افتاد
میکند انتهی القول و بدستین ایچ در مقام افاده فرموده و باین نیست زیرا که صبر از امور نفسیه
تعلق بقلب دارد و اگر با وجود اطمینان قلبی ثبات قدم بر جاده رضا و تسلیم بقتضای الهی بنا را اعلام
استدظام بعضی مصائب رفع ته سهل برگرفتن آن بعضی امور که بحسب ظاهر بر عدم اصطبار دلالت کند
بوتوحه آید مستلزم محذوری نیست و حدیث شریف که بطریق تشبیه واقع است بابتشارت قرانی که حق
صابران دارد است منافاتی ندارد چه منافاتی در صورتی است که این امور از راه بی کسب ازین کس حاصل شود
پس آنچه در حالت ثبات قدم در مقام صبر یا بدین مصابح بوجع آمده باشد منافات نداشته باشد ماکم
در مستدرک از عید امیه بن محمد بن عقیل روایت کرده قال سمعت جابر بن عبد الله رضي الله عنهما
يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم أحد حجرة حين فاء الناس من القتال قال
فقال جل رأيته عند تلك الشجرة وهو يقول أنا أسد الله وأسد الله فإني أؤلفك
عاجاه به هواء ومن أقرهم فإني أسد الله صلى الله عليه وسلم خوة فلما رأى جمته
بكي لما رأى ما مثل به شفق فوال لا كفن فقام رجل من الأنصار فرمى ثوبه فزاعركمته
هذا حديث صحيح الا سند شيخ عبد الحق دلهوى و در مدارج النبوة میفرماید پس بسیار سخت و در حدیث
صلی الله علیه وسلم چنانکه آورده اند که اضطراب میبرد و بر نیز شخ و از پهلوی به پهلوی میشت عاینه میگوید
پس گفتیم یا رسول الله اگر مثل این حالت از یکی از ما بوجود آید عیب میکنی و در غضب می کنی فرمود ای عاقل
من بنایت سختی دارد و ای آخره بعد از آن فرمود و جرح و فرج که بمنی بی صبری و بی طاعتی است و مکر و

و کرده و بهتر بلاد که بخیر از آن حرام است. بی خلاف واده و نه که بقصد انانیت و غلبه شکست و عجبی که لازم
 حال بندگی است اضطراب و بیقراری هرگاه از شدت مضیق صعوبت آن عارض شود دیگر است و در آخر
 و فرج و مکرده دشمنی و گریختن و شکایت از بیهوشیت و حدیث عایشه رضی الله تعالی عنها که در بیان حال
 مذکور شد و اثبات آن کافی است آری بیقراری ناله و زاری اگر بعد از نماز و تسلیم باشد مکروه است و در
 شکایت است و از علل و مشایخ که اطلاق کراهیت و شکایت بر آن نموده اند مطلق نیست بلکه مقید است
 به وجهی بیقراری یا بیهوشی یا در دوام و جملت و طبیعت بشری بالاتفاق مضائق ندارد و بیقراری در
 شکایت مخدوری ندارد و بسا که بظاهر نامش باشد و در باطن شکی بود و بسا که در ظاهر سخن
 گوید و در باطن راضی بود و پیشینه اعتماد و در بن امور به عمل است و نیز فصل زبان استیصال حاصله بر تقدیر تنزل
 مانی الباء که امامیه سازد و ترک اولی و ارتکاب تجویز فعل کرده و در بعضی مواقع بعضی از ائمه معصومین علیهم السلام
 نموده اند چه که بیان پاک کردن و جاسه و دیدن با اتفاق علمای شافعی و حنفی و حقه کرده است و در شرح شافعی گفته
 و الذی هب اليه المشافعي ان اليناحة و شق الحيوت ضربا للخلد و وجهيها و الصياح
 مكره و در فتاوی عالمگیری فرموده و يَكْرَهُ لِلرَّجُلِ تَسْوِيدَ الْقِيَابِ وَ تَقْرِيقَهَا لِلتَّعْبَةِ وَ لَا بَأْسَ
 بِاللَّتَوْبِ لِلنِّسَاءِ لَمْ يَسْتَنْبِطُوا مِنْهُ بَعْضُ كُرْهَاتِ قَادِحِ صَلَاتِ عَجَابِ سِرِّ رَأْمِ عَادِيَةِ الْفَلَصَةِ
 و السلام بنمايند از انجمه و صحيح بخاری و غيره مروی است انه عليه السلام اتي سياحة قوم فبا
 قائما الى غيرة لا من المقام قال التاضل الناصب به و تخم قصاص نصير اعلم
 خلاف نصرتي است بجا بایشان نسبت گفتند انتی اقول به تسعين چیزی که و لالت بخصيص قصاص
 بنی اعمی می کند شاید است معارضه با خبر دیگر نمی تواند کرد و بر تقدیر تنزل مخدوری ندارد و نیز که اگر قصاص
 خاص با سوا می قتل عطا است که بالاتفاق قصاص بران ساقط است و حکم التزام دیت بر عاقله است و بجا
 اعمی بنا برین قول در حکم خطاست و در قوط قصاص التزام دیت امام رازی و تفسیر گرفته انفقوا علی
 ان دية الخطاء محققة في ثلاث سنين الثلاث في السنة والثلاثان في السنين الكل في
 ثلث سنين و استفاض الخ عن عمرو لم يخالف فيه احد من السلف فكان اجماعا بالانكسار
 القضاء ابو حنيفة يخصص حج بنی اعمی هر چند احوان و انصار و عبید و خدم و مکت و استطاعت داشته
 باشد قائل است در شرح منظومه فرموده قال ابو حنيفة لا يجب الحج على الاعرج و ان ماله عيلا

قال الامام في نهضة الاعمال
 من التمسك بالدين في النجاسة
 الخاضع والاعمال في النجاسة
 القصاص في النجاسة

يقود دته و وجد علی الساعونا انتمی الجواب الجواب قال الفاضل الناصب نوریه حکم باسرف
 ولد ذمی که مسلمان اقل کرده باشد نسبت بخصرات ایه نمابن حال آنکه خلاف قاعده شریعتی است که لا قهر
 و اجبار و قهر لا یجوزی و الذی علی الداء و لا مولود علی الداء اگر این قسم تمام گرفت و در شرح
 جاتیه بود و یغنی عن در میان توره بنگیر خانی و شریعت محمدی چه خواهد بود و جواز استرقاق ولد حربی بحسب
 توقع محابست ازان اولاد و برای نقیض سواد آنها اولاد ذمی که نه تعدد حربیاند و نه داخل سواد اهل
 یهود و جواز استرقاق درست باشد که صحت نقض حدیث و مخالف نص قرانی النفس بالنفس قول فریستین
 حکم باینکه امامیه حکم باسرف ذمی که مسلمان اقل کرده باشد بایه معصومین علیهم السلام نیست بکنیند
 باطل است زیرا که روایت ضعیف کناسی که درین بابیه است از حکم استرقاق ولد عالی است چنانچه در
 شرح لمعه بطریق احتراض فی قول شاذ نصیر فرموده است و اخرج جزی است و روایت مذکور این شیخ ابو جعفر
 در تهذیب الاحکام تخریج نموده عن ضریح الکناسی عن ابی جعفر علیه السلام و عبد الله بن
 عن ابی عبد الله علیه السلام فی نصیاتی قتل مسلما فلما اخذ المسلم قال اقله به قیل فی قول
 قال یدفع الی اولیاء المقتول فان شاقوا فقتلوا و ان شاقوا فعفوا و ان شاقوا فاسترقوا و ان کان
 معه عین قال فاع فی الی اولیاء المقتول هو و بالیه باجماع سنن تا لکن فی قول شاذ حدیث معصوم علیه السلام
 نیست مستند ایشان لیل عقل است و آن این است که ذمی بسبب قتل مسلم خرق فرموده و مدخل در عدو اهل
 حربی گردید پس مانند کفار حربی استرقاق ولد او مستحکم است و جواز داشته باشد و انحصار علت تجوز استرقاق ذمی
 و دخول رسوا و اهل حرب مسلم علت درینجا نیست تخویف سائر اهل ذمی است بخوف حقوق و جنایت قتل
 مسلم باحقاب خلاف عاقله انصار از اساسات ادب اهل اسلام بازوار و حرمت فائدت توره و جنگی با
 مطلقا ثابت نیست و قصه محکم بعد از شایع است که آنحضرت علیه الصلوٰة و السلام میل چشمه آب کشید
 و دست و پا می کنار بریده و خون جاری گشت و آب را نمانع فرموده و بهر حال که شربت تابدر کاس اهل
 بخاری از قندهار روایت کرده ان انساحد ثمن ان اناس من هکله عریة قدما و اللدینه علی النبی
 صلی الله علیه و آله و کما بالاله لاهم فقالوا یا بنی الله اناکما اهل ضرع و لکن اهل رفیع اشتروا
 للمدینه فامرهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ببن و در ابرام و امی همان میخوایه فیش با بر
 الساعوا و لولها فاطلقوا حتی اذا کانوا حاجیه الحرة کفر و ابعد اسلامهم فقتلوا و اعی الذی

واستأذوا الغزو فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فبعت الطلب في آثارهم فامرهم فمروا
 اعيانهم وقطروا ايديهم وتركوا في ناحية الهرة حتى ماؤا على عالمهم قال النبي صلى الله عليه وسلم
 بسم الله انكمنوا خضرات ايمه نقل كند که در قتل عجم که بر حرم ایشان نوم برنج الاول است تاسه و در پنج
 صغیره و کبیره بر کشتی نشسته نیشود پس درین صورت اباحت کفر و جمیع معاصی در آن سده روز بخدا
 نسبت نمایند انتمی اقول و پندستغیر تر غیب در تربیت فضائل اعمال و غیر آن ازین قبیل احادیث
 بطریق ایست بلکه در جمیع اهل اسلام بسیار واقع است احصای آن قطوعلی لاطاعل است اگر چه
 در بنماقارم فاده فرموده است و جمیع از صحت و هشته باشد لازم آید که روایت آن احادیث بلکه کلم
 بان اخراج و بیج و تسلیم اباحت جمیع معاصی بوده جائز نباشد و هو باطل باجماع الایسته مثلا در صحیح
 بخاری صحیح مسلم از ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده و در مشکوٰۃ نیز تخریج نموده قال ابنته
 النبوی و علیده ثوب ابیض هو یا ثمر ثمر اتینیه و قد استیقظ فقال ما من عبد قال الله
 الا الله ثم مات على ذلك الا دخل الجنة قلت ان فی وان سرق قال ان ذنبا ان
 سرق قلت وان سرق قال ان فی وان سرق قلت ان فی وان سرق قال ان سرق
 وان سرق علی رغم انفا فی ذرانی گفت آمد پیغمبر اصلی الله علیه و سلم حال آنکه بر آنحضرت
 جامه سفید بود و آنحضرت در خواب بود و پیغمبر آمد و آنحضرت بیدار شده بود پس فرمود میت
 پیچ بنده که بگوید لا اله الا الله پیغمبر بران میر و مگر آنکه داخل بهشت میشود ابو ذر گفت اگر چه زنا
 کرده باشد و دزدی کرده باشد فرمود اگر چه زنا کرده باشد و دزدی کرده باشد گفتم اگر چه زنا
 و دزدی کرده باشد فرمود اگر چه فحشاء و دزدی کرده باشد گفتم اگر چه زنا و دزدی کرده باشد
 اگر چه زنا و دزدی کرده باشد بر غم آنف ای در رغم بی عیالک ما یدین در بی عیالک ای آنکه
 و انقیاد هست با اگر ایست و کفر بالا جماع از معاصی خارج است زیرا که در خطاب بچو مقام با مومن است
 و صورت وقوع ارتداد العیاف و با صند خرمج از و الزمه اسلام حاصل میشود و شمله تسلط و احاطه
 جمیع معاصی است زیرا که تعدیات و وعیدات که در شان گناهکاران در و یا نموده است بسیار است و آنکه
 در انوار از اخبار جاز است که بصیغه تمام در زبانهای گویان قدر عذاب گفته که خارج از حد است و احصای
 بر چند ایغنی و دشمنی تمام دارد بنابر الحینان قلب عوام بدو عبارت شیخ عبدالحق بلوی مبارک است

۷۷
 قال الکافی فی الطب
 فی فضل السجده
 و انما السجده
 رکن علی خلق ثلاث
 الیه شیخ مسلم

۴۰۲

ملحوظات الكليات في المخطوب
من المقتضى السلسل

قال الكلباني في المحلب
القصيدة السليمة

لجميع غير المتعلمين

مفتاح السورۃ النبی

قوت باخداوند گدازد و باطل

من القرآن الكريم

43

بلکه مطابق حکم کتاب است قوله تعالی و الشجرة الملعونة فی القرآن امام رازی در تفسیر کبیر و نیشاپوری تفسیر خود
 از ابن عباس روایت کرده اند ان الشجرة الملعونة فی القرآن بنو امیة چه گاه خدا تعالی ازین فرزندان
 ملعونه تفسیر فرموده باشد در تلقیب آنها باست ملعونه شناختی نخواهد بود و مع اینچنینی که ما چه انگیزیم بهم
 برین قیاس تلقیب هیچ حکمت مرحومه بخانه منسوخ است و تلقیب بعضی از آنها که بخوای اولی که گاه انعام
 بل هم اصل سبیل بصفات و خصایل جامع بلکه گاه بختنا نیز تصفت و تخلف بوده و بعضی عدو و مخالفان
 نبوت را شعار و دثار خود ساخته مکر ضروریات دین باشند مسلم است و مخدوری ندارد و موجب شناخت
 چه اگر تلقیب نواصب بخانه نیز شناختی داشته باشد تشیع بناصب فتنه عاید خواهد شد که در متفحکات
 تنصیب نموده که اهل سنت نواصب بدترین کلمه گویند که گاه بختنا نیز میدانند انتهی انجواب جواب
 تلقیب این گروه بخانه نیز باعتبار صورت خلقی آنهاست این معنی معنی بر دقیقه شکی حکمی است که در دیباچه
 قاطع تلقیب شمشیر بران که در جواب بیعت مسلول تلقیب شمشیر بر منصفه رفته کلک بایک شمشیر متوجه
 مقام از ذکر ان اهل سنت من شاء الاطلاع علیها فلیرح الیهما و لنعم ما شیخ فی شانهم همین تحریر ذلک است
 رباعی ناصب خرو و خرس که با شور و شرس است بدلیس کبر سرفراز است با شیر خدا چون سگ
 دیوانه عدو است و خوک است بمعنی و بصورت شتر است و هر چند این معنی نزد عارفان حق دین از شبهات
 لیکن بحمت اطمینان تنبیه عوام که چشم بصیرت ایشان از ادراک حقایق عورت عادت الهی نیز برین
 جریان یافته که دشمن خاندان محمد صلی الله علیه و آله را بصورت نجس خوک میگردانند و در صواعق محرقه از صورت
 روایت کرده و این عبارت ذکر البازری عن المنصور انه رای جمالا بالشام وجهه خنزیر
 فساله فقال انه کان یلعن علی اکل یوم الف مرة و فی یوم جمعة اربع علاف و اکلها
 معه فرایت انی صلی الله علیه و سلم و ذکرنا ما طویلا من جللته ان الحسین شکاه الیه
 فلعهن ثوبین فی وجهه فصار موضع بصاقه خنزیر و اصابه الیه الناس محصل معنی آنکه
 منصور روایت کرده که در شام شخصی او دید که روی پلیدش بصورت خوک میخورد و او سبب
 استفسار نموده آنزد گفت که هر روز جناب تفسوی و لولا و امجا و دشمنان را بر لعن منموم و روز
 چهارم نیز بار پس روزی حضرت رسالت پناه را در خواب دیدم خواب طولانی ذکر کرد از جمله آن بود
 که حضرت امام حسین علیه السلام شکایت از عمل او بجناب نبوی نموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمن

لعن برود و ابان مبارک بر روی شومش انداخت پس روی او بصورت خوک مسخ شد و وقوع این چنانچه
 مردم از جمله ایات الهی گردید انتی ترجمه کلامه و از اینجا که مصداق وجه که ملقب لعونه و بخنازیه و بدو
 خیر است و امت وسط در شان آنرا نزول یافته ستار سب پس مخالفت بکتبا با مدارم می قیال
 الفاضل الناصب با کجای غرض این طائفه ایضاً مخالفت است فیما بین الثقلین تا سر کلاه دین شریعت کم شود
 و تسک بکتبا با مدار سبب ادعای تحریف و زیادت و نقصان و تغییر و تبدل برهم خورد و تسک بعیت
 بهجت تکفیر و حکم بارتداد مفضی روایات مخالف کتابا مدار بعضی متعذر شود و خلالتی خداشناسان
 و انعام غیر مقید بقیدی هر چه خواسته باشند کنند انتی قول به بستن آنچه درین مقام او خانواده بکار
 صریح است چه بر ناظران کتاب امامیه که تصف بصف الفصاح و محتب از تعصب اعتقاد با طاهر
 که معتقد امامیه است که در علم تشابهات کتاب جمیع بعثت طاهره که امامیه معصومین علیهم السلام باشند
 واجب است و در وقت نقارض اخبار مردم و یاران مقتدایان عرض آن اخبار بکتبا مدار است تا
 هر چه که مضمون آن موافق کتاب بوده باشد عمل آن نموده شود و آنچه مخالف باشد تاویل باطرح آن نموده
 و در نقل روایت احادیث که در آن ترتیل تحریف و زیادت و نقصان و تغییر و تبدل در قرآن مجید است
 ایست با امامیه شریک اند چنانچه کمر از روی کتب معتبره ایشان بآن صحیح بخاری صحیح مسلم و دیگر صحاح
 سه و غیر آن نقل نموده شده با آنکه در وجوب عمل بکلام مسند اول نزد امامیه خلافی نیست نیز امامیه حقیقا
 دارند که جمیع کتابا مدار اول در اعلی درجات بلاغت است لکن عقلی و عقلی در آن واقع نیست اجماع
 جمیع علمای امامیه برین معنی واقع است و خلفان از علمای امامیه به طریق اعتقاد و بهر سبب روایتی نیست
 و ایست از حضرت عثمان خود روایت کرده اند که در کلام لکن واقع است و حمزه بن زیات را هنگام
 و ملاقات با جناب باری عا و عا و عرض کلام مسند پیش و در مقام تم اعرابی و سقطی دریافت شد
 طای ایست این قول باطل او را بر سر چشم گذاشته بقراوت بر خزیه بعلوم ساخته اند و تسک و عتصام
 امامیه بعثت طاهره و از ایشان شهرت است که حقایق بی بیان داشته باشند و محض ماین جرم علم و جوری که از
 روسای ایست برین فرقه بدخته و میر و در پیش از آفتاب است بخلاف ایست که نام عزیر طاهر
 نبی بر ند و عقیده اند با تابع و اقتدای هر رسد و از اینجا که مراد از حضرت در حدیث ثقلین و نظائر آن
 امامیه معصومین علیهم السلام که عالم بعلوم کتاب اند اند چنانچه در مجلس مبین شده و قد

از آن پس ذکر یافت پس از شش مانع بعضی از سادات که در کتاب امیه واقع است قدیمی و مقصد و میگویند و نیز
 باینکه حرمت حضرت طاہرہ و ظلم و جوری که از روستای مخالفین واقع شده از آن واضح است که کتب
 دمان بوده باشد و ایقاع مخالفین و بنابرین القلین بحیثیه نامرضیه اهل خلاف است که بهمانه حسنین کتاب امیه
 از انبیاء واقعه ای حضرت طاہرہ و کشفیق قرآن اند اعراض نموده معانی کتاب الی را بر طبق کرامی
 کاسه و ابوهامی فاسده خود تحریف کردند و ابداع قیاس در احکام شرعی نمودند بلکه بعضی از ایشان
 تجویز نسخ کتاب مع قیاس بنمایند در شرح بر زودی گفته و اعلو ان القیاس المظنون لایکون
 ناسخا شئی عند الجمهور سواء کان جلیلا او خفیا و نقل عن ابن العباس بن شریح صحیح
 الشافعی النسخ يجوز به لان النسخ بیان کا التخصیص فاجاز التخصیص صا النسخ به انصا و کا
 ابو القاسم الاناطی مر احیایه لا يجوز ذال بقیاس الشبه و يجوز بقیاس مستخرج من الاجمال
 و کان یقول کل قیاس هو مستخرج من القرآن يجوز نسخ الکتاب به و کل قیاس هو مستخرج من
 السنه يجوز نسخه السنه به لان هذا فی الحقیقه نسخ الکتاب بالکتاب نسخ السنه بالسنه
 فتثبت الحكم فتل هذا القیاس یكون محالا علی الکتاب السنه و القیاس یکنز محال النص ذکر
 فی بعض الکتاب النسخ يجوز عند ابی القاسم بالقیاس الجلی و ان الخفی قرانی و من تصنفه بقرایه
 قال اصحاب الکتاب الشافعی يجوز النسخ بالقیاس الجلی و نحن نقول لفظ الجلی مهمون اراد به القطوع
 فهو صحیح و اما المظنون فلا انھی بالجملة از به عیب تراکه بالکله مشهور است که اجماع لایسخت و لایسخت
 بعضی از مشایخ اہل سنت قائل شده اند کہ اجماع ناسخ کتاب و سنت می تواند شد در شرح بر و گفته فلذا
 الاجماع يجوز ان یكون ناسخا للکتاب السنه و الاجماع عند بعض مشایخ ما منهم عینی
 ابان الیه ذهب بعض المعتزلة فمسکوا بما روی عن عقاب بن رضی الله عنه صلا حجج الامم عن الثلث
 الی السدس و اخر بن قال ابن عباس کیف یحجمها باخر بن قد قال الله تعالی فان کان له اخوة
 فلا یمیه السدس و الاخوان لیس باخوة فقال حجبا قولها باعلام فذاع علی جوان النسخ
 بالاجماع و بان الموقفة فلو یحجم سقط نصیهم من الصلوات بالاجماع المتعقد فی مان ابی
 رضی الله عنه و بان الاجماع حجة من حجج الشرع موجبة للعلم بالکتاب السنه فیحوز ان
 یثبت به کالنصوص الاخری انه اقوی من الخبر المشهور و النسخ بالخبر المشهور جائز و حقیق

قال الكحلاني في الحبيب
الرجل من شئت الله لئلا يدراس الرجل من شئت
في بيت من عود على طلل من
ابن من العذب من اجل البيت ليتم
ولان كبره وانعم فانور من كل
واحدة من شئت الله لئلا يدراس الرجل من شئت
ولان من شئت الله لئلا يدراس الرجل من شئت
لئلا يدراس الرجل من شئت الله لئلا يدراس
انما انفسه وانما شئت الله لئلا يدراس
ولان كل واحد منكم من شئت الله لئلا يدراس

[illegible][illegible]

[illegible]

بزرگوارش ائمه ائمه اصل اعتقادی ندان این علی الطحاکی که کار کرد و آخر دوزخی شد علی الخصوص که بزرگوار
 بر جل پیا پی مانند بلکه منکر است باقر در عیادت خود شد اگر این قسم جل هم عذر باشد پس کبری چنانچه
 بلکه هیچ نواصب نیز تاجی باشند زیرا که ایشان را هم مخصوص است حضرت امیر بطریق تو از وقطع و سلام
 از معاد من سید و بود و قدیمی الکلی فی خیر بطریق علی عقیق بن عزی بن عبدالله علیه السلام
 انما قال لا یدخل الجنة الا من خرج منها لا یدخل النار الا من اخرج منها و انکونوا من السوء و انکونوا من السوء
 و نه پیش آنست که پدر او را خبر داد که در عالم امامی هم باید که صاحب عامت کبری باشد و چون امام
 در زمین بود نه آنکه تعین امام فقط و عاده امیه بیان نفرموده و در بیان امام اول خود اصلا خوف و تعجب
 نبرد پس جواب احوال چون دید و در بیان او خطا در خطا کرد و چرا پدر بزرگوار و امامت امام و جود کلی
 شافش نداد تا خود بخود میداشت که خلاف امامت بر من حال آنکه نزد آننا عشره امام را خواص
 و امامت است که در دیگران نباشد و متعلق بخون و مسدود رسیدن شدن خیر فک و صفی اعمال نبرد
 اثنان خلاصه غالی و عاری بود چهارم آنکه امام نائب نبی است پس در فرض باشد که به کفایت و قدرت
 دین آگاه سازد تا لطف تمام شده باشد هر که باشد در نجاشفت پدری و هر فردی بی گناهی که
 و فرق در افتاد با اجانب در تبلیغ احکام سابق بنیت و امامت نیست بلکه اقارب را زیاد از
 اجانب تخیف و ترسید باید کرد و قوله تعالی و انذر عشیرتک الا قرابین و قوله لئن لم اقل
 و من حولها اجمع انکم نزدی که از مقررات است که امامت امیر اثنا عشر به ترتیب تعیین نام یک
 مخصوص حضرت پیغمبر است بلکه منزل از جانب خداست پس قریل پدر را در اینجا و غلی نبود میبایستی حق پیغمبر
 با و نمود تا به دستور اسلام احکام دین حکم ایمان قبولش میکرد ششم آنکه حاجت تبلیغ پدر چرا بود این
 نص خود در تمام عالم شهرت داشت زیرا که متواتر بود و خصوص در اهل بیت شایع تر و مشهور هر که یک
 خانگی او را تلاوت میکرد و در سبکیت مثل اعدا و رکعات و اوقات صلوة موقوف بر تعظیم سال
 خفیه میباشند نه خصوص متواتر و علیه و در تمام اهل طایف شایع و واقع است که صبیان را
 در اول سن تمیز عقین امامات و دین میگفتند این مسئله که انهم سائل بود حضرات امام سجاد علیه
 فرزند و بلند خویش چه قسم خفا میکرد حال آنکه حضرت زید با لایحار شیعیه و منی از فرزند این
 سعادت مند و طاهر محبت پدر بزرگوار خود بود و بر بخش پدر زبست می میکرد و خوف رود

الکلی و از آنکه
 بزرگوارش ائمه
 بر جل پیا پی
 بلکه هیچ
 از معاد من
 انما قال لا
 و نه پیش
 در زمین
 نبرد پس
 شافش نداد
 و امامت
 اثنان خلاصه
 دین آگاه
 و فرق در
 اجانب تخیف
 و من حولها
 مخصوص
 با و نمود
 نص خود در
 خانگی او را
 خفیه میباشند
 در اول سن
 فرزند و بلند
 سعادت مند

۲۰۹

بکذب زبان فرزند سعادت نند و جی ندشت بهتم انکه حضرت امام سجاد اگر این سکه را بزرگداشت چه
 فایده داشت از امام وقت او را بامامت خود و حوت نمود و باشد و اور و قبول و خوش کرد و باشد و بزرگ
 اخبار او در آنوقت محض میفایده باشد و حضرت ابیه ازین حرکات لغو و بیفایده پاکند و بعضی از آنکه
 شنیده درین بزرگ اخبار بزرگ قیاس کنند بر قصه خواب حضرت یوسف و منع کردن حضرت یعقوب ایشان را
 از آنکه دیگر برادران خود بدین تعلق حسد ایشان بخوش نیاید و در پی ایدای حضرت یوسف نشود و
 قیاس صحیح فاسدست زیرا که مع الفارق است بیان خواب پدر حضرت یوسف و اجب و دونه بر حضرت یعقوب
 و نه از اصولین بود و نه از سائل شیعه محض بشارتی بود و در حق حضرت یوسف کلمات بر بزرگی یوسف
 میکرد و اظهار بشارت بر فرزند ابیه لازم نیست بلکه در جای بسیار از آن منع فرموده اند زیرا که موجب
 میشود در حق صاحب بشارت و محوک حسد میشود در حق شکای او حدیث صحیح است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 لولا ان تبطل قریش لا ځبوتها با عند الله نیز بعد از بشارت بدخول اوست کسی که با عتقاد صحیح
 کلمه خوانده است معاذ بن جبل را فرمود لا تقسموا علیکم او ثبوت نبوت حضرت یوسف و موقوف بر تعبیر این
 نبود بخلاف امامت ائمه لاحقین که فیصل امام سابق یا تابع او موقوف است و مکلف باید و آن حصول علم
 محال استی کلامه قول پیغمبرین آنچه در مقام هدایان سرای نموده مدرسه و معنی است بحد و مجتهد و
 اول انکه قول او آنچه امامیه در باب امامت از حضرت ائمه معصومین علیه السلام روایت میکنند برادران
 و بنی اعمام ایشان آنرا انکه باین بیانند عمل نظر است در دو کذب جمیع برادران بنی اعمام در حیرت است
 رجوع کتب باین احادیث و سیر تواریخ شاید که بیاوست و دو کذب بعضی اقربا و عشایر بر تقدیر سلیم
 مخدومی ندارد و دوم انکه قول او اقوال و افعال شخص بر فرزندان و اقارب و عشایر تقسیم که کشوف بدست
 برد دیگری که گاه که بصحبت او برسد چرا خواهد بود از علیله سدا و خارج است کمتر بصحبت رسیدن اصحاب ائمه
 بالنسبه اقارب و عشایر ایشان غیر مسلم است بلکه مقدمه بر کس است چنانچه کتب رجال و تاریخ و سیر بانگشت
 نیز در محرمیت اسرار و اطلاع دادن بر خطایا و هتکار مودت و حسن عقیدت و صفای طوبت مشروط است
 مجر و فرایت و خویشاوندی کنایات نمیکند با مقدمات که بر دوستان مخلص اهلباران بنیایند و از اقارب و
 محفی میدارند با بخلگدین مقدمه از خود بدینیات است و تشکیک در آن سماع و قبول نیست و احوال و احوال و احوال
 قریش و دیگر عشایر آنحضرت علیه السلام در وقت تشکیک کافی است سوم انکه قول او این

روایت دلیل صریح است بر آنکه حضرت زید شید احوال او قیصر امانت امام محمد باقر کنیز نبوده و در حقیقت
زیرا که کلام منوط بر خروج و ترک خروج است چنانچه سابق روایت بر آن دلالت دارد و عقیده انتشار آنست
بتمامه مذکور میشد و قال صدق المتألهین فی شرح الکافی ان زید بن علی بن الحسین علیهما السلام
حين اراد الخروج وكان مستخفيا بعث الى ابن جعفر الاحول مومر البطاق ليقبضه فيخرج
فلما حضره استفسر منه او لا على وجه الاحمال ان قرعه فارعه مراهيل البيت لا يخرج معه
ايحييه عونه ام لا فاجاب الاحول بالتفصيل فلما سمع من زيد خلقا والله يحيط بطبع
امره و اخيه يعني السجاد والباقر عليهما السلام خرج بالدعوة بالخروج معه فاجاب
بالانكار الصريح و قوله يا ابا جعفر كنت اجلس مع ابي لي قوله ولم يخبرني قول الخروج
ما فيه نزعل مراهيله عند ما اخبرته فاجاب صاحب الطاق ان اباه من غاية شفقه
و خوفه عليه من حر النار لم يخبره بالنهي عن الخروج حيث خاف عليه العقوق فحاشا
امرات خصوص الامام المفروض الطاعة و اما انا فاخبرني بذلك غير معتق حاشا
ولا مبال بامرى مبالا انه بامر له فان قبلت نجوت والا فعلكت و ماصك كبريت روایت زیدیه
دلالت بر انكار امانت حضرت امام محمد باقر علیه السلام ندارد و خروج مستلزم انكار امانت انماست
آنکه زید شید و ترک خروج امثال امام وقت میفرمود و نمیستلزم محذور نیست چه مارم آنکه قول او درین
تشبیه که در کلام امام جعفر واقع شده مخوفی در کار است الی آخره در نهایت رکاکت و دلیل بر عدم وقوع آن
در علم بیان زید را که در تشبیه ثالث تشبیه با تشبیه بر و وجه تشبیه کافی است مماثلت در جمیع وجوه لازم است
مثلا هرگاه بگویند روحی معشوق مانند آنست که است غرض اثنان مضامین و مسلمات او است با اکتساب ضایع
و فوایدی بود نش سادات در کردیت و جزویت فکر از یک کار و دران لازم نمی آید غرض در بیان تشبیه
با حضرت امیر المومنین در برحق بودن بر و در زکوار و ضال مضل بودن معارضه آنها این معنی اصلا مستلزم
هر دو جناب با صالت و نبات نیست تخم آنکه کلام چنانکه در نیتی در خروج و ترک خروج است نه تغییر امانت وقت
و خروج ترک خروج از اصول اجتناب نیست که باطل است ان بر امام واجب باشد و جایی که آن معذور بود و شک
و شبهه که فشا او عدم تحصیل علم قابل است منفیع باشد باجماع شک مذکور که با شکی نه عدم فهم عمل است
چیز زید شید رضی الله عنه و موسی الطاق بر دو قایل با امانت امام وقت بود و چنانچه کتب الامیر بن امانت

و خارج در میان اینها در این مسئله بود که خروج پس از طلب سلطنت و ریاست ظاهره و غیر از این اقسام مباح است
یا نه و چه بنیاد شریعی بر این امر است آن بود که طلب سلطنت و ریاست ظاهره و غیره و غرض از این اقسام حق
و از باقی باطل و تنقیض او امر و نهایی محبت الهی بوده باشد چنانکه خواهد بود از این اقسام حاصل شود یا نه
الطریق اولی در عدم جواز بود حصول احتجاج که مومن الطایف با اینجناب که در باب تعلای خود از شرف اندوز
شدن در یکاب سعادت آفتاب نموده است که امر غالی از روشن نیست یا تحت الهی بر روی نیست
یا نیست اگر تحت الهی بر روی نیست و در معصورت خروج با تو که غیر از این جمعه اهل کلمات آن نموده و چه
بلکه و تحت عنوان از تو باشد غایت است و اگر تحت الهی بر روی نیست بنا برین بقدر خروج و عدم
خروج در چه تساوی و اینجناب در موضعی جواب فرموده که بدر بزرگوارین و بسیار دوست میداشت
از نیکبختی شغفت انچه طعام سرگردان بخوردم من پیاد تا از حرارت آن خردی از من رسد که خروج
برای طلب سلطنت و ریاست ظاهره و غیره و چه بنیاد شریعی بر این امر است آن بود که طلب سلطنت و ریاست
مرا از این اخبار میفرمود مومن الطایف که گذارش جواب چنین نمود که و الله ما بعد تو بخت خوف عفو و قوع
در مخالفت پادشاه بزرگوار که امام مفتح حق الطاعه بود و ترا از این امر اخبار میفرمود و محصل که فهم محل سراج
مستوقدا در دفع شکوک مذکور یعنی و کافی است ایضاً مستنبط از تفصیل احوال مبارک نمود و میگویم
که کلام متعلی النظام او پنجم و سیم و دهم است اول آنکه قول او اول در معصورت حضرت ابراهیم حق
پدر خود انچه بوج محض است چه که بخواهد داشتی در خروج برای طلب سلطنت و ریاست ظاهره و غیره
خروج است نه در امامت پس نقض بدو است و انبیا و وحی حضرت خاتم المرسلین علیه و آله و علیه السلام الصلوة
و السلام اقارب و عشا بر خود در مقام اصحاب التجاری نهاده و در صورت حضرت سرور امام علیه السلام
و السلام بر امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام غیر مسلم است و حاجتی که در ظاهر ادعای تصفیت ظاهره
شده که منصف از منصف مجبور است معذرت خود از کتب احادیث امامت است سند بر امامیه
نمیباشد ثانیاً آنکه قول او دوم آنکه امامت از اصول اجابت است انچه نیز از شیخی از عدم فهم محل سراج
بودن امامت از اصول اجابت مسلم است لیکن خروج برای طلب سلطنت و ریاست ظاهره و غیره و چه
از اصول اجابت نیست تا نقضی به عابساند و انکار نید شیه امامت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
و خروج از برعم او امامت برای خود غیر مسلم است چنانچه در کتب امامیه نص یا معنی دارد و است ثانیاً

نشان آنکه قول او سر هم نگذرد و نه بایک از علیّه سد و حاجت است چه آنچه زود فرموده که متولد زید و غیره
 است که پدر بزرگوار او را خبر داد که در عالم امامی میباشد که حاجت عامت کبری و تحت پادشاه
 مسلم نیست چه متولد زید و غیره پیش است که در عالم امامی میباشد که تحت الهی و ملحق باشد لیکن
 برای طلب سلطنت بنی اوفانام هرگاه عرض زین تنفیذ او امر و توانی اجرای احکام تحت الهی باشد
 جائز است و اگر خروج برای طلب سلطنت محرم و باعث بلا که ترک آن موجب نجات میشود و دیگر
 من مر از آن اخبار میفرمود و بر ترک آن با خود میساخت و مسرور و محتون پیدا شدن از اذاعه علی علیه
 امامت است نه از اذاعه سلطنت و ریاست ظاهر پس این افتاد و عدم تحقیق آن در زید شهادت و
 نیست بعد عا و باعث تمامه او از طلب سلطنت نمیشود و بعد آنکه قول او چهارم آنکه امام ناب
 نبی است آنچه سلمان که امام ناب نبی است ابلاغ ضروریات دین بر دلانم لیکن خروج برای طلب
 و ترک خروج و تعیین اسمی سلاطین از ضروریات دین نیست تا عدم اظهار آن بر ترک خروج
 کردن منافاتی نیست مخالف قول تعالی و انداز عشیرت الا قریب و قوله تعالی لنقلنا لکم
 و ما حولها بوده باشد خامسا آنکه قول او پنجم آنکه نزدش بعد از مقررات است آنچه سلطان زید
 از مقررات است که امامت اید اثنا عشریه ترتیب تعیین نام هر یک مخصوص حضرت یحیی علیه السلام
 منصوص از جانب خداست لیکن منصوص بودن سلطنت سلاطین ترتیب تعیین نام هر یک
 کلام و انشت از خدا و رسول در جری منع است ساسا آنکه قول او ششم آنکه حاجت تبلیغ
 جزا بود و آنچه تواتر منصوص بر امامت اید است لیکن تواتر منصوص بر خروج برای طلب سلطنت
 و ترک آن که کلام و در سنت ممنوع است با آنکه آنچه بر زبان قلش در بی مقام جاری گشته پس مخصوص است چه
 تلاوت کثیر از منصوص تواتر و اقام نمودن آنها بعد از رسد آن از شدت آنکه تواتر نیست امیر
 بسیاری از متواترات اند که کثیر از نگار آنها را علم بان محال نیست فضا علی التلاوة و الکلام
 چه وجه و بصره و بغداد و قصد شیخین خلافت ظاهر بر ابعاد و حال سر در امام علیه السلام
 و السلام بلا شبهه از متواترات است با آنکه اکثر کثیران و فطایر آنها نام منصوص و بغداد و اسمی سو
 شیخین نمیدانند تا بعد از سه چهارم و شصت متواتر و تمام عالم از کون تا کران حصار است
 جمیع اشخاص در جمیع نواحی جمیع بلاد عالم چنانچه ظاهر کلامش میشود اید است نیز از شرط تواتر

بعد دعوت انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و معجزات بر دست حق پرست انحضرت از متواعیان است و در آن
 در اقصای بلاد و چین بعضی بلاد هند و بعضی جزایر که هنوز صیت اسلام گوش سکنان آن بلاد نرسیده
 به چنگ اطلال اعلیٰ باطن صلیت ایشانند منهم اکثر شهرت متواتر و در جمیع عالم از گردن تا گردن از شرق تا غرب
 بودی نام آمد که این اخبار متواتر نباشند و این معنی خلاف اهل اسلام و مخالفان توان اولو القول
 و الاعلام است سالیجا آنکه بنظر آنکه حضرت امام سجاد اگر این مسئله را پذیرا قبول نکردند بدین حد رضی الله عنه
 دعوت امام حق را در صیغه است و کدام فر صدم اخبار و تفریع برای طلب طاعت و ترک خیر و طاعت است نه
 و امامت و تعیین امام وقت و عدم حصول فائده عدم اخبار و اعلیای آن در صیغه است ششم آنکه
 قول او بعضی انتمند ان شیعه از عجبای قادیان و دلیل شرف نشدن است بطلا کتب امیریه را که این
 منقول از کلام مومن الطائی و جبر و ایاتی است که فاضل ناصب از نقل نموده و این قول نص است بر نفی
 و افتراق قائلین در مقام ذکر و ابیت بنما مناسبت نمودن ناظران را بر قلت متبع او و تیه باشد پس آنکه
 کلینی در کتاب کماله کافی روایت نموده عرابان قال خبر فی الاحوال ان یدین علی بن الحسین
 علیهما السلام بعث الیه و هو متخف قال فایته فقال لی یا ابا جعفر ما تقول ^{قلت} ان
 طارق منا اخرج معه قال فقلت له ان کان اباك و اخاك خرجت معه قال فقال
 فانا ریدا الخروج اجادل هؤلاء القوم فاخرج معی قال قلت لا افعل جلت فداک
 قال فقال لی ان ترغب نفسك عنی قال فقلت له انما هی نفس احده فان کان الله و ارض
 حجة فامختلف عندک نارج و الخارج معک هالک و لا یکربک حجة فی الارض فامختلف
 عندک و الخارج سواء قال فقال لی یا ابا جعفر کنتا جلس مع ابی الحوائج فیلقمنی البضعة
 السمينة و یدردل اللقمة الحارة حتى تبرد شفقت علی لم یشفق علی من حر النار اذا جلت
 و لم یخبر فی به فقلت له جعلت فداک من شفقتک علیک من حر النار لم یخبر له حقا
 علیک ان لا یقبل فتدخل النار و اخبر فی انما فان فعلت فخرجت ان لم اقبل لم یبال ان
 ادخل النار ثم قلت له جعلت فداک انتم افضل ام الانبیاء قال بل الانبیاء قال قلت
 یقول یعقوب یوسف یابنی لا تقصص ربک علی اخوتک فیکیدک الله کیدا لم یخبرهم
 حتی كانوا لا یکیدون و لکن خالک فکذا ابوک کتمه لانه خاف علیک قال فقال ان الله

والله لئن قلت بذلك لقد حدثني صاحب المدينه اني اقبل باصلب بالكناسه عن
 عند الصخيفه فيها قتلى و صلى الحديث انما ككلام و خروج زید و بنی از خروج است و ان شخص
 بشارت اجتماع عساکر و حصول جهاد چشم در مثل بایت او است مژده رسیدن او بعد شهادت پس بلوغ
 این نیز شاید که مانع و بای حضرت یوسف باشد پس قابل شدن بفرق که آن از قبیل بشارت است و این از
 جمله البلوغ و اجابات و تخرج سدا خارج باشد قال الفاضل المناصب بالجملات تسکای غیره بعتر
 طایفه این است که واضح شد و گشت به خود بر عزم ایشان قابل تسک نماند پس دو جنس متین از روی
 حیران تیره ضلالت مانده اند و اگر شکیه گویند که ما با وصف کفیه و تفصیل بعضی عترت و روایت شایع نباشد
 دیگر با قوال و افعال ایشان با ایشان تسکین نماید بخلاف ابلست و معنی تسک همین است که اقرار افعال
 محض با مقتضای خود سازد و کو در ضمن قطعیم باشد باو زمین مانست مثلا اگر شخصی قرآن را معاذ الله و قاذف
 اندازد یا مرشد و یا دوی خود را رسیده بر خاکی نازک بشد و از احکام قرآن افعال مرشد و یا دوی رسیده
 تفاوت کند تسکین به و کرده باشد بخلاف آنکه قرآن را بر سر نهاده و دیده باله و اصلا موافق اولی باشد
 و یا دوی با قطعیم فوق ای بجا آورد و قطعاً موافق گفته او کند که البته تسک نخواهد بود و یا در جواب این
 حرف ایشان هیچ بایگی آورده شود و در هر سه سلا از عقاید و تقبیات مخالفت ایشان با تعلیل اندر وی
 روایات معتبره ایشان بیان نموده آید که باز جای سخن نماند و حقیقت تسک ایشان یقین مثل آفتاب نیرو
 روشن به بود اگر دواتی کلامه اقوال بیستین از سماعی مباحث سافده و فطر و کتب قرائت و سیه
 ثابت شده که تسک امامیه بعترت طایفه در کمال ثبات و استوار سیست نیز امامیه با فواید علیهم السلام
 در عظیم و تجلیل قرآن مجید و عمل نمودن با حکام آن دقیقه فرو گذاشت نینمایند پس در حقیقت بغیر این فزیه
 یا محکم علی حدیث تقلید میکنند بخلاف ابلست که از تسک همین متین اتباع عترت طایفه و امامیه تسکاف
 نموده و تحقیق و امانت و جنگ حرمت انما ظاهر او الی آنکه سعی بیان بیان بسته و بغیر او حسنا کتاب
 اگر چه بحسب ظاهر او عاصی عمل بکتاب نیناید لیکن از آنجا که بموجب حدیث تقلید و انصوح و دیگر فواید معانی
 و بطون قرآن را ابلست علیهم السلام که شقیق قرآنند خفته است و اینها بالمره از ابلست نبوی و اهل
 نموده اند تشبیه و تاویل کلام بر اصول خود نینمایند کتاب عزیز را که لایحه الهی المظهر و نبت
 و روشن از نازل یافته بقاوه رات او با هم متداف و نجات و الوات افهام متغیبه بلوت میسازند

حق نمودن اینها بکلام آگهی بدان میماند که شخصی قسم از اسعاد و سعادت و رقا و رات
انداخته باشد یا نه و با دوی خود را بر غار زار باشد یا اینها و...

تشک بعد از الوثقی او نماید و آنچه فاضل نا صواب از راه خلط

یا تغلیط حوام کالانعام بر کلام امامیه ایرادات با دو و چهار

غیر داده در ضمن پنج باب تهلویل بلاطایل نموده و ان

مسائل را بحسب فهم ناقص خود مخالف تعلیم نموده

افتاد الله تعالی در هر سیه بر غلط و غلط

او تنبیه نموده میشود و بالله التوفیق

و علیه التکلیل

و هو حسبی و نعم

الوکیل

